

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج اسبلاغ

پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام

کلمات قصیر

۴۰۰-۳۲۶

جلد نوزدهم

کتاب برگزیده سال

بیمکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

شرح تازہ و جامعی برنج لبلاغ

پیام امام  
امیرالمؤمنین  
علیہ السلام

کلمات قصار

۳۲۶-۴۰۰

جلد نوزدہم

کتاب برگزیدہ سال

بایمکاری جمعی از فضلاء دانشمندان

سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	نهج البلاغه. فارسی - عربی. شرح
عنوان و نام پدیدآور	پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم.
مشخصات نشر	قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	۴۸۰ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۱-۶-۱ (دوره) ۹۷۸-۶۳۳۵-۶۲۲-۹۷۸ (ج ۱۹)
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	فارسی - عربی.
یادداشت	کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است.
یادداشت	چاپ اول.
عنوان دیگر	شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه. شرح
رده بندی کنگره	BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م ۱۳۹۷
رده بندی دیوبی	۲۹۷ / ۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۵۴۰۱۶۸۴

**با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:**  
**محمد رضا آشتیانی - محمد جواد ارسطو - سید عبدالمهدی توکل**  
**سعید داودی - احمد قدسی**

## پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۱۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۴۸۰ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۳۵-۱۵-۷



آدرس ناشر: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۲۲

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸

فکس: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.makarem.ir

اللَّهُ الرَّحِيمُ



## فهرست مطالب

گفتار حکیمانه ۳۲۶	۱۵
شرح و تفسیر: هشدار به بزرگسالان	۱۶
گفتار حکیمانه ۳۲۷	۱۹
شرح و تفسیر: پیروزی با گناه، پیروزی نیست	۲۰
گفتار حکیمانه ۳۲۸	۲۳
شرح و تفسیر: دین اغنیا به فقرا	۲۴
گفتار حکیمانه ۳۲۹	۲۷
شرح و تفسیر: نه خطا کن نه عذرخواهی!	۲۸
گفتار حکیمانه ۳۳۰	۳۱
شرح و تفسیر: با نعمت هایش او را معصیت مکن	۳۲
گفتار حکیمانه ۳۳۱	۳۵
شرح و تفسیر: غنیمت زیرکان	۳۶
نکته: غنائم هوشمندان	۳۸
گفتار حکیمانه ۳۳۲	۴۱
شرح و تفسیر: نقش سلطان عادل	۴۲
گفتار حکیمانه ۳۳۳	۴۵
شرح و تفسیر: صفات مؤمنان راستین	۴۶

- گفتار حکیمانه ۳۳۴ ..... ۶۱
- شرح و تفسیر: اگر پایان کار را می دیدید..... ۶۲
- گفتار حکیمانه ۳۳۵ ..... ۶۵
- شرح و تفسیر: شرکای اموال ما ..... ۶۶
- گفتار حکیمانه ۳۳۶ ..... ۶۹
- شرح و تفسیر: انسان در گرو وعده‌های خویش است..... ۷۰
- نکته: اهمیت وفای به عهد..... ۷۱
- گفتار حکیمانه ۳۳۷ ..... ۷۵
- شرح و تفسیر: دعوت کننده بی عمل..... ۷۶
- گفتار حکیمانه ۳۳۸ ..... ۸۱
- شرح و تفسیر: هماهنگی دانش فطری و اکتسابی..... ۸۲
- گفتار حکیمانه ۳۳۹ ..... ۸۵
- شرح و تفسیر: هماهنگی رأی صائب، با قدرت ..... ۸۶
- گفتار حکیمانه ۳۴۰ ..... ۸۹
- شرح و تفسیر: زینت فقر و غنا ..... ۹۰
- گفتار حکیمانه ۳۴۱ ..... ۹۳
- شرح و تفسیر: روز اجرای عدل درباره ستمگران ..... ۹۴
- گفتار حکیمانه ۳۴۲ ..... ۹۹
- شرح و تفسیر: برترین بی نیازی..... ۱۰۰
- گفتار حکیمانه ۳۴۳ ..... ۱۰۵
- شرح و تفسیر: هرکس در گرو اعمال خویش است ..... ۱۰۶
- گفتار حکیمانه ۳۴۴ ..... ۱۱۳
- شرح و تفسیر: زیان کاران هر دو جهان! ..... ۱۱۴

۱۱۹	گفتار حکیمانۀ ۳۴۵
۱۲۰	شرح و تفسیر: نعمت عدم توانایی بر گناه
۱۲۳	گفتار حکیمانۀ ۳۴۶
۱۲۴	شرح و تفسیر: تا می توانی از کسی تقاضا مکن
۱۲۹	گفتار حکیمانۀ ۳۴۷
۱۳۰	شرح و تفسیر: حدّ مدح و ستایش
۱۳۵	گفتار حکیمانۀ ۳۴۸
۱۳۶	شرح و تفسیر: شدیدترین گناه
۱۴۱	گفتار حکیمانۀ ۳۴۹
۱۴۳	بخش اوّل:
۱۴۳	شرح و تفسیر: یازده نکته مهم
۱۵۱	بخش دوم:
۱۵۱	شرح و تفسیر: ادامه اندرزها
۱۵۸	نکته: نسخه ای کامل!
۱۶۱	گفتار حکیمانۀ ۳۵۰
۱۶۲	شرح و تفسیر: نشانه های ظالم
۱۶۷	گفتار حکیمانۀ ۳۵۱
۱۶۸	شرح و تفسیر: گرفتاران، امیدوار باشند
۱۷۳	گفتار حکیمانۀ ۳۵۲
۱۷۴	شرح و تفسیر: خود را بیش از حد اسیر آنها مکن
۱۷۹	گفتار حکیمانۀ ۳۵۳
۱۸۰	شرح و تفسیر: نخست به اصلاح خویش پرداز
۱۸۳	گفتار حکیمانۀ ۳۵۴
۱۸۴	شرح و تفسیر: شیوه گفتن تبریک برای تولد نوزاد
۱۸۵	نکته: تحیت ها و تبریک ها

- گفتار حکیمانه ۳۵۵ ..... ۱۸۹
- شرح و تفسیر: درهم و دینار تو از قصرت سر برآورده است! ..... ۱۹۰
- نکته: خانه مناسب و در حد شأن ..... ۱۹۲
- گفتار حکیمانه ۳۵۶ ..... ۱۹۳
- شرح و تفسیر: کسی که عمرش باقی است روزی اش می رسد ..... ۱۹۴
- نکته: رزق و روزی افراد ..... ۱۹۶
- گفتار حکیمانه ۳۵۷ ..... ۱۹۹
- شرح و تفسیر: تسلیتی پر معنا ..... ۲۰۰
- نکته: از اندوه مصیبت زدگان بکاهید ..... ۲۰۱
- گفتار حکیمانه ۳۵۸ ..... ۲۰۵
- شرح و تفسیر: بلا در لباس نعمت و نعمت در شکل بلا ..... ۲۰۶
- گفتار حکیمانه ۳۵۹ ..... ۲۰۹
- شرح و تفسیر: ای اسیران هوس! ..... ۲۱۰
- گفتار حکیمانه ۳۶۰ ..... ۲۱۵
- شرح و تفسیر: تا می توانی حمل بر صحت کن ..... ۲۱۶
- گفتار حکیمانه ۳۶۱ ..... ۲۲۱
- شرح و تفسیر: راه استجاب دعا ..... ۲۲۲
- گفتار حکیمانه ۳۶۲ ..... ۲۲۷
- شرح و تفسیر: برای حفظ آبرو ..... ۲۲۸
- گفتار حکیمانه ۳۶۳ ..... ۲۳۱
- شرح و تفسیر: دو دلیل نادانی ..... ۲۳۲
- گفتار حکیمانه ۳۶۴ ..... ۲۳۷
- شرح و تفسیر: تفکر منطقی ..... ۲۳۸
- نکته: آداب سؤال ..... ۲۳۹



۲۴۳	گفتار حکیمانه ۳۶۵
۲۴۴	شرح و تفسیر
۲۴۴	بهترین راه ادب آموزی خویشتن
۲۴۷	نکته: حجاب حبّ ذات
۲۴۹	گفتار حکیمانه ۳۶۶
۲۵۰	شرح و تفسیر
۲۵۰	آنجا که علم فرار می کند!
۲۵۵	گفتار حکیمانه ۳۶۷
۲۵۷	بخش اول:
۲۵۸	شرح و تفسیر
۲۵۸	سرنوشت دنیاپرستان
۲۶۷	بخش دوم:
۲۶۷	شرح و تفسیر
۲۶۷	شیوه مؤمنان راستین
۲۷۱	گفتار حکیمانه ۳۶۸
۲۷۲	شرح و تفسیر
۲۷۲	فلسفه ثواب و عقاب
۲۷۴	نکته: آیا ثواب، تفضل است یا استحقاق؟
۲۷۷	گفتار حکیمانه ۳۶۹
۲۷۹	شرح و تفسیر
۲۷۹	زمانی طوفانی در پیش است
۲۸۳	نکته: آیا زمان ما مصداق کلام بالاست؟
۲۸۵	گفتار حکیمانه ۳۷۰
۲۸۶	شرح و تفسیر
۲۸۶	یک پیام مستمر

- گفتار حکیمانه ۳۷۱ ..... ۲۹۱
- شرح و تفسیر ..... ۲۹۲
- ده موضوع مهم و سرنوشت ساز ..... ۲۹۲
- گفتار حکیمانه ۳۷۲ ..... ۲۹۹
- شرح و تفسیر ..... ۳۰۱
- ارکان دین و دنیا ..... ۳۰۱
- نکته: با جابر بن عبدالله انصاری بیشتر آشنا شویم ..... ۳۰۶
- گفتار حکیمانه ۳۷۳ ..... ۳۰۹
- شرح و تفسیر ..... ۳۱۱
- مراحل سه گانه نهی از منکر ..... ۳۱۱
- نکته‌ها ..... ۳۱۴
۱. محمد بن جریر طبری ..... ۳۱۴
۲. عبدالرحمن بن ابی لیلی ..... ۳۱۵
- گفتار حکیمانه ۳۷۴ ..... ۳۱۷
- شرح و تفسیر ..... ۳۱۹
- مردگان زنده‌نما! ..... ۳۱۹
- نکته: امر به معروف و نهی از منکر در تعلیمات اسلامی ..... ۳۲۶
- گفتار حکیمانه ۳۷۵ ..... ۳۲۹
- شرح و تفسیر ..... ۳۳۰
- قلب‌های واژگونه! ..... ۳۳۰
- گفتار حکیمانه ۳۷۶ ..... ۳۳۵
- شرح و تفسیر ..... ۳۳۶
- عاقبت حق و باطل ..... ۳۳۶

۳۴۱	گفتار حکیمانه ۳۷۷
۳۴۲	شرح و تفسیر
۳۴۲	نه نیکوکاران در امانند نه بدکاران مایوس
۳۴۴	نکته: منظور از مکر الهی چیست؟
۳۴۷	گفتار حکیمانه ۳۷۸
۳۴۸	شرح و تفسیر
۳۴۸	سرچشمه تمام عیوب
۳۵۳	گفتار حکیمانه ۳۷۹
۳۵۵	شرح و تفسیر
۳۵۵	روزی دو گونه است
۳۵۹	گفتار حکیمانه ۳۸۰
۳۶۰	شرح و تفسیر
۳۶۰	بی اعتباری این جهان
۳۶۳	گفتار حکیمانه ۳۸۱
۳۶۴	شرح و تفسیر
۳۶۴	حتی با یک کلمه
۳۶۷	گفتار حکیمانه ۳۸۲
۳۶۸	شرح و تفسیر
۳۶۸	دو نکته حکیمانه
۳۷۳	گفتار حکیمانه ۳۸۳
۳۷۴	شرح و تفسیر
۳۷۴	در برابر معاصی ضعیف و در برابر طاعات قوی باش
۳۷۷	گفتار حکیمانه ۳۸۴
۳۷۸	شرح و تفسیر
۳۷۸	سه نکته حکیمانه

- گفتار حکیمانه ۳۸۵ ..... ۳۸۳
- شرح و تفسیر ..... ۳۸۴
- در پستی دنیا همین بس! ..... ۳۸۴
- گفتار حکیمانه ۳۸۶ ..... ۳۸۷
- شرح و تفسیر ..... ۳۸۸
- هر تلاشی سرانجام به نتیجه می رسد، کم یا زیاد ..... ۳۸۸
- گفتار حکیمانه ۳۸۷ ..... ۳۹۱
- شرح و تفسیر ..... ۳۹۲
- همه چیز دنیا در برابر آخرت ناچیز است ..... ۳۹۲
- گفتار حکیمانه ۳۸۸ ..... ۳۹۵
- شرح و تفسیر ..... ۳۹۶
- بدترین بلاها ..... ۳۹۶
- گفتار حکیمانه ۳۸۹ ..... ۴۰۱
- شرح و تفسیر ..... ۴۰۲
- هر افتخاری است در عمل است ..... ۴۰۲
- گفتار حکیمانه ۳۹۰ ..... ۴۰۷
- شرح و تفسیر ..... ۴۰۸
- تقسیم صحیح ساعات شب و روز ..... ۴۰۸
- گفتار حکیمانه ۳۹۱ ..... ۴۱۳
- شرح و تفسیر ..... ۴۱۴
- زاهد باش تا ببینی! ..... ۴۱۴
- گفتار حکیمانه ۳۹۲ ..... ۴۱۹
- شرح و تفسیر ..... ۴۲۰
- شخصیت انسان زیربان او نهفته است ..... ۴۲۰

۴۲۳	گفتار حکیمانه ۳۹۳
۴۲۴	شرح و تفسیر
۴۲۴	تلاش معقول
۴۲۷	گفتار حکیمانه ۳۹۴
۴۲۸	شرح و تفسیر
۴۲۸	کلمات نافذتر از تیرها!
۴۳۱	گفتار حکیمانه ۳۹۵
۴۳۲	شرح و تفسیر
۴۳۲	زندگی ساده قانع کننده است
۴۳۵	گفتار حکیمانه ۳۹۶
۴۳۶	شرح و تفسیر
۴۳۶	مر آری ولی تن دادن به ذلت هرگز!
۴۴۳	گفتار حکیمانه ۳۹۷
۴۴۴	شرح و تفسیر
۴۴۴	بهترین عطرها
۴۴۹	گفتار حکیمانه ۳۹۸
۴۵۰	شرح و تفسیر
۴۵۰	ردای فخر و تکبر را بیفکن!
۴۵۵	گفتار حکیمانه ۳۹۹
۴۵۶	شرح و تفسیر
۴۵۶	حقوق متقابل پدر و فرزند
۴۶۲	نکته ها
۴۶۲	۱. چه حقوقی پدر و مادر بر فرزندان دارند؟
۴۶۵	۲. فرزندان بر پدران و مادران چه حقوقی دارند؟

- گفتار حکیمانه ۴۰۰ ..... ۴۶۷
- شرح و تفسیر ..... ۴۶۸
- کدام حق است و کدام خرافه؟ ..... ۴۶۸
- نکته: اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه ..... ۴۷۹

الْعُمُرُ الَّذِي أَعْذَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُونَ سَنَةً.

امام عليه السلام فرمود:

عمری که خداوند در آن با فرزندان آدم اتمام حجت می‌کند (و عذرشان را می‌پذیرد) شصت سال است (بعد از آن عذری پذیرفته نیست).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها سندی که مرحوم خطیب درباره این گفتار حکیمانه - جز نقل مرحوم سید رضی - آورده است غررالحکم مرحوم آمدی است که آن را با تفاوتی که نشان دهنده اخذ از منبع دیگری است، در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۱).

طبری نیز در تاریخ خود این سخن را از امیرمؤمنان عليه السلام با ذکر داستانی نقل کرده است. (تاریخ طبری، حوادث سنه ۶۴).

## شرح و تفسیر

### هشدار به بزرگسالان

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه هشدار می دهد، می فرماید: مراقب خود باشید «عمری که خداوند در آن با فرزندان آدم اتمام حجت می کند (و عذرش را می پذیرد) شصت سال است (بعد از آن عذری پذیرفته نیست)»؛  
(الْعُمْرُ الَّذِي أَعْذَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَيَّ ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً).

شک نیست که انسان در دوران های مختلف عمر تحت تأثیر انگیزه های گوناگونی است؛ در کودکی به بازی ها سرگرم می شود و در جوانی به شهوات. هنگامی که دوران جوانی می گذرد و بخشی از شهوات رو به افول می گذارد، شهوت مال و مقام و مانند آن در انسان زنده می شود و به آن می پردازد؛ اما هنگامی که به دوران پیری می رسد که لااقل از شصت سالگی شروع می شود آن انگیزه ها نیز در بسیاری از افراد ضعیف می گردد مخصوصاً اگر به وضع جسمانی خود توجه کند که قوای آن به سرعت رو به کاهش می رود، موهای سر و صورت سفید می شوند، استخوان ها ضعیف می گردند، به تدریج قامت خمیده می شود و نشانه های ارتحال از دنیا یکی پس از دیگری آشکار می گردند. با توجه به این مسائل، هوس های پیری در او طغیان نخواهند کرد و او به فکر آینده خویش و سرای آخرت خواهد افتاد.

این به آن معنا نیست که اگر جوانان گناه کنند یا کسانی که در سنین پایین تر از شصت سال قرار دارند مرتکب خلافی شوند معذورند، بلکه منظور این است که اگر جوانان و میان سالان بتوانند برای خود عذری در پیشگاه خدا بیاورند کسانی



که به سن شصت سال و بالاتر می‌رسند آن عذرها را نیز نخواهند داشت و به تعبیر دیگر گناه این افراد از گناه جوانان زشت‌تر و مجازات آن شدیدتر است. این در حالی است که در بعضی از روایات، سنی کمتر از شصت سال در این زمینه ذکر شده است.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِذَا أَتَتْ عَلَى الرَّجُلِ أَرْبَعُونَ سَنَةً قِيلَ لَهُ: خُذْ حِذْرَكَ فَإِنَّكَ غَيْرُ مَعذُورٍ؛ هنگامی که انسان به سن چهل سالگی می‌رسد به او گفته می‌شود: کاملاً مراقب باش، زیرا بعد از این معذور نخواهی بود»<sup>۱</sup>.

ولی برای این که بعضی این سخن را برای کسانی که کمتر از چهل سال دارند چراغ سبزی برای انجام گناهان نیندارند امام علیه السلام در ذیل این روایت می‌فرماید: «وَلَيْسَ ابْنُ الْأَرْبَعِينَ بِأَحَقَّ بِالْحِذْرِ مِنَ ابْنِ الْعِشْرِينَ فَإِنَّ الَّذِي يَطْلُبُهُمَا وَاحِدٌ وَلَيْسَ بِرَاقِدٍ؛ چهل ساله برای پرهیز از گناه سزاوارتر از بیست ساله نیست، زیرا کسی که هر دو را طلب می‌کند یکی است (اعمال آن‌ها را می‌بیند) و خواب نیست».

در ذیل آیه ۱۵ سوره احقاف که دوران زندگی انسان را از طفولیت برمی‌شمرد تا به چهل سال می‌رسد و آن را دوران کمال انسان می‌شمارد: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» از ابن عباس نقل شده است که می‌گوید: «مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ وَلَمْ يَبْلُغْ خَيْرَهُ شَرُّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ؛ کسی که به چهل سال برسد و نیکی او بر بدی اش غلبه نکند آماده آتش دوزخ گردد (ابن عباس این‌گونه مطالب را معمولاً یا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا از امیرمؤمنان علی علیه السلام شنیده است)»<sup>۲</sup>.

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب خصال از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَىٰ مَلَكِيهِ قَدْ عَمَرْتُ عَبْدِي هَذَا عُمْرًا فَعَلَّظًا وَشَدَّدَا وَتَحَفَّظًا وَاکْتَبَا عَلَيْهِ

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۵، ح ۱۰.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۵.

قَلِيلَ عَمَلِهِ وَكَثِيرَهُ وَصَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ؛ انسان قبل از چهل سال در وسعت قرار دارد (خداوند کمتر بر او سخت می‌گیرد) ولی هنگامی که به چهل سال رسید خداوند متعال به دو فرشته‌ای که مأمور او هستند وحی می‌فرستد که من بنده‌ام را عمر کافی و طولانی دادم. از این به بعد بر او سخت بگیرد و شدت عمل به خرج دهد و دقیقاً مراقب اعمال او باشید و هر کار کم یا زیاد، کوچک یا بزرگی را انجام می‌دهد در نامه اعمال او بنویسید.<sup>۱</sup>

البته منافاتی میان این روایات و امثال آن با آنچه از امام علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث آمد نیست، زیرا شدت عمل درباره انسان‌ها نیز مراحلی دارد. در مرحله چهل سالگی کمتر و در شصت سالگی بیشتر است و به تعبیر دیگر، حدیث چهل سال اشاره به حداقل و حدیث شصت سال اشاره به حداکثر است. در تفسیر قرطبی و در المثنور ذیل آیه شریفه ۳۷ سوره فاطر که خطاب به دوزخیان است و می‌فرماید: «أَوْلَمْ نَعْمِرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ؟» «آیا به شما به مقدار کافی برای بیداری و تذکر عمر ندادیم و بیم‌دهنده الهی به سوی شما نیامد؟» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُودِيَ: (أَيْنَ) أَبْنَاءُ السُّتَيْنِ؟ وَهُوَ الْعُمَرُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ فِيهِ: أَوْلَمْ نَعْمِرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ؟ هنگامی که روز قیامت شود، منادی ندا کند: انسان‌های شصت ساله کجا هستند؟ این همان عمری است که خدا درباره آن فرموده است: آیا ما شما را به مقداری که افراد متذکر شوند، عمر ندادیم؟!».

به هر حال از مجموع این روایات استفاده می‌شود که انسان هنگامی که به چهل سالگی می‌رسد باید بسیار مراقب اعمال خویش باشد و چون به شصت سالگی برسد بسیار بیشتر، زیرا هر لغزشی را در این سن و سال برای او می‌نویسند و عذری در پیشگاه خدا نخواهد داشت.

مَا ظَفِرَ مَنْ ظَفِرَ الْأَثَمِ بِهِ، وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که با توسل به گناه پیروز شود پیروز نیست و کسی که با ستم غلبه کند  
(در واقع) مغلوب است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه مشتمل بر دو جمله است: جمله نخست در غررالحکم به همین صورت آمده است و جمله دوم در جای دیگر به صورت متفاوتی ذکر شده است: «صَاحِبُ الْمَالِ مَشْعُوبٌ وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ» و در زهر الآداب جمله دوم به این صورت نقل شده است: «الْغَالِبُ بِالظُّلْمِ مَغْلُوبٌ» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۱).

## شرح و تفسیر

### پیروزی با گناه، پیروزی نیست

امام علیؑ به ظالمان و مفسدان هشدار می‌دهد: «کسی که با توسل به گناه پیروز شود، پیروز نیست و کسی که با ستم غلبه کند در واقع مغلوب است»؛ (مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ إِلَّا تَمَّ بِهِ، وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ).

بسیارند کسانی که برای رسیدن به پیروزی بر دشمن از اسباب نامشروع استفاده می‌کنند، ظلم و ستم روا می‌دارند و مرتکب انواع گناهان می‌شوند. آن‌ها می‌خواهند به هر قیمت ممکن به هدف خود برسند، امام علیؑ به آن‌ها هشدار می‌دهد که این نوع پیروزی، پیروزی نیست، بلکه در واقع مغلوب شدن در چنگال گناه است و همچنین کسانی که با استفاده از شر، غلبه می‌کنند ظاهراً غالبند و در واقع مغلوب شیطان و شر و هوای نفس هستند.

این سخن، هم از نظر ظاهری پذیرفتنی است و هم از نظر معنوی. جنبه معنوی آن آشکار است که این‌گونه پیروزی‌ها و غلبه‌ها مایه گرفتاری‌های شدید روز قیامت است و بدترین زاد و توشه برای سفر آخرت به شمار می‌آید و در آن‌جا باید پاسخ‌گو بود.

از نظر ظاهری نیز بسیار دیده‌ایم یا در تاریخ خوانده‌ایم که این‌گونه افراد سرانجام گرفتار عواقب شومی گشته و در بسیاری از موارد دشمنانشان با همان روش، آن‌ها را درهم کوبیده و مغلوب ساخته‌اند و مقامی را که ناجوانمردانه

به دست آورده بودند با حملات ناجوانمردانه دشمن از دست می دهند و اگر ظالمان و ستمگران در عواقب مادی و معنوی کار خود بیندیشند به سراغ آن نخواهند رفت.

در حدیثی آمده است که دو نفر خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند تا درباره اختلافی که در مورد معامله ای داشتند با آن حضرت صحبت کنند و دستور بخواهند. هنگامی که امام علیه السلام سخنان آن دو را شنید به نصیحت آن دو پرداخت و فرمود: بدانید که هرکس به وسیله ظلم پیروز شود به خیر و خوبی نخواهد رسید و بدانید که آنچه مظلوم از دین ظالم می گیرد بیش از آن است که ظالم از مال مظلوم دریافت می دارد. سپس فرمود: کسی که به مردم بدی کند اگر دیگران از همین روش استفاده کنند و به او بدی کنند نباید آن را بد بشمرد. بدانید انسان بذری را که کاشته درو می کند و هیچ کس از نهال تلخ، ثمره شیرین نمی گیرد و از نهال شیرین میوه تلخ نمی چیند (امام علیه السلام چیزی بر این جمله ها نیفزود) ولی آن دو مرد پیش از آن که از جا برخیزند با هم صلح کردند (در پرتو سخنان حکیمانه امام علیه السلام از خواب غفلت بیدار شدند و راه صحیح را انتخاب کردند).<sup>۱</sup>

در ارشاد القلوب حدیث پر معنایی در این زمینه ذکر شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خَمْسُ [أربع] كَلِمَاتٍ فِي التَّوْرَةِ وَيُنْبَغِي أَنْ تُكْتَبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ: أَوْلُهَا حَجْرُ الْغَضَبِ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا وَالْغَالِبُ بِالظُّلْمِ هُوَ الْمَغْلُوبُ وَمَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمُ بِهِ وَمِنْ أَقَلِّ حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَسْتَعِينَ بِنِعْمِهِ عَلَى مَعْصِيهِ؛ پنج [چهار] جمله در تورات آمده که سزاوار است با آب طلا نوشته شود (و پیوسته در برابر انسان باشد): اول این که بودن یک قطعه سنگ غصبی در خانه، گروگان خرابی آن است و آن کس که به وسیله ستم غلبه کند در واقع مغلوب است و کسی

که با گناه پیروز شود هرگز به پیروزی نرسد و کمترین حق خدا بر تو این است که با استفاده از نعمت‌هایش به سراغ معصیتش نروی»<sup>۱</sup>.

این گفتار حکیمانه امام علیه السلام تأکید دیگری است بر این که افراد با ایمان برای رسیدن به اهداف خود هرگز از وسایل نامشروع استفاده نمی‌کنند.

در دستورات جنگی اسلام نیز بر این امر تأکید شده که از ابزار غیر انسانی برای پیروزی بر دشمن بهره نگیرید؛ به دشمن شبیخون نزنید، آب آشامیدنی آن‌ها را مسموم نکنید، درختان بارور را به آتش نکشید، افراد غیر نظامی را هدف قرار ندهید و با اسیران جنگی خوش رفتاری کنید.



إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ: فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا  
مُتَّعَ بِهِ غَنِيِّ، وَاللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند سبحان قوت (و نیازهای) فقرا را در اموال اغنیا واجب و معین کرده است،  
از این رو هیچ فقیری گرسنه نمی ماند مگر به سبب بهره مندی غنی (و ممانعت او از  
پرداخت حق فقیر) و خدای متعال (روز قیامت) در این باره از آن ها سؤال  
و بازخواست می کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، این حدیث شریف را پیش از سید رضی، قاضی نعمان مصری در کتاب  
دعائم الاسلام آورده و بعد از سید رضی، آمدی در غررالحکم با تفاوتی ذکر کرده و همچنین خطیب در تاریخ  
بغداد آن را با سند خودش از محمد بن حنفیه از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از  
رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را شنید (که نسبت به آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوتی دارد) و در روض الاخیار  
نیز همانند نهج البلاغه روایت شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۲).

## شرح و تفسیر

### دین اغنیا به فقرا

یکی از اصول مهم اسلام در این کلام نورانی آمده و بیان شده که نظام اقتصادی اسلام نظامی بسیار حساب شده است به گونه‌ای که اگر مطابق آن رفتار شود در سراسر کشور اسلام فقیر و نیازمندی باقی نخواهد ماند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «خداوند سبحان قوت (و نیازهای) فقرا را در اموال اغنیا واجب و معین کرده است، از این رو هیچ فقیری گرسنه نمی‌ماند مگر به سبب بهره‌مندی غنی (و ممانعت او از پرداخت حق فقیر) و خدای متعال (روز قیامت) در این باره از آن‌ها سؤال و بازخواست می‌کند؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ: فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ، وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه این کلام شریف را ناظر به مسئله زکات اشاره دانسته‌اند و تعبیر «فرض» نیز می‌تواند اشاره به همین معنا باشد.

روایات فراوانی این معنا را تأیید می‌کند و در آن‌ها تصریح شده که آنچه به عنوان زکات در اسلام فرض شده دقیقاً به اندازه نیاز فقراست، به گونه‌ای که اگر همه اغنیا به وظیفه دینی خود در باب زکات عمل کنند فقیری باقی نخواهد ماند.

---

۱. در بسیاری از نسخ به جای «مُتَّعَ»، «مَنَعَ» آمده که مناسب‌تر به نظر می‌رسد و مفهوم جمله این می‌شود:

هیچ‌کس فقیر نمی‌شود مگر به سبب منع اغنیا از حقوق آن‌ها.



در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در ذیل حکمت ۲۵۲ نیز به آن اشاره شد می‌خوانیم: «إِنَّمَا وَضِعَتِ الزَّكَاةُ اخْتِبَاراً لِلْأَغْنِيَاءِ وَمَعُونَةً لِلْفُقَرَاءِ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيْرًا مُخْتَجًا وَلَا سْتَعْنَى بِمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا اخْتَجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرُّوا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ... مَا ضَاعَ مَالٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا بِتَرْكِ الزَّكَاةِ وَمَا صِيدَ صَيْدٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا بِتَرْكِهِ التَّسْبِيحِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ زَكَاتٍ لِلْيَوْمِ» زکات برای این تشریح شده است که اغنیا امتحان شوند و کمکی برای نیازمندان باشد و اگر مردم زکات اموال خود را بپردازند هیچ مسلمانی فقیر و نیازمند باقی نمی‌ماند و همگی به سبب عمل به این فریضه الهی بی‌نیاز خواهند شد و مردم، فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نشوند مگر به گناه اغنیا... هیچ مالی در صحرا و دریا از بین نمی‌رود مگر به سبب ترک زکات و هیچ صیدی در دریا و صحرا در چنگال صیاد گرفتار نمی‌شود مگر به سبب ترک تسبیح در آن روز»<sup>۱</sup>.

آنچه در کلام حکیمانه مورد بحث آمده که خدا دقیقاً نیازهای فقرا را در اموال اغنیا واجب کرده، در احادیث دیگری با صراحت بیشتری آمده است؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «قُلْتُ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الزَّكَاةِ كَيْفَ صَارَتْ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةٌ وَعِشْرِينَ لَمْ تَكُنْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ، مَا وَجْهُهَا؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فَعَلِمَ صَغِيرَهُمْ وَكَبِيرَهُمْ وَغَنِيَّتَهُمْ وَفَقِيرَهُمْ فَجَعَلَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ إِنْسَانَ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ مَسْكِينًا وَلَوْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْعُهُمْ لَزَادَهُمْ لِأَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ؛ رَاوِي عَرَضَ مِي كُنْد: فَدَايْتِ شَوْمَ بَفَرْمَايِيدِ چَرَا زَكَاتِ بِيَسْتِ وَبِنِجِ دَرِ هَزَارِ تَعْيِينِ شَدِهٖ اسْتِ (يَكِ چَهْلَم) نِه كَمْتَرِ وَنِه بِيَشْتَرِ؟ اِمَامِ علیه السلام فَرَمُود: خُدَايِ مَتَعَالِ هَمَّةٖ اِنْسَانِهَا رَا اَفْرِيْدِهٖ وَصَغِيْرِهِمْ وَكَبِيْرِهِمْ وَغَنِيْ وَفَقِيْرِيْشَانِ رَا مِي شِنَاسَد. اَزِ هَرِ هَزَارِ اِنْسَانِ مَعْمُولًا بِيَسْتِ وَبِنِجِ نَفَرِ نِيَاظْمِنْدَنْدِ (اَزَايِنِ رُو زَكَاتِ رَا بِهٖ هَمِيْنِ نَسْبَتِ قَرَارِ

داده است) و اگر می دانست این برای آن‌ها کافی نیست بر آن می افزود، زیرا او خالق آن‌ها و از همه به آن‌ها آگاه‌تر است»<sup>۱</sup>.

همین مضمون در دو حدیث دیگر از همان حضرت با بیان‌های متفاوتی آمده است.<sup>۲</sup>

در ضمن از این حدیث استفاده می شود که هرگاه در جامعه اسلامی در هر هزار نفر بیش از بیست و پنج نفر شخص نیازمند و فقیر پیدا شود بر اثر عواملی است که مظالم انسان‌ها آن را آفریده است.

البته آنچه در روایت مذکور آمد در مورد زکات حیوانات و طلا و نقره است؛ اما زکات غلات، چنان‌که می دانیم گاه یک دهم و گاه یک بیستم است، بنابراین منظور امام علیه السلام بیان حکمت حکم بوده نه علت حکم که در تمام مصادیق جاری و ساری است.



۱. کافی، ج ۳، ص ۵۰۸، ح ۳، باب «العلقة فی وضع الزکاة علی ما هی».

۲. ر.ک: حدیث ۱ و ۴ همین باب.

## الإِسْتِغْنَاءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصَّدَقِ بِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

بی نیاز بودن از عذرخواهی، بهتر از عذر صادقانه و مقبول است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در این جا مدرک دیگری برای این کلام شریف نقل نمی کند و حواله به پایان کتاب خود می دهد و از آنچه در پایان کتاب آورده روشن می شود که موفق به پیدا کردن منابع دیگری برای این مورد و چند مورد دیگر نشده است. البته مرحوم آمدی آن را در غررالحکم با کمی تفاوت نقل کرده است. کتاب تمام نهج البلاغه نیز آن را به عنوان بخشی از وصیت امام علیه السلام به فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی علیه السلام آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۳).

## شرح و تفسیر

### نه خطاکن نه عذرخواهی!

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه فرموده سخنی است کاملاً منطقی و عقل پسند، می فرماید: «بی نیاز بودن از عذرخواهی، بهتر از عذر صادقانه و مقبول است»؛ (الْإِسْتِغْنَاءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصِّدْقِ بِهِ).

اشاره به این که چرا انسان مرتکب خطایی شود که ناچار گردد از خدا یا بندگان خدا عذرخواهی کند، هرچند عذر، عذر قابل قبولی باشد تا چه رسد به این که عذر ساختگی و غیر قابل قبول باشد؟

گرچه تعبیر امام علیه السلام بیشتر متناسب عذرخواهی در برابر بندگان است؛ ولی اطلاق عموم این تعبیر نیز دور از ذهن نیست، زیرا در روایات آمده است که انسان ترک گناه کند بهتر از آن است که گناهی مرتکب شود و توبه به درگاه خدا آورد، همان گونه که در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ تَرْكَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ».<sup>۱</sup>

این حدیث شریف از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در کتاب خصائص الائمه نقل شده است.<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۸۵، ح ۵۸۴.

۲. خصائص الائمه، ص ۱۱۰.

این مطلب در مورد عذرخواهی در برابر بندگان واضح تر است، زیرا عذر هر چند صادقانه باشد در برابر انسان دیگر، خلاف عزت و کرامت انسانی است. چه بهتر که انسان مرتکب خلافی نشود و در برابر دیگران عزیز و سربلند باشد. در حدیث دیگری که علامه مجلسی رحمته الله آن را در بحار الانوار از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آورده می خوانیم: «إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَا يُعْتَدِرُ مِنْ خَيْرٍ؛ از چیزی که برای آن عذرخواهی خواهی کرد بپرهیز، زیرا انسان از کار خیر عذرخواهی نمی کند (حتماً کار بدی بوده است که از آن عذر می خواهد)».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام حسین بن علی علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَلَا يَعْتَدِرُ وَالْمُنَافِقُ كُلُّ يَوْمٍ يُسِيءُ وَيَعْتَدِرُ؛ از کاری که موجب می شود از آن عذرخواهی کنی بپرهیز، زیرا مؤمن نه کار بد می کند و نه عذرخواهی، و منافق همیشه کار بد می کند و از آن عذرخواهی می نماید».<sup>۲</sup>

در نامه امیر مؤمنان علیه السلام به «حارث همدانی» که در بخش نامه های نهج البلاغه آمده بود خواندیم که می فرماید: «وَإِذَا سَأَلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ؛ از هر کاری که اگر از صاحب آن درباره آن سؤال شود انکار یا عذرخواهی می کند بپرهیز».<sup>۳</sup>

از تمام این روایات که مفهوم گفتار حکیمانه مورد بحث را با تعبیرات گوناگون بیان می کند استفاده می شود که انسان مؤمن آگاه نباید به سراغ کاری برود که او را برای عذرخواهی سرافکننده سازد.

از کلام حکیمانه مورد بحث استفاده می شود که عذر نیز دو گونه است: عذر صادق و عذر کاذب. عذر صادق آن است که انسان به سبب مشکلی از مشکلات

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۹.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰.

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۹.

عرفیه در تنگنا قرار گیرد و به سبب آن مرتکب خطایی شود و گاهی بر اثر عدم دقت و عدم مطالعه در عواقب کار و امثال آن خطا از او سرزند.

اما عذر کاذب آن است که انسان بدون دلیل موجهی اقدام به کار خلافی مانند ظلم و ستم و غیبت و آزار و پیمان شکنی و بی وفایی و امثال آن کند. بدون شک چنین عذری عزتی ندارد. اگر عزتی باشد در عذر صادقانه است؛ ولی با این حال اگر انسان کاری نکند که حتی ناچار به عذرخواهی صادقانه باشد، عزیزتر و آبرومندتر است.

\*\*\*



أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ إِلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ.

امام عليه السلام فرمود:

کمترین حقی که خدا بر شما دارد این است که با استمداد از نعمت‌هایش  
او را معصیت نکنید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، این کلام حکیمانه را از روض الاخیار و همچنین از غررالحکم با تفاوتی نقل می‌کند. مشابه آن در حکمت ۲۹۰ نیز آمده بود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۲).

## شرح و تفسیر

### با نعمت‌هایش او را معصیت مکن

امام علیه السلام می‌فرماید: «کمترین حقی که خدا بر شما دارد این است که نعمت‌هایش را وسیله معصیت او قرار ندهید»؛ (أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ أَلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ).

نافرمانی مولا همیشه زشت است، ولی زشت‌ترین حالات نافرمانی و عصیان این است که انسان نعمت‌های او را وسیله نافرمانی وی قرار دهد.

در بعضی از تواریخ آمده است: «سبکتکین» که از کارکنان عزالدوله بختیار بود بر ضد او خروج کرد. «صابی» نویسنده معروف از طرف عزالدوله نامه‌ای به او نوشت که ای کاش می‌دانستم با چه وسیله‌ای بر ضد ما قیام کرده‌ای، در حالی که پرچم ما بالای سرت در اهتزاز است و بردگان ما در طرف راست و چپ تو قرار دارند و اسب‌های سواری تو علامت ما را بر خود دارند و لباس‌هایی که بر تن داری به وسیله ما بافته شده است و سلاح‌هایی که برای دشمنانمان تهیه کرده بودیم در دست توست.<sup>۱</sup>

از این مثال تاریخی به خوبی روشن می‌شود که چه اندازه زشت است که انسان مشمول نعمت دیگری شود و همان نعمت را بردارد و بر ضد او اقدام کند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۴۲.



پیام دیگری که این گفتار حکیمانه دارد این است که انسان هر گناهی که می‌کند به یقین با استفاده از یکی از نعمت‌های الهی است؛ چشم، گوش، دست، پا، فکر، قدرت و مواهب دیگر همه نعمت‌های پروردگارد و انسان بدون استفاده از این‌ها نمی‌تواند کار خلافی انجام دهد، بنابراین مفهوم کلام این می‌شود که انسان منصف نباید هیچ گناهی کند، زیرا هر گناهی مرتکب شود با استفاده از یکی از نعمت‌های خداست و این کار بسیار شرم‌آور است.

در حدیث قدسی آمده است: «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يَشْكُرْ لِنِعْمَائِي وَلَمْ يَضْبِرْ عَلَيَّ بَلَائِي فَلْيَتَّخِذْ رَبًّا سِوَايَ وَيُخْرِجْ مِنْ أَرْضِي وَسَمَائِي؛ کسی که شکر نعمت‌های مرا به جا نیاورد و بر بلا و آزمون‌های من صبر نکند، پروردگاری غیر از من را جست‌وجو کند و از میان زمین و آسمان من خارج شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری امام حسین علیه السلام در پاسخ کسی که گفت: من مرد گناهکاری هستم و نمی‌توانم ترک معصیت کنم مرا موعظه‌ای کن. فرمود: «أَفْعَلُ خُمْسَةَ أَشْيَاءَ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ فَأَوْلُ ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ رِزْقَ اللَّهِ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ وَالثَّانِي أَخْرُجُ مِنْ وَلايَةِ اللَّهِ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ وَالثَّالِثُ أَطْلُبُ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ وَالرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلِكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِكَ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ وَالخَامِسُ إِذَا أَدْخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ؛ پنج چیز را انجام بده سپس هر چه می‌خواهی گناه کن: (نخست آن‌که) روزی خدا را مخور و هر چه می‌خواهی گناه کن. (دوم) از ولایت خدا بیرون رو و هر چه می‌خواهی گناه کن، (سوم) محلی را طلب کن که خدا تو را در آن‌جا نبیند و هر گناهی می‌خواهی انجام ده، (چهارم) هنگامی که فرشته مرگ به سراغ تو می‌آید تا قبض روح کند او را از خود دور کن سپس هر گناهی می‌خواهی انجام ده. (پنجم)

۱. شرح اصول کافی (ملا صالح مازندرانی)، ج ۱، ص ۲۱۹.

هنگامی که مالک دوزخ تو را وارد آن می‌کند مقاومت کن و داخل در آتش مشو و هر گناهی می‌خواهی انجام ده.<sup>۱</sup>

در این حدیث، منطق روشنی به کار رفته است و آن این‌که انسان در پنج موقف گرفتار است که هر یک از آن‌ها برای ترک گناه کافی است: از یک سو دائماً بر سر خوان نعمت خدا نشسته و از رزق او استفاده می‌کند. آیا با این حال وجدان انسان بیدار اجازه می‌دهد گناهی کند؟

دوم: این‌که دائماً تحت سرپرستی خداست و خدا فرشتگانی را برای حفظ او مأمور کرده است. آیا شرم‌آور نیست که انسان تحت این حفاظت به معصیت مولایش بپردازد؟

سوم: تمام عالم، محضر خداست آیا شرم‌آور نیست که انسان در محضر او مرتکب گناه شود؟

چهارم و پنجم این‌که انسان گنه‌کار چه بخواهد و چه نخواهد روزی به دست ملک الموت قبض روح می‌شود و در عرصه محشر به حساب او می‌رسند و او را مجازات خواهند کرد. آیا می‌تواند در مقابل فرشته مرگ مقاومت کند و یا بر مالک دوزخ غلبه نماید؟ حال که خود را اسیر چنگال آن‌ها می‌بیند چگونه به خود اجازه می‌دهد آشکارا به مخالفت فرمان خدا برخیزد و آلوده انواع گناهان شود؟ به یقین، فکر کردن در این امور برای بازداشتن انسان از گناه، کافی است.

\*\*\*

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْيَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند سبحان طاعت خود را غنیمت زیرکان قرار داده هنگامی که افراد ناتوان (و هوس باز) کوتاهی می‌کنند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها کسی که مرحوم خطیب این کلام حکیمانه را اضافه بر نهج البلاغه از او نقل می‌کند، ابن قاسم در روض الاخیار است که با تفاوت مختصری آن را ذکر کرده و به جای «الْعَجْزَةِ»، «الْفَجْرَةِ» آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۲).

اضافه می‌کنیم که علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار، ج ۳۲ این جمله را ضمن خطبه‌ای از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است که آغازش این است: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَكُمْ بِدِينِهِ وَخَلَقَكُمْ لِعِبَادَتِهِ...» (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۴، به نقل از وقعه صفین، ص ۱۱۳).

## شرح و تفسیر

### غنیمت زیرکان

امام علیه السلام در این کلام نورانی مقایسه‌ای میان هوشمندان مطیع و عاجزان بدکار کرده، می‌فرماید: «خداوند سبحان طاعت خود را غنیمت زیرکان قرار داده هنگامی که افراد ناتوان (و هوس‌باز) کوتاهی می‌کنند»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْيَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ).

با این‌که در غالب نسخه‌های نهج‌البلاغه «عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ» ذکر شده، در نسخه کتاب صفین و همچنین در کتاب روض‌الاخیار به جای «الْعَجْزَةِ»، «الْفَجْرَةِ» آمده و مناسب‌تر نیز همین تعبیر است، زیرا امام علیه السلام، مطیعان را با فاجران مقایسه می‌فرماید. گویی جهان را صحنه جنگی به حساب می‌آورد که هوشمندان به مبارزه با لشکر شیطان و هوای نفس می‌پردازند و بر آن‌ها پیروز می‌شوند و غنیمتی که در این جنگ سرنوشت‌ساز نصیب آن‌ها می‌شود اطاعت فرمان پروردگار است؛ ولی ناتوان‌ها و فاجران کوتاهی می‌کنند و در این میدان در برابر شیطان و هوای نفس شکست می‌خورند و همه چیز را از دست می‌دهند. نه تنها غنیمتی به دست نمی‌آورند بلکه سرمایه‌های عمر و ایمان و عنایات پروردگار را از کف خواهند داد.

همان‌گونه که به هنگام ذکر سند خطبه اشاره شد، امیر مؤمنان علی علیه السلام پیش از واقعه صفین بر فراز منبر رفت و خطبه‌ای برای مردم خواند و آنان را به جهاد

دعوت کرد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، سپس فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَكُمْ بِدِينِهِ وَخَلَقَكُمْ لِعِبَادَتِهِ فَأَنْصِبُوا أَنْفُسَكُمْ فِي أَدَائِهَا وَتَنْجِزُوا مَوْعُودَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَيِّبَةً وَعَرَاهُ وَثِيقَةً ثُمَّ جَعَلَ الطَّاعَةَ حِطًّا لِالْأَنْفُسِ وَرِضَا الرَّبِّ وَغَنِيمَةً الْأَكْبَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ وَقَدْ حَمَلْتُ أَمْرَ أَسْوَدِهَا وَأَحْمَرِهَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ خدا شما را با دینش (دین اسلام) گرامی داشت و برای عبادت (و معرفت) خود آفرید، بنابراین خود را برای ادای این وظیفه آماده کنید و وعده الهی را مسلم بشمرید و بدانید که ریسمان‌های اسلام (که خیمه این آیین به آن وابسته است) محکم است و دستگیره‌های آنان استحکام دارد. سپس خداوند، اطاعت را بهره انسان‌ها و موجب رضایت پروردگار و غنیمت هوشمندان قرار داده است، در برابر کوتاهی عاجزان و ناتوان‌ها. من امور شما را اعم از سیاه‌پوست و سرخ‌پوست (و سفیدپوست) بر عهده دارم و قوت و قدرتی جز به کمک پروردگار نیست. (سپس دستور حرکت به سوی میدان نبرد با شامیان گردن‌کش را به آن‌ها داد).»<sup>۱</sup>

این نکته نیز شایان توجه است که غنیمت دارای یک معنای وسیع و یک معنای محدود است. معنای محدود آن همان غنائم جنگی است؛ اشیایی که به هنگام شکست دشمن از اموال آن‌ها به دست فاتحان می‌افتد و معنای وسیع آن هرگونه درآمد قابل ملاحظه‌ای است که از هر طریقی حاصل شود حتی گاه به مواهب معنوی نیز اطلاق می‌شود. مثلاً در روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به ابوذر آمده است: «اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَغِنَاكَ قَبْلَ فُقْرِكَ وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ؛ پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار: جوانی‌ات را پیش از پیری و سلامتی را قبل از بیماری و بی‌نیازی را قبل از فقر و فراغت را پیش از گرفتاری‌ها و حیات را قبل از مرگ.»<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۴.

۲. همان، ج ۷۸، ص ۱۷۳.

امثال این تعبیر در روایات فراوان است، بنابراین کسانی که تصور می‌کنند غنیمت تنها به معنای غنائم جنگی است در اشتباهند. یکی از شواهد این مدعا کلام حکیمانه مورد بحث است که حضرت، اطاعت را غنیمت هوشمندان شمرده است.

ارباب لغت نیز به طور گسترده به این معنا اشاره کرده‌اند، لسان‌العرب می‌گوید: «عُنْم» به معنای دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت است. در تاج‌العروس آمده است که غنیمت به معنای چیزی است که بدون زحمت به دست آید.

در قاموس نیز غنیمت به همین معنا ذکر شده و در کتاب مفردات راغب پس از آن که غنیمت را از ریشه «عَنَم» به معنای گوسفند دانسته می‌گوید: سپس این واژه در هر چیزی که انسان به آن دست یابد خواه از سوی دشمنان باشد یا غیر آنها اطلاق شده است.

به همین دلیل ما در قرآن آیه غنیمت را که حکم خمس را بیان کرده به مفهوم عام آن تفسیر می‌کنیم و معتقدیم که هر درآمدی را شامل می‌شود، همان‌گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است.

واژه «اکیاس» جمع «کیس» به معنای شخص عاقل است و در برابر آن شخص عاجز و ناتوان فکری است و همچنین فاجرانی که به عاقبت کارها نمی‌اندیشند، بنابراین مقصود امام علیه السلام این است که اگر انسان، عاقل و هوشیار باشد اطاعت خدا را غنیمت می‌شمرد که هم سبب آبرومندی و عزت و پیروزی در دنیاست و هم موجب نجات در آخرت. به عکس، افراد نادان معصیت و فجور را ترجیح می‌دهند که هم مایه ذلت در دنیا و هم خسارت در آخرت است.

## نکته

### غنائم هوشمندان

در احادیث اسلام چند چیز دیگر - علاوه بر آنچه در کلام حکیمانه مورد

بحث آمده است - «غنیمة الاکیاس» معرفی شده و تمام این احادیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام در غررالحکم نقل شده است.

از جمله می فرماید: «غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ مُدَارَسَةُ الْحِكْمَةِ؛ غنیمت هوشمندان بحث‌های مربوط به علم و دانش است».

نیز می فرماید: «الطَّاعَةُ غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ؛ اطاعت فرمان پروردگار غنیمت هوشمندان است».

این جمله از نظر محتوا به کلام حکمت‌آمیز مورد بحث شباهت دارد، هر چند در الفاظ متفاوت است.

دیگر این که می فرماید: «فَوْتُ الْغِنَى غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ وَحَسْرَةُ الْحَمَقِيِّ؛ از دست رفتن ثروت، غنیمت هوشمندان و حسرت احمقان است».

اشاره به این که ثروت گرچه در حد ذات خود مطلوب است؛ ولی مشکلات عظیمی به همراه دارد؛ نگهداری، پرداختن حقوق شرعی آن و تحمل حسد حسودان و محاسبات مربوط به سود و زیان و طلب‌کاری‌ها و بدهکاری‌ها که بخش عظیمی از عمر انسان را می‌گیرد.







## السُّلْطَانُ وَزَعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

امام علیؑ فرمود:

سلطان (عادل) پاسدار الهی در زمین اوست.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را جمع زیادی پیش و پس از سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله نصر بن مزاحم، در کتاب صفین، ضمن نامه‌ای که امیرمؤمنان علیؑ آن را به لشکریانش نوشته، آورده است و گروه دیگری مانند جاحظ در رساله الفتیا، همچنین هروی در الجمع بین الغریبین و ابن اثیر در نهاییه حدیثی نقل کرده‌اند که از نظر محتوا بی‌شبهت به کلام حکیمانه فوق نیست و آن، چنین است: «مَنْ يَرْعُ السُّلْطَانَ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَرْعُ الْقُرْآنَ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۳).

## شرح و تفسیر

### نقش سلطان عادل

امیرمؤمنان علیه السلام در این بیان حکیمانه به نکته مهمی درباره حاکم و حکومت اشاره می‌کند، می‌فرماید: «سلطان (عادل) پاسدار الهی در زمین اوست»؛ **(السُّلْطَانُ وَزَعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ).**

اشاره به این‌که وجود قوانین و دستورات الهی به تنهایی برای جلوگیری از نافرمانی‌ها و گناهان و ظلم ظالمان و تجاوز متجاوزان کافی نیست، بلکه نیروی بازدارنده‌ای لازم است و آن قدرت حاکم عادل است.

«سلطان»، هم به معنای قدرت و سلطه می‌آید؛ مانند آیه **﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾**؛ «سلطه شیطان تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته‌اند و کسانی که او را شریک (خدا در اطاعت و بندگی) قرار می‌دهند. (و از او پیروی می‌کنند)».<sup>۱</sup> و هم به معنای صاحب قدرت؛ مانند آنچه در روایت عمر بن حنظله آمده است که دو نفر از شیعیان با هم اختلاف داشتند **«فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقُضَاةِ»** آن‌ها داوری را نزد سلطان و قضات (او) بردند».<sup>۲</sup> امام علیه السلام فرمود: کار درستی نیست سپس دستوری برای داوری صحیح صادر فرمود.

۱. نحل، آیه ۱۰۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰.

روشن است که منظور از واژه سلطان در کلام حکیمانه مورد بحث، همان صاحب قدرت است، زیرا می‌فرماید: «او پاسدار الهی در زمین است».

سلطان در این جا به معنای هر صاحب قدرتی باشد، که بنابر آن، مفهومش همان مفهوم کلام دیگر مولا علیه السلام می‌شود که فرمود: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ؛ مردم باید امیر و سرپرستی داشته باشند خواه خوب باشد یا بد (زیرا اگر دسترسی به حاکم نیکوکار و عادل نباشد وجود امیر فاجر از نبودن او و حاکمیت هرج و مرج بهتر است) امیری که در حکومتش، مؤمن به کار خویش پردازد و کافر از مواهب مادی بهره‌مند شود».<sup>۱</sup> البته معمول است که حتی حکومت‌های فاسد برای ادامه حکومت خویش ناچارند تا آن جا که می‌شود امنیت را برای مردم فراهم کنند و تا حدی در رفاه مادی مردم بکوشند و از ظلم دیگر ظالمان جلوگیری کنند، بنابراین وجودشان از عدمشان بهتر است.

احتمال دیگر این است که منظور از سلطان در این جا سلطان عادل است، زیرا امام علیه السلام تعبیر به «وَزَعَةُ اللَّهِ» (پاسدار الهی) کرده و انتساب او به خدا با ظالم و بیدادگر بودنش تناسبی ندارد. این احتمال نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. از این رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ؛ سلطان سایه خداوند در زمین است».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «السُّلْطَانُ الْعَادِلُ الْمُتَوَاضِعُ ظِلُّ اللَّهِ وَرُمْحُهُ فِي الْأَرْضِ؛ سلطان عادل و متواضع سایه خدا و نیزه (قدرت) او در زمین است».<sup>۳</sup>

«وَزَعَةُ» جمع «وازع» از ریشه «وزع» (بر وزن وضع) به معنای بازداشتن

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۴، ح ۶۹.

۳. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۴۵۸۹، ح ۶.

و بر حذر داشتن است. و از به کسی گفته می شود که از چیزی پاسداری و نگاهبانی می کند.

پیام خاصی که این کلام نورانی در بر دارد این است که جامعه اسلامی بدون حکومت قوی که مردم، خود را موظف به پیروی از آن بدانند اداره نمی شود و هنگامی که فرد قوی و عادل در رأس حکومت قرار گیرد همه باید از او پیروی کنند تا نظم صحیح بر جامعه حاکم گردد و هرج و مرج و بی قانونی برچیده شود. این سخن را با روایت دیگری پایان می دهیم:

امیرمؤمنان علی علیه السلام - طبق روایتی که علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار آورده است - نامه ای به لشکریان خود نوشت و در آن از آنچه به نفع یا زیان آنهاست خبر داد و فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَكُمْ فِي الْحَقِّ جَمِيعاً سَوَاءً أَسْوَدَكُمْ وَأَخْمَرَكُمْ وَجَعَلَكُمْ مِنَ الْوَالِي وَجَعَلَ الْوَالِي مِنْكُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ مِنَ الْوَالِدِ مِنَ الْوَالِدِ فَجَعَلَ لَكُمْ عَلَيْهِ أَنْصَافَكُمْ وَالتَّعْدِيلَ بَيْنَكُمْ وَالْكَفَّ عَنْ فَيْئِكُمْ فَإِذَا فَعَلَ مَعَكُمْ ذَلِكَ وَجَبَتْ عَلَيْكُمْ طَاعَتُهُ فِيمَا وَافَقَ الْحَقَّ وَنُصْرَتُهُ وَالدَّفْعُ عَنْ سُلْطَانِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ وَزَعَهُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ فَكُونُوا لَهُ أَعْوَاناً وَلِدِينِهِ أَنْصَاراً وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ؛ اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خدا همه شما را در حق، یکسان قرار داده است، سیاه و سرخ (و سفید) شما (همه در حقوق فردی و اجتماعی یکسان اند). شما را نسبت به والی و والی را نسبت به شما به منزله فرزند و پدر و پدر و فرزند قرار داد. حق شما بر والی این است که درباره همگی انصاف دهد و تبعیض قائل نشود و در حفظ بیت المال شما بکوشد. هنگامی که با شما چنین کند بر همه شما واجب است او را اطاعت کنید در آنچه موافق حق است و یاری نمایید و از حکومت الهی دفاع کنید، زیرا شما پاسداران الهی در زمین هستید، بنابراین یاور او باشید و دین او را یاری کنید و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید که خدا مفسدان را دوست ندارد»<sup>۱</sup>.

# ۳۳۳

## فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ

الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا. يَكْرَهُ الرَّفْعَةَ، وَيَسْنَأُ السَّمْعَةَ. طَوِيلٌ غَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ، كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ. شَكُورٌ صَبُورٌ، مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَنِينٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلٌ الْخَلِيقَةَ، لَيِّنٌ الْعَرِيكََةَ! نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ، وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ.

امام علیؑ درباره صفات مؤمن فرمود:

انسان با ایمان شادی اش در چهره و اندوهش در درون قلب اوست، سینه اش از هر چیز، گشاده تر و هوس های نفسانی اش از هر چیز خوار تر (و تسلیم تر) است، از برتری جویی بیزار و از ریاکاری متنفر است، اندوهش طولانی و همتش بلند، سکوتش بسیار و تمام وقتش مشغول است، شکرگزار و صبور و بسیار ژرف اندیش است و دست حاجت به سوی کسی دراز نمی کند، طبیعتش آسان است (و سختگیری در کار او نیست) و برخوردش با دیگران توأم با نرمش است، (در برابر حوادث سخت و دشمنان خطرناک) دلش از سنگ خارا محکم تر و سخت تر و (در پیشگاه خدا) از برده تسلیم تر است.<sup>۱</sup>

۱. سند گنتار حکیمانه:

## شرح و تفسیر

### صفات مؤمنان راستین

امام علیه السلام در این گفتار نورانی صفات مؤمنان راستین را بیان فرموده و هجده وصف برای آن‌ها برمی‌شمارد. جالب این‌که هر دو فقره، هماهنگی خاصی با هم دارند که یکی جنبه مثبت را بیان می‌کند و دیگری جنبه منفی را و اگر در کسی این اوصاف جمع شود به یقین سزاوار است که نام مؤمن مخلص بر او بنهند.

در وصف اول و دوم می‌فرماید: «انسان با ایمان شادی‌اش در چهره و اندوهش در درون قلب اوست»؛ (قال علیه السلام فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ: الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ).

اشاره به این‌که شخص با ایمان به قدری صابر و شکیباست که غم و اندوه خود را در دل نگه می‌دارد و در چهره‌اش چیزی جز شادی نیست؛ شادی از نعمت‌های خدا و شادی در برابر دوستان و معاشران و همین امر جاذبه فوق‌العاده‌ای به آن‌ها می‌دهد، چراکه همیشه او را شاد و خندان می‌بینند و او هرگز نزد کسی زبان به شکوه نمی‌گشاید و اندوه درون خود را به دوستان و معاشران

---

→ خطیب علیه السلام درباره اسناد این کلام شریف می‌گوید: گروهی از علما که پیش از سید رضی رحمته الله یا پس از او می‌زیستند آن را به صورت مسند و مرسل ذکر کرده‌اند؛ از جمله مرحوم کلینی در جلد اول کافی و سبط بن جوزی در تذکره الخواص آن را از مجاهد از ابن عباس از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می‌کنند و زمخشری در ربیع الابرار در باب الخیر و الصلاح و میدانی در مجمع الامثال بخش اول این کلام را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۴).

منتقل نمی‌سازد در حالی که افراد ضعیف الایمان و کم‌ظرفیت تا مشکلی برای آن‌ها پیدا می‌شود سفرهٔ دل خود را در برابر همه کس باز می‌کنند و لب به شکایت می‌کشایند.

حضرت در سومین و چهارمین صفت می‌افزاید: «سینه‌اش از هرچیز گشاده‌تر و هوس‌های نفسانی‌اش از هرچیز خوارتر (و تسلیم‌تر) است»؛ (أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا).

اشاره به این‌که حوادث گوناگون زندگی او را تکان نمی‌دهد، ناملايمات را تحمل می‌کند، با همهٔ افراد اعم از دوست و دشمن با سینهٔ گشاده روبه‌رو می‌شود، عفو را بر انتقام ترجیح می‌دهد و به افرادی که به او ستم روا می‌دارند و دوستانی که او را در تنگناها محروم و تنها می‌گذارند محبت می‌ورزد و بدی را با خوبی پاسخ می‌گوید. نیز هوای نفس در برابر او ذلیل و تسلیم است؛ هرگز عنان خویش را به دست هوای نفس نمی‌سپارد و خواسته‌های دل را با حکم عقل و ایمان کنترل می‌کند.

جملهٔ اخیر تفسیر دیگری نیز دارد و آن این‌که مؤمن از همه در برابر عظمت خدا و در برابر خلق خدا متواضع‌تر است.

در کتاب کافی دربارهٔ سعهٔ صدر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیث جالبی آمده و آن این‌که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به یکی از یارانش فرمود: آیا می‌خواهی حدیثی را برای تو بازگو کنم که در دست هیچ‌یک از (محدثان) اهل مدینه نیست؟ عرض کرد: آری. فرمود: روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد نشسته بود، کنیز یکی از انصار وارد مسجد شد و گوشهٔ لباس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را گرفت. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخاست ببیند چه می‌خواهد ولی آن کنیز چیزی نگفت و آن حضرت نیز به او چیزی نگفت و نشست. بار دیگر آمد و همین کار را تکرار کرد تا سه مرتبه. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مرتبهٔ چهارم برخاست در حالی که کنیز پشت سر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. او نخعی از

لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله کشید و با خود برد. مردم به او گفتند: خدا تو را چنین و چنان کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را سه بار از کار خود بازداشتی و در هیچ مرتبه چیزی نگفتی و او هم چیزی نگفت: از حضرت چه می خواستی؟ گفت: ما بیماری داشتیم، خانواده من مرا فرستادند که نخعی از لباس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بگیرم تا به وسیله آن بیمار شفا یابد. هنگامی که تصمیم به این کار گرفتم پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا دید و برخاست. من حیا کردم که نخعی بگیرم در حالی که او مرا می دید و دوست نداشتم که از او اجازه بخواهم، از این رو (پشت سر حضرت رفتم و) آن را گرفتم.<sup>۱</sup>

حضرت در پنجمین و ششمین وصف می فرماید: «از برتری جوئی بیزار و از ریاکاری متنفر است»؛ (يَكْرَهُ الَّرَّفْعَةَ، وَيَسْنَأُ السُّمْعَةَ).

این دو وصف در واقع با هم مرتبطاند زیرا انسانی که از برتری جوئی متنفر است هرگز دوست ندارد مردم از اعمال او آگاه شوند و او را بزر بشمروند. قرآن مجید می فرماید: «تَلِك الدَّارُ الْاٰخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِّلَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُوْنَ عُلُوًّا فِى الْاَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ»؛ «این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است!».<sup>۲</sup>

«سُمْعَةَ» به معنای این است که انسان از این که دیگران اعمالش را بستایند خشنود شود و سعی کند اعمال خود را به دیگران ارائه دهد تا آنها مدح و ثنایش گویند. انسان با ایمان رفعت و مقام را نزد خدا می طلبد و قرب او را می خواهد و مدح و ثنای الهی را می جوید نه مدح و ثنای مردم و بندگان خدا را. تفاوت ریا با سُمعه این است که ریاکار در همان لحظه که عملی را انجام می دهد آن را به مردم نشان می دهد تا او را انسان خوبی بدانند؛ ولی «سُمْعَةَ» که

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۱۵.

۲. قصص، آیه ۸۳.



در اصل به معنای شهرت طلبی و گاه به معنای نیک‌نامی آمده از نظر شرعی این است که اعمال نیک خود را بعداً بازگو می‌کند تا مردم او را بستایند و یا این‌که دوست دارد مردم از این و آن بشنوند و او را ستایش کنند و به همین منظور عمل نیکی را انجام می‌دهد و این در واقع نوعی ریاکاری است.

در روایت پر معنایی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «مَا ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ اِذَا سَلَفِي زَرِيَّةٍ غَمٍّ بِأَكْثَرِ فُسَاداً فِيهَا مِنْ حُبِّ الْجَاهِ وَالْمَالِ فِي دِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ؛ فساد و تباهی دو گر خونخوار در آغل گوسفندان از فساد و تباهی علاقه افراطی به مال و جاه طلبی، در دین مرد مسلمان بیشتر نیست».<sup>۱</sup>

همین معنا در کتاب کافی از امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام با تفاوت مختصری آمده است. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «مَا ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَمٍّ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ هَذَا فِي أَوْلِيَّهَا وَهَذَا فِي آخِرِهَا بِأَسْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ؛ فساد دو گر خونخوار که در گله گوسفندی که شبان نداشته باشد رها شوند یکی در ابتدای گله و دیگری در انتهای آن، از فساد حب مال و جاه در دین انسان مؤمن بیشتر نیست (بلکه این خطرناک‌تر است)».<sup>۲</sup>

آن‌گاه در هفتمین و هشتمین وصف می‌فرماید: «اندوهش طولانی و همتش بلند است»؛ (طَوِيلٌ غَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ).

اندوهش برای خطاهایی که از او سرزده و آتش دوزخ که ممکن است دامن او را بگیرد، و همت و الایش در مسیر تحصیل رضای خدا و اسباب ورود در بهشت است و این دو وصف که در واقع یکی جنبه منفی دارد و دیگری مثبت، تشکیل دهنده همان تعادل خوف و رجاست که از شرایط اصلی ایمان محسوب می‌شود. شبیه این معنا در صفات پرهیزکاران در خطبه ۱۹۳ (خطبه معروف به همّام)

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۵، ج ۲.

نیز آمده است. در یک جا می فرماید: «قُلُوبُهُمْ مَخْرُوضَةٌ» و در جای دیگر می افزاید: «لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ».

آری! آن‌ها از یک سو اندوه کیفر و عذاب در برابر خطاها قلبشان را می فشارد و از سوی دیگر شوق لقاء الله در پرتو اعمال صالح به آن‌ها آرامش می دهد.

این سخن را با دو حدیث دربارهٔ حزن و همت پایان می دهیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی به اباذر می فرماید: «مَا عِبَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى مِثْلِ طُولِ الْحُزْنِ؛ كَسَى خَدَايَ مَتَعَالَى بِأَبْيَظِرِّ مَا يَبْأُظِرُّ بِهَا خَدَايَ مَتَعَالَى»<sup>۱</sup> نکرده است (اندوه در برابر مسئولیت‌ها آن هم اندوهی که در درون دل است نه در چهره).<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ علو همت می فرماید: «مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ؛ كَسَى خَدَايَ مَتَعَالَى بِأَبْيَظِرِّ مَا يَبْأُظِرُّ بِهَا خَدَايَ مَتَعَالَى»<sup>۲</sup> کسی که همت والا دارد، ارزش او بسیار است».

سپس در نهمین و دهمین وصف می فرماید: «سكوتش بسیار و تمام وقتش مشغول است»؛ (كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ).

اشاره به این‌که از فضول کلام و سخنان غیر ضروری پرهیز می کند و چیزی از اوقات او به هدر نمی رود و همیشه مشغول کار مثبتی است. این دو وصف با هم رابطه دارند؛ زیرا کسی که پرگویی می کند وقت خود را در این امر بیهوده تلف می سازد و به کارهای اساسی و لازم نمی رسد. به عکس، آن‌ها که کثیرالسکوت‌اند وقت کافی برای انجام وظایف مهم خویش دارند.

دربارهٔ اهمیت سکوت و نقش فوق العادهٔ آن در تهذیب نفس و مبارزه با وسوسه‌های شیطان و این‌که باید در چه مواردی سکوت کرد و در چه مواردی سخن گفت، در بحث‌های گذشته بسیار سخن گفته ایم (ذیل گفتار حکیمانۀ ۱۸۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۱، ح ۳.

۲. غرر الحکم، ح ۱۰۲۷۸.

و یکی از فقرات حکمت (۲۸۹) ولی در این زمینه هرچه گفته شود کم است، زیرا قسمت مهمی از گناهان کبیره با زبان انجام می‌شود؛ بعضی از علمای اخلاق تعداد آن را بیست گناه شمرده‌اند و ما در کتاب اخلاق در قرآن، ده مورد دیگر را یافته و بر آن افزوده‌ایم که شرح آن در ذیل حکمت ۳۴۹ ان شاء الله خواهد آمد.

درباره اهمیت سکوت همین بس که در حدیثی که در کتاب شریف کافی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است می‌خوانیم: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي، فَقَالَ: اخْفِظْ لِسَانَكَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ: اخْفِظْ لِسَانَكَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ: اخْفِظْ لِسَانَكَ وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاحِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؛ مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! توصیه‌ای به من کنید. فرمود: زبانت را حفظ کن. بار دیگر عرض کرد: ای رسول خدا! به من توصیه‌ای بفرمایید و حضرت همان کلام را تکرار کرد. بار سوم نیز همین درخواست را ذکر کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به حفظ زبان توصیه فرمود و افزود: وای بر تو! آیا جز آنچه فرآورده زبان مردم است آن‌ها را با صورت در آتش دوزخ فرو می‌افکند؟»<sup>۱</sup>

اشاره به این که بیشترین عامل گرفتاری انسان‌ها در قیامت فرآورده‌های زبان آن‌هاست.

این که می‌فرماید: «با صورت در آتش دوزخ انداخته می‌شوند» علاوه بر این که بدترین شکل افتادن در دوزخ است، این علت است که زبان و دهان انسان در صورت اوست و عامل اصلی گناه، پیش از بقیه جسم انسان، در آتش افکنده می‌شود.

در حدیث دیگری از همان حضرت جمله تکان‌دهنده دیگری آمده است،

می فرماید: «مَنْ لَمْ يَحْسَبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ وَحَضَرَ عَذَابُهُ؛ کسی که سخنش را جزء اعمالش حساب نکند (و بی پروا هرچه بر سر زبانش آمد بگوید) خطاهایش زیاد می شود و مجازاتش حاضر می گردد».<sup>۱</sup>

مشکل مهم آفات و گناهان زبان این است که غالباً مربوط به حقوق دیگران است و جبران کردن حقوق از دست رفته دیگران به سبب غیبت و تهمت و سخن چینی و اهانت و ایذاء و نسبت های ناروا و امثال آن، کار آسانی نیست.

این که می فرماید: «مؤمن کسی است که وقتش مشغول است» نه به این معناست که دائم مشغول عبادت و تلاوت قرآن و ذکر الله است، بلکه اوقات شبانه روز را به گونه ای تقسیم می کند که به تمام کارهای ضروری برسد. همان گونه که در حکمت ۳۹۰ خواهد آمد: «مؤمن باید ساعات شبانه روز خود را تقسیم کند، در بخشی از آن به عبادت پروردگار و مناجات با او بپردازد و در بخش دیگری به تأمین معاش و در بخش سومی به تفریحات سالم (و اگر این کار انجام شود تمام وقت انسان را برای انجام کارهای ضروری و وظایف الهی اشغال خواهد ساخت).

آن گاه امام علیه السلام به سراغ یازدهمین و دوازدهمین وصف مؤمنان راستین رفته، می فرماید: «شکرگزار و صبور است»؛ (شُكُورٌ صَبُورٌ).

«شکور» صیغه مبالغه از ریشه «شکر» است یعنی شخص بسیار شکرگزار؛ کسی که پیوسته با قلب و زبان و اعضای خود شکر نعمت های الهی را به جا می آورد و از صاحب نعمت هرگز غافل نیست.

«صبور» نیز صیغه مبالغه از ریشه «صبر» است و همچون «صبار» که در قرآن مجید در آیه ۵ سوره ابراهیم و ۳۳ سوره شوری آمده، به معنای کسی است که

بسیار صابر و شکیباست. حوادث روزگار او را دگرگون نمی‌سازد و در برابر آزمون‌های الهی صابر است. در بلاها عنان اختیار را از دست نمی‌دهد و زبان به شکوه نمی‌گشاید و جزع و بی‌تابی نمی‌کند.

در واقع این دو وصف، حال مؤمنان راستین را در نعمت و بلا ترسیم می‌کند؛ به هنگام نعمت شاکر و به هنگام بلا صابرند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الْإِيْمَانُ نِصْفَانِ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَنِصْفٌ فِي الشُّكْرِ»<sup>۱</sup>.

کلینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در کتاب شریف کافی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل می‌کند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِي سَفَرٍ يَسِيرُ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ إِذْ نَزَلَ فَسَجَدَ خَمْسَ سَجَدَاتٍ فَلَمَّا أَنْ رَكِبَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا لَمْ تَصْنَعْهُ فَقَالَ: نَعَمْ اسْتَقْبَلَنِي جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَشَّرَنِي بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا لِكُلِّ بُشْرَى سَجْدَةً؛ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفری کوتاه سوار بر شتری بود. ناگهان از شتر فرود آمد و پنج بار سجده به جای آورد. هنگامی که سوار بر مرکب شد همراهان عرض کردند: ای رسول خدا! ما دیدیم کاری انجام دادی که تا کنون انجام نداده بودی. فرمود: آری. جبرئیل بر من نازل شد و بشارات فراوانی از سوی خدای متعال به من داد (پنج بشارت) من برای هر بشارتی سجده شکر می‌کردم»<sup>۲</sup>.

به همین دلیل در حدیث دیگری آمده که شما نیز چنین کنید. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «إِذَا ذَكَرْنَا نِعْمَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ شُكْرًا لِلَّهِ فَإِنْ كَانَ رَاكِبًا فَلْيُنْزِلْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَقْدِرْ عَلَى النُّزُولِ لِلشُّهُرَةِ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى قَرْبُوسِهِ وَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى كَفِّهِ ثُمَّ لِيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى مَا

۱. همین مضمون در مجمع البیان و تفسیر صافی و تفسیر فخر رازی و تفسیر قرطبی ذیل آیه ۳۱ سوره لقمان آمده است.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۴.

أَنْعَمَ عَلَيْهِ؛ هنگامی که یکی از شما به یاد نعمتی از سوی خداوند متعال بیفتد صورت بر خاک بگذارد و خدا را شکر گوید. اگر سوار باشد پیاده شود و بر خاک سجده کند و اگر به جهت انگشت‌نما شدن نمی‌تواند پیاده شود، صورت بر قربوس (این واژه در عربی با فتح راء استعمال می‌شود و در فارسی با سکون راء؛ یعنی برآمدگی جلوی زین) بگذارد و اگر توان آن را نیز نداشته باشد صورت بر کف دست بگذارد و خدا را برای نعمتی که به او ارزانی داشته است شکر و سپاس گوید.<sup>۱</sup>

در مورد اهمیت صبر نیز آیات و روایات، بسیار است و مرحوم کلینی در جلد دوم کافی بابی در اهمیت صبر منعقد کرده و بیست و پنج روایت در آن آورده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبِرُّ مُطْلَقًا عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلِيَانِ مُسَاءَلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبِرِّ: دُونَكُمْ صَاحِبِكُمْ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونَهُ؛ هنگامی که جنازه مؤمن وارد قبر می‌شود نماز در طرف راست و زکات در طرف چپ قرار می‌گیرد و نیکوکاری بر او سایه می‌افکند و صبر و شکیبایی در گوشه‌ای واقع می‌شود. هنگامی که دو فرشته مأمور سؤال بر او وارد می‌شوند، صبر به نماز و زکات و نیکوکاری می‌گوید: به کمک صاحبتان بروید، هرگاه ناتوان شدید من به یاری او خواهم آمد».<sup>۲</sup>

آن‌گاه امام علیه السلام در سیزدهمین و چهاردهمین ویژگی می‌فرماید: «بسیار ژرف‌اندیش است و دست حاجت به سوی کسی دراز نمی‌کند»؛ (مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَمِينٌ بِخَلَّتِهِ).

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۵.

۲. همان، ص ۹۰، ح ۸. مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، در ج ۶۸، ص ۵۶ به بعد بابی درباره صبر آورده که افزون بر آیات، شصت و پنج روایت در آن ذکر کرده است.

«مَعْمُور» به کسی گفته می‌شود که غرق در چیزی باشد. مؤمنان راستین غرق در فکر و اندیشه‌اند؛ تفکر در عظمت و قدرت پروردگار و نشانه‌های او در جهان هستی. تفکر دربارهٔ آخرت و سرنوشت خود در آن روز و تفکر برای حل مشکلات مردم.

«ضَنین» به معنای بخیل است و «خَلَّت» به فتح خاء (بر وزن رحمت) به معنای نیاز و حاجت. مفهوم جمله این می‌شود که او در اظهار حاجتش به دیگران بخیل است و تا امکان داشته باشد دست حاجت به سوی دیگران دراز نمی‌کند و این نشانهٔ شخصیت و عمق فکر آدمی است.

در بعضی از نسخه‌ها «خُلَّت» به ضم خاء (بر وزن نصرت) آمده که به معنای دوستی است و مفهوم جمله این می‌شود که او در انتخاب دوست، بسیار سختگیر و ژرف‌اندیش است و تا شایستگی‌های لازم را در کسی نبیند دست دوستی به سوی او دراز نمی‌کند.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که او هنگامی که دوستی را انتخاب کند برای حفظ دوستی می‌کوشد و در برابر از دست دادن آن بخیل و سختگیر است.

دربارهٔ اهمیت فکر، همین بس که خداوند، متفکران را «أُولُوا الْأَلْبَابِ؛ صاحبان مغز» معرفی کرده و پس از آن که تفکر دربارهٔ آفرینش آسمان و زمین و سایر پدیده‌های جهان هستی را می‌ستاید، می‌فرماید: کسانی که چنین هستند مصداق أُولُوا الْأَلْبَابِ اند.<sup>۱</sup>

دعوت به تفکر در عالم هستی و در حالات پیشینیان و عبرت گرفتن از سرنوشت آن‌ها و تفکر دربارهٔ مسئولیت‌هایی که انسان در پیشگاه خدا و خلق بر

۱. آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱.

عهده دارد در بسیاری از آیات قرآن آمده است و در مجموع استفاده می شود که اسلام اهمیت فوق العاده ای به مسئله فکر و اندیشه در امور سرنوشت ساز می دهد.

اهمیت تفکر تا آن اندازه است که برترین عبادت شمرده شده است، امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ؛ برترین عبادت، دوام تفکر درباره خدا و قدرت اوست».<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ عبادت، تنها به کثرت نماز و روزه نیست. عبادت واقعی، تفکر در کار خدای متعال است (در امور مربوط به آفرینش و نظامات جهان هستی)».<sup>۲</sup>

امیرمؤمنان علی علیه السلام تفکر را سرچشمه خوبی ها و اعمال نیک می شمارد: «إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ»<sup>۳</sup> امام مجتبی علیه السلام تفکر را پدر و مادر تمام نیکی ها معرفی می کند: «التَّفَكُّرُ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَأُمُّهُ».<sup>۴</sup>

در مورد عدم اظهار حاجت نزد دیگران نیز در آیات و روایات، اشارات و تأکیداتی دیده می شود. قرآن مجید در یک جا از آن به «تَعَفُّفٌ» تعبیر کرده است و می فرماید: (گروهی از نیازمندان هستند که) به دلیل کثرت تعفف، شخص جاهل و بی خبر آن ها را غنی و بی نیاز می پندارد؛ «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ».<sup>۵</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۳.

۲. همان، ح ۴.

۳. همان، ح ۵.

۴. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۲.

۵. بقره، آیه ۲۷۳.



در حدیث پرمعنایی از امام علی بن موسی الرضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام می‌خوانیم: «إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا قَطُّ غَيْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ خدا تنها به این دلیل ابراهیم را خلیل خود قرار داد که هیچ سائلی را رد نکرد و هرگز از کسی درخواستی نداشت».<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام در وصف پانزدهم و شانزدهم که هماهنگی کامل با هم دارند می‌فرماید: «(مؤمن راستین) طبیعتش آسان است (و سختگیری در کار او نیست) و برخوردش با دیگران توأم با نرمش است»؛ (سَهْلُ الْخَلِيقَةِ، لَيْنُ الْعَرِيكَةِ!).

گرچه این دو وصف، مفهوم نزدیکی دارند ولی با دقت، تفاوت میان آن‌ها روشن می‌شود. «سَهْلُ الْخَلِيقَةِ» بودن با توجه به این‌که «خلیقه» به معنای خُلق و طبیعت است این است که انسان در زندگی سختگیر نباشد؛ فلان وسیله اگر حاصل نشد ناراحتی نکند؛ فلان غذا به موقع نرسید، نرسد. نظم در زندگی او حاکم است؛ اما چنان نیست که اگر چیزی به موقع حاصل نشد ابراز ناراحتی کند. به بیان دیگر، بعضی‌ها فی‌المثل اگر بر سر سفره، فلان چیز و فلان چیز نباشد دست از سفره می‌کشند و ابراز ناراحتی می‌کنند؛ ولی مؤمنان راستین آسان‌گیرند؛ با هر غذایی سد جوع می‌کنند و در زندگی مقید به قیود دنیاپرستان نیستند.

ولی «لَيْنُ الْعَرِيكَةِ» رابطه‌ی انسان را با اشخاص دیگر بیان می‌کند، زیرا «عَرِيكَةُ» (با توجه به این‌که در اصل به معنای چرمی است که به واسطه‌ی نرم بودن، دباغ را به ناراحتی نمی‌اندازد و سپس به معنای طبیعت انسانی استعمال شده است) به این معناست که در برخورد با دیگران ملایم و مهربان و تسلیم است و مردم از معاشرت با او لذت می‌برند.

بنابراین «سَهْلُ الْخَلِيقَةِ» می‌تواند اشاره به سختگیری نکردن در زندگی

شخصی انسان باشد و «لَيْسَ الْعَرِيكَ» اشاره به نرمش او در مقابل بستگان، دوستان و دیگران.

این همان چیزی است که در قرآن مجید یکی از صفات برجسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده شده است آن جا که می فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ «به برکت رحمت الهی در برابر آنها (مردم) نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل (و تندخو) بودی از اطراف تو پراکنده می شدند».<sup>۱</sup>

بعضی از شارحان این دو وصف را به یک معنا برگردانده و مترادف دانسته اند در حالی که ظاهراً چنین نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الْمُؤْمِنُونَ هَيُّونَ كَيْئُونَ كَالْجَمَلِ الْأَلْوْفِ إِذَا قِيدَ انْقَادًا وَإِنْ أُنِيخَ اسْتِنَاخًا؛ مؤمنان، نرم خو و آسان گیرند، مانند شتر رام که او را به هر طریق (صحیح و مناسبی) ببرند منقاد و مطیع است (در بعضی از روایات در این فقره آمده است: «وَإِنْ أُنِيخَ عَلَى صَخْرَةٍ اسْتِنَاخًا؛ اگر او را روی قطعه سنگی بخوابانند می خوابد)».<sup>۲</sup>

بدیهی است که منقاد بودن مؤمن در برابر دوستانی است که او را دعوت به خیر و صلاح می کنند.

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، فرمود: «لَا خَيْرَ نَكْمَ عَلَى مَنْ تَحْرُمُ النَّارُ غَدًا؟ عَلَى كُلِّ هَيِّنٍ لَيْسَ قَرِيبٍ سَهْلٍ؛ آیا به شما خبر بدهم که آتش دوزخ فردای قیامت بر چه کسی حرام می شود؟ بر کسانی که نرم خو و ملایم و صمیمی و آسان گیر هستند».<sup>۳</sup>

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. اعلام الدین، ص ۱۱۰.

۳. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۵.

آن‌گاه امام علیه السلام در هفدهمین و هجدهمین اوصافی که برای مؤمنان راستین بیان کرده و گفتار خود را با آن پایان می‌دهد، می‌فرماید: «(در برابر حوادث سخت و دشمنان خطرناک) دلش از سنگ خارا محکم‌تر و سخت‌تر و (در پیشگاه خدا) از برده تسلیم‌تر است»؛ (نَفْسُهُ أَضَلَبُ مِنَ الصَّلْدِ، وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ).

آری! مؤمنان از نظر روحی فوق‌العاده قوی و نیرومندند، به گونه‌ای که در روایات به کوه تشبیه شده‌اند. مرحوم مولا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی می‌گوید: در حدیثی آمده است: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ لَا تَحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ؛ مؤمن همچون کوه است که تندبادها او را تکان نمی‌دهد».<sup>۱</sup>

آری! تندبادها کوه‌ها را تکان نمی‌دهند، بلکه کوه‌ها هستند که مسیر طوفان‌ها را تغییر می‌دهند، بنابراین نه تنها طوفان حوادث، مؤمنان را از مسیر خود منحرف نمی‌سازد، بلکه آن‌ها هستند که طوفان‌ها را به مسیرهای صحیح هدایت می‌کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَوْمٍ يَرْبَعُونَ حَجْرًا فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: نَعْرِفُ بِذَلِكَ أَشَدَّنَا وَأَقْوَانَا فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّكُمْ وَأَقْوَاكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَشَدُّكُمْ وَأَقْوَاكُمْ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يَدْخُلْهُ رِضَاهُ فِي إِثْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإِذَا سَخِطَ لَمْ يَخْرِجْهُ سَخِطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَإِذَا قَدَرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کنار جمعیتی می‌گذشت که سنگی را برای زورآزمایی (یکی پس از دیگری) برمی‌داشتند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: این کار برای چیست؟ عرض کردند: می‌خواهیم به این وسیله فرد محکم‌تر و قوی‌تر را بشناسیم. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: می‌خواهید از محکم‌ترین و قوی‌ترین، شما را باخبر کنم؟ عرض کردند: آری. فرمود: محکم‌ترین و قوی‌ترین شما کسی است که

۱. شرح اصول کافی (ملا محمد صالح مازندرانی)، ج ۹، ص ۱۸۱.

۲. «ربع» به معنای برداشتن سنگ برای زورآزمایی است.

هنگامی که از شخص یا چیزی راضی می شود به خاطر او به گناه و باطل اقدام نمی کند و هنگامی که از شخص یا چیزی خشمگین می گردد خشم، او را از سخن حق بیرون نمی کند و به هنگام قدرت به سراغ چیزی که حق او نیست نمی رود.<sup>۱</sup>

البته مؤمنان راستین با چنین قوت و قدرتی، هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می گیرند همچون بنده ذلیل و تسلیمی هستند که بدون اراده او قدمی بر نمی دارند و در برابر حق خاضعند. در واقع دو وصف اخیر دو بعد شخصیت مؤمنان راستین را نشان می دهد؛ از یک سو استقامت و استحکام آنها را در برابر حوادث سخت بیان می کند و از سوی دیگر فروتنی و تسلیمشان را در برابر پروردگار.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۸، ح ۱۶.

لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ.

امام علیؑ فرمود:

اگر انسان، سرآمد زندگی و عاقبت کار خود را می‌دید، آرزوها  
و غرورش را دشمن می‌شمرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این گفتار حکیمانه ذکر می‌کند امالی شیخ طوسی است (که پیش از سید رضی می‌زیسته) و آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۴).

اضافه بر این کلینی رحمته الله در کتاب کافی آن را به این صورت آورده است: «لَوْ رَأَى الْعَبْدُ أَجَلَهُ وَسُرْعَتَهُ إِلَيْهِ لَأَبْغَضَ الْعَمَلَ مِنْ طَلَبِ الدُّنْيَا». (کافی، ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۳۰).

همچنین مرحوم مفید آن را با عبارتی که شیخ طوسی رحمته الله آورده، در کتاب خود به نام امالی آورده است. (امالی، ص ۳۰۹، مجلس ۳۶).

## شرح و تفسیر

اگر پایان کار را می‌دیدید...

حضرت علی علیه السلام در این سخن گهربار به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که هرکس در آن بیندیشد و آن را با تمام وجود باور کند از دنیاپرستی کنار خواهد رفت. می‌فرماید: «اگر انسان، سرآمد زندگی و عاقبت کارش را می‌دید، آرزوها و غرورش را دشمن می‌شمرد»؛ (لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ).

سرآمد زندگی و پایان عمر بر هیچ‌کس روشن نیست؛ خواه جوان باشد یا پیر، سالم باشد یا زمین‌گیر، زیرا هر روز ممکن است حادثه‌ای رخ دهد و حتی جوانان و افراد سالم و نیرومند را با خود از این جهان ببرد؛ ولی با توجه به این‌که انسان از پایان عمر خویش به‌طور دقیق آگاه نیست همین امر گاهی سبب اشتباه او می‌شود و زندگی را جاودانه می‌پندارد، دامنه آرزوهایش گسترش پیدا می‌کند و غرور ناشی از آن تمام وجود او را فرامی‌گیرد.

البته مکتوم بودن پایان زندگی فلسفه مهمی دارد و آن این است که اگر هرکس از پایان عمر خود باخبر بود، هرگاه پایان آن را نزدیک می‌دید در اضطراب شدیدی به سر می‌برد و زندگی در کام او تلخ می‌شد و اگر پایان آن را دور می‌دید در غفلت و غرور فرو می‌رفت، خداوند آن را مکتوم داشته تا انسان دائماً در میان خوف و رجا باشد، نه زندگی در کامش تلخ شود و نه غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز او را احاطه کند.

امام صادق علیه السلام در حدیث معروف «مُفَضَّل» این مطلب را با عبارات زیبایی بیان کرده، می‌فرماید: «ای مفضل! در این امر اندیشه کن که خداوند مدت حیات انسان را بر انسان پوشیده داشت؛ چراکه اگر مقدار عمر خود را می‌دید و کوتاه بود هرگز زندگی برای او گوارا نبود، زیرا هر زمان در انتظار مر بود و انتظار وقتی را می‌کشید که می‌دانست پایان عمر است و همچون کسی بود که اموالش بر باد رفته و یا نزدیک است بر باد برود، چنین کسی احساس فقر می‌کند و از فنای اموالش وحشت به او دست می‌دهد با این‌که وحشتی که از فنای عمر به انسان دست می‌دهد بیش از وحشتی است که از فنای مال ایجاد می‌شود، زیرا کسی که مالش کم می‌شود یا از بین می‌رود امید دارد در آینده مال دیگری به دست بیاورد؛ اما کسی که یقین به پایان عمر خود داشته باشد نومیدی مطلق بر او حاکم می‌شود. و هرگاه عمر طولانی داشته باشد و مطمئن به بقا در دنیا گردد در لذات و گناهان فرو می‌رود و چنین می‌پندارد که فعلاً به شهوترانی می‌پردازم و در اواخر عمر که از آن آگاهم به سراغ توبه می‌روم (و به این دلیل خداوند مقدار عمر را بر انسان مخفی داشته است)»<sup>۱</sup>.

ولی امیرالمؤمنین علیه السلام از زاویه دیگری به این مسئله می‌نگرد، و می‌فرماید: اگر هرکس باخبر بود - خواه عمر خود را طولانی می‌دید یا کوتاه - و مشاهده می‌کرد با سرعت به مقصد نهایی و پایان عمر نزدیک می‌شود همین حرکت پرشتاب به سوی پایان عمر سبب می‌شد که آرزوها و غرور ناشی از آن را دشمن بشمارد. به راستی عمر باشتاب می‌گذرد؛ هنوز دوران کودکی تمام نشده جوانی فرامی‌رسد، جوانی تمام نشده کهولت و سپس پیری و فرسودگی جایش را می‌گیرد. بسیاریند کسانی که به گذشته عمر خود می‌نگرند و می‌گویند: چه باسرعیت گذشت؛ چقدر کوتاه بود؛ چه اندازه در غفلت و غرور بودیم.

۱. توحید مُفَضَّل، ص ۸۲؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۳.

البته مؤمنان راستین و آگاه گرچه از پایان عمر خود باخبر نیستند؛ ولی با توجه به احوال دیگران دائماً آماده ترک دنیا هستند و به همین دلیل تلاش و کوشش بیشتری برای سرای آخرت و انجام کارهای خیر دارند و هرگز گرفتار آرزوهای دور و دراز و غرور و غفلت نمی شوند.

\*\*\*



لِكُلِّ أَمْرٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ، وَالْحَوَادِثُ.

امام علیؑ فرمود:

هر انسانی در اموالش دو شریک دارد: وارثان و حوادث!

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را ابن هزیل نویسنده کتاب عین الادب والسیاسة در حاشیه الغرر والعرب به این صورت نقل کرده است: «إِنَّ لَكَ فِي مَالِكَ شَرِيكَيْنِ: الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَكُونَ أَبْخَسَ الشُّرَكَاءِ حَظًّا فَافْعَلْ». و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیؑ به این صورت نقل شده است: «بِشَرِّ مَالٍ الْبُخِيلِ بِحَادِثٍ أَوْ وَارِثٍ». این حدیث را جاحظ در المأمة المختارة و تعالی در الایجاز والاعجاز آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۵).

## شرح و تفسیر

### شرکای اموال ما

این فرمایش حضرت، هشدرای است به افراد بخیل و خسیس، می‌فرماید: «هر انسانی در اموالش دو شریک دارد: وارثان و حوادث»؛ (لِكُلِّ أَمْرٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ، وَالْحَوَادِثُ).

اشاره به این که افراد بخیل به چه می‌اندیشند؟ آیا تصور می‌کنند این اموال را با خود می‌برند با این که از دو حال خارج نیست: یا به وسیله حوادث و پیشامدهای روزگار از قبیل ورشکست شدن در تجارت، ربوده شدن به وسیله سارقان، سیل و آتش‌سوزی و امثال آن بر باد می‌رود و یا در صورت مصون ماندن از حوادث به دست وارث می‌رسد. وارثی که غالباً دلش به حال صاحب مال نسوخته و آن را تملک می‌کند و از آن برای منافع خود و عیش و لذت بهره می‌گیرد؛ بی آن که به فکر صاحب اصلی مال باشد.

بسیار دیده‌ایم افرادی را که اموالی از آن‌ها به ارث رسیده و در میان آن ثلث یا موقوفاتی وجود دارد و وارثان اصرار دارند که با بهانه‌هایی حتی ثلث را تملک کرده و وقف را به نوعی باطل کنند و عین موقوفه را به تملک خود درآورند!

افراد بخیل اگر در این امور درست بیندیشند به اشتباه بزرگ خود پی می‌برند. آیا بهتر نیست که شریک دیگری برای خود دست و پا کنند؟ شریکی که در مشکلات برزخ و قیامت به داد آن‌ها می‌رسد و به مضمون ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا

عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ «آنچه نزد شماست فانی می‌گردد و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند»<sup>۱</sup>، هرگز خللی در کار او وارد نمی‌شود.

آری، این شریک، همان نیازمندان و محرومانی هستند که انفاق به آن‌ها در قرآن مجید با تعبیر وام دادن به خدا بیان شده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»<sup>۲</sup> همان وامی که حداقل ده برابر تا هفت صد برابر و بیشتر به آن سود داده خواهد شد.

همان‌گونه که در بحث اسناد این گفتار حکیمانه اشاره شد این سخن به دو صورت دیگر نیز نقل شده است: نخست: «بَشْرُ مَالِ الْبَخِيلِ بِحَادِثٍ أَوْ وَاْرَثٍ؛ به مال افراد بخیل بشارت ده که یا حوادث نابودکننده در انتظار آن است و یا وارث» و دیگر این‌که: «إِنَّ لَكَ فِي مَالِكَ شَرِيكَيْنِ: الْحَدَثَانِ<sup>۳</sup> وَالْوَارِثِ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَكُونَ أَبْخَسَ الشُّرَكَاءِ حَظًّا فَأَفْعَلْ؛ در مال تو (جز تو) دو شریک هست: حوادث نابودکننده و وارث، هرگاه بتوانی سهم تو کمتر از آن دو نباشد انجام ده (بخشی از اموالت را انفاق کن)».

شگفت این‌که بسیار دیده شده است فرزندان افراد ثروتمند، انتظار مر پدر را می‌کشند تا هرچه زودتر بتوانند از اموال او بهره ببرند.

عجیب‌تر از آن این‌که در زمان خود دیده‌ایم فرزندان در اواخر عمر پدر، مال او را میان خود تقسیم می‌کنند و حتی پدر را از نیازمندی‌های زندگی خود محروم می‌سازند در حالی که هنوز زنده و به حکم خدا و قوانین بشری مالک اموال خویش است.

\*\*\*

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. بقره، آیه ۲۴۵.

۳. حَدَثَانِ» بر وزن «ضَرْبَانِ» معانی فراوانی دارد؛ از جمله رویدادهای سخت زندگی.



## المَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَّ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که از او درخواستی شده، تا وعده نداده آزاد است (ولی پس از وعده دادن در گرو وعده خویش است و تا به آن وفا نکند آزاد نمی شود).<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب این گفتار کوتاه و حکیمانه را از منابع دیگری نیز نقل کرده؛ از جمله از جاحظ در المائة المختارة و ابن مسکویه در کتاب الحکمة الخالدة. قابل توجه است که این کلام در بسیاری از نسخ و شروح نهج البلاغه نیامده؛ اما ابن ابی الحدید آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۵).  
 اضافه می‌کنیم که مرحوم علامه حلی آن را با اضافه‌ای در کتاب العُدَد القویة به این صورت آورده است: «المَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَّ وَالْمَسْئُولُ مُسْتَرْقٌ حَتَّى يُنْجِرَ». (العدد القویة، ص ۳۷).  
 افزون بر این‌ها رشید الدین وطواط که در قرن ششم می‌زیسته در کتاب مطلوب کل طالب، ص ۲۲ این جمله را به عین همین عبارت آورده و حلوانی (از علمای قرن پنجم) در کتاب نزهة الناظر، ص ۷۲ با اضافه‌ای شبیه اضافه مرحوم علامه حلی ذکر کرده است.

## شرح و تفسیر

### انسان در گرو وعده‌های خویش است

همان‌گونه که اشاره شد، این گفتار حکیمانه در بسیاری از نسخه‌های نهج‌البلاغه و شروح آن نیامده است. مرحوم فیض‌الاسلام در نسخه خود و صبحی صالح در نسخه‌ای که در دست ماست آن را آورده‌اند و ظاهر این است که از نسخه ابن ابی الحدید گرفته‌اند. به هر حال کلامی است بسیار پرمعنا و حکیمانه.

امام علیه السلام می‌فرماید: «کسی که از او درخواستی شده، تا وعده نداده آزاد است»؛ (الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَ).

اشاره به این‌که پس از وعده دادن در گرو وعده خویش است و تا به آن وفا نکند آزاد نمی‌شود.

همان‌گونه که در بیان اسناد این گفتار حکیمانه آوردیم، علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار آن را از کتاب العدد القویة، تألیف مرحوم علامه حلی با اضافه‌ای به این صورت آورده است: «الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَ وَالْمَسْئُولُ مُسْتَرْقٌّ حَتَّى يُنْجِزَ؛ آن‌کس که از او درخواستی شود آزاد است تا زمانی که وعده نداده، و برده است تا زمانی که به وعده خود وفا کند».<sup>۱</sup>

روشن است که حرّیت و بردگی در این گفتار حکیمانه جنبه مجازی دارد

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳ (به نقل از العدد القویة، ص ۳۷).

و منظور این است که اشخاص حر از هر نظر آزادند و در قید اسارت دیگری نیستند؛ ولی برده در قید اسارت دیگری است و انسان تا وعده نداده آزاد است؛ اما هرگاه وعده‌ای به دیگری بدهد گویا زنجیر اسارتی را بر گردن خود نهاده و تا به وعده‌اش وفا نکند از گردن او برداشته نخواهد شد.

پیامی که این کلام دارد مسئله لزوم وفای به وعده است؛ مبدا کسی وعده بدهد باز هم خود را آزاد پندارد و گمان کند هیچ وظیفه و مسئولیتی در برابر وعده‌ای که داده است بر دوش ندارد. باید خود را همچون اسیری بداند که تا به وعده‌اش وفا نکند آزاد نمی‌شود.

## نکته

### اهمیت وفای به عهد

بسیاری از افراد در مورد وعده‌ها و عهدهای خود بی‌اعتنا و سهل‌انگارند در حالی که قرآن مجید و روایات اسلامی به آن اهمیت فوق‌العاده‌ای داده‌اند.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾؛ «به عهد خود وفا

کنید که از عهد (در قیامت) سؤال می‌شود».<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الْعِدَّةُ دَيْنٌ وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ

ثُمَّ أَخْلَفَ وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ؛ وعده به منزله بدهکاری است. وای به حال

کسی که وعده می‌دهد و خلاف می‌کند! وای به حال کسی که وعده می‌دهد

و خلاف می‌کند! وای به حال کسی که وعده می‌دهد و خلاف می‌کند!».<sup>۲</sup>

از این روایت استفاده می‌شود که وعده به منزله بدهکاری شدید و مؤکد است

۱. اسراء، آیه ۳۴.

۲. کنز العمال، روایت ۶۸۶۵. (طبق نقل میزان الحکمة).

که افراد با ایمان باید به آن عمل کنند. البته از نظر فقهی، وعده‌های ابتدایی که در ضمن عقد و قراردادی نباشد واجب العمل نیست؛ ولی از آیات و روایات استفاده می‌شود که مستحب بسیار مؤکدی است؛ گویا دیوار به دیوار واجبات مؤکد است. بر این اساس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری می‌فرماید: «الْوَاعِدُ بِالْعِدَّةِ مِثْلُ الدَّيْنِ أَوْ أَشَدُّ؛ کسی که وعده‌ای می‌دهد (وعده‌اش) مانند بدهکاری یا شدیدتر از آن است».<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «مَا بَاتَ لِرَجُلٍ عِنْدِي مَوْعِدُ قَطُّ فَبَاتَ يَتَمَلَّمُ عَلَى فِرَاشِهِ لِيُعْذُو بِالظَّفَرِ بِحَاجَتِهِ أَشَدُّ مِنْ تَمَلُّمِي عَلَى فِرَاشِي حِرْصًا عَلَى الْخُرُوجِ إِلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ عُدَّتُهُ وَخَوْفًا مِنْ عَائِقٍ يُوجِبُ الْخُلْفَ فَإِنَّ الْخُلْفَ الْوَعْدَ لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ؛ کسی که وعده‌ای به او داده‌ام و شب‌هنگام در بسترش بیدار است و لحظه شماری می‌کند که صبح شود و نزد من آید و حاجتش برآورده شود، ناراحتی و انتظار او هرگز از ناراحتی من شب‌هنگام در بسترم بیشتر نیست، چرا که انتظار می‌کشم به سراغ او بروم و از دین وعده او درآیم. مبادا مانعی سبب خلف وعده شود، زیرا خلف وعده از اخلاق انسان‌های باشخصیت و بزرگوار نیست».<sup>۲</sup>

روایات درباره نکوهش خلف وعده در منابع اسلامی بسیار است. این گفتار را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم، فرمود: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ بَدَأَ وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ وعده مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هرچند کفاره ندارد و هرکس خلف وعده کند در واقع با خدا مخالفت کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده و این همان

۱. کنز العمال، روایت ۶۸۷۶.

۲. غررالحکم، ص ۱۲۰، ج ۲۰۹۴.



چیزی است که قرآن می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا سخنی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ این کار موجب خشم عظیم در پیشگاه خداست که سخنی بگویید و به آن عمل نکنید.<sup>۱</sup>

\*\*\*



## الدَّاعِي بِإِلَّا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِإِلَّا وَتَرٍ.

امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

آن کس که مردم را (به نیکی‌ها) فرامی‌خواند؛ ولی خود به آن عمل نمی‌کند مانند  
کمانداری است که با کمان بدون زه می‌خواهد تیراندازی کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: صدوق در کتاب خصال، پیش از سید رضی این کلام شریف را نقل کرده و همچنین ابن شعبه حرانی در تحف العقول و ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء با سند از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده‌اند و بعد از سید رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم با کمی تفاوت و آمدی در غرر الحکم بدون تفاوت آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۵).

اضافه می‌کنیم که این کلام شریف در کتاب جعفریات که نویسنده آن در قرن چهارم و پیش از سید رضی می‌زیسته از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است. (جعفریات، ص ۲۲۴).

## شرح و تفسیر

### دعوت‌کننده بی عمل

بعضی از افراد مردم را به چیزی فرامی خوانند که خود عامل به آن نیستند و بدون شک دعوت آن‌ها بی اثر است، امام علی علیه السلام درباره آن‌ها می فرماید: «آن‌کس که مردم را (به نیکی‌ها) فرامی خواند ولی خود به آن عمل نمی کند مانند کمانداری است که با کمان بدون زه می خواهد تیراندازی کند»؛ (الدَّاعِي بِإِلَّا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِإِلَّا وَتَرٍ).

می دانیم که کمان از دو بخش اصلی تشکیل شده است: اول قوسی که حالت فنری دارد. دوم زهی که دو سر قوس را به هم متصل می کند (زه را معمولاً از روده گوسفند یا مانند آن می ساختند و بسیار محکم بود). هنگامی که تیرانداز آماده کار می شود ته چوبه تیر را به زه تکیه می دهد و سپس زه و چوبه را با هم به عقب می کشد. قوس کمان جمع می شود آن‌گاه آن را رها می کند، فشار قوس کمان بر زه سبب می شود که تیر به سوی مقصد پرتاب شود. حال اگر کسی قوسی داشته باشد بدون زه آیا می تواند تیری پرتاب کند و به هدف بزند؟ بر همین اساس هرگاه مردم کسی را ببینند که پیوسته دیگران را به نیکی‌ها دعوت می کند اما خودش عامل نیست سخن او را باور نمی کنند و هنگامی که باور نکردند عمل نمی کنند؛ اما اگر ببینند او پیش از دیگران به گفتار خود عمل می کند یقین پیدا می کنند که گوینده به سخن خود ایمان دارد و از دل می گوید و لاجرم و بر دل می نشیند، بنابراین به آن عمل می کنند.

تفسیر دیگری که برای این حدیث شریف شده این است که منظور از «داعی» دعا کننده است و معنای جمله این می شود: «کسی که دعا می کند - مثلاً برای فرونی روزی یا فرونی علم یا نجات در آخرت - ولی کاری انجام نمی دهد؛ مانند تیراندازی است که با کمان بدون زه می خواهد تیراندازی کند».

شک نیست که دعا بسیار مؤثر است؛ اما دعا کننده باید آنچه را که در توان دارد به کار گیرد و آنچه را که در توان ندارد از خدا بخواهد.

با توجه به این که در بعضی از مصادر این گفتار حکیمانه، به جای «الداعی»، «العالم» آمده تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز این حقیقت را تأیید می کنند که دعوت مردم به سوی نیکی ها بدون عمل کارساز نیست. در خطبه ۱۷۵ امیرمؤمنان علی علیه السلام خواندیم که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَاللَّهِ، مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم! به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی کنم، مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی دارم، مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می جویم».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّفَا؛ هرگاه عالم به علمش عمل نکند موعظه و اندرز او از دل ها فرو می ریزد، آن گونه که دانه های باران از سنگ سخت فرو می ریزد».<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی

می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! \* نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!»<sup>۱</sup>

این‌ها در صورتی است که داعی را به معنای دعوت کننده به نیکی‌ها بدانیم؛ و اگر به معنای دعا باشد آن نیز با روایات اسلامی هماهنگ است.

در حدیث پر معنایی که علامه مجلسی علیه السلام آن را در بحار الانوار از کتاب دعوات راوندی نقل کرده می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «أَرْبَعٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ دُعَاءٌ: رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي فَيَقُولُ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالطَّلَبِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ قَدْ غَالَبَهَا (فدعا علیها) فَيَقُولُ: أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِيَدِكَ، وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي فَيَقُولُ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالْإِقْتِسَادِ أَلَمْ أَمُرْكَ بِالْإِضْلَاحِ ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَّاهُ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ فَيَقُولُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالشَّهَادَةِ؛ چهار گروه‌اند که دعای آن‌ها مستجاب نمی‌شود: (نخست) کسی که در خانه‌اش نشسته (و دنبال تلاش برای معاش نمی‌رود) و عرض می‌کند: پروردگارا! به من روزی ده. خدا در پاسخ او می‌گوید: آیا به تو دستور نداده‌ام که باید به دنبال کار و طلب روزی بروی؟، و کسی که همسری دارد و پیوسته از دست او ناراحت است و دعا می‌کند تا از شر او خلاص شود، خدا می‌فرماید: مگر به تو حق طلاق ندادم؟، و کسی که اموال (فراوانی) داشته و آن‌ها را بیهوده خرج کرده سپس عرضه می‌دارد: خدایا! به من روزی ده. خداوند به او پاسخ می‌دهد: مگر به تو دستور میانه‌روی (و هزینه کردن از روی حساب و کتاب) ندادم و آیا به تو دستور ندادم که در اصلاح مال بکوشی؟ سپس امام علیه السلام آیه ۶۷ سوره فرقان را تلاوت فرمود: «بندگان خدا کسانی هستند که وقتی انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه سختگیری و در میان این دو

۱. صف، آیه ۲ و ۳.

۲. در نسخه دعوات راوندی «فَدَعَا عَلَيَّهَا» آمده است.

حد اعتدالی دارند»، و کسی که اموالی داشته و آن را بدون گرفتن شاهد و گواه وام داده است (و گیرنده وام آن را انکار می کند و او پیوسته دعا می کند که خداوند! به قلب او بینداز که بدهی من را بدهد) خداوند به او می فرماید: آیا به تو دستور ندادم که گواه بگیری؟<sup>۱</sup>

چهار موردی که در این روایت ذکر شده همگی در واقع مثال هایی است درباره کسانی که دعا می کنند ولی عملی را که لازم است انجام نمی دهند و بدیهی است که دعا کنندگان بی عمل منحصر به این چهار مورد نیستند. مفهوم دعا این است که ما حداکثر تلاش خود را برای رسیدن به مقاصد صحیح انجام دهیم و آن جا که توانایی نداریم دعا کنیم: خداوند! حل بقیه مشکل با توست.



۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲، ح ۵۳ (به نقل از دعوات راوندی، ص ۳۳، ح ۷۵).





الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ.

امام علیه السلام فرمود:

علم و دانش دو گونه است: فطری و شنیدنی (اکتسابی) و دانش شنیدنی سودی نمی دهد هنگامی که هماهنگ با فطری نباشد.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر در آغاز می گوید: این گفتار حکیمانه از امام علیه السلام مشهور است؛ هم در نثر آمده و هم در شعر و نظم. اربلی در کتاب کشف الغمة آن را از کتاب حافظ جُنَابِزِی (با توجه به این که نوشته اند از شهرهای خراسان است به نظر می رسد معرب گناباد باشد) نقل می کند. می گوید: او کلمات زیبا و پرفایده و آدابی مفید و جمله هایی پر بار از کلام امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده؛ از جمله همین گفتار حکیمانه که با اضافه ای آن را در کتاب خود آورده است. سپس مرحوم خطیب مضمون آن را از اشعار ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب نقل کرده و او پیش از سید رضی رضی الله عنه می زیسته است و غزالی در کتاب احیاء القلوب این اشعار را (که سه بیت است) از شخص علی بن ابی طالب علیه السلام می داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۶).

## شرح و تفسیر

### هماهنگی دانش فطری و اکتسابی

امام علیه السلام درباره علم و دانش انسانی می‌فرماید: «علم دو گونه است: فطری و شنیدنی (اکتسابی) و دانش شنیدنی (اکتسابی) سودی نمی‌دهد مگر آن‌که با فطری همراه باشد»؛ (الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ<sup>۱</sup>).

برای این کلام امام علیه السلام تفسیرهای مختلفی شده است:

نخست این‌که منظور از علم مطبوع، دانش‌های غریزی و وجدانیات است که انسان از آغاز با الهام الهی در درون جان خود دارد و علم مسموع علمی است که از طریق شنیدن از دانشمندان و صاحبان تجربه و آگاهی به دست می‌آید و اگر این دسته از علوم با علوم فطری انسان هماهنگ نباشد نه تنها موجب هدایت نمی‌شود؛ بلکه گاه موجب گمراهی است.

البته نمی‌توان انکار کرد که همه مردم در علم فطری یکسان نیستند؛ بعضی به قدری تیزبین و ذاتاً هشیارند که در بسیاری از مسائل نیاز به معلم و آموزگار ندارند و بعضی به قدری کندذهن که حتی در مسائل بدیهی گاهی پای آن‌ها

---

۱. ظاهر این است که «کان» در عبارت «لم یکن» در این جا تامه است و مفهومی این است که اگر علم مطبوع وجود نداشته باشد علم مسموع سودی نمی‌بخشد.

می‌لنگد، بنابراین از همه نمی‌توان یکسان انتظار داشت و خداوند نیز هرکس را به مقدار استعداد و توانش تکلیف می‌کند: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾.<sup>۱</sup>

تفسیر دیگر این‌که منظور از علم مطبوع، همان بدیهیاتی است که هر کسی بدون استدلال آن را می‌پذیرد؛ مانند بطلان اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین و جمع بین ضدین و علوم دیگری از این دست که پایه و اساس علوم نظری است و تمام علوم نظری سرانجام به علوم فطری باز می‌گردد، زیرا مثلاً اگر ما با استدلال‌های قوی ثابت کردیم که فلان مسئله صحیح است؛ ولی آیا می‌شود در عین این‌که صحیح باشد باطل هم باشد؟ قضیه امتناع اجتماع نقیضین می‌گوید: امکان ندارد، بنابراین آنچه با دلیل اثبات شده، صحیح است و جز آن باطل.

تفسیر سوم این‌که منظور از علم مطبوع، علم به اصول اعتقادی مانند توحید و عدل الهی و معاد است که تمام آن‌ها با وجدان قابل اثباتند و علم مسموع همان علم به فروع دین است. به یقین اگر علم به اصول نباشد علم به فروع و عمل به آن سودی نمی‌بخشد.

تفسیر چهارم این‌که مراد از علم مسموع، شنیده‌هاست خواه در مسائل اخلاقی باشد یا اصول و فروع بی‌آن‌که به صورت ملکه در وجود انسان درآید و در اعماق جان نفوذ کند و منظور از علم مطبوع، علم و دانشی است که در عمق جان انسان رسوخ پیدا می‌کند و تبدیل به ملکه انسانی می‌شود و مسلم است که تا چنین حالتی برای انسان حاصل نگردد شنیده‌ها به تنهایی کافی نیست و به تعبیر دیگر علم مسموع به تنهایی مانند آبی است که در ظرف ریخته می‌شود؛ ولی علم مطبوع مانند آبی است که در پای درخت می‌ریزند و در ریشه‌ها و ساقه و برگ و گل و میوه نفوذ می‌کند. این آب است که مفید است نه آبی که تنها در ظرف جمع شده و هیچ تأثیری نگذاشته است.

البته مانعی ندارد که هر چهار تفسیر در کلام امام علیه السلام جمع باشد، زیرا استعمال لفظ در اکثر از یک معنا جایز است، بلکه یکی از فنون فصاحت و بلاغت محسوب می‌شود.

به هر حال، انسان برای رسیدن به کمال علم و دانش باید همه این دستورات را به کار بندد؛ از وجدانیات و بدیهیات کمک بگیرد، در اصول اعتقادی راسخ شود و آنچه را که فرا گرفته با ریاضت و تهذیب نفس به صورت ملکه باطنی در آورد تا بتواند از این علوم استفاده کند و این علوم مایه نجات او گردد، همچنین بتواند به حقیقت علم واصل شود و جهلی را که در لباس علم درآمده از خود دور سازد، راه مستقیم را پیموده و در بیراهه‌ها گمراه نگردد.

محتوای این حدیث شریف به صورت سه بیت شعر جالب نیز آمده است که «وطواط» در الغرر والعرر آن را به امیرمؤمنان علی علیه السلام نسبت می‌دهد، هر چند «ابوطالب مکی» در قوت القلوب گوینده آن را بعض الحکماء بدون مشخص کردن نام ذکر کرده، اشعار این است:

رَأَيْتُ الْعَقْلَ عَقْلَيْنِ	فَمَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ
وَلَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ	إِذَا لَمْ يَكْ مَطْبُوعٌ
كَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ	وَضَوْءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ

عقل را دو گونه دیدم: - عقل فطری و عقل شنیدنی.

عقل شنیدنی سودی نمی‌بخشد - هنگامی که عقل فطری نباشد.

همان‌گونه که نور آفتاب سودی نمی‌بخشد - برای کسانی که چشم بینا ندارند.

صَوَابُ الرَّأْيِ بِالدُّوَلِ يُقْبَلُ بِإِقْبَالِهَا، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا.

امام علیؑ فرمود:

رای صائب، همراه قدرت و حکومت است؛ با آن می آید و با آن می رود.

(تا رای صائب نباشد قدرت به دست نمی آید، یا تا قدرت

در دست نباشد رای صائب حاصل نمی شود).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله می گوید: این کلام شریف در غررالحکم با تفاوتی نقل شده است که نشان می دهد مصدری جز نهج البلاغه داشته و آن چنین است: «صَوَابُ الرَّأْيِ بِالدُّوَلِ وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا» نیز از مجمع الامثال «میدانی» آن را با تفاوت دیگری نقل می کند و آن چنین است: «صَوَابُ الرَّأْيِ بِالدُّوَلِ يَبْقَى بِبَقَائِهَا وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا». این تفاوت متن نیز دلیل بر تفاوت منبع است. اضافه بر این می افزاید: «میدانی» در مقدمه مجمع الامثال گفته است که من این امثال را از کتب دانشمندان نخستین نقل کرده ام (کسانی که قاعداً پیش از مرحوم سید رضی می زیسته اند، هر چند شخص میدانمی بعد از مرحوم رضی بوده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۷).

## شرح و تفسیر

### هماهنگی رأی صائب، با قدرت

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه آراء صحیح با قدرت و حکومت اشاره می‌کند، می‌فرماید: «رأی صائب و صحیح، همراه قدرت و حکومت است؛ با آن می‌آید و با آن می‌رود»؛ (صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ يُقْبَلُ بِاقْبَالِهَا، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا).

برای این گفتار امام علیه السلام چند تفسیر وجود دارد:

نخست این‌که تا انسان آراء صحیح و صائبی نداشته باشد نمی‌تواند حکومت خوبی تشکیل دهد؛ مدیریت‌های عالی و قوی سرچشمه حکومت‌های نیرومند و صالح است. همراه این مدیریت‌ها آن حکومت‌ها شکل می‌گیرد و با از بین رفتن آن، حکومت‌ها رو به زوال می‌نهند.<sup>۱</sup>

شاعر معروف فارسی زبان، سعدی شیرازی نیز می‌گوید:

عقل و دولت قرین یکدگرند هر که را عقل نیست دولت نیست  
تفسیر دیگر این‌که رأی صائب به هنگام قدرت حاصل می‌شود، زیرا افراد قوی و نیرومند برای حفظ قدرت خود می‌کوشند تا صحیح‌ترین راه را انتخاب کنند در حالی که افراد ضعیف و ناتوان آمادگی روحی برای گرفتن تصمیم‌های

---

۱. بنابراین تفسیر «باء» در «بالدول» بامعیت است و همراه بودن دولت را با رأی صواب می‌رساند.

صحیح ندارند، از این رو با حصول قدرت، رأی صائب می آید و با پشت کردن قدرت، رأی صائب هم از دست می رود.

تفسیر سوم این که چون افراد به قدرت می رسند هر نظری اظهار دارند از سوی اطرافیان متملق و چاپلوس نظری صحیح و صواب معرفی می شود، هر چند باطل باشد و به عکس هنگامی که قدرت از دست برود گروهی ظاهریین صائب ترین نظرها را نیز انکار می کنند.

شبهه همین معنا در کلام دیگری از مولا امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است: «الدَّوْلَةُ تَرُدُّ خَطَأَ صَاحِبِهَا صَوَاباً وَصَوَابَ ضِدِّهِ خَطَأً؛ دولت و قدرت، خطای صاحب آن را صواب جلوه می دهد و صواب بر ضد آن را خطا می شمارد».<sup>۱</sup>









## الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.

امام علیه السلام فرمود:

عَفَّتْ وَخَوِشْتَن دَارِي، زِينَت فَقْر است و شَكَر و سِپَاس، زِينَت غِنَا  
و تَوَانُگَرِي است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر این دو جمله حکیمانه جزئی از خطبه معروف وسیله است که ابن شعبه حرانی در تحف العقول آورده، همان گونه که در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام نیز آمده است و همچنین «اربلی» در کشف الغمّة در احوال امام جواد علیه السلام از کتاب جنابزی نقل کرده است و افزوده‌ای نیز دارد (که در شرح این کلام نورانی خواهد آمد). از جمله کسانی که آن را نقل کرده‌اند کراچکی است که از معاصران سید رضی است و در کنز الفوائد با تفاوتی ذکر کرده و همچنین گروه دیگری از علما و دانشمندان. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۷ و ۲۵۸).

## شرح و تفسیر

### زینت فقر و غنا

این گفتار حکمت‌آمیز در جلد دوازدهم همین کتاب در حکمت ۶۸ عیناً تکرار شده و ما در آن جا توضیحات لازم را دادیم و در این جا می‌افزاییم: امام علیه السلام نخست می‌فرماید: «عفت و خویشتن داری زینت فقر است»؛ (الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ).

شخص فقیر به حسب ظاهر و به تصوّر توده مردم دارای نقطه ضعفی است، چراکه دست او از مال دنیا تهی است؛ اما هرگاه عفت و خویشتن داری داشته باشد، چشم به مال مردم ندوزد، از طریق حرام به دنبال کسب مال نگردد و در مقابل اغنیا سر تعظیم فرود نیاورد، این حالت خویشتن داری که در عرف عرب «عفت» نامیده می‌شود زینت او می‌گردد و نقطه ضعف ظاهری او را می‌پوشاند.

باید توجه داشت که «عفاف» و «عفت» تنها به معنای خویشتن داری در برابر آلودگی‌های جنسی نیست آن‌گونه که در فارسی امروز معنا می‌شود، بلکه از نظر زبان عربی، هرگونه خویشتن داری در مقابل گناه و کار خلاف را فرامی‌گیرد. خداوند درباره جمعی از فقرای آبرومند و باایمان در سوره بقره آیه ۲۷۳ می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»؛ «شخص نادان آن‌ها را بر اثر عفت، غنی و ثروتمند می‌پندارد»، بنابراین «عفت» به معنای خودداری کردن از حرام و هرگونه کار خلاف است؛ خواه در مسائل جنسی باشد یا غیر آن.

آن‌گاه در دومین جمله می‌فرماید: «شکر و سپاسگزاری، زینت توانگری است»؛ (وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْعِنْيِ).

ثروتمندان و اغنیا اگر شکر توانگری را به جا آورند، نه تنها شکر لفظی بلکه شکر عملی را نیز انجام دهند و از آنچه خدا به آن‌ها داده به نیازمندان ببخشند و کارهای خیر انجام دهند و باقیات الصالحاتی از خود به یادگار بگذارند، بهترین زینت را دارند؛ اما اگر بخیل و ممسک و خسیس باشند لکه ننگی بر دامن آن‌ها می‌نشیند و در نظرها زشت و نازیبا جلوه می‌کنند.

شایان توجه است که مرحوم اربلی در کتاب کشف الغمة این کلام حکیمانه را با اضافات زیادی در مورد اموری که برای امور دیگر زینت می‌شود از امام علیه السلام این‌گونه نقل کرده است: «الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْعِنْيِ وَالصَّبْرُ زِينَةُ السَّبَلَاءِ وَالتَّوَاضُعُ زِينَةُ الْحَسَبِ وَالْفَصَاحَةُ زِينَةُ الْكَلَامِ وَالْعَدْلُ زِينَةُ الْإِيمَانِ وَالسَّكِينَةُ زِينَةُ الْعِبَادَةِ وَالْحِفْظُ زِينَةُ الرِّوَايَةِ وَخَفْضُ الْجَنَاحِ زِينَةُ الْعِلْمِ وَحُسْنُ الْأَدَبِ زِينَةُ الْعَقْلِ وَبَسْطُ الْوَجْهِ زِينَةُ الْحِلْمِ وَالْإِيثَارُ زِينَةُ الزُّهْدِ وَبَدَلُ الْمَجْهُودِ زِينَةُ النَّفْسِ وَكَثْرَةُ الْبِكَاةِ زِينَةُ الْخَوْفِ وَالثَّقَلُ زِينَةُ الْقَنَاعَةِ وَتَرْكُ الْمَنِّ زِينَةُ الْمَعْرِوفِ وَالْخُشُوعُ زِينَةُ الصَّلَاةِ وَتَرْكُ مَا لَا يَعْني زِينَةُ الْوَرَعِ؛ عفت (و خویشنداری) زینت فقر است و شکر زینت غنا و ثروتمندی، صبر زینت بلا و مصیبت است و تواضع زینت شخصیت، فصاحت زینت کلام است و عدالت زینت ایمان، آرامش زینت عبادت است و حفظ کردن زینت روایت، فروتنی زینت علم است و ادب زینت عقل، گشادگی چهره زینت حلم است و ایثار و فداکاری زینت زهد، بخشش به مقدار آنچه انسان در توان دارد زینت روح است و کثرت گریه زینت خوف از خدا، مصرف کم زینت قناعت است و ترک منت زینت کار خیر و بخشش، خشوع زینت نماز است و ترک آنچه مربوط به انسان نیست زینت ورع و پرهیزکاری»<sup>۱</sup>.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۸۰، ح ۶۵ (به نقل از کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۴۷).

آری، هر یک از صفات برجسته انسانی و نعمت‌های الهی باید آثاری در اعمال و رفتار انسان بگذارد. اگر این آثار نمایان باشد زینت آن محسوب می‌شود و اگر نباشد زشت است. آن‌ها که گرفتار مصیبت می‌شوند اگر صبر و شکیبایی پیشه کنند آبرومندند و اگر بی‌تابی و جزع کنند رفتار آن‌ها زشت خواهد بود. افراد با شخصیت و درباره عالمان و دانشمندان اگر تواضع کنند به شخصیت و علم خود زینت بخشیده‌اند و اگر کبر و غرور پیشه کنند شخصیت و علم خود را زشت نشان داده‌اند و همچنین تمام نعمت‌های الهی و صفات برجسته انسانی و حوادث سخت زندگی چنین است. امام علیه السلام در گفتار حکیمانه‌ای که مرحوم سید رضی نقل کرده است به دو بخش از آن؛ یعنی زینت فقر و زینت غنا اشاره کرده و به نظر می‌رسد سید رضی رحمته الله علیه آن را از روایت مفصلی که نقل کردیم برگزیده و به اصطلاح، تقطیع کرده است.



# ۳۶۱

يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ!

امام عليه السلام فرمود:

روز اجرای عدل دربارهٔ ستمگر، سخت‌تر است از روز ظلم کردن  
ستمگر بر مظلوم.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه تحت شماره ۲۴۱ با تفاوتی که بعداً اشاره خواهیم کرد گذشت و مرحوم خطیب در آن جا وعده داد که در ذیل گفتار حکیمانه مورد بحث به مدارک دیگری نیز اشاره کند. در این جا می‌گوید: وطواط در کتاب العُرر والعُرر با همین عبارات آن را آورده و همچنین آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸).

## شرح و تفسیر

### روز اجرای عدل درباره ستمگران

همان‌گونه که در بخش سند اشاره شد این کلام حکیمانه پیش از این نیز با تفاوتی تحت شماره ۲۴۱ چنین آمد: «يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ!».

در واقع کلام حکیمانه مورد بحث می‌تواند شرحی بر روایت ۲۴۱ باشد، زیرا در آن جا فرمود: «یوم المظلوم» در این جا می‌فرماید: «یوم العدل» بنابراین منظور از روز مظلوم، روز اجرای عدالت درباره ظالم و گرفتن انتقام مظلوم از ستمگر است و همان‌گونه که در آن جا اشاره کردیم درباره این روز، خواه روز عدالتش نامیم یا روز مظلوم، دو احتمال هست: نخست این‌که منظور روز رستاخیز است که بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه آن را پذیرفته‌اند و در این صورت شدت این روز نسبت به روز ظلم و جور آشکار است؛ دنیا و ستم‌های ستمگران هرچه باشد به سرعت می‌گذرد؛ اما مجازات آن‌ها در قیامت پایدار و برقرار است. هم از نظر طول زمان بیشتر است و هم از نظر کیفیت مجازات الهی، شدیدتر.

تفسیر دیگر این‌که منظور از روز اجرای عدالت اعم از دنیا و آخرت است، زیرا تاریخ نشان می‌دهد که بسیاری از ظالمان در همین دنیا به مجازات‌های سختی گرفتار شده‌اند و حتی در عمر کوتاه خود نیز بارها صحنه آن را دیده‌ایم که اگر آن را جمع‌آوری کنیم کتابی می‌شود.

با توجه به مطلق بودن کلمه «عدل» تفسیر دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد به خصوص این‌که جور در دنیا واقع می‌شود و اگر عدل هم در دنیا باشد تناسب بیشتری دارد و می‌دانیم که مجازات‌های ظالمان در دنیا مانع از مجازات آن‌ها در آخرت نیست و باید کفارهٔ ظلم خود را هم در دنیا بدهند و هم در آخرت، بنابراین کلام حکیمانهٔ پیش‌گفته، مفهوم عامی دارد که دنیا و آخرت، هر دو را شامل می‌شود.

بنابر آنچه گفته شد جمله «يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ» نیز شرح «يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» است؛ یعنی روز ظلم ظالم به مظلوم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در سخنان دیگرش نیز با تعبیرات دیگری به این حقیقت اشاره کرده می‌فرماید: «لِلظَّالِمِ عَدَاً يَكْفِيهِ عَضُّ يَدَيْهِ»؛ ظالم فردایی دارد که هر دو دست خود را با دندان می‌گزد و همین برای او کافی است.<sup>۱</sup>

از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز استفاده می‌شود که خدا در همین دنیا ظالمانی را بر ظالمان دیگر مسلط می‌کند تا از آن‌ها انتقام بگیرند. امام باقر علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «مَا أَنْتَصَرَ اللَّهُ مِنْ ظَالِمٍ إِلَّا بِظَالِمٍ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَيِّ بِعَضِّ الظَّالِمِينَ بَعْضًا﴾<sup>۲</sup>؛ خداوند از ظالمان به وسیلهٔ ظالمان انتقام می‌گیرد و این همان است که در قرآن فرمود: این‌گونه بعضی از ظالمین را بر بعضی مسلط می‌کنیم».<sup>۳</sup>

می‌دانیم که اگر عادل‌ی بخواهد انتقام مظلومی را بگیرد اولاً روی حساب و قانون و عدالت رفتار می‌کند، ثانیاً ظالم چون از دست شخص عادل‌ی ضربه می‌خورد، از این برایش گواراتر است که از دست ظالم دیگری همچون خودش ضربهٔ بی حساب و کتاب بخورد.

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۹، ح ۱۸.

۲. انعام، آیه ۱۲۹.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۱۹.

از این‌ها گذشته، روایات، نکته‌دقیق دیگری را بیان می‌کند و آن این‌که ظالم در همان لحظه که ظلم می‌کند بخشی از دین و ایمان خود را از دست می‌دهد و این انتقام بزرگی است. امام صادق علیه السلام فرمود: «أَمَّا إِنَّ الْمَظْلُومَ يَأْخُذُ مِنْ دِينِ الظَّالِمِ أَكْثَرَ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ مَالِ الْمَظْلُومِ؛ بدانید که بیش از آنچه ظالم از مال مظلوم می‌گیرد مظلوم از دین ظالم خواهد گرفت».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ كَفَّ عَنْ ظُلْمِ النَّاسِ؛ کسی که از قصاص (در دنیا و آخرت) بترسد از ظلم مردم خودداری می‌کند».<sup>۲</sup>

اضافه بر این، از روایات استفاده می‌شود که مجازات و کیفر ظلم و ستم سریع‌تر از هر گناه دیگری به انسان می‌رسد، همان‌گونه که پاداش نیکوکاری درباره دیگران سریع‌تر از کارهای خیر دیگر به انسان‌ها خواهد رسید. در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابُ الْبِرِّ وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةُ الْبَغْيِ؛ سریع‌ترین چیزی که ثوابش به انسان می‌رسد نیکوکاری در حق دیگران و سریع‌ترین شری که کیفرش دامن انسان را می‌گیرد ظلم و ستم است».<sup>۳</sup>

این مسئله به قدری دارای اهمیت است که امام باقر علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید: در کتاب علی علیه السلام آمده است: «ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبَالَهُنَّ: الْبَغْيُ وَقَطِيعَةُ الرَّحْمِ وَالْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا؛ سه عمل است که صاحب آن‌ها هرگز از دنیا نمی‌رود تا وبال و آثار سوء آن را ببیند: ظلم و قطع رحم و قسم دروغین که با این‌ها با خدا مبارزه می‌کند».<sup>۴</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ج ۲۲.

۲. همان، ص ۳۳۵، ج ۲۳.

۳. همان، ص ۴۵۹، ج ۱. این حدیث شریف از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام نیز نقل شده است.

(همان، ج ۴).

۴. همان، ص ۳۴۷، ج ۴.



این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم. آن‌جا که فرمود: «مَا مِنْ ذَنْبٍ أَجْدَرُ أَنْ يُعَجَّلَ اللَّهُ لِصَاحِبِهِ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْبُغْيِ وَقَطِيعَةِ الرَّحِمِ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ سزاوارترین گناهایی که خداوند عقوبتش را در دنیا به زودی به صاحبش می‌رساند به اضافه کیفرهایی که در آخرت برای او ذخیره کرده، ظلم و قطع رحم است».<sup>۱</sup>

در ذیل کلام حکیمانه ۲۴۱ نیز بحث‌های مهم دیگری در زمینه تفسیر حکمت مورد بحث داشتیم.

\*\*\*



## الْغِنَى الْأَكْبَرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ.

امام عليه السلام فرمود:

برترین بی‌نیازی، یأس و چشم‌پوشی از آن چیزی است که در دست مردم است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: نسخه‌های نهج‌البلاغه جز نسخه ابن ابی‌الحدید این گفتار حکیمانه را نیاورده‌اند و به عقیده او نسخه نهج‌البلاغه‌ای که نزد ابن ابی‌الحدید بوده کامل‌ترین نسخه‌های آن است و به همین دلیل مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین آل کاشف‌الغطاء رحمته الله نسخه‌ای را که بر آن حاشیه زده با قلم خودش به‌وسیله نسخه ابن ابی‌الحدید اصلاح و تکمیل کرده است. سپس می‌نویسد: اصل این سخن طبق آنچه ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء آورده، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که از آن حضرت پرسیدند: غنا و بی‌نیازی چیست؟ فرمود: «الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ». (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸).

## شرح و تفسیر

### برترین بی‌نیازی

همان‌گونه که در شرح مصادر این حکمت گران‌بها آمد، این حدیث شریف تنها در نسخه ابن ابی‌الحدید آمده است و دیگران آن را در شروح خود نیاورده‌اند و به همین دلیل، سخنی درباره آن نگفته‌اند، جز بعضی؛ مانند مرحوم مغنیه که آن را از ابن ابی‌الحدید گرفته و شرح کوتاه و مختصری داده است.

به هر حال امام علیه السلام در این حکمت به نکته‌ای اخلاقی و مهم اشاره کرده است، می‌فرماید: «برترین بی‌نیازی آن است که از آنچه در دست مردم است چشم‌پوشی و مأیوس باشی»؛ (الْغِنَى الْأَكْبَرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ).

این یک واقعیت است که هرکس چشم‌داشتی به اموال و امکانات و مقامات دیگران داشته باشد به همان نسبت کوچک و موهون می‌شود؛ خواه دست نیاز به سوی آن‌ها دراز کند و یا گفتار و رفتارش در برابر دیگری این خواهش را نشان دهد و تا انسان به اموال و امکانات دیگران بی‌اعتنا نباشد حقیقت غنا و بی‌نیازی را درک نمی‌کند.

«غنا» تنها به داشتن ثروت نیست. بسیاری ثروتمندانی که در واقع فقیرند، زیرا چنان بخیل هستند که نه اجازه می‌دهند دیگران از ثروتشان استفاده کنند و نه حتی خودشان از آن بهره می‌برند و چنان حریص‌اند که به آنچه دارند قانع نیستند و چشم به اموال و ثروت‌های دیگران دوخته‌اند. این‌گونه افراد در عین غنای ظاهری، در باطن، فقیر و بیچاره‌اند.

در مقابل، کسانی هستند که زندگی ساده و زاهدانه‌ای دارند و به حسب ظاهر دستشان از مال دنیا کوتاه است؛ اما همان را که دارند با دیگران تقسیم می‌کنند و هرگز چشم به اموال و ثروت دیگران نمی‌دوزند. این‌ها گرچه در چشم ظاهرینان فقیرند؛ اما از نظر اولیاء الله برترین اغنیا محسوب می‌شوند.

در واقع آنچه امام علیه السلام در این کلام نورانی فرموده می‌تواند برگرفته از آیات قرآن مجید باشد. آن‌جا که قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته چنین می‌گوید: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»؛ «و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی، که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، میفکن! این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!»<sup>۱</sup>.

شبهه همین معنا در آیه ۸۸ سوره حجر نیز آمده است.

امام علیه السلام طبق روایت غررالحکم همین معنا را با تعبیر دیگری بیان کرده چنین می‌فرماید: «نَالَ الْغِنَىٰ مَنْ رَزَقَ الْيَأْسَ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ کسی که خداوند به او بی‌اعتنایی را به آنچه در دست مردم است عطا فرموده، به حقیقت غنا رسیده است»<sup>۲</sup>.

این مسئله به اندازه‌ای اهمیت دارد که کلینی رحمته الله علیه در کتاب شریف کافی بابی تحت عنوان «الاستغناء عن الناس» ذکر کرده و روایات بسیاری در این زمینه از ائمه معصوم علیهم السلام نقل کرده است؛ از جمله حدیثی از امام سجاد علیه السلام آورده است که می‌فرماید: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِي قِطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَمَنْ لَمْ يَرْجُ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ اسْتَجَابَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ؛ تمام نیکی‌ها را در طمع نورزیدن به آنچه در دست مردم

۱. طه، آیه ۱۳۱.

۲. غررالحکم، ص ۱۰۴، ح ۱۸۴۵.

است دیدم و کسی که قطع امید از مردم کند و کار خود را در جمیع امور به خدای متعال واگذارد خدا خواسته او را در همه چیز برمی آورد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيِنَّاسٍ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ؛ هرگاه کسی از شما اراده می کند که چیزی از خدا نخواهد مگر این که به او بدهد، از آنچه در دست همه مردم است چشم پوشی کند و امیدش تنها به خدا باشد. هرگاه خداوند چنین حالتی را در قلب او ببیند هرچه از خدا بخواهد به او می دهد»<sup>۲</sup>.

اهمیت این موضوع علاوه بر نقل، از نظر عقل هم به قدری آشکار است که در آثار قدیم نیز که از حکمای یونان رسیده به خوبی منعکس است؛ از جمله در داستان معروف اسکندر و دیوژن آمده است: «اسکندر پس از آن که ایران را فتح کرد و فتوحات زیادی نصیبش شد، همه آمدند و در مقابلش کرنش و تواضع کردند. دیوژن نیامد و به او اعتنا نکرد. دل اسکندر طاقت نیاورد، گفت: ما می رویم سراغ دیوژن، و سراغ او در بیابان رفت. دیوژن به قول امروزی ها حَمَام آفتاب گرفته بود. هنگامی که اسکندر به آن نزدیکی ها رسید، دیوژن سر و صدای اسبها و غیره را شنید و به کمی بلند شد، نگاهی کرد اما اعتنا نکرد و دو مرتبه خوابید تا وقتی که اسکندر با اسب بالای سرش رسید. همان جا ایستاد و گفت: بلند شو. دو سه کلمه با او حرف زد و او جواب داد. در آخر اسکندر به او گفت: چیزی از من بخواه. گفت: فقط یک چیز می خواهم. گفت: چه؟ گفت: سایه ات را از سر من کم کن، من این جا آفتاب گرفته بودم، آمدی سایه انداختی و جلوی آفتاب را گرفتی. وقتی که اسکندر با سران سپاه خودش برگشت، سران گفتند:

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۳.

۲. همان، ح ۲.

عجب آدم پستی بود! عجب آدم حقیری! آدم این قدر پست! دولت عالم به او رو آورده، او می توانست همه چیز بخواند؛ ولی اسکندر در مقابل روح دیوژن خرد شده بود».

اسکندر جمله‌ای گفته که در تاریخ مانده است، گفت: «اگر اسکندر نبودم دوست داشتم دیوژن باشم».<sup>۱</sup>




---

۱. این داستان را مرحوم علامه مطهری در چند مورد از کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود نقل کرده است؛ از جمله مجموعه آثار استاد شهید مطهری (سیره نبوی)، ج ۱۶، ص ۹۰.





الْأَقْوِيلُ مَحْفُوظَةٌ وَالسَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ، وَكُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ،  
وَالنَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ: سَأَلْتُهُمْ مُتَعَنِّتٌ، وَمُجِيبُهُمْ  
مُتَكَلِّفٌ، يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيًا يَرُدُّهُ عَن فَضْلِ رَأْيِهِ الرَّضَى وَالسُّخْطُ، وَيَكَادُ  
أَصْلَبُهُمْ عُودًا تَنْكُؤُهُ اللَّحْظَةُ، وَتَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَأَحَدَةُ!

امام علیؑ فرمود:

گفتار انسان‌ها نگهداری می‌شود و باطن آن‌ها آزموده خواهد شد و هرکس در گروه  
اعمال خویش است. مردم همگی در نقصانند و دارای عیوبی هستند جز کسی که  
خدا او را حفظ کند (زیرا) سؤال‌کنندگان آنان در پی بهانه‌جویی و آزارند  
و پاسخ‌دهندگان، توجیه‌گر و گرفتار تکلفند. حتی برترین آن‌ها از نظر فکر  
و اندیشه، به سبب حب و بغض، از رأی خود باز می‌گردند و با استقامت‌ترین آن‌ها (گاه)  
با یک نگاه یا یک کلمه دگرگون می‌شود (از چنین افرادی باید به خدا پناه برد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرک دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این گفتار حکیمانه آورده، غررالحکم آمدی است با  
تفاوتی که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۹).  
اضافه بر این علامه دیلمی رحمته الله در کتاب اعلام الدین این کلام شریف را با اضافات فراوانی که در ذیل آن نقل  
کرده، آورده است که نشان می‌دهد منبع دیگری در اختیار داشته است. (اعلام الدین، ص ۴۶۵).

## شرح و تفسیر

### هرکس در گرو اعمال خویش است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه درباره چند خطر که در انتظار انسان‌هاست هشدار می‌دهد:

نخست می‌فرماید: «گفتار انسان‌ها نگهداری می‌شود»؛ (الْأَقَاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ). همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسًا بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ \* إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ \* مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از ر قلبش نزدیک‌تریم! \* (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان‌اند اعمال او را دریافت می‌دارند. \* انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر این که فرشته‌ای مراقب و آماده برای (ضبط) آن است!». <sup>۱</sup>

در حدیثی می‌خوانیم: معاذ بن جبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چه چیز می‌تواند مرا وارد بهشت کند و از دوزخ دور دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دستوری به او دادند و در آخر فرمودند: «الْأَخْبِرُكَ بِمَلَاكٍ ذَلِكَ كَلِمَةٌ؛ آیا اساس و ریشه همه این‌ها

را به تو بگویم؟» معاذ گفت: «آری یا رسول الله!» پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ؛ این را حفظ کن، و اشاره به زبان خود کرد.»<sup>۱</sup>  
در دومین هشدار می فرماید: «باطن اشخاص آزموده خواهد شد»؛ (وَالسَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ).

انسان‌ها در کشاکش امتحان‌های سخت قرار می‌گیرند تا آنچه در باطن دارند آشکار گردد و معلوم شود تا چه حد در ادعاهای خود صادقند. همان‌گونه که قرآن مجید خطاب به یاران پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ»؛ «ما همه شما را قطعاً می‌آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیان‌اند، و اخبار شما را بیازماییم!»<sup>۲</sup>

در حدیث شریفی از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه الوسيلة می‌خوانیم: «وَالْأَيَّامُ تُوَضِّحُ لَكَ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ؛ گذشت روزگار آنچه را که در باطن نهفته شده برای تو آشکار می‌سازد.»<sup>۳</sup> در ذیل حکمت ۲۱۷ و در ذیل گفتار حکیمانه ۹۳ بحث‌های مشروحی درباره مسئله امتحان و اهداف آن و نقش حوادث در ظاهر ساختن باطن انسان‌ها آوردیم.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام به سراغ هشدار بعدی رفته و با استفاده از یکی از آیات قرآن می‌فرماید: «و هرکس در گرو اعمال خویش است»؛ «وَكُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»<sup>۴</sup>.

«رهینه» به معنای گروگان از ریشه «رهن» گرفته شده و آن وثیقه‌ای است که

۱. کتاب الترغیب و الترهیب (طبق نقل میزان الحکمة، ح ۱۸۲۱۴).

۲. محمد، آیه ۳۱.

۳. کافی، ج ۸، ص ۲۳، ح ۴.

۴. مدثر، آیه ۳۸.

معمولاً شخص وام‌گیرنده به طلبکار می‌دهد. از این تعبیر استفاده می‌شود که تمام وجود انسان‌ها در گرو اعمالی است که انجام می‌دهند و تا وظیفه خود را انجام ندهند این گروگان آزاد نمی‌شود.

هرگاه انسان به این سه هشدار عکس‌العمل مناسب نشان دهد و ایمان داشته باشد که تمام سخنانش در نامه اعمالش و نزد خدای متعال حفظ می‌شود و آنچه در درون دارد روزی آشکار می‌گردد و همواره در گرو اعمال خویش و انجام وظایف الهی است، به یقین مصداق روشن فرد مؤمن صالح خواهد بود و به یقین اهل نجات است.

آن‌گاه امام علیه السلام سخن از هشدار چهارم می‌گوید: «(بدانید که) مردم همگی در نُقصانند و همگی دارای عیوبی هستند جز کسی که خداوند او را حفظ کرده است»؛ (وَالنَّاسُ مُنْقُصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ).

«منقوص» کسی است که دارای نقص و عیبی است و «مدخول» نیز همین معنا را دارد. ممکن است اولی اشاره به نقصان در عقل و اعتقادات باشد و دومی اشاره به نُقصان اعمال و گرفتار بودن در چنگال رذائل اخلاقی.

این هشدار چهارم اشاره به کسانی است که گرفتار انواع معاصی و گناهان هستند و می‌گویند: ما سرانجام توبه خواهیم کرد و خود را اصلاح می‌کنیم. امام علیه السلام می‌فرماید: همگی در حال نُقصانند و عیوب به باطن آن‌ها سرایت می‌کند و بازگشت و جبران، روزبه‌روز مشکل‌تر می‌شود.

جمله «إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ» در درجه اول شامل حال معصومان علیهم السلام است، لیکن تمام کسانی هم که پیرو آنان‌اند و در مسیر آن‌ها گام برمی‌دارند از نوعی عصمت الهی برخوردار می‌شوند.

۱. «مدخول» از ماده «دَخَلَ» و یکی از معانی آن عیب است و «دَخَلَ» بر وزن «عمل» نیز به معنای عیبی است که بر انسان داخل و وارد می‌شود.

قرآن مجید در آیه ۱۷۵ سوره نساء بعد از آن که به اهمیت قرآن اشاره کرده، می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»؛ «اما آن‌ها که به خدا ایمان آورده‌اند و به این کتاب آسمانی چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت و در صراط مستقیم به سوی خودش هدایت می‌کند».

آن‌گاه امام علیه السلام نشانه‌هایی را از این گروه آلوده به گناه بیان می‌کند که به وسیله آن‌ها می‌توان آنان را شناخت.

نشانه اول این‌که: «پرسش‌کنندگان آن‌ها در پی بهانه‌جویی و آزارند»؛ (سَأَلْتَهُمْ مُتَعَنِّتًا).

آن‌ها به قصد حل مشکلات و کاستن از مجهولات و پی بردن به حقایق، سؤال نمی‌کنند، بلکه سؤالشان حتی از عالمان به صورت انحرافی و به قصد بهانه‌جویی و آزار طرف است.

نشانه دوم این‌که «پاسخ‌گویندگان آن‌ها نیز در پی توجیه و تکلفند»؛ (وَمُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفًا).

اشاره به این‌که عالم آن‌ها در پی پاسخ‌گویی صحیح نیست، بلکه آنچه را که مطابق میل خود می‌بیند بر مبانی شرع و کتاب و سنت تحمیل کرده و از طریق تفسیر به رأی آن‌ها را به مردم ارائه می‌دهد و گاه ممکن است چیزی را نداند و به جای این‌که باصراحت بگوید: نمی‌دانم، با تکلف می‌خواهد پاسخی - هر چند نادرست - پیدا کند. هم پرسش‌کنندگان در مسیر باطلند و هم پاسخ‌گویان.

در گفتار حکیمانه ۳۲۰ هم گذشت که وقتی کسی مسئله پیچیده‌ای را از آن حضرت پرسید، امام علیه السلام در پاسخ گفت: «برای به دست آوردن آگاهی پرسش کنید نه برای بهانه‌جویی و تولید دردسر، چراکه نادان آماده یادگیری شبیه عالم است و عالم و دانشمند خلاف‌گو شبیه جاهل بهانه‌جوست».

در نشانهٔ سوم می‌فرماید: «حتی برترین آن‌ها از نظر فکر و اندیشه به دلیل حُبِّ و بُغض، از رأی خود باز می‌گردند»؛ (يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيًا يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرَّضَىٰ وَالسُّخْطُ).

آری، چنان‌که می‌دانیم یکی از موانع معرفت، حُبِّ و بُغض‌های افراطی است که سبب می‌شود انسان عقیدهٔ صائب و رأی صحیح خود را رها سازد و به چیزی که دوست دارد روی آورد، هرچند باطل باشد، و از چیزی که از آن نفرت دارد منصرف شود، گرچه حق باشد. و تا انسان از این صفات رذیله تهی نشود چهرهٔ حقیقت را آن چنان‌که هست نمی‌تواند مشاهده کند.

در آخرین نشانه می‌فرماید: «باستقامت‌ترین آن‌ها با یک نگاه و یا یک کلمه دگرگون می‌شود»؛ (وَيَكَادُ أَصْلَبُهُمْ عُوْدًا تَنْكُوهُ اللَّحْظَةُ، وَتَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ!).  
اشاره به این‌که انسان ممکن است کوه علم و دانش و دارای عقل قوی و در برابر مشکلات نیرومند باشد؛ اما هرگاه تابع هوا و هوس گردد یک نگاه هوس‌آلود ممکن است زندگی او را دگرگون سازد و یک جملهٔ فریبنده او را از راه به دَرَبَرَد.

در حدیثی که در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا رَضِيَ: لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِيْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإِذَا سَخَطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَالَّذِي إِذَا قَدَرَ لَمْ تُخْرِجْهُ قُدْرَتُهُ إِلَى التَّعَدِّي إِلَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ؛ انسان باایمان کسی است که هرگاه از کسی یا چیزی راضی شود این رضایت و خشنودی، او را در گناه و باطل وارد نمی‌کند و هرگاه از شخصی یا چیزی خشمگین شود این خشم، او را از قول حق بیرون نمی‌برد و کسی است که چون قدرت یابد قدرتش او را به سوی تعدی کردن و رفتن به سراغ چیزی که حق او نیست نمی‌کشاند».<sup>۱</sup>

از مجموع آنچه امام علیه السلام در این سخن حکیمانه و هشدارگونه بیان فرمود به خوبی استفاده می‌شود که همه افراد اعم از مؤمنان عادی و مؤمنان والامقام، همه باید مراقب خویش باشند، چراکه خطرهایی از ناحیه زبان و نیت‌های باطن، همه را تهدید می‌کند و گاه ممکن است صحنه‌های هوس‌آلود و هدایا و سخنان تملق‌آمیز، انسان را بلغزاند و آثار اعمال او را از بین ببرد.

در تواریخ آمده است که «خالد بن معمر» از یاران بااستقامت علی علیه السلام بود؛ اما یک جمله معاویه او را دگرگون ساخت، به این شکل که در صفین، خالد صدا زد: چه کسی آماده شهادت است و حاضر است جان خود را به خداوند بفروشد؟ هفت هزار نفر با او بیعت کردند به این شرط که دست از نبرد برندارند تا وارد خیمه معاویه شوند. آن‌ها جنگ عظیمی کردند حتی غلاف شمشیر را شکستند (اشاره به این‌که این شمشیر نباید در نیام رود). هنگامی که به نزدیک خیمه معاویه رسیدند او فرار کرد و به بعضی از خیمه‌های لشکر پناه برد و کسی را نزد خالد فرستاد و گفت: تو پیروزی، اگر ادامه ندهی من حکومت خراسان را به تو وامی‌گذارم. در این هنگام طمع بر خالد مسلط شد و کار خود را ناقص رها کرد و بعد از آن‌که معاویه بر عراق مسلط شد و مردم با او بیعت کردند، حکومت خراسان را به خالد داد؛ ولی عجیب این‌که خالد پیش از آن‌که به مرکز حکومت خود برسد از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

از قدیم گفته‌اند: هدایا چشم دانشمندان را کور می‌کند و عقل عاقلان را می‌گیرد.

نیز گفته‌اند: هنگامی که هدیه از در وارد می‌شود حق از پنجره خارج می‌گردد.



۱. صفین نصر بن مزاحم، ص ۳۰۶ (مطابق نقل شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۲۱۶).





مَعَاشِرَ النَّاسِ، اتَّقُوا اللَّهَ فَكَمْ مِنْ مُؤْمِلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ، وَبَانَ مَا لَا يَسْكُنُهُ،  
وَجَامِعَ مَا سَوْفَ يَتْرُكُهُ، وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ، وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ: أَصَابَهُ  
حَرَامًا، وَأَحْتَمَلَ بِهِ آثَامًا، فَبَاءَ بِوِزْرِهِ، وَقَدِمَ عَلَى رَبِّهِ آسِيفًا لَاهِفًا، قَدْ ﴿خَسِرَ  
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾.

امام علیه السلام فرمود:

ای مردم! تقوای الهی را رعایت کنید. چه بسیار آرزومندانی که به آرزوی خود  
نمی‌رسند و چه بسیار سازندگان که در آنچه ساخته‌اند سکونت نمی‌کنند  
و چه بسیار جمع‌آوری‌کنندگان اموال که به زودی اندوخته‌های خود را ترک  
می‌گویند، اموالی که شاید از طریق باطل گردآوری کرده و یا حق آن را نپرداخته‌اند  
یا از راه حرام به آن رسیده و به سبب آن، گناهانی بر دوش کشیده‌اند. در نتیجه وزر  
و وبالش به گردن آن‌هاست و با افسوس و دریغ بر پروردگار خود وارد می‌شوند  
و مصداق این آیه شریفه هستند: ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛  
«هم دنیا را از دست داده هم آخرت را و این است زبان آشکار».<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه در تذکره سبط بن جوزی با تفاوت و اضافاتی آمده که

## شرح و تفسیر

### زبان کاران هر دو جهان!

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این سخن و عبارات سرشار از حکمت و کوبنده به دنیاپرستان هشدارهای جدی می دهد، نخست می فرماید: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید. چه بسیار آرزومندانی که به آرزوی خویش نمی رسند و بناکنندگانی که در آنچه ساخته اند ساکن نمی شوند و گردآورندگان اموالی که به زودی آن را ترک می گویند»؛ (مَعَاشِرَ النَّاسِ، اتَّقُوا اللَّهَ فَكَمْ مِنْ مُؤْمَلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ، وَبَانَ مَا لَا يَسْكُنُهُ، وَجَامِعٍ مَا سَوْفَ يَتْرُكُهُ).

در واقع امام علیه السلام نخست به طور کلی از آرزوهای عقیم و دست نیافتنی سخن می گوید، سپس انگشت روی دو مورد خاص؛ یعنی بناها و قصرها، و اموال و ثروتها می گذارد. بناهایی که انسان می سازد، و رها می کند و می رود، و اموالی که گردآوری می کند و بی آن که از آنها بهره ببرد رها می سازد و دنیا را ترک می گوید. سپس به این نکته اشاره می فرماید که مشکل این گروه از دنیاپرستان تنها این

---

→ این تفاوت و اضافات نشان می دهد او منبع دیگری در اختیار داشته است. قابل توجه است که مرحوم ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه خود این کلام نورانی و کلام گذشته را یک کلام محسوب کرده و شرح داده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۹).

اضافه می کنیم که علامه مجلسی رحمته الله نیز در یک جا از بحار الانوار همین روش را انتخاب کرده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۳، ح ۸۸).

نیست که از نتیجه زحمات خود بهره‌مند نمی‌شوند، بلکه مشکل مهم‌تری در پیش دارند و آن تهیه این اموال از طرق نامشروع و مسئولیت‌آفرین است. می‌فرماید: «چه بسا آن‌ها را از طریق باطل گردآوری کرده و یا حق آن را نپرداخته‌اند»؛ (وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ، وَمِنْ حَقِّ مَنَعَهُ).

حضرت در این جا به دو راه حرام کسب مال و ثروت اشاره فرموده است: نخست، به دست آوردن مال از طریق باطل، مانند این‌که در بخت‌آزمایی‌ها و امثال آن اموالی به دست آورد و یا اشیایی را که معامله آن باطل است مورد استفاده قرار دهد و دیگر این‌که حقوقی را که به آن اموال تعلق می‌گیرد - اعم از حقوق شرعی و حق الناس - نمی‌پردازد.

«(در نتیجه) آن را از طریق حرام به دست آورده و گناهان آن را بر دوش می‌کشند»؛ (أَصَابَهُ حَرَامًا، وَأَخْتَمَلَ بِهِ آثَامًا<sup>۱</sup>).

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است می‌خوانیم: «قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا ع يَقُولُ: لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ: بِبُخْلِ شَدِيدٍ وَأَمَلٍ طَوِيلٍ وَحِرْصٍ غَالِبٍ وَقَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَإِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ راوی می‌گوید: از امام علی بن موسی‌الرضا ع شنیدم که می‌فرمود: مال، (غالباً) انباشته نمی‌شود مگر از پنج راه: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب بر انسان، قطع رحم و ترجیح دنیا بر آخرت»<sup>۲</sup>.

بدیهی است که اگر انسان بخیل نباشد و گرفتار آرزوهای طولانی نگردد و حرص نوزد و خویشاوندان خود را از اموالش بهره‌مند سازد و آخرت را بر دنیا از طریق انجام دادن کارهای خیر با اموالش ترجیح دهد، اموال، غالباً انباشته نخواهد شد.

۱. «آثام» جمع «اِثم» به معنای گناهان است؛ ولی در بعضی از نسخ نهج‌البلاغه مانند نسخه مرحوم علامه شوشتری «اُثم» بر وزن «اساس» آمده که به معنای کیفر گناه است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸، ح ۵.

آن‌گاه امام علیه السلام نتیجه نهایی اسفانگیز و شوم این اعمال را بیان کرده، می‌فرماید: «در نتیجه وزر و وبالش به گردن آن‌هاست. این افراد بر پروردگار خویش (در قیامت) وارد می‌شوند در حالی که غمگینند و افسوس می‌خورند که هم دنیا را از دست داده‌اند و هم آخرت را و این زیان آشکاری است»؛ (فَبَاءَ بَوِّزِرِهِ، وَقَدِمَ عَلَيَّ رَبِّي آسِفًا لَاهِفًا، قَدْ «حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»<sup>۱</sup>).

علامه مجلسی رحمته الله این کلام شریف را با مقدمه پرمعنایی از آن حضرت در بحارالانوار آورده که می‌فرماید: «انظروا إلى الدنيا نظراً الزاهدين فيها فإنها عن قليل تزيل الساكين وتفجع المثرِف فلا تغرَّركم كثرة ما يعجبكم فيها لِقلة ما يصحبكم منها فرحم الله امرأ تفكر واعتبر وأبصر إِدْبَارَ مَا قَدْ أَدْبَرَ وَحُضُورَ مَا قَدْ حَضَرَ فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ لَمْ يَزَلْ وَكُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ...» (ای مردم!) به دنیا نگاه زاهدانه کنید، چراکه به زودی ساکنان خود را زائل می‌کند و مترفان و ثروتمندان بی‌درد را ناگهان گرفتار می‌سازد، بنابراین فزونی آنچه مایهٔ اعجاب شماست در دنیا شما را نفریبد، زیرا بسیار کم با شما خواهد بود. خداوند رحمت کند کسی را که فکر می‌کند و عبرت می‌گیرد و به پشت کردن آنچه از دنیا پشت کرده و حضور آنچه حاضر است نظر می‌کند. گویی آنچه در دنیا موجود است به زودی نابود می‌شود و آنچه در آخرت است همواره باقی است. (بدانید که) آنچه می‌آید نزدیک است به وقوع بپیوندد».

سپس جمله‌های مذکور را تا آخر نقل می‌کند.<sup>۲</sup>

امام علیه السلام حال این‌گونه افراد را مصداق خسران مبین دانسته است، زیرا انسان

۱. حج، آیه ۱۱.

۲. این حدیث شریف را علامه مجلسی ظاهراً از کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی نقل کرده است. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۰، ح ۷۹ به نقل از مطالب السؤل، ص ۲۵۸).

گاه بهره‌ای می‌برد؛ ولی به دنبال آن گرفتار خسارت مهمی می‌شود؛ مانند این که غذای بسیار لذیذی می‌خورد و به دنبال آن گرفتار بیماری‌هایی می‌گردد. این خسران است اما نه خسران مبین. یا این که اموال نامشروعی فراهم می‌کند و با آن چند صباحی به عیش و نوش می‌پردازد؛ ولی عذاب طولانی مدت الهی را برای خود فراهم می‌بیند. این هم ممکن است از نظر ظاهر بینان خسران مبین نباشد.

«خسران مبین» جایی است که از راه نامشروع، اموال و ثروت‌هایی گردآوری و کاخ‌هایی بنا می‌کند و بی‌آن که کمترین بهره‌ای ببرد، رها کرده به دیار باقی می‌شتابد در حالی که مسئولیت همه گناه آن بر دوش اوست. این، «خسران مبین» است که امام علیه السلام با استفاده از آیات قرآن به آن اشاره فرموده است. از آن جا که بسیاری کسانانی که به همین سرنوشت گرفتار می‌شوند و انسان نمی‌داند جزء کدامین دسته است، جا دارد که به هوش آید و به جبران گذشته بپردازد.

شاهد گویای این مطلب داستانی است که طبری در کتاب خود در حوادث سال ۶۱ نقل می‌کند و می‌گوید: عبیدالله بن زیاد پس از اقدام عمر سعد به قتل امام حسین علیه السلام به او گفت: آن نامه‌ای که به تو نوشتم و دستور قتل حسین را دادم کجاست؟ (گویا می‌خواست آن را باز پس بگیرد و خود را از مسئولیت آن جدا کند) عمر گفت: من دستور تو را انجام دادم ولی آن نامه از بین رفت. ابن زیاد گفت: حتماً باید آن نامه را بیاوری. عمر باز هم گفت: نامه از بین رفته است. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند! باید نامه را بیاوری. عمر گفت: به خدا قسم! این نامه حتی به دست پیرزنان قریش هم رسیده است تا عذر مرا در مدینه بر آن‌ها آشکار سازد. به خدا سوگند! من تو را نصیحتی درباره حسین کردم؛ نصیحتی که اگر به پدرم سعد بن ابی‌وقاص کرده بودم حق او ادا شده بود. عثمان بن زیاد، برادر عبیدالله بن زیاد در آن جا حاضر بود گفت: عمر راست می‌گوید. به خدا سوگند! من دوست داشتم که تا روز قیامت در بینی تمام مردان طایفه بنی‌زیاد مهاری بود و حسین به وسیله آن‌ها به قتل نمی‌رسید.

راوی این روایت می‌گوید: به خدا سوگند! عبیدالله بن زیاد این سخن را که شنید سکوت کرد و انکار نکرد.<sup>۱</sup>  
آری، او هم می‌دانست که مصداق خسر الدنيا والآخرة شده است.

\*\*\*

## مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَدُّرُ الْمَعَاصِي.

امام عليه السلام فرمود:

عدم توانایی برگناه، نوعی عصمت است.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها چیزی که در کتاب مصادر در این جا نقل می‌کند این است که می‌گوید: این کلام حکیمانه به صورت متفاوتی در غررالحکم آمده است: «إِنَّ مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَدُّرُ الْمَعَاصِي» و این تفاوت نشان می‌دهد که آمدی آن را از منبع دیگری اخذ کرده است. سپس به حدیث مشابهی (از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) اشاره می‌کند و آن چنین است: «إِنَّ مِنَ الْعِصْمَةِ أَنْ لَا تَجِدَ» و می‌افزاید: جای تعجب نیست، زیرا امیرمؤمنان علیه السلام مفهوم گفتار حکیمانه خود را از معلمش رسول خدا صلی الله علیه و آله اخذ کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۰).

## شرح و تفسیر

### نعمت عدم توانایی بر گناه

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «عدم توانایی بر گناه، نوعی عصمت است»؛ (مِنْ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعْصِي).<sup>۱</sup>

می‌دانیم که عصمت معنای عامی دارد و آن، محفوظ ماندن، به‌ویژه محفوظ ماندن از گناه است. گاه این حالت در حد کمال دیده می‌شود که مقام والای انبیا و امامان (علیهم‌السلام) است. آن‌ها ملکه‌ای نفسانی دارند که از هر گناه و خطا آنان را باز می‌دارد و همین مقام سبب اعتماد همه مردم به آن‌ها می‌شود و گفتار و رفتارشان حجت و سرمشق برای همگان است.

مرحله پایین‌تری از آن، ملکه عدالت است که بازدارنده از معاصی کبیره و اصرار بر صغیره است؛ ولی چنان نیست که در برابر همه چیز مقاومت کند. درست مانند سدی است که در برابر سیلاب بسته‌اند که اگر سیلاب شدید و قوی باشد ممکن است سد را بشکنند و با خود ببرد. افراد عادل نیز ممکن است گاه در برابر عوامل نیرومند گناه زانو بزنند و سپس پشیمان شوند و رو به درگاه خدا آورند و توبه کنند و سد عصمت عدالت در آن‌ها بار دیگر تجدید شود.

نوع سوم از عصمت است که انسان به سبب فراهم نبودن وسایل و اسباب گناه از آن دور می‌ماند. یا قدرت بر گناه ندارد؛ مانند نابینا که نمی‌تواند نگاه هوس‌آلود به نامحرم کند و یا قدرت جسمانی دارد اما وسایل گناه فراهم نیست؛



مثل این که شرابی نیست تا بنوشد؛ هر چند مایل به آن باشد و یا حکومت اسلامی او را از گناه باز می‌دارد هر چند او مایل به گناه باشد.

این‌گونه عصمت افتخار نیست و ثوابی در برابر ترک گناه به چنین شخصی داده نمی‌شود؛ ولی فایده‌اش این است که از عذاب الهی دور می‌ماند و چه بسا لطف خدا شامل افرادی شود و گناه کردن را بر آن‌ها متعذر کند تا از کیفر گناه دور بمانند.

البته گاه ادامه تعذر سبب می‌شود که انسان به ترک گناه عادت کند آن‌گونه که اگر اسباب آن هم فراهم شود به سراغ آن نمی‌رود. این نوعی امداد الهی در زمینه عصمت است.

پیام این گفتار امام علیه السلام آن است که افرادی که نمی‌توانند خود را در محیط گناه‌آلود نگه دارند سعی کنند از آن محیط دور بمانند تا گناه برای آن‌ها متعذر شود و البته ثواب ترک گناه را به نوعی خواهند داشت.

عدم حضور در مجلس معصیت و لزوم هجرت از مناطقی که انسان را به هر حال آلوده گناه می‌کند ناظر به همین معناست. حتی اگر درست بیندیشیم یکی از آثار و برکات هجرت مسلمانان از مکه به مدینه، یا از مکه به حبشه نیز همین بود که از محیط شرک که آن‌ها را مجبور به گناه می‌کرد دور بمانند و خدا را آزادانه بندگی و عبادت کنند.

قرآن مجید در سوره نساء، آیه ۹۷ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا لِمَ تَكُنُّ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾؛ «کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آن‌ها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آن‌ها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟!))» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم».

آن‌ها - فرشتگان - گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!»  
 آن‌ها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند».

قابل توجه است که در غررالحکم (همان‌گونه که در مصادر ذکر شد) این کلام شریف به این صورت نقل شده است: «إِنَّ مِنَ النَّعْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي» و این واقعاً نعمتی الهی است که انسان باید شکر آن را بگذارد همان‌گونه که سعدی می‌گوید:  
 چگونه شکر این نعمت گزارم      که زور مردم‌آزاری ندارم  
 حافظ نیز می‌گوید:

من از بازوی خود دارم بسی شکر      که زور مردم‌آزاری ندارم  
 یکی از شعرای معاصر، کلام امام علیه السلام را به این صورت ترجمه کرده است:  
 گر دست‌ت نیست به کاری که خطاست

این نیز نشانه‌ای از الطاف خداست  
 گر عاجزی از این‌که گناهی بکنی  
 کن شکر که این عجز هم از نعمت‌هاست  
 ابن ابی‌الحدید حدیث دیگری در این زمینه مشابه آن نقل کرده است: «إِنَّ مِنَ الْعِصْمَةِ أَنْ لَا تَجِدَ؛ نوعی از عصمت این است که وسایل گناه را در اختیار نداشته باشی».

پیام دیگری که این گفتار حکیمانه دارد این است که حاکمان جامعه برای دور ماندن مردم از گناه، کاری کنند که اسباب معصیت از میان آن‌ها برچیده شود و به اصطلاح روز، از طریق اقداماتی تأمینی و تربیتی، جامعه را از گناه دور دارند.

مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقَطِّرُهُ السُّؤَالُ، فَأَنْظُرُ عِنْدَ مَنْ تُقَطِّرُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

آبرویت جامد است و تقاضا آن را آب کرده، فرو می ریزد.

بین آن را نزد چه کسی فرو می ریزی.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر درباره این کلام حکمت آمیز بر آن دست یافته ربیع الابرار زمخشری است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۰).

## شرح و تفسیر

### تا می توانی از کسی تقاضا مکن

امام علیه السلام درباره تقاضا نزد اشخاص مختلف نکته جالبی را بیان می کند، می فرماید: «آبرویت جامد است و تقاضا آن را آب کرده و فرو می ریزد. ببین آن را نزد که فرو می ریزی؟» (مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقْطِرُهُ السُّؤَالُ، فَاَنْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقْطِرُهُ).

«ماءٌ وَجْه» که ترجمه تحت اللفظی آن «آبرو» است دقیقاً در فارسی و عربی معنای یکسان دارد. آبرو عبارت از احترام و شخصیت انسان است؛ شخص آبرومند کسی است که در جامعه محترم باشد و به دیده احترام به او بنگرند، برای سخنش اهمیت قائل باشند و در مشکلات به سراغ او بروند.

چرا این ویژگی نامش آبروست؟ شاید - همان گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه اشاره کرده اند - دلیلش این باشد که انسان هنگامی که از کسی تقاضایی می کند، یا حادثه نامطلوبی اتفاق می افتد از شرم و حیا چهره او برافروخته شده و عرق بر صورتش جاری می شود، به اندازه ای که گاه از صورت می چکد. این در واقع آب صورت است که به تناسب، واژه «آبرو» یا «ماء الوجه» بر آن اطلاق شده است.

به هر حال، امام علیه السلام می فرماید: آب صورت تو در حال عادی جامد است. هنگامی که از دیگری تقاضا می کنی مایع شده و فرو می ریزد. بنگر نزد چه کسی آن را فرو می ریزی.

اشاره به این که انسان تا می تواند نباید از کسی تقاضایی کند و آبروی خود را در آن راه بریزد؛ اما اگر روزی ناچار شد، باید کسی را برای تقاضا کردن برگزیند که شایسته آن باشد و لااقل آبروی خود را نزد انسان باشخصیتی فرو ریخته باشد.

در حدیثی می خوانیم که «حارث همدانی» (از یاران خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام) می گوید: شبی نزد آن حضرت گفتم و گو می کردم، عرض کردم: حاجتی دارم. امام علیه السلام فرمود: مرا شایسته دانستی که حاجت خود را از من بخواهی؟ عرض کردم: آری. فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد. سپس برخاست و چراغ را خاموش کرد و نشست. بعد فرمود: چراغ را برای این خاموش کردم که ذلت عرض حاجت را در صورت تو نبینم، اکنون بگو چه می خواهی، زیرا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: حوائج مردم امانت الهی در سینه بندگان است. کسی که آن را ببوشاند عبادتی برای او محسوب می شود و کسی که آن را افشا کند لازم است برای انجام آن حاجت تلاش کند.<sup>۱</sup>

در این زمینه، احادیث فراوانی در منابع مختلف اسلامی آمده است:

از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا سَأَلَ أَحَدٌ أَحَدًا وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُعْطِي مَا فِي الْعَطِيَّةِ مَا رَدَّ أَحَدٌ أَحَدًا؛ اگر تقاضاکننده می دانست تقاضا کردن چه عیوبی دارد هیچ کس از دیگری تقاضایی نمی کرد و اگر شخص بخشنده می دانست چه فضیلتی در عطیه است هیچ کس دیگری را محروم نمی ساخت».<sup>۲</sup>

نقطه مقابل سؤال، «تعفف» است که قرآن مجید جمعی از فقرا و نیازمندان را برای داشتن آن می ستاید، می فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۴، ح ۴.

۲. همان، ص ۲۰، ح ۲.

لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ؛<sup>۱</sup> «انفاقِ شما، مخصوصاً باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند؛ (و توجه به آیین خدا، آن‌ها را از وطن‌های خویش آواره ساخته؛ و شرکت در میدان جهاد، به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتي بزنند؛) نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند؛) و از شدت خویشان داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند. (این است مشخصات آن‌ها!) و هرچیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است».<sup>۱</sup> یعنی با این‌که آثار فقر به هر حال در چهره آن‌ها نمایان است؛ اما حاضر نیستند از کسی سؤال و تقاضایی کنند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که خطاب به اباذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَالسُّؤَالَ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَفَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَفِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ای اباذر! از سؤال و درخواست بپرهیز که ذلت حاضر و فقری است که آن را با شتاب به سوی خود می‌آوری (به علاوه) حسابی طولانی در روز قیامت دارد».<sup>۲</sup> از این حدیث شریف نبوی استفاده می‌شود که شخص سائل اگر نیاز شدید نداشته باشد در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد.

به همین دلیل در حدیثی از امام حسین علیه السلام می‌خوانیم که شخصی خدمت آن حضرت رسید و تقاضایی کرد امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا فِي غُرْمٍ فَادِحٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ أَوْ حَمَالَةٍ مُقَطَّعَةٍ فَقَالَ السَّائِلُ: مَا جِئْتُ إِلَّا فِي إِحْدَاهُنَّ فَأَمَرَ لَهُ بِمِائَةِ دِينَارٍ؛ سؤال و تقاضا شایسته نیست مگر در بدهکاری سنگین یا فقر

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۵، ح ۵۷۶۲.

ناتوان‌کننده یا دیه ثابت و مسلم. سائل عرض کرد: من برای یکی از این سه چیز خدمت شما رسیده‌ام. امام علیه السلام امر فرمود یکصد دینار به او دادند. (هر دینار یک مثقال طلا بود).<sup>۱</sup>

نیز به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَمَنْ فَتَحَ عَلَيَّ نَفْسِهِ بَابَ مَسْأَلَةٍ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ لَا يَسُدُّ أَذْنَاهَا شَيْءٌ؛ کسی که بر خود دری از سؤال و تقاضا بگشاید خداوند هفتاد در از فقر به سوی او می‌گشاید که چیزی کمترین این درها را نمی‌بندد».<sup>۲</sup>

از این احادیث و احادیث دیگر و کلام حکیمانه مورد بحث که همه با این مضمون وارد شده استفاده می‌شود که افراد باایمان حتی الامکان و تا زمانی که به شدت گرفتار نشده‌اند از کسی چیزی تقاضا نکنند و مناعت طبع و تعفف را نگاه دارند.

این سخن را با حدیثی که در کتاب شریف کافی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده پایان می‌دهیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: گروهی از انصار خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و به آن حضرت سلام کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها جواب گفت. عرض کردند: ای رسول خدا! ما را حاجتی است. فرمود: حاجتان را بیان کنید. عرض کردند: حاجت بسیار بزرگی است. فرمود: بگوئید چیست؟ عرض کردند: بهشت را برای ما تضمین کن. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سر به زیر انداخت و با عصای کوچکی که در دست داشت به زمین اشاره کرد. سپس سر بلند کرد و فرمود: «أَفْعَلُ ذَلِكَ بِكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا؛ من این کار را انجام می‌دهم به این شرط که هرگز از کسی چیزی تقاضا نکنید. بعد از این ماجرا آن‌ها به قدری به این شرط وفادار بودند که اگر در سفری سوار بر مرکب بودند و تازیانه یکی از آن‌ها

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۸، ح ۹.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۱۵، ح ۲۰.

می افتاد به شخص پیاده‌ای نمی‌گفت این تازیانه را به من بده، چراکه آن هم نوعی تقاضا بود؛ خودش پیاده می‌شد و تازیانه را برمی‌داشت و زمانی که بر سر سفره‌ای نشسته بودند هرگاه یکی از حاضران به ظرف آب از دیگری نزدیک‌تر بود به او نمی‌گفت ظرف آب را به من بده. خودش برمی‌خاست و از ظرف آب می‌نوشید.<sup>۱</sup>

\*\*\*



الْتَّنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ  
عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ.

امام علیؑ فرمود:

مدح و ستایش بیش از حد استحقاق، تملق است و کمتر از استحقاق، عجز  
و درماندگی و یا حسد است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می‌گوید: راغب اصفهانی در کتاب محاضرات الادباء آن را از امیرمؤمنان علیؑ با تفاوتی نقل کرده و این تفاوت نشان می‌دهد این کلام شریف را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۱).

اضافه می‌کنیم: در بعضی از کتب، این جمله را از مأمون، خلیفه عباسی نقل کرده‌اند و واضح است که او آن را از امیرمؤمنان علیؑ گرفته است.

## شرح و تفسیر

### حدّ مدح و ستایش

امام علیؑ در این سخن حکمت‌آمیز به مطلب مهمی دربارهٔ افراط و تفریط در ستایش افراد اشاره کرده، می‌فرماید: «مدح و ستایش بیش از حدّ استحقاق، تملق است و کمتر از استحقاق، عجز و درماندگی و یا حسد است»؛ (الثناء بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ).

شک نیست که مدح و ستایش در حد اعتدال، کاری است بسیار پسندیده، زیرا از یک سو سبب تشویق شخصی می‌شود که کاری در خور ستایش انجام داده و یا فضیلتی از نظر اوصاف انسانی دارد، و احساس می‌کند که افراد، قدردان کارها و صفات او هستند و همین امر او را در ادامهٔ راه دلگرم می‌سازد، به گونه‌ای که مشکلات را به راحتی تحمل می‌کند.

از سوی دیگر هنگامی که دیگران بینند افراد نیکوکار و یا کسانی که موصوف به صفات انسانی هستند مورد مدح و ستایش قرار می‌گیرند، آن‌ها نیز تشویق می‌شوند و همین امر سبب گسترش کارهای نیک و صفات نیک در جامعه می‌شود.

به همین دلیل در هر عصر و زمان به خصوص در عصر ما برنامه‌هایی برای بزرگداشت افراد و دادن جوایز به آن‌ها در حضور جمعی از شخصیت‌ها برپا می‌شود و بهترین‌ها را ستایش و تشویق می‌کنند تا درسی برای همگان باشد و نشانه‌ای از حق‌شناسی و قدردانی توسط مدیران جامعه تلقی شود.

ولی این کار نیک و پرفایده هرگاه دستخوش افراط و تفریط گردد تبدیل به ضد خواهد شد و آثار بد فراوانی خواهد داشت. اگر از حد بگذرد شکل تملق و چاپلوسی به خود می‌گیرد که از زشت‌ترین کارهاست؛ کاری است آمیخته با دروغ و اظهار ذلت، کاری است که چه بسا سبب گمراهی افرادی خواهد شد که مورد ستایش واقع می‌شوند و آن‌ها در آغاز ممکن است آن اغراق‌گویی‌ها را باطل بدانند ولی کم‌کم آن را صحیح پندارند و گمراه شوند و این‌گونه افراد اگر از مدیران و رؤسای جامعه باشند آثار سوء این حالت به مردم هم سرایت می‌کند و آن‌ها نیز زیان می‌بینند؛ به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: مدح و ستایش بیش از استحقاق، تملق است (و تمام زیان‌های آن را دربر دارد).

ولی اگر مدح و ثنا کمتر از استحقاق باشد؛ یعنی گوینده نخواهد یا نتواند حق آن را به جای آورد و یا کار مهمی را که از طرف سرزده کم‌ارزش بشمرد و صفات فضیلت او را کم‌اهمیت معرفی کند، سرچشمه آن ممکن است یکی از این دو چیز باشد که یکی مربوط به گوینده از نظر ذاتی است و دیگری دربارهٔ ارتباطش با طرف مقابل: از نظر ذاتی آن است که در بیان ارزش خدمات و صفات اشخاص ناتوان باشد و نتواند حق مطلب را ادا کند، و در صورت دوم مانعی جلوی او را می‌گیرد که بتواند حق مطلب را ادا کند و آن غالباً ممکن است حسد و گاه کینه و عداوت و زمانی حفظ منافع مادی باشد و از همین رو امام علیه السلام می‌فرماید: مدح و ستایش کمتر از استحقاق، ناشی از عجز و درماندگی و یا حسد است.

قرآن مجید بارها مؤمنان و مجاهدان و افرادی را که کارهای مهمی انجام داده‌اند ستایش می‌کند.

در مورد فداکاری امیر مؤمنان علی علیه السلام در «لیلة المبيت» می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ (بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه

پیغمبر صلی الله علیه و آله جان خود را برای خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند دربارهٔ بندگان مهربان است.<sup>۱</sup>

در سورهٔ دهر، هجده آیه دربارهٔ فداکاری امیرمؤمنان علیه السلام و همسرش زهرا مرضیه و فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمده است که سه روز روزه گرفتند و طعام افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند، و کار آن‌ها را بسیار ستوده و وعدهٔ انواع نعمت‌های بهشتی را به آن‌ها داده است.

در آیهٔ ولایت **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾** خاتم‌بخشی امیرمؤمنان علیه السلام را در حال نماز ستوده است.<sup>۲</sup>

دربارهٔ یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نمونه‌های فراوانی هست؛ از جمله **﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾**؛ «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را که در درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست، از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آن‌ها فرمود».<sup>۳</sup>

از این قبیل آیات در قرآن فراوان دیده می‌شود که همهٔ آن‌ها درسی است برای ما که باید کارهای نیک نیکوکاران و صفات برجستهٔ آن‌ها را در برابر آن‌ها و در مقابل مردم بستاییم تا هم آن‌ها تشویق شوند و هم سایر مردم درس بگیرند.

ولی این حکم، استثنایی هم دارد و آن جایی است که اگر کسی را پیش روی او مدح و ثنا بگوییم مغرور می‌شود و همان غرور، او را از مردم و گاهی از خدا طلبکار می‌سازد و گاه سبب درج‌زدن یا عقب‌گرد او می‌شود.

۱. بقره، آیهٔ ۲۰۷.

۲. مائده، آیهٔ ۵۵.

۳. فتح، آیهٔ ۱۸.

از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّما أَمْرُتَ عَلَيَّ حَلْقِهِ مُوسَى وَ مِيْضَةَ؛ هنگامی که برادرت را پیش روی او مدح و ثنا بگویی مانند این است که تیغ بر گلویش کشیده باشی».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۵۶.



# ۳۲۸

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ.

امام علیؑ فرمود:

شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمارد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه بار دیگر در نهج البلاغه (با تفاوت مختصری) در حکمت شماره ۴۷۷ آمده و به گفته مرحوم خطیب در مصادر، زمخشری آن را در کتاب ربیع الابرار در باب «الخطایا والذنوب» به این صورت آورده است: «أَعْظَمُ الذُّنُوبِ مَا اسْتَحَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ» و این تفاوت دلیل بر تفاوت در منبع است. ابن قاسم نیز در روض الاخیار آن را با اضافه «جُحُودُ الذَّنْبِ ذَنْبَانِ» نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۱).

## شرح و تفسیر

### شدیدترین گناه

امام علی علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره گناهان اشاره کرده است، می فرماید: «شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمرد»؛ (أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا أُسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ).

دلیل آن روشن است. کسی که گناهی را کوچک می شمرد به آسانی به آن گرفتار می شود و گناه آن را آنقدر تکرار می کند که به صورت ملکه او درمی آید و غرق در آن می شود و سرانجام در دنیا و آخرت گرفتار عذاب الهی خواهد شد.

اضافه بر این، از یک نظر هیچ گناهی کوچک نیست، زیرا گناهکار فرمان خدا را می شکند و عصیان پروردگار هرچه باشد بزرگ و مهم است.

به عکس، هرگاه انسان برای گناهی اهمیت قائل باشد از آن فاصله می گیرد و خود را حفظ می کند و کمتر آلوده آن می شود؛ یعنی ابهت گناه، سدی در برابر آلودگی به آن است.

این درست به آن می ماند که انسان بگوید: «فلان دشمن من حقیر است، من اعتنایی به او ندارم، من باید از فلان دشمن دیگر خود را حفظ کنم» و چه بسا این تصور سبب می شود که آن دشمن حقیر، ضربه کاری بر او وارد کند در حالی که هیچ گونه آمادگی برای دفاع در مقابل او ندارد؛ ولی هرگاه در برابر دشمنی قرار گیرد که از نظر او خطرناک است کاملاً آماده دفاع می شود.



کو تاه سخن این که انسان ضربه را از جایی می خورد که به آن اهمیت نمی دهد. کلینی رضی الله عنه در کتاب شریف کافی در باب «استصغار الذنب؛ کوچک شمردن گناه» حدیث جالبی از امام صادق رضی الله عنه نقل می کند: «اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّهَا لَا تُعْفَرُ، قُلْتُ: وَمَا الْمُحَقَّرَاتُ؟ قَالَ: الرَّجُلُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَقُولُ: طُوبَى لِي لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي غَيْرُ ذَلِكَ؛ از گناهان کوچک بپرهیزید، چرا که بخشوده نمی شود. راوی سؤال می کند: منظورتان از گناهان کوچک چیست؟ فرمود: گناهی است که انسان مرتکب می شود و می گوید: خوشا به حال من اگر فقط گناه من همین باشد»<sup>۱</sup>.

در واقع چنین کسی فرمان الهی را حقیر شمرده و به آن اهانت کرده است. در همان باب حدیث دیگری از امام صادق رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَزَلَ بِأَرْضِ قَرْعَاءَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: اتُّوا بِحَطَبٍ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحْنُ بِأَرْضِ قَرْعَاءَ مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ، قَالَ: فَلْيَأْتِ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا قَدَرَ عَلَيْهِ فَجَاءُوا بِهِ حَتَّى رَمَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ، ثُمَّ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِبًا أَلَا وَإِنَّ طَالِبَهَا يَكْتُتِبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصِيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفری در سرزمین خشک و بی آب و علفی فرود آمد و به یاراناش فرمود: مقداری هیزم بیاورید (تا برای رفع نیاز آتش روشن کنیم) عرضه داشتند: ای رسول خدا! این جا زمین بی آب و علفی است، هیزمی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کدام از شما به هر اندازه که می تواند بیاورد. (آن ها در بیابان پخش شدند و) هر کدام چیزی با خود آورد و آن ها را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله روی هم ریختند (و از فزونی آن تعجب کردند). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گناهان این گونه جمع می شوند. از گناهان کوچک بپرهیزید، زیرا هر گناهی

بازخواست کننده‌ای دارد. آگاه باشید که بازخواست کننده گناهان آن‌ها را می‌نویسد و آثار آنان را حفظ می‌کند و (خداوند در قرآن می‌فرماید): هر چیزی را در امام مبین (لوح محفوظ) شمارش کرده‌ایم.<sup>۱</sup>

بعید نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آتشی در آن هیزم‌ها افکنده باشد و هنگامی که آتش از آن زبانه کشیده این سخن را فرموده باشد. اشاره به این که آتش‌های عظیم قیامت از درون این گناهان کوچک برمی‌خیزد.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَنْظُرْ إِلَى صَغْرِ الْخَطِيئَةِ وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ؛ ای اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن؛ بلکه به عظمت خدایی نگاه کن که او را عصیان می‌کنی».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا تَسْتَكْثِرُوا كَثِيرَ الْخَيْرِ وَلَا تَسْتَقِلُّوا قَلِيلَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ قَلِيلَ الذُّنُوبِ يَجْتَمِعُ حَتَّى يَكُونَ كَثِيرًا وَخَافُوا اللَّهَ فِي السَّرِّ حَتَّى تُعْطُوا مِنْ أَنْفُسِكُمُ النَّصْفَ؛ کار خیر را، هر چند زیاد انجام دهید، بزرگ نشمرید (که شما را از ادامه راه بازمی‌دارد) و گناهان کم را اندک ندانید، زیرا گناهان کم جمع می‌شود و تبدیل به بسیار خواهد شد و از خدا در پنهانی نیز بترسید تا انصاف را بتوانید از ناحیه خود رعایت کنید».<sup>۳</sup>

این حدیث می‌تواند اشاره به نکته دیگری در باب کوچک یا کم شمردن گناه باشد و آن این که اگر انسان گناه را کم و یا کوچک بشمرد از تکرار آن بیم ندارد و زمانی متوجه می‌شود، که به گناهان کبیره و بسیاری تبدیل شده است، بنابراین کوچک شمردن گناه به هر حسابی که باشد گناهی دیگر است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۸، ج ۳.

۲. امالی طوسی، ص ۵۲۸، ج ۱۱۶۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ج ۲.

افزون بر این‌ها کوچک و بزر بودن گناه دقیقاً روشن نیست؛ چه بسا ما گناهی را کوچک بشمریم ولی در پیشگاه خداوند بزر باشد و مایه خشم و غضب او گردد، همان‌گونه که در حدیث پرمعنایی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ كَتَمَ ثَلَاثَةً فِي ثَلَاثَةٍ: كَتَمَ رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ وَكَتَمَ سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ وَكَتَمَ وُجُوهَ فِي خَلْقِهِ فَلَا يَسْتَخَفُّ أَحَدُكُمْ شَيْئاً مِنَ الطَّاعَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّهَا رَضِيَ اللَّهُ وَلَا يَسْتَقَلِّنُ أَحَدُكُمْ شَيْئاً مِنَ الْمَعَاصِي فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّهَا سَخَطُ اللَّهُ وَلَا يَزُرِينُ أَحَدُكُمْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيُّهُمْ وُلِيُّ اللَّهِ؛ خدا سه چیز را در سه چیز مخفی داشت: رضای خود را در طاعتش و خشم خود را در معصیتش و ویش را در میان خلق، بنابراین هیچ یک از شما چیزی از طاعات را کوچک نشمرد، چراکه نمی‌داند شاید در آن رضای خدا باشد و چیزی از معاصی را کم نشمرد، زیرا نمی‌داند شاید خشم و غضب پروردگار در آن باشد و دربارهٔ هیچ‌کس از خلق خدا عیب‌جویی و به او اهانت نکنید، چراکه نمی‌دانید کدام یک از آن‌ها از اولیاء الله هستند»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۷، ح ۱۲.



امام علیؑ فرمود:<sup>۱</sup>

### بخش اول

صفحة ۱۴۳

o aoy po M â n j ½ , o ô K Å j ÅÑÆI v û»K Å ù oè» j ½  
 ,Kâ Å n ½ IkMFB ½ , MÑTC ÆE°b w Ñw j ½ , UBB½ aÅ¼qd  
 / UA v°IÑiAk ½Ñi j j ½ ,ÿ oô [ \ a°I d TCi j ½

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب معتقد است که سید رضی علیه السلام این جمله‌ها را که همچون لؤلؤهای درخشنده‌ای است از وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام برگزیده است و می‌دانیم که این وصیت پیش از نهج‌البلاغه در کتاب تحف العقول آمده است. «نویری» نیز در نهج‌الارباب آن را به صورتی متفاوت با روایت مرحوم شریف رضی ذکر کرده و قاضی قضاعی بخشی از آن را در دستور معالم الحکم آورده و «میدانی» در مجمع الامثال نیز قسمتی از آن را ذکر کرده است. اضافه بر این، بخشی از آن در خطبه امیرمؤمنان علیه السلام معروف به خطبه وسیله که در کتب دانشمندان قبل از سید رضی آمده است دیده می‌شود و ابن قاسم نیز در روض الاخیار بخشی از آن را به صورت متفاوت ذکر کرده است. (از مجموع این نقل‌ها روشن می‌شود که این گفتارهای حکیمانه در منابع فراوان دیگری پیش از سید رضی بوده است). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۲).

صفحة ۱۵۱

### بخش دوم

Be Ñç ; ½ , B Ñç ai oX ; ½ , ai oX ½ foX ; ½  
oè » j ½ /nB«°Ñi j Lç RB¼ ½ , Lç RB½ Æn Ñç j ½ , Æn Ñç  
ÅÜ°I «ÄÖ-e I 9mù, v û«°B â n Y,Bo »fù,tB «°A Å ù  
½E Å j ½ ,o v °Ñk°I j ½ â n R -°lfl j ½oXE j ½ kû« ñB½  
/ «Ä B-ù A ½ fÑç °Å j ½ ½ f

## بخش اول

مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَمَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ، وَمَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبُعْيِ قَتَلَ بِهِ، وَمَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ، وَمَنْ أَقْتَحَمَ اللَّجَجَ غَرِقَ، وَمَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ أَتَاهُمْ

## ترجمه

هرکس به عیب خود بنگرد از عیب‌جویی دیگران بازمی‌ماند و هرکس به آنچه خدا به او روزی داده راضی شود درباره آنچه از دست داده اندوهناک نمی‌گردد، و آن‌کس که تیغ ستم برکشد (سرانجام) خودش با آن کشته می‌شود و کسی که (بی‌مقدمه) به سراغ کارهای سخت برود هلاک می‌شود و هرکس خود را در گرداب‌های خطرناک بیفکند غرق می‌شود و آن‌کس که در موارد سوءظن وارد شود متهم می‌گردد.

## شرح و تفسیر

### یازده نکته مهم

این جملات گهربار مجموعه‌ای است از اندرزهای بسیار سودمند و سرنوشت‌ساز، و یازده نکته مهم؛ حضرت نخست می‌فرماید: «هرکس به عیب خود نگاه کند از عیب‌جویی دیگران بازمی‌ماند»؛ (مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ).

بی‌شک انسان بی‌عیب غیر از معصومان عليهم السلام وجود ندارد. بعضی عیوب کمتری دارند و بعضی بیشتر، بنابراین عقل و درایت ایجاب می‌کند انسان به جای

این که به عیب دیگران بپردازد به اصلاح عیب خویش بپردازد. اصولاً کسی که به اصلاح عیب خویش می‌پردازد مجالی برای عیب‌جویی دیگران نمی‌بیند و اگر مجالی هم داشته باشد شرم می‌کند و به خود می‌گوید: من با داشتن این عیوب چگونه به عیب دیگران بپردازم؟

البته منظور حضرت ترک عیب‌جویی است و گرنه بیان کردن عیب دیگران به عنوان امر به معروف و نهی از منکر و برای اصلاح آن صفات و آن هم به گونه‌ای که به احترام و شخصیت آنان برنخورد نه تنها عیب نیست، بلکه کاری است بسیار پسندیده و در بسیاری از موارد، واجب.

در خطبه ۱۷۶ نیز امام علیه السلام تعبیر جالب دیگری در این زمینه دارد، می‌فرماید: «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ؛ خوشا به حال کسی که اشتغالش به عیوب خود، او را از اشتغال به عیوب مردم بازدارد».

امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید: «أَعْقَلَ النَّاسِ مَنْ كَانَ بِعَيْبِهِ بَصِيرًا وَعَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيرًا؛ عاقل‌ترین مردم کسی است که بینای عیب خود باشد و کور از عیب دیگران».<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ وَرَجُلٌ لَمْ يُقَدِّمْ رَجُلًا وَلَمْ يُؤَخِّرْ رَجُلًا أُخْرَى حَتَّى يَغْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ رَضِيَ أَوْ سَخَطُ وَرَجُلٌ لَمْ يَعْبُ أَخَاهُ بِعَيْبٍ حَتَّى يَنْفِي ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَا يَنْفِي مِنْهَا عَيْبًا إِلَّا بَدَأَ لَهُ عَيْبٌ آخَرَ وَكَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ؛ گروهی در روز قیامت در سایه عرش خدا هستند در آن روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: کسانی که عدالت را میان خود و دیگران رعایت می‌کنند و کسانی که گامی جلو و گامی به عقب نمی‌گذارند مگر این‌که بدانند

۱. غررالحکم، ص ۵۲، ج ۳۸۹ (طبق نقل میزان الحکمة).



رضای خدا در آن است یا خشم او و کسانی که هیچ عیبی را بر برادر خود نگیرند مگر این که نخست آن عیب را از خود دور سازند (اگر این کارها را کند هرگز به عیوب دیگران نمی پردازد) زیرا انسان هیچ عیبی را بر طرف نمی سازد مگر این که عیب دیگری از خودش برای او ظاهر می شود و این کار او را از پرداختن به عیوب دیگران بازمی دارد.<sup>۱</sup>

در دومین جمله می فرماید: «کسی که به آنچه خدا به او روزی داده راضی و قانع شود، برای آنچه از دست داده اندوهناک نخواهد شد»؛ (وَمَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ).

بسیارند کسانی که پیوسته به دلیل از دست دادن اموال یا مقامات خود، گرفتار غم و اندوهند و با این که زندگی نسبتاً مطلوبی دارند غم و اندوه همچون طوفانی زندگی آن‌ها را مشوش می سازد، در حالی که اگر قناعت پیشه می کردند و به آنچه خدا به آن‌ها داده بود راضی می شدند، غم و اندوه از صفحه دل آن‌ها برچیده می شد و زندگی خوب و آرامی داشتند.

اضافه بر این انسان باید بداند بسیاری از اموری که از دست می رود هیچ‌گاه مقدر نبوده است که نصیب وی شود، پس چرا برای آنچه برای انسان مقدر نیست غمگین گردد؟

در سومین نکته می فرماید: «آن کس که تیغ ستم برکشد (سرانجام) با همان تیغ کشته می شود»؛ (وَمَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ).

گرچه این موضوع مانند بسیاری دیگر از پیامدهای رذائل اخلاقی جنبه کلی و عمومی و دائمی ندارد؛ ولی در طول تاریخ بسیار دیده شده که ظالمان با همان روش که دیگران را می کشتند کشته شده‌اند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۶، ح ۲.

در حالات ابومسلم آمده است که ابوسلمه<sup>۱</sup> را غافلگیرانه کشت و شش صد هزار نفر را نیز به طور غافلگیرانه و ناجوانمردانه و توأم با شکنجه به قتل رسانید. هنگامی که منصور دوانیقی خواست او را به قتل برساند این دو بیت شعر را برای او خواند:

زَعَمْتَ أَنَّ الدِّينَ لَا يُقْتَضَى      فَاسْتَوْفِ بِالْكَيْلِ أَبَا مُجْرِمٍ  
اشْرَبُ بِكَأْسٍ كُنْتَ تَسْقِي بِهَا      أَمْرًا فِي الْحَقِّ مِنَ الْعَلَمِ

گمان کردی که دین ادا نمی شود. ای ابومجرم! با همان پیمانهای که به دیگران می دادی دریافت دار!

از همان جامی بنوش که با آن تلخ ترین نوشابه را به دیگران می دادی.<sup>۲</sup> در همان کتاب آمده است: هنگامی که متوکل عباسی چند ماه پس از خلافتش، از محمد بن عبدالملک زیات خشمگین شد تمام اموال او و آنچه را که در اختیار داشت گرفت؛ اموالی که زیات در ایام وزارتش در دوران معتصم والواتق بالله از افراد به زور گرفته بود و تنوری از آهن ساخته بود و درون آن میخ‌هایی کار گذاشته بود؛ میخ‌هایی تیز همچون سوزن و به این وسیله مخالفان خود را شکنجه می کرد و می کشت. متوکل دستور داد خودش را در همان تنور بیندازند. او در آن جا دو شعر (عبرت‌انگیز) برای متوکل نوشت:

هِيَ السَّبِيلُ فَمَنْ يَوْمَ إِلَيَّ يَوْمٍ      كَأَنَّهُ مَا تُرِيكَ الْعَيْنُ فِي النَّوْمِ  
لَا تَجْزَعَنَّ رُوَيْدًا إِنَّهَا دَوْلٌ      دُنْيَا تَنْقَلُ مِنْ قَوْمٍ إِلَيَّ قَوْمٍ

این راهی است که هر روز رونده‌ای دارد و شبیه چیزی است که انسان در خواب می بیند.

۱. او یکی از وزرای بنی‌عباس و مرد ادیب و سیاستمداری بود، هر چند به حکومت عباسیان خدمت می کرد. در تاریخ آمده است که شبی از نزد منصور سفاک تک و تنها خارج شد. ناگهان گروهی از اصحاب ابومسلم بر سر او ریختند و او را کشتند. (الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۹۳).

۲. مروج الذهب مسعودی (مطابق نقل شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۸۲).

بی تابی نکن، آرام باش این‌ها حکومت‌هایی است دنیوی که از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود.

فردای آن روز هنگامی که این نامه به دست متوکل رسید (کمی متنبه شد و) دستور داد او را از آن تنور خارج کنند. وقتی به سراغ او آمدند مرده بود و حبس او در آن تنور چهل روز به طول انجامید.

امثال این‌گونه داستان‌ها در طول تاریخ بسیار است.

این سخن را با حدیثی کوتاه و پرمعنا از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در تحف العقول آمده است پایان می‌دهیم که به فرزندش امام حسین علیه السلام ضمن نصایح فراوانی فرمود: «وَمَنْ حَفَرَ بُرّاً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا؛ کسی که چاهی برای دیگران حفر کند سرانجام خودش در آن چاه خواهد افتاد».<sup>۱</sup>

در چهارمین نکته می‌فرماید: «کسی که (بی مقدمه) به سراغ کارهای سخت و سنگین برود هلاک می‌شود»؛ (وَمَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ).

«کابد» از ریشه «مکابدة» به معنای درگیر شدن سخت با کاری است و «عَطِبَ» از ریشه «عَطِبَ» (بر وزن سب) به معنای هلاکت است. این گفتار حکیمانه دو تفسیر دارد: نخست این‌که انسان هنگامی که می‌خواهد به سراغ کارهای مهم و سخت برود باید پیش‌بینی‌های لازم را انجام دهد و مقدمات کار را از هر نظر فراهم کند. در غیر این صورت گرفتار می‌شود و به هلاکت می‌رسد.

تفسیر دیگر این‌که انسان چون به سراغ کاری می‌رود در صورتی که با مشکلات سخت یا بن‌بست‌ها روبرو شد نباید اصرار ورزد و لجوجانه ادامه دهد که مایه هلاکت اوست.

بنابراین نه بدون مقدمه باید به سراغ کارهای مهم رفت و نه لجوجانه در انجام

کارهای سخت اصرار داشت که هر دو مایه از بین رفتن نیروها و قوای انسان و هلاکت است.

البته هلاکت در این جا ممکن است به معنای مرگ باشد یا به معنای کنایه از ناتوانی شدید و از دست دادن نیروها.

سپس امام علیه السلام به نکته پنجم که از جهاتی شباهت به نکته چهارم دارد، اشاره کرده، می فرماید: «هرکس خود را در گرداب های خطرناک بیفکند، غرق می شود»؛ (وَمَنْ أَقْتَحَمَ اللَّجَجَ غَرِقَ).

اشاره به این که کسی که بی مطالعه خودش را در امور خطرناک بیندازد، سرانجام غرق خواهد شد. البته شجاعت صفت بسیار پسندیده ای است؛ ولی تهوّر صفت زشت و ناپسندی است، چرا که شجاعت را در غیر مورد، صرف کرده است و این به کار کوهنوردانی شبیه است که از نقاط خطرناک به سوی قله پیش می روند، این کار عاقلانه نیست، باید راه های مطمئن تر را یافت و از آن طریق به قله صعود کرد.

یا مثلاً هنگام زمستان به کسی می گویند: مسیری که می روی در آن خطر سقوط بهمن است و او می گوید: من شجاعت به خرج می دهم و پیش می روم، و کسی یا از جایی که احتمال دارد میدان مین باشد بی مطالعه عبور می کند.

در مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز همین معنا متصور است که انسان دست به کارهای خطرناک بزند و فکر عاقبت آن را نکند. عاقل کسی است که با تدبیر و شجاعت کارها را دنبال کند.

در فقه اسلامی نیز طبق حدیث معروف: «نَهَى النَّبِيُّ عَنِ الْغَرْرِ» یا «نَهَى النَّبِيُّ عَنِ بَيْعِ الْغَرْرِ» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از انجام کارهای مجهول و خطرناک و معاملاتی که این گونه باشد نهی کرده است. بسیاری از کسانی که در معاملاتی که یا ثمن مجهول

است یا مثنی و یا شرایط مبهم یا وضع بازار تیره و تار است وارد می شوند و تمام سرمایه خود را از کف داده، به فقر مبتلا می گردند.

شاعر عرب می گوید:

مَنْ حَارَبَ الْأَيَّامَ أَصْبَحَ رُحْمُهُ قَصِداً وَأَصْبَحَ سَيْفُهُ مَفْلُولاً

کسی که به جنگ حوادث روز، بی مطالعه برود نیزه اش می شکند و شمشیر او کند می شود.

حضرت در ششمین توصیه می فرماید: «هرکس در موارد سوء ظن گام بگذارد سرانجام متهم خواهد شد»؛ (وَمَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ الشُّوْءِ اتَّهِمَ).

گفتار حکیمانه امام علیه السلام در این جا اشاره به همان چیزی است که به صورت ضرب المثل در میان مردم درآمده است: «اتَّقُوا مَوَاضِعَ الشُّبُهَاتِ؛ از جاهایی که تهمت خیز است بپرهیزید».

بی شک انسان هر قدر پاک و منزّه باشد نباید در جاهایی که تهمت خیز است گام بگذارد؛ مثلاً در مجلس شراب خواران حضور یابد، در محله های بدنام و مراکز فساد گام نهد و یا با افراد بدنام و آلوده طرح دوستی بریزد. به یقین انسان پاک و پرهیزکار نیز هنگامی که مرتکب این گونه کارها شود متهم می گردد و در واقع آبروی خود را به دست خود ریخته است.

شبهه همین معنا از امام علیه السلام در حدیث دیگری آمده است، می فرماید: «مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنُّ؛ کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد نباید کسانی را که به او سوء ظن پیدا می کنند سرزنش کند».<sup>۱</sup>

نیز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «اتَّقُوا مَوَاضِعَ الرَّيْبِ وَلَا يَقِفَنَّ أَحَدُكُمْ مَعَ أُمَّهِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّهُ لَيْسَ كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُهَا؛ از مواضعی که

۱. میزان الحکمة، ماده «ظن»، ح ۱۱۵۶۰.

موجب سوءظن است بپرهیزید و هیچ کس از شما با مادرش در وسط راه نایستد، زیرا همه نمی دانند او مادر وی است (و چه بسا فکر کنند او با زن نامحرمی رابطه دارد).<sup>۱</sup>

البته مواردی هست که قرائن نشان می دهد فلان زن، خواهر یا مادر یا همسر اوست که این گونه موارد مستثناست.



۱. بحار الانوار، ج ۷۵، باب التحرز عن مواضع التهمة، ح ۷.

## بخش دوم

وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ. وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ، فَأَنكَرَهَا، ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِينِهِ وَالْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْقُذُ. وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ، وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَغْنِيهِ.

(امام علیؑ فرمود:) آن کس که زیاد سخن می گوید زیاد اشتباه می کند و آن کس که زیاد اشتباه کند حیائش کم می شود و کسی که حیائش کم شود تقوایش نقصان می یابد و کسی که تقوایش نقصان یابد قلبش می میرد و کسی که قلبش بمیرد داخل آتش دوزخ می شود. کسی که به عیوب مردم بنگرد و آن را بد شمرد ولی برای خویش آن را خوب بداند، احمق واقعی است و قناعت، سرمایه ای است فنانا پذیر و آن کس که فراوان یاد مر کند به اندکی از دنیا راضی می شود. آن کس که بداند گفتارش جزء اعمال او محسوب می شود سخن کم می گوید مگر در آن جا که به او مربوط است.

## شرح و تفسیر

### ادامه اندرزها

امام علیؑ هفتمین نکته راهگشا و تربیت کننده را چنین بیان می فرماید: «کسی که سخنش بسیار شود (و پرحرف باشد) خطای او فراوان خواهد بود»؛ (وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ).

دلیل آن روشن است. افراد پرحرف مجالی برای تفکر و اندیشه کافی ندارند و کسی که نیندیشد و سخن بگوید اشتباهش فراوان خواهد بود. به عکس، کسانی که کم می‌گویند و فکر می‌کنند، گزیده می‌گویند.

حضرت به دنبال آن می‌افزاید: «کسی که خطایش زیاد شود حیائش کم می‌شود»؛ (وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ).

دلیل این سخن نیز روشن است. انسان تا زمانی که گناه نکرده یا خطایی از او سر نزده از انجام آن گناه یا خطا شرم دارد؛ اما هنگامی که تکرار شد، شرم او فرو می‌ریزد. به تجربه ثابت شده است که افراد بی‌بند و بار بر اثر فزونی گناه، حیا و شرم را از دست می‌دهند و از انجام دادن آن گناه در انظار مردم باکی ندارند. به دنبال آن می‌فرماید: «کسی که حیائش کم شد تقوایش کاستی می‌گیرد»؛ (وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ).

این هم دلیل واضحی دارد، زیرا حیا مانع مهمی در برابر گناه است. اگر شرم و حیا از بین برود راه انسان به سوی گناه باز می‌شود و افراد گنهکار نمی‌توانند با تقوا باشند.

در ادامه آن می‌فرماید: «کسی که تقوا و ورع او کم شود قلبش می‌میرد»؛ (وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ).

به این علت که حیات قلب به احساس مسئولیت در پیشگاه خدا و در برابر مردم و وجدان خویش است. قلبی که احساس مسئولیت نکند و عکس‌العمل مناسب در مقابل خطا نشان ندهد مرده است و به یقین بی‌تقوایی سبب مرگ قلب است.

در پایان این سخن می‌فرماید: «کسی که قلبش بمیرد داخل آتش دوزخ می‌شود»؛ (وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ).

زیرا ناپاراسایان گنهکار پرخطا و فاقد احساس مسئولیت، جایی جز دوزخ نخواهند داشت.



در واقع این گفتار امام علیه السلام مقدمه و نتیجه‌ای دارد و در میان آن مقدمه و نتیجه چهار مرحله به صورت علت و معلول پیموده می‌شود؛ از پر حرفی و کثرت کلام، شروع و پس از گذشتن از چهار مرحله به دوزخ منتهی می‌گردد و همه از قبیل علت و معلول یکدیگرند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام که در کتاب شریف کافی آمده می‌خوانیم: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بِيضَاءٍ فَإِذَا أَذُنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي التُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يَغْطِيَ الْبِيضَ فَإِذَا غَطَّى الْبِيضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ هیچ بنده‌ای نیست مگر این‌که در قلبش نقطه‌ی روشنی است (روشنایی و نورانیت ایمان و تقوا). هنگامی که مرتکب گناهی می‌شود در آن نقطه‌ی روشن، نقطه‌ی سیاهی پدیدار می‌گردد. هرگاه توبه کند آن نقطه‌ی سیاه برطرف می‌شود و اگر ادامه بدهد سیاهی فزونی می‌یابد تا تمام آن نقطه‌ی روشن را بگیرد و هنگامی که آن نقطه‌ی روشن به کلی از بین برود صاحب آن قلب هرگز به سوی خیر باز نمی‌گردد و این همان است که خدای متعال در قرآن مجید فرموده است: چنین نیست که آن‌ها (گروه کافران و منافقان) می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است! (از این رو حق را درک نمی‌کنند)<sup>۲</sup>.

در نقطه‌ی مقابلِ پرگویی و کثرت کلام، سکوت است و این‌که انسان جز در موارد ضرورت سخن نگوید که در روایات اسلامی مدح فراوانی از آن شده است. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «إِنْ كَانَ فِي

۱. مطفین، آیه ۱۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۲۰.

الْكَلَامِ الْبَلَاغَةُ فِي الصَّمْتِ السَّلَامَةِ مِنَ الْعِثَارِ؛ اگر در سخن گفتن، زیبایی بلاغت باشد، در سکوت، سلامت از لغزش هاست»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند که فرمود: «الصَّمْتُ كَنْزٌ وَافِرٌ وَزَيْنُ الْحَلِيمِ وَسِتْرُ الْجَاهِلِ؛ سکوت گنج بزرگی است و زینت افراد عاقل و پوششی برای جاهل است»<sup>۲</sup>.

در نکوهش پرگویی و کثرت کلام نیز روایات فراوانی نقل شده است؛ از جمله در نهج البلاغه، در وصیت امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ؛ کسی که پرگو باشد هزیان می‌گوید و کسی که (سکوت و) تفکر کند بینا می‌شود»<sup>۳</sup>.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه کلام خود به مسائل مهمی از اخلاق اسلامی اشاره می‌کند و در هشتمین نکته می‌افزاید: «کسی که به عیوب مردم بنگرد و آن را بد شمرد ولی برای خویش آن را خوب بداند، احمق واقعی است»؛ «وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ، فَأَنْكَرَهَا، ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ».

دلیل احمق واقعی بودن او روشن است، زیرا از یک سو کارهایی را بر دیگران عیب می‌گیرد که مفهومش تنفر از آن کارهاست و از سویی دیگر همان کارها جزء برنامه زندگی اوست که مفهومش علاقه‌مندی به آن است؛ یعنی در آن واحد دو چیز متضاد را در درون فکر خود جمع کرده است: خوب دانستن چیزی و بد دانستن همان چیز، و این کار جز از احمقان انتظار نمی‌رود.

البته کم نیستند کسانی که به این‌گونه تضادها گرفتارند؛ مال مردم را می‌برند و آن را کار خوبی می‌پندارند؛ ولی اگر مالش را ببرند داد و فریاد برمی‌آورد که این

۱. غررالحکم، ص ۲۱۶، ح ۴۲۶۴.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۹۴.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

مسلمانی نیست. دیگران را به دلیل غصب اموال هموعان، نامسلمان می‌شمرد اما خودش غاصب است و در عین حال مسلمان! و امثال آن که همگی طبق فرموده امام علیه السلام در زمره احمقان واقعی‌اند.

بر این اساس، عاقل واقعی در مکتب امیرمؤمنان علی علیه السلام کسی است که هیچ‌گونه تضادی در میان افکار و رفتارش وجود نداشته باشد؛ آنچه را که بد می‌داند برای همه حتی برای خودش بد بداند و آنچه را که خوب می‌شمرد برای همه از جمله خودش خوب بشمرد.

امام علیه السلام در حکمت ۱۲۶ موارد فراوانی را از کسانی که گرفتار تضاد در عقیده و عمل هستند برشمرد.

در تواریخ نیز کم نیستند حاکمانی که گرفتار این‌گونه تضادها شده‌اند و برای ملت خود مصائبی آفریده‌اند.

در حالات عبدالملک مروان آمده است که یزید را به دلیل ویران کردن کعبه در ماجرای ابن زبیر ملامت می‌کرد؛ اما هنگامی که خودش به حکومت رسید و ابن زبیر را در منطقه حجاز مزاحم خود دید، حجاج بن یوسف ثقفی را فرستاد تا به او حمله کند. ابن زبیر به کعبه پناه برد. عبدالملک دستور داد خانه خدا را بر سرش ویران کنند و به بهانه مضحکی متوسل شد، وی می‌گفت: هدف من ویران کردن کعبه نبوده، بلکه هدفم درهم کوبیدن عبدالله بن زبیر بوده است.<sup>۱</sup> آری، این‌گونه افراد را باید احمقان تاریخ نامید.

سپس در نهمین نکته می‌فرماید: «قناعت سرمایه‌ای است فناپذیر»؛  
(وَالْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ).

این جمله عیناً در حکمت شماره ۵۷ و همچنین حکمت ۴۷۵ آمده است

و شاید این تکرار به این دلیل است که سید رضی رحمته الله علیه بخش‌هایی از نهج البلاغه را با فاصله زمانی زیادی نگاشته که باعث شده بخش‌های گذشته از حافظه‌اش محو شود.

به هر حال، همان‌گونه که قبلاً نیز گفتیم، قناعت به معنای راضی بودن به حداقل ضروریات زندگی، سبب می‌شود که انسان زندگی بسیار ساده‌ای داشته باشد. اداره کردن زندگی ساده کار مشکلی نیست در حالی که افراد حریص هر قدر اموال و امکاناتشان بیشتر شود، آتش حرصشان تندتر می‌گردد و به این ترتیب همواره در رنج هستند در حالی که شخص قناعت‌پیشه زندگی آرام و آسوده‌ای دارد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «خيارُ أمتي القانعُ وشرارُهُم الطامعُ؛ بهترین افراد امت من قناعت‌پیشگان و بدترین آن‌ها طمع‌کارانند».<sup>۱</sup>

افزون بر این از روایات اسلامی استفاده می‌شود که بی‌نیازی بدون قناعت حاصل نمی‌شود؛ از جمله در حدیثی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل شده است: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ؛ کسی که قانع باشد به آنچه خدا به او روزی داده است، غنی‌ترین مردم است».<sup>۲</sup>

کلینی رحمته الله علیه بابی تحت عنوان «باب القناعة» در جلد دوم کافی آورده و در آن احادیث بسیاری در اهمیت و فضیلت این صفت ذکر کرده است.

امام علیه السلام در دهمین نکته می‌فرماید: «آن‌کس که فراوان یاد مر کند به اندکی از دنیا راضی می‌شود»؛ (وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ).

روشن است! آن‌کس که مر را فراموش کند و در عالم خیال و پندار، زندگی

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۹۱، ح ۷۰۹۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۹.

را جاوید بداند حرص بر او غلبه می‌کند و هرچه از دنیا به دست آورد به آن قانع نخواهد بود؛ اما آن‌کس که می‌داند ممکن است فردا بانگ رحیل از این جهان برای او سر داده شود و یا به تعبیر دیگر، پایان عمر خود را در هر لحظه امکان‌پذیر می‌بیند به مقداری که نیاز دارد راضی می‌شود و از حرص و طمع باز می‌ایستد.

کلینی رحمته الله در جلد دوم کتاب کافی بابی در مذمت دنیا، وزهد باز کرده و از جمله اموری که در ترک دنیا پرستی مؤثر ذکر می‌کند یاد می‌کند. در حدیث سیزدهم آن باب آمده که یکی از یاران امام باقر علیه السلام عرض کرد: حدیثی برای من بیان کنید که از آن بهره‌مند شوم. امام علیه السلام فرمود: «أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يُكْتَبْ إِلَّا نَسَانُ ذِكْرِ الْمَوْتِ إِلَّا زَهْدٌ فِي الدُّنْيَا؛ زیاد به یاد باش، چرا که هیچ انسانی فراوان یاد نمی‌کند مگر این که به زرق و برق دنیا بی‌اعتنا می‌شود».<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار روایاتی در این زمینه آورده است؛ از جمله روایتی از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ، وَيَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيُرِقُّ الطَّبَعُ، وَيَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى، وَيُطْفِئُ نَارَ الْحَرِصِ، وَيُحَقِّقُ الدُّنْيَا، وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یاد مر، شهوت‌های سرکش را در درون آدمی می‌میراند، ریشه‌های غفلت را از دل برمی‌کند، قلب را به وعده‌های الهی نیرو می‌بخشد، به طبع آدمی نرمی و لطافت می‌دهد، نشانه‌های هواپرستی را درهم می‌شکند، آتش حرص را خاموش می‌سازد و دنیا را در نظر انسان کوچک می‌کند، و این است معنای سخنی که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده که یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۳.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳، ح ۳۲.

در یازدهمین و آخرین نکته حکیمانه می فرماید: «آن کس که بداند گفتارش جزء اعمال او محسوب می شود سخن کم می گوید مگر در آن جا که به او مربوط است»؛ (وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيْمَا يَعْنِيهِ).

بسیارند کسانی که هرچه بر سر زبانشان آمد می گویند و چنین می پندارند که سخن، باد هواست و جایی ثبت نمی شود در حالی که سخنان انسان سرنوشت سازترین اعمال اوست و بارها گفته ایم که بخش عظیمی از گناهان کبیره به وسیله زبان انجام می شود، همان گونه که بخش عظیمی از طاعات با زبان است. زبان، کلید خوشبختی ها و بدبختی هاست، بنابراین چگونه ممکن است انسان سخنش را جزء اعمالش نداند؟ به یقین اگر بداند «مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر این که همان دم، فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است!<sup>۱</sup> در سخنان خود دقت می کند و جز درباره آنچه به او مربوط است و مصلحت وی ایجاب می کند سخن نخواهد گفت.

درباره خطرات زبان و بیهوده گویی ها و سخنان بدون مطالعه روایات فراوانی از معصومان علیهم السلام نقل شده است.

## نکته

### نسخه ای کامل!

امام علیه السلام در این مجموعه از کلمات حکمت آمیز که شامل یازده دستور مهم است، نسخه ای کامل مربوط به سیر و سلوک در راه حق و رسیدن به قرب خدا و نجات از عذاب دنیا و آخرت ارائه فرموده است.

بخشی از آن مربوط به تربیت نفوس و خودسازی است: نپرداختن به عیوب دیگران و به عکس، دقت در عیوب خویشتن و ترک فضول کلام که مایه حیات قلب است و توجه به خطرات زبان، همه از اموری است که سالکان راه حق را در این مسیر کمک می‌کند و به اهداف مقدس خود واصل می‌نماید.

بخش دیگر مربوط به تحصیل آرامش در حیات دنیاست: قناعت پیشه کردن و ترک تجمل‌پرستی و به یاد مر بودن و راضی شدن به مقدار ضرورت از مواهب دنیا، همه از اموری است که درهای آرامش را به روی انسان می‌گشاید و او را از غوطه‌ور شدن در اموری که مایه پریشانی و اضطراب است حفظ می‌کند.

بخش دیگر درباره مسائل اجتماعی و زندگی صحیح با مردم است؛ ترک ظلم و ستم و توجه به عواقب سوء آن، پرهیز از موارد تهمت و نگاه کردن به وضع مردم و خویشتن با یک چشم، همه از اموری است که رابطه انسان را با مردم اصلاح می‌کند.

در مجموع نسخه جامعی است که هرکس آن را به کار بندد در طریق سیر و سلوک و پوییدن راه حق نیاز به چیز دیگری ندارد. چه خوب است افراد به جای این‌که به دنبال پیر و شیخ و مرشد و استاد عرفان بیفتند که خطرات فراوانی دربر دارد همین برنامه مطمئن را نصب‌العین خود قرار دهند و آنچه را که می‌خواهند از آن بخواهند و آنچه را که می‌جویند در آن بجویند.





لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالمَعْصِيَةِ، وَمَنْ دُونَهُ  
بِالْغَلْبَةِ وَيُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ.

امام علیه السلام فرمود:

مردان ستمگر سه نشانه دارند: به مافوق خود از طریق نافرمانی ستم می‌کنند و با  
قهر و غلبه، به زیردستان خویش ستم روا می‌دارند و پشتیبان ظالمان اند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب علیه السلام در کتاب مصادر می‌گوید: سید رضی علیه السلام این کلام حکمت‌آمیز را از روایتی که ابوالفتح کراچکی  
در معدن الجواهر در باب الثلاثة نقل کرده برگزیده است. سپس کلام کراچکی را به صورت مبسوط در این جا  
آورده که امام علیه السلام نشانه‌های سه‌گانه‌ای برای اشخاص باایمان و اعمال نیک و منافق و ریاکار و ظالم بیان  
فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۲).

افزون بر این، مرحوم ابن شعبه حرانی نیز در تحف العقول این کلام حکمت‌آمیز را از رسول خدا صلی الله علیه و آله با  
قدری تفاوت آورده است. (تحف العقول، ص ۱۰).

## شرح و تفسیر

### نشانه‌های ظالم

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه نشانه‌های ظالمان و ستمگران را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که ظالم، تنها کسی نیست که حق دیگران را ببرد و آن‌ها را در فشار قرار دهد، بلکه ظالم معنای وسیعی دارد که حضرت سه نشانه آن را بیان فرموده است. البته کسانی که هر سه نشانه در آن‌ها باشد در مرحله بالای ظلم و ستم قرار دارند؛ ولی هر یک از این سه نشانه نیز به تنهایی می‌تواند دلیل بر ظالم بودن باشد.

نخست می‌فرماید: «ظالم سه نشانه دارد: (نشانه اول این‌که) به مافوق خود از طریق نافرمانی ستم می‌کند»؛ (لِلظَّالِمِ مِنَ الرَّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ).

غالباً مردم وصف ظالم را برای چنین شخصی به کار نمی‌برند، بلکه او را عاصی و نافرمان می‌دانند؛ ولی هرگاه آن را درست بشکافیم می‌بینیم که داشتن چنین خصلتی ظلم است. نه تنها به این علت که ظلم معنای وسیعی دارد و هر چیزی که در غیر محل قرار دهند نوعی ظلم محسوب می‌شود، بلکه به این دلیل که واقعاً ظلم و ستم بر شخص مافوق است، زیرا ابهت او را درهم می‌شکند و دیگران را درباره او جسور می‌سازد و به مدیریت و فرماندهی او لطمه وارد می‌کند و چه ظلم و ستمی از این بدتر که انسان مدیر و مدبری را در کار خود تضعیف یا فلج کند.

آن‌گاه در بیان دومین نشانهٔ ظالم، می‌فرماید: «با قهر و غلبه، به زیردستان خویش ستم می‌کند»؛ (وَمَنْ ذُوْنُهُ بِالْغَلْبَةِ).

مصدّق روشن ستم همین است که انسان دربارهٔ زیردستانش موازین عدالت را رعایت نکند، حقوق آن‌ها را محترم نشمرد، در میان آن‌ها تبعیض قائل شود، بیش از آنچه در توان دارند از آن‌ها کار بخواهد، سوابق خدمت آن‌ها را فراموش کند، در مشکلات به فکر آن‌ها نباشد و یا حتی بعد از وفاتشان از آن‌ها یاد نکند. همهٔ این‌ها مصداق‌هایی برای ستم به زیردستان است و هرکدام می‌تواند نشانه‌ای باشد.

حضرت در سومین نشانه می‌فرماید: «و جمعیت ستمگران را پشتیبانی می‌کند»؛ (وَيُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ).

همکاری با ظالمان و ستمگران در هر مرحله که باشد نوعی ظلم محسوب می‌شود و به همین دلیل در اسلام معاونت ظلمه یکی از گناهان بزرگ شمرده شده است و حتی در روایتی می‌خوانیم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّنَ الظَّالِمَةِ وَأَعْوَانِ الظَّالِمَةِ وَأَشْبَاهِ الظَّالِمَةِ حَتَّىٰ مَنْ بَرَىٰ لَهُمْ قَلَمًا وَلَا قَ لَّهُمْ دَوَاةٌ قَالَ: فَيَجْتَمِعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ يَرْمَىٰ بِهِمْ فِي جَهَنَّمَ؛ هنگامی که روز قیامت فرامی‌رسد نداکننده‌ای ندا می‌دهد: ظالمان و کمک‌کاران آن‌ها و شبیهان آن‌ها کجا هستند؟ حتی کسی که قلمی برای آن‌ها تراشیده و یا دوات آن‌ها را برای نوشتن فرمان ظلم آماده کرده همهٔ آن‌ها را جمع می‌کنند و در تابوتی از آهن می‌نهند سپس آن‌ها را به جهنم پرتاب خواهند کرد».<sup>۱</sup>

روایات در این زمینه بسیار است که در کتب حدیث و کتب فقهی در باب «اعانت ظالم» ذکر شده است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۱، ح ۱۶.

در حدیث دیگری که در کتاب وسائل الشیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است می‌خوانیم: «مَنْ مَشَى إِلَى ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ؛ کسی که به سوی ستمگری برود تا به او کمک کند در حالی که می‌داند او ظالم است، از اسلام (راستین) خارج شده است»<sup>۱</sup>.

این سه نشانه که امام علیه السلام برای ظالم ذکر کرده در بسیاری از موارد لازم و ملزوم یکدیگرند و گاه ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام نشانه مستقلی محسوب گردند. ممکن است کسی با ظالمان همکاری کند اما به زیردستانش ظلم نکند و یا توانایی آن را نداشته باشد. یا در برابر بالادست خود عصیان کند؛ اما به کسانی که زیردست او هستند ستم روا ندارد. به هر حال هر کدام نشانه‌ای است برای شناخت ظالمان و اگر هر سه در یک فرد جمع شوند وی مصداق اتم ظالم و ستمگر است.

این تعبیرات نشان می‌دهد که اسلام با ظلم و ستم در هر چهره و هر مرحله و هر شکلی که باشد مخالف است.

بحث را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ سَرَّتْهُ حَسَنَاتُهُ فَيَجِيءُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ظَلَمَنِي هَذَا فَيُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ فَيُجْعَلُ فِي حَسَنَاتِ الَّذِي سَأَلَهُ فَمَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى مَا يَبْقَى لَهُ حَسَنَةٌ فَإِذَا جَاءَ مَنْ يَسْأَلُهُ نَظَرَ إِلَى سَيِّئَاتِهِ فَجَعَلَتْ مَعَ سَيِّئَاتِ الرَّجُلِ فَلَا يَزَالُ يُسْتَوْفَى مِنْهُ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ؛ روز قیامت بنده‌ای از بندگان خدا را (برای حساب) می‌آورند در حالی که حسناتش او را مسرور ساخته است. در این هنگام کسی می‌آید و می‌گوید: خداوندا! این مرد به من ستم کرده است. در این هنگام از حسنات او برمی‌دارند و به حسنات مظلوم می‌افزایند و همین‌گونه این کار تکرار می‌شود تا

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۱، ح ۱۵.

آن که حسنه‌ای از او باقی نمی‌ماند. سپس هنگامی که مدعی دیگری پیدا می‌کند نگاه به گناهان او می‌کنند و به نامه اعمال ظالم منتقل می‌سازند و این کار پیوسته ادامه پیدا می‌کند تا در آتش دوزخ داخل شود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۵۵ (به نقل از میزان الحکمة).



عِنْدَ تَنَاهِي الشُّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ، وَعِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ  
يَكُونُ الرَّخَاءُ.

امام عليه السلام فرمود:

هنگامی که سختی‌ها به آخرین درجه شدت برسد فرج حاصل می‌شود و در آن  
هنگام که حلقه‌های بلا تنگ می‌گردد نوبت آسایش و راحتی فرامی‌رسد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام شریف را قاضی تنوخی (متوفای ۳۸۱ که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته است) در کتاب الفرج بعد الشدة با اضافه‌ای آورده، همچنین آمدی در غررالحکم با تفاوتی آن را ذکر کرده و همه آن‌ها نشان می‌دهد که از منابع دیگری این حدیث شریف را دریافت داشته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۳).

## شرح و تفسیر

### گرفتاران، امیدوار باشند

امام علیه السلام در این فرمایش پر حکمت و نورانی به یکی از اصول زندگی بشر نه به عنوان قانونی کلی، بلکه قانونی غالبی اشاره کرده و به وسیله آن به تمام گرفتاران امید می‌بخشد، می‌فرماید: «هنگامی که سختی‌ها به آخرین درجه شدت برسد گشایش روی می‌دهد و در آن هنگام که حلقه‌های بلا تنگ می‌شود نوبت آسایش و راحتی فرامی‌رسد»؛ (عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ، وَعِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ).

این حقیقت به‌کرار تجربه شده که پایان شب‌های سیاه سپید است و عاقبت گرفتاری‌ها راحتی و استراحت است. به همین دلیل انسان هرگز نباید به هنگام هجوم مشکلات و درد و رنج‌ها مأیوس گردد و دست به کارهای نامعقول بزند و یا زبان به ناشکری بگشاید و بی‌تابی کند، بلکه پیوسته امیدوار باشد که به دنبال این شدت‌ها و تنگی حلقه‌های بلا گشایش حاصل می‌شود، طوفان بلا فرومی‌نشیند و ابرهای نومیدی کنار می‌رود و آفتاب شفاف امید آشکار می‌گردد. قرآن مجید نیز در سوره انشراح خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به همین حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا \* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛ «زیرا با سختی آسانی است (باز هم) با سختی آسانی است».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر این سوره می‌فرماید: «لَوْ كَانَ الْعُسْرُ فِي جُحْرٍ لَدَخَلَ



عَلَيْهِ الْيُسْرُ حَتَّى يُخْرِجَهُ؛ هرگاه سختی وارد لانه‌ای شود، راحتی وارد می‌شود و آن را بیرون می‌کند» سپس آیه شریفه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»<sup>۱</sup> را تلاوت فرمود. بسیار می‌شود که این سختی‌ها و تنگی حلقه‌بلاها آزمون الهی و مقدمه‌ای است برای ترفیع مقام انسان.

در حالات انبیای الهی نیز این مطلب بسیار دیده می‌شود؛ نمونه روشن آن زندگی ایوب علیه السلام است. این پیامبر دارای همه امکانات، زن و فرزند و زندگی مناسب بود؛ اما خدا در آزمونی سخت آن‌ها را یکی را پس از دیگری از او گرفت و او همچنان صبر کرد. سرانجام دست به دعا برداشت و از پیشگاه پروردگار تقاضای گشایش کرد، همان‌گونه که در آیه ۸۳ و ۸۴ سوره انبیاء می‌خوانیم: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ (و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): «بدحالی و مشکلات به من روی آورده؛ و تو مهربان‌ترین مهربانانی!»).

به دنبال آن آمده است: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ»؛ (ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم؛ و خاندانش را به او بازگرداندیم؛ و همانندشان را بر آن‌ها افزودیم؛ تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد).

در سوره بقره نیز به مؤمنانی که در کوران حوادث جنگ احزاب و احد بی‌تابی می‌کردند و پیوسته در انتظار رسیدن یاری خداوند بودند گوشزد می‌کند که این مشکلات مخصوص شما نیست، انبیای پیشین نیز گرفتار مشکلات عظیمی شدند و سرانجام یاری خداوند بعد از یک دوران سخت به سراغ آنان آمد،

می فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»؛ «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری ها و ناراحتی ها به آن ها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آن ها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!)»<sup>۱</sup> بی شک این کلام حکمت آمیز پیام های متعددی دارد: از یک سو پیام امید به همراه خود دارد و از سوی دیگر جلوی بی تابی ها و جزع را می گیرد و از سوی سوم به رهروان راه حق نوید می دهد که اگر صبر و استقامت پیشه کنند و با مشکلات به مبارزه برخیزند سرانجام امدادهای الهی و فرج بعد از شدت به سراغ آنان خواهد آمد.

این نکته را نیز می توان از این کلام شریف و از سایر روایات اسلامی استفاده کرد که برطرف شدن مشکلات گاه نیاز به زمان دارد که اگر انسان پیش از رسیدن وقت آن زیاد دست و پا بزند مشکلی بر مشکلات خود می افزاید.

این سخن را با حدیث جالبی که «قاضی تنوخی» در کتاب الفرج بعد الشدة از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است پایان می دهیم. در این حدیث چنین آمده که مرد عربی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرضه داشت: من گرفتاری ها و مشکلات زیادی دارم، نکته ای به من بیاموز که از آن استفاده کنم. امام علیه السلام فرمود: ای اعرابی! «إِنَّ لِلْمِحْنَ أَوْقَاتًا وَلَهَا غَايَاتٌ فَاجْتِهَادُ الْعَبْدِ فِي مِحْنَتِهِ قَبْلَ إِزَالَةِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهَا يَكُونُ زِيَادَةً فِيهَا؛ محنت ها و مشکلات، زمان و سرآمدی دارد و تلاش انسان

برای برطرف ساختن آن پیش از آن که فرمان الهی برسد بر حجم آن مشکلات می افزاید».

سپس امام علیه السلام به آیه شریفه ۳۸ سوره زمر استدلال کرد آن گاه افزود: «لَکِنِ اسْتَعِزَّ بِاللَّهِ وَاصْبِرْ وَأَكْثِرْ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَ الصَّابِرِينَ خَيْرًا كَثِيرًا؛ از خدا یاری بطلب و شکیبایی پیشه کن و بسیار استغفار کن که خدای متعال به صابران وعده خیر بسیار داده است».<sup>۱</sup>

\*\*\*



## لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ

لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ: فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَإِنَّ  
 اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، فَمَا هُمَّكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ؟!

امام علیؑ فرمود:

بیشترین دل مشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آن‌ها) اختصاص  
 مده، زیرا اگر آن‌ها از دوستان خدا باشند خدا دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و اگر  
 از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می‌کنی؟!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام شریف را زمخشری در ربیع الابرار با تفاوتی و آمدی در  
 غررالحکم آورده است (و این تفاوت نشانه تعدد منابع است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۳).

## شرح و تفسیر

خود را بیش از حد اسیر آن‌ها مکن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای جلوگیری از حرص حریصان و دنیاپرستی دنیاپرستان که علاقه شدیدی به زن و فرزند خویش دارند به یکی از یاران خود چنین فرمود: «بیشترین دل‌مشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آن‌ها) اختصاص مده، زیرا اگر آن‌ها از دوستان خدا باشند خدا دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می‌کنی؟!»، (لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ: فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، فَمَا هُمْكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ؟!).

بعید نیست مخاطب امام علیه السلام فردی بوده که پیوسته به دنبال گردآوری مال و ثروت و تأمین زندگی امروز و فردای فرزندان خود بوده و به وظایف دیگر خویش اهمیتی نمی‌داده است، لذا امام علیه السلام با این تقسیم دوگانه‌ای که بیان فرموده او را از این کار بازمی‌دارد و به او توصیه می‌کند که بیش از حد در این راه تلاش مکن و به فکر خویشتن و زندگی سرای دیگر نیز باش.

روشن است که این مسئله از دو حال بیرون نیست: یا زن و فرزند انسان از دوستان خدا هستند و تکیه بر لطف پروردگار دارند و خدا هم آن‌ها را محروم

نمی‌سازد. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾؛ «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟!». <sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾؛ «وهرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد؛ وهرکس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را خواهد کرد (و کارش را سامان می‌بخشد)». <sup>۲</sup>

یا اگر همسر و فرزند انسان در صف دشمنان خدا هستند چرا انسان تمام وقت و فکر خود را صرف تأمین زندگی آینده آن‌ها کند؟

متأسفانه بسیاری از کسانی که به سبب عواطف افراطی حتی وسایل و ابزار گناه فرزندان خود را فراهم می‌سازند و از این طریق در گناه آن‌ها شریک می‌شوند و از آن بدتر این‌که گاه این عواطف افراطی سبب می‌شود که در کسب مال نیز ملاحظه حلال و حرام را نکنند و از هر راه ممکن به جمع کردن مال بپردازند.

در این‌گونه موارد اگر فرزند، صالح باشد و خبر از کار پدر نداشته باشد تصرفات او بعد از مرگ پدر در آن اموال شرعاً مجاز است؛ لذتش را او می‌برد و عقوبتش را پدر می‌کشد.

در حدیثی که علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار آورده می‌خوانیم که یکی از دوستان امیر مؤمنان علیه السلام از او تقاضای مالی کرد. حضرت فرمود: بگذار سهم خود را از بیت‌المال دریافت دارم، با تو تقسیم می‌کنم. عرض کرد: این مقدار برای من کافی نیست (و چون مرد دنیاپرستی بود و از بذل و بخشش بی‌حساب و کتاب معاویه خبر داشت) به سوی معاویه رفت. معاویه مال فراوانی به او داد. او نامه‌ای

۱. زمر، آیه ۳۶.

۲. طلاق، آیه ۲ و ۳.

برای امیرمؤمنان علی علیه السلام نوشت و حضرت را از این ماجرا باخبر ساخت (در واقع می‌خواست بگوید: شما به تقاضای من ترتیب اثر ندادید، دشمن شما انجام داد) امام علیه السلام در پاسخ نامه او چنین مرقوم فرمود: اما بعد از حمد و ثنای الهی، مالی که در دست توست پیش از آن در دست دیگران بوده و بعد از تو نیز به دست دیگران می‌رسد. چیزی نصیب تو می‌شود که برای آخرت خود ذخیره کرده باشی. تو باید خود را بر نیازمندترین فرزندان خود مقدم داری. سپس فرمود: «فَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيقَتِ وَإِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعَتْ لَهُ وَلَيْسَ مِنْ هَذَيْنِ أَحَدٌ بِأَهْلٍ أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ...؛ زیرا تو برای یکی از دو کس اموال را جمع می‌کنی (و بعد از خود می‌گذاری) یا کسی که با آن به اطاعت خدا می‌پردازد در این صورت او سعادت‌مند شده و تو محروم و بدبخت، و یا کسی است که با آن معصیت الهی می‌کند و او با اموالی که تو جمع کرده‌ای شقاوت‌مند می‌شود. هیچ‌یک از این دو صلاحیت ندارند که او را بر خود مقدم داری...»<sup>۱</sup>

مفهوم این سخن این نیست که انسان به فکر تأمین زندگی همسر و فرزندان خود نباشد، بلکه این گفته ناظر به حال کسانی است که همه هم و غم خود را صرف این کار می‌کنند و از هر طریقی که امکان داشته باشد به جمع کردن مال و ذخیره ساختن آن برای همسر و فرزندان می‌پردازند و چه بسیارند کسانی که در اواخر عمر خود به اشتباه خویش پی می‌برند و می‌بینند فرزندان آن‌ها اموالشان را میان خود تقسیم می‌کنند و اعتنایی به پدر و نیازهای او ندارند و گاهی دیده شده که پدر را از خانه خود نیز بیرون می‌اندازند و در این حال سخت‌ترین شکنجه‌های روحی نصیب چنین کسانی می‌شود که اموال را برای چنان کسانی جمع‌آوری کرده‌اند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۷.



علامه شوشتری از کتاب البیان و التبیین نوشته «جاحظ» چنین نقل می‌کند که «عبدالله عتبة بن مسعود» زمینی داشت که آن را به هشتاد هزار (درهم) فروخت (تا در کار خیری مصرف کند). به او گفتند: خوب بود بخشی از این مال را برای فرزندان ذخیره می‌کردی. او در پاسخ چنین گفت: من این مال را برای خودم نزد خدای متعال ذخیره کردم و خدای متعال را برای فرزندانم ذخیره قرار می‌دهم.<sup>۱</sup>

یکی از شاعران فارسی زبان، کلام مولانا رحمته الله علیه را در این گفتار حکیمانه در شعرش چنین خلاصه کرده است:

فرزند، بنده‌ای است خدا را غمش مخور

تو کیستی که به ز خدا بنده پروری

گر صالح است گنج سعادت برای اوست

ور طالح است رنج زیادی چرا بری؟<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغة علامة شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۹۱.

۲. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۴۳۶.



أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ.

امام علیؑ فرمود:

بزرگ‌ترین عیب آن است که آنچه را که در خود توست برای دیگران عیب بشماری.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در سند این کلام حکیمانه آورده غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی بدین صورت نقل کرده است: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ غَيْرَكَ بِمَا هُوَ مَا فِيكَ (بِمَا هُوَ فِيكَ)» (و این تفاوت نشان می‌دهد که احتمالاً آن را از منبع دیگری اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۴).

## شرح و تفسیر

### نخست به اصلاح خویش پرداز

امام علیه السلام در این کلام پرمعنا به افراد عیب جو هشدار می دهد که «بزر ترین عیب آن است که آنچه را که خود داری برای دیگران عیب بشماری»؛ (أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ).

اشاره به این که چنین انسانی خود دارای عیبی است و آن را نادیده می گیرد حتی ممکن است به آن افتخار کند؛ اما هنگامی که این عیب را در دیگران می بیند زبان به نکوهش می گشاید و صاحب آن عیب را ملامت و سرزنش می کند و گاه بر سر او فریاد می زند. چنین انسانی گرفتار تناقض آشکاری است و در آن واحد چیزی را هم خوب می داند و هم بد، در حالی که عدم امکان جمع بین نقیضین و ضدین حتی بر کودکان و گاه بر حیوانات هم آشکار است و این نشانه انحطاط فوق العاده فکری کسی است که مرتکب آن می شود. به همین دلیل امام علیه السلام آن را بزر ترین عیب شمرده است.

در گفتار حکیمانۀ ۳۴۹ که به تازگی از شرح آن گذشتیم امام علیه السلام چنین کسی را احمق واقعی می شمارد، می فرماید: «وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ».

در خطبه های فراوان دیگر نیز امام علیه السلام به همین نکته با تعابیر دیگری اشاره

کرده است؛ از جمله در خطبه ۱۴۰ می‌فرماید: «در عیب‌جویی هیچ‌کس برای گناهی که انجام داده شتاب نکن شاید او آمرزیده شده باشد و در عین حال درباره گناه کوچکی که خود انجام داده‌ای ایمن مباش شاید به سبب آن مجازات شوی. بنابراین هرکدام از شما که از عیب دیگری آگاه شود؛ ولی می‌داند خودش عیب دارد از عیب‌جویی او خودداری کند»؛ (لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ فُلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ).

در خطبه ۱۷۶ می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که پرداختن به حال خویش، او را از پرداختن به عیب مردم بازمی‌دارد»؛ (طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ).

در غررالحکم نیز این معنا با عبارت دیگری آمده است: «إِنْ سَمَتَ هِمَّتُكَ لِإِصْلَاحِ النَّاسِ فَأَبْدَأْ بِنَفْسِكَ فَإِنَّ تَعَاظِيكَ صَلاَحَ غَيْرِكَ وَأَنْتَ فَاسِدٌ أَكْبَرُ الْعَيْبِ»<sup>۱</sup>. این نکته نیز قابل توجه است که انسان بر اثر حب ذات، گاه عیب خود را هرگز نمی‌بیند و یا اگر ببیند کوچک می‌شمرد؛ اما بر اثر رقابت با دیگران گاه عیوب آنها را بسیار بزرگتر از آنچه هست می‌پندارد و این سبب می‌شود از عیب خویش غافل گردد و به عیب‌جویی از دیگران بپردازد و این خطر بزرگی است بر سر راه پویندگان راه حق و طالبان سیر و سلوک الی الله و مشکل بزرگی است در جوامع انسانی که وحدت جامعه را هدف می‌گیرد.

شعرای عرب و عجم نیز این مطلب را به نظم کشیده‌اند؛ یکی از شعرا می‌گوید:

إِذَا أَنْتَ عَيْبَتِ الْأَمْرَ ثُمَّ أَتَيْتَهُ      فَأَنْتَ وَمَنْ تَزْرِي عَلَيْهِ سَوَاءٌ

هنگامی که کاری را (از دیگران) عیب می‌شمردی؛ اما خودت آن را انجام می‌دهی تو با آن کس که بر او خرده می‌گیری یکسان هستی.<sup>۱</sup>

شاعر دیگری می‌گوید:

يَمْنَعُنِي عَنْ عَيْبِ غَيْرِي الَّذِي      أَعْرِفُهُ عِنْدِي مِنَ الْعَيْبِ  
عَيْبِي لَهُمْ بِالظَّنِّ مِنِّْي لَهُمْ      وَلَسْتُ مِنْ عَيْبِي فِي رَيْبِ

عیبی که من از خود سراغ دارم مرا از عیب‌جویی از دیگران بازمی‌دارد. زیرا عیبی که در آن‌ها سراغ دارم به ظن و گمان است؛ ولی عیبی که در خودم می‌بینم یقینی و قطعی است.<sup>۲</sup>

شاعر فارسی‌زبان نیز می‌گوید:

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش

کی بُدی فارغ وی از اصلاح خویش

غافلند این خلق از خود ای پدر

لاجرم گویند عیب همدگر

شاعر دیگری می‌گوید:

مکن عیب خلق ای خردمند فاش      به عیب خود از خلق مشغول باش

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۶۹.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۹۱.

## ۳۵۲

وَهَنَّا بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ رَجُلًا بَغْلَامٌ وُلِدَ لَهُ فَقَالَ لَهُ: لِيُهْنِكَ الْفَارِسُ؛

لَا تَقْلُ ذَلِكَ، وَلَكِنْ قُلْ: شَكَرْتَ الْوَاهِبَ، وَبُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ،  
وَبَلَغَ أَشُدَّهُ، وَرَزَقْتَ بِرَّهُ.

در حضور امام علیه السلام کسی به دیگری، تولد نوزادش را با این عبارت تبریک گفت:  
«قدم این نوزاد یکه سوار مبارک باد».

امام علیه السلام فرمود:

این سخن را مگو، لکن بگو: شکرگزار بخشنده باش و مبارک باد بر تو این بخشوده  
الهی؛ (إن شاء الله) بزرگ شود و از نیکی هایش بهره مند گردی.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب منبع دیگری برای این روایت شریفه نقل نمی‌کند؛ ولی می‌گوید: شبیه همین سخن به ابن عباس هنگامی که فرزندش به نام علی متولد گردید گفته شد و او هم در جواب سخنی همچون سخن امام علیه السلام بیان کرد و نیز نقل می‌کند که برای امام حسن مجتبی علیه السلام فرزندش متولد شد و قریب برای تهنیت خدمتش آمدند و همین جمله را گفتند، امام حسن علیه السلام در پاسخ گفت: شما می‌گویید اسب سوار قهرمانی باشد من می‌گویم شاید جزء پیادگان باشد. جابر حاضر بود عرض کرد: پس چه بگوییم ای فرزند رسول خدا!

## شرح و تفسیر

### شیوه گفتن تبریک برای تولد نوزاد

در آغاز این کلام نورانی می خوانیم: «کسی در محضر امام علیه السلام به دیگری تولد نوزادش را با این عبارت تبریک گفت: قدم این نوزاد یکه سوار مبارک باد»؛ (وَهَنَّا بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ رَجُلًا بِغُلَامٍ وُلِدَ لَهُ فَقَالَ لَهُ: لِيُهِنَّكَ<sup>۱</sup> الْفَارِسُ).

«امام علیه السلام فرمود: این چنین مگو»؛ (فَقَالَ علیه السلام: لَا تَقُلْ ذَلِكَ).

«ولی بگو: شکرگزار بخشنده باش»؛ (وَلَكِنْ قُلْ: شَكَرْتُ<sup>۲</sup> الْوَاهِبَ).

سپس فرمود: «(این سه تقاضا را از خدا برای او بکن) این مولود بر تو مبارک باد (امیدوارم) بزر شود و از نیکی هایش بهره مند گردی»؛ (وَبُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ، وَبَلَغَ أَشَدَّهُ، وَرَزِقْتَ بِرَّهٖ).

بی شک فرزندان، موهوبی الهی است و پیش از هرچیز باید به فکر شکر و اهب

---

→ فرمود: هنگامی که خداوند پسری به کسی از شما داد و برای تبریک و تهنیت آمدید، بگویید: شَكَرْتُ الْوَاهِبَ... همان کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام (با کمی تفاوت). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۴).

افزون بر این، صدوق علیه السلام در کتاب خصال، ج ۲، ص ۶۳۴ و ابن شعبه حرانی علیه السلام در تحف العقول، ص ۱۲۲ همین مطلب را با تفاوتی آورده‌اند.

۱. این جمله صیغه امر و به معنای دعاست و تعبیر به «فارس» کنایه از شجاعت است و معلوم است که عرب جاهلی، انسان شجاع و قهرمان را برای غارتگری و جنگ‌های خونین بی هدف می خواست.

۲. «شَكَرْتُ» فعل ماضی است؛ ولی در این جا به معنای امر است و بعضی آن را به صورت جمله دعایی معنا کرده‌اند.



بود، نه این که آن را جدا از برکات الهی شمرد و به شجاعت آینده و یا غارتگری او اندیشید. و بعد از آن باید دعا کرد که خدا این فرزند را از خطرات حفظ فرماید تا مسیر تکامل را طی کند و به حد کمال برسد و هم برای خودش مبدأ خیرات و برکات شود هم برای دیگران و چه خوب است که به هنگام گفتن تبریک برای مولود جدید به تمام این نکته‌ها توجه شود.

## نکته

### تحیت‌ها و تبریک‌ها

در میان هر قوم و ملتی به مناسبت‌های مختلف تبریک‌ها و تسلیت‌ها و تهنیت‌هایی وجود دارد و مجموع آن‌ها می‌تواند نشانه فرهنگ آن‌ها باشد که آن‌ها به چه می‌اندیشند و برای چه چیزهایی ارزش قائلند.

در عصر جاهلیت که همه چیز بر محور مسائل مادی و گاهی مسائل پست و ضد ارزش دور می‌زد، تبریک‌ها و تحیت‌های آن‌ها نیز شکل همان فرهنگ را داشت. اسلام که آمد آن را دگرگون ساخت و در تمام این موارد تعبیرات را چنان قرار داد که انسان را به یاد خداوند خالق یکتا بیندازد.

مثلاً آن‌ها به هنگام ملاقات با یکدیگر «أَنْعِمُ صَبَاحاً وَأَنْعِمُ مَسَاءً؛ صبح بخیر و عصر بخیر» می‌گفتند؛ ولی اسلام آمد و آن را تبدیل به «سلام» کرد که مفهومش تقاضای سلامتی از سوی خدا برای مخاطب است.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود می‌گوید: «كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا أَتَوْهُ يَقُولُونَ لَهُ: أَنْعِمُ صَبَاحاً وَأَنْعِمُ مَسَاءً وَهِيَ تَحِيَّةُ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ ﷻ فَقَالَ: لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَبَدْنَا اللَّهُ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ تَحِيَّةَ أَهْلِ الْجَنَّةِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ؛ اصحاب پیغمبر ﷺ (در آغاز) هنگامی که خدمت

او می‌رسیدند می‌گفتند: أَنْعِمَ صَبَاحاً وَأَنْعِمَ مَسَاءً و این تحیت اهل جاهلیت بود. خداوند این آیه شریفه را نازل کرد که منافقان هنگامی که نزد تو می‌آیند تحیتی به تو می‌گویند که خدا تو را با آن، تحیت نگفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند این تحیت را به بهتر از آن برای ما تبدیل کرده که تحیت اهل بهشت السلام علیکم است»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری که کلینی رحمته الله در کتاب کافی آورده می‌خوانیم: «إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام خَرَجَ مِنَ الْحَمَّامِ فَلَقِيَهُ إِنْسَانٌ فَقَالَ: طَابَ اسْتِحْمَامُكَ، فَقَالَ: يَا لُكْعُ وَمَا تَصْنَعُ بِالْأَسْتِ هَاهُنَا فَقَالَ: طَابَ حَمِيمُكَ فَقَالَ: أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الْحَمِيمَ الْعَرَقُ قَالَ: فَطَابَ حَمَامُكَ قَالَ: وَإِذَا طَابَ حَمَامِي فَأَيُّ شَيْءٍ لِي وَلَكِنْ قُلْ: طَهَّرَ مَا طَابَ مِنْكَ وَطَابَ مَا طَهَّرَ مِنْكَ؛ امام حسن عليه السلام از حمام خارج شده بود. کسی به عنوان تحیت عرض کرد: «طَابَ اسْتِحْمَامُكَ» امام عليه السلام فرمود: ای نادان! چرا واژه «است»<sup>۲</sup> را در این جا به کار بردی؟ آن شخص عرض کرد: «طَابَ حَمِيمُكَ» امام عليه السلام فرمود: مگر نمی‌دانی «حمیم» به معنای عرق است (عرق که طیب و طاهر نمی‌شود). عرض کرد: «طَابَ حَمَامُكَ» (حمام تو پاکیزه باد) امام عليه السلام فرمود: حمام پاکیزه شود برای من چه سودی خواهد داشت؟ (اشاره به این که تو باید برای من دعا کنی نه برای حمام) سپس امام عليه السلام به او فرمود: این جمله را بگو: پاکیزه باد آنچه از تو نیکوست و نیکو باد آنچه از تو پاکیزه است.<sup>۳</sup>

۱. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۶۶، ح ۳.

۲. این حروف سه‌گانه در مواردی به کار می‌رود که انسان به دنبال چیزی می‌رود در حالی که امام عليه السلام از حمام خارج شده بود و مناسب این بود که قبل از رفتن به حمام چنین تحیتی گفته شود نه پس از آن. به‌علاوه این تعبیر خالی از رکاکت هم نیست.

۳. کافی، ج ۶، ص ۵۲۱، ح ۲۱.

مرحوم شوشتری از کتاب تاریخ بغداد نقل می‌کند که عقیل به بصره آمد و با زنی ازدواج کرد. به او این چنین تبریک گفتند: «بِالرِّفَاءِ وَالْبَنِينِ» (ازدواج با سازش و فرزندان فراوان قرین باد). عقیل گفت: این چنین نگویند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما را از آن نهی کرده و دستور داده است این گونه تبریک بگوییم: «بَارَكَ اللهُ لَكَ وَبَارَكَ عَلَيْكَ؛ مبارک باد بر تو و توفیق مراقبت بر او یابی».<sup>۱</sup>

از این روایات استفاده می‌شود که اسلام برای کوچک‌ترین مسائل زندگی نیز دستور سازنده‌ای دارد و در مجموع فرهنگ جامعی را به بشریت عرضه داشته تا آن جا که نشانه ایمان را دارا بودن همه آن‌ها دانسته است. در حدیث جالبی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود: «الْإِيمَانُ بِضْعَةٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً أَعْلَاهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ؛ ایمان هفتاد و چند شعبة دارد. برترین آن‌ها گواهی به یگانگی خدا و توحید است و کم‌ترین آن‌ها کنار زدن موانع از مسیر (مسلمانان)».<sup>۲</sup> بنابراین مؤمن واقعی کسی است که همه این شعب را دارا باشد و رستگار، جامعه‌ای است که دارای همه ارزش‌های اسلامی گردد.



۱. بهج الصباغة، ج ۱۳، ص ۴۷۱.

۲. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۱۳۰.



وَبَنَى رَجُلٌ مِنْ عُمَّالِهِ بِنَاءً فَخْمًا،

أَطْلَعَتِ الْوَرِقُ رُؤُوسَهَا! إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى.

یکی از عاملان (فرمانداران) حکومت امام علیه السلام خانه باشکوهی ساخت،

امام علیه السلام به او فرمود:

درهمها (و دینارها)ی تو از این بنا سر برآورده و چنین بنایی

به یقین نشانه غنا و ثروت توست! <sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در این جا مدرک خاص دیگری برای این گفتار حکیمانه ذکر نمی کند، بلکه حواله به پایان کتاب می دهد که آنچه را دسترسی به آن پیدا نکرده در آخر کتاب بیاورد؛ و ظاهراً موفق به این کار نشده است. ولی زمخشری آن را در کتاب ربیع الابرار با کمی تفاوت ذکر کرده است. (ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۰۰).

## شرح و تفسیر

درهم و دینار تواز قصرت سر برآورده است!

امام علیه السلام هنگامی که مردی از عاملان (فرمانداران) خود را دید که بنای باشکوهی ساخته به او فرمود: «درهم‌ها (و دینارها)ی تو از این بنا سر برآورده و چنین بنایی به یقین نشانه غنا و ثروت توست»؛ (وَبَنَى رَجُلٌ مِنْ عُمَّالِهِ بِنَاءً فَخْمًا فَقَالَ علیه السلام: أَطْلَعْتَ الْوَرِقُ رُؤُوسَهَا! إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى).

مکرر در نهج البلاغه دیده‌ایم که امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره وضع خانه‌های مختلف سخن گفته و انگشت روی جزئیات گذاشته است و رهبری و هدایت خود را از این طریق کامل کرده است. در داستان خانه شریح قاضی که گویا خانه مجللی بود؛ از آن جا که قاضی کشور اسلامی نباید چنان خانه‌ای برای خود تهیه کند، امام علیه السلام بالحنی ملامت‌آمیز مطالب مهمی را به او تذکر داد و سندی برای آن خانه درست کرد، سندی عجیب و بی سابقه، نه مانند اسناد معمولی خانه‌ها؛ سندی بسیار آموزنده و عبرت‌انگیز که ناپایداری و بی اعتباری دنیا را برملا می‌سازد و نشان می‌دهد که آن‌ها که در بند خانه‌های مجلل و بسیار مستحکم هستند تا چه حد گرفتار غفلت و غرورند و از واقعیات مربوط به دنیا بی‌خبر.

به تعبیر امام علیه السلام اگر «شریح»، این سند اخلاقی را پیش از این مشاهده می‌کرد از خرید آن خانه منصرف می‌شد (شرح کامل این نامه و این سند را در جلد نهم همین کتاب ذیل نامه سوم مطالعه فرمایید).

در خطبه ۲۰۹ نیز خواندیم که «علاء بن زیاد همدانی» یکی از یاران امام علیه السلام در بصره بیمار شده بود. حضرت به عیادت او رفت و هنگامی که چشمش به خانه وسیع او افتاد به صورت استفهام انکاری فرمود: «با این خانه وسیع در این دنیا چه می خواهی بکنی، در حالی که در سرای آخرت به آن نیازمندتری؟» سپس راهی به او نشان داد که این خانه وسیع مایه ناراحتی او در آخرت نشود. فرمود: آری، اگر بخواهی می توانی با همین خانه وسیع به آخرت خود بررسی و سعادت مند شوی؛ این گونه که از میهمان ها (ی نیازمند) در آن پذیرایی کنی و صلّه رحم در آن به جا آوری و حقوق شرعی آن را بپردازی. اگر چنین کنی به وسیله این خانه، خانه آخرت تو آباد می شود.

این گونه حوادث نشان می دهد که تا چه اندازه پیشوایان اسلام به مسائل تربیتی و اخلاقی اهمیت می دادند و به اصطلاح از هر سوژه ای برای طرح یکی از مسائل اخلاقی بهره می گرفتند، با موشکافی به اطراف خود می نگریستند و هر انحرافی را تذکر می دادند.

باز می گردیم به تفسیر کلام حکیمانه امام علیه السلام. جمله «إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى». اشاره به این است که این خانه نشان می دهد تو مرد ثروتمندی هستی و همین سبب می شود که علامات سؤال، اطراف تو به وجود آورد که یک کارگزار حکومت اسلامی این همه ثروت را از کجا به دست آورده است؟ مردم به غیبت تو خواهند پرداخت و حسودان نیز به تو حسادت خواهند کرد. آیا بهتر نبود خانه متوسطی تهیه می کردی تا از همه این آزارها در امان بمانی؟

تعبیر «أَطْلَعَتِ الْوُرُقُ رُءُوسَهَا؛ درهم های نقره (و دینارهای طلا) سر و کله خود را از بالای این بنا آشکار ساخته است» نشان می دهد که او ثروت هایی اندوخته بود؛ ولی سعی می کرد مردم از آن باخبر نشوند و به ظاهر زندگی ساده و بی آلایشی داشت. امام علیه السلام به او هشدار می دهد که این ساختمان تو باطن تو را

آشکار ساخته و آنچه را که پنهان می‌داشتی برملا کرده است. مردم به ثروتمند بودن تو پی برده‌اند و طبعاً سیل اعتراضاتشان به سوی تو سرازیر خواهد شد.

## نکته

### خانه مناسب و در حد شأن

در بعضی از روایات اسلامی، داشتن خانه وسیع یکی از نشانه‌های سعادت شمرده شده است. در کتاب وسائل الشیعه در ابواب «احکام المساکن» به تناسب احکام مساجد، بابی تحت عنوان «اسْتِحْبَابِ سَعَةِ الْمَنْزِلِ» وجود دارد و در آن احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام درباره تشویق به وسعت منزل ذکر شده است؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ؛ از جمله سعادت‌های انسان مسلمان این است که مسکن وسیعی داشته باشد».

در حدیث دیگری می‌خوانیم که از امام ابوالحسن (امام کاظم) علیه السلام پرسیدند: فضیلت زندگی دنیا در چیست؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «سَعَةُ الْمَنْزِلِ وَكَثْرَةُ الْمُحِبِّينَ؛ وسعت منزل و فزونی دوستان و محبان».

احادیث متعدد دیگری به همین مضمون در همان باب آمده است. آیا این‌گونه احادیث با آنچه امیرمؤمنان علی علیه السلام در حکمت مورد بحث فرمود مخالف است؟

به یقین تعارضی ندارد، زیرا منظور، خانه وسیعی است در حد متعادل. نه آن‌چنان افراط‌گونه که اسباب غیبت و حسادت و یا ناراحتی مستمندان گردد و نه آن‌چنان تنگ و تاریک که روح انسان را آزار دهد.

اسلام در هر جا طرفدار اعتدال و میانه‌روی است و همه پیروان خود را از افراط و تفریط برحذر می‌دارد؛ افراط و تفریطی که هر دو مایه مشکلات و بدبختی‌هاست.



وَقِيلَ لَهُ ﷺ: لَوْ سُدَّ عَلَيَّ رَجُلٌ بَابَ بَيْتِهِ وَتُرِكَ فِيهِ مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ؟

مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ.

از امام علیه السلام پرسیدند: اگر در خانه کسی را به روی او ببندند و در همان جا محبوس گردد از کجا روزی اش می رسد؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

از همان جا که اجل به سراغ او می آید!<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا مدرک دیگری اضافه بر نهج البلاغه ذکر نکرده و وعده به پایان کتابش داده است؛ وعده ای که متأسفانه موفق به وفای به آن نشد؛ ولی زمخشری (متوفای ۵۳۸) آن را در ربیع الابرار، ج ۵، ص ۳۴۲ با همین عبارت ذکر کرده و کتاب تمام نهج البلاغه آن را آورده بی آن که مدرکی برای آن ذکر کرده باشد.

## شرح و تفسیر

کسی که عمرش باقی است روزی اش می‌رسد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در برابر سؤال پیچیده‌ای جواب پیچیده‌ای بیان فرموده است. «از امام علیه السلام پرسیدند: اگر در خانه کسی را به روی او ببندند و در همان جا محبوس گردد از کجا روزی اش می‌رسد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: از همان جا که اجل به سراغ او می‌آید؛ (وَقِيلَ لَهُ علیه السلام: لَوْ سُدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابُ بَيْتِهِ وَتُرِكَ فِيهِ مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ؟ فَقَالَ علیه السلام: مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ).

در این جا سؤالی وجود دارد که ابن ابی الحدید آن را در آغاز تفسیری که برای این گفتار شریف کرده ذکر نموده است و آن این که بسیار دیده شده افرادی را در زندان یا خانه یا غاری محبوس کرده‌اند و آن‌ها از گرسنگی مرده‌اند، بنابراین چگونه پاسخ امام علیه السلام در این جا قابل قبول است؟

به تعبیر دیگر، مر ، فناست و فنا بر اثر اسبابش که از جمله آن عدم تغذیه است حاصل می‌شود، بنابراین نمی‌توان آن را با حیات که سبب رزق و روزی است قیاس کرد.

در پاسخ این مطلب همه شارحان و از جمله ابن ابی الحدید تقریباً راه واحدی را برگزیده‌اند و آن این که این سخن مربوط به جایی است که اراده و مشیت الهیه به این تعلق گرفته باشد که کسی زنده بماند و در این حال خداوند از طرق ممکن اسباب ادامه حیات او را فراهم می‌کند؛ مثلاً خدا می‌خواست اصحاب کهف

سیصد و نه سال در خواب باشند و زنده بمانند و قطعاً در این مدّت نیاز به تغذیه داشته‌اند؛ در این جا امدادهای الهی به نحوی آن‌ها را تغذیه می‌کرد و زنده نگاه می‌داشت. یا این که خدا می‌خواست یونس عَلَيْهِ السَّلَام در شکم ماهی چهل روز (بنابر قولی) زنده بماند، از این رو اسباب آن را برای او فراهم ساخت.

در داستان مریم عَلَيْهَا السَّلَام می‌خوانیم که خدا از درخت خشکیده نخل، خرما برای او تهیه کرد و نیز در کنار محرابش غذاهای بهشتی یا میوه‌هایی که در آن فصل وجود نداشت فراهم می‌شد.

بر این اساس، اگر مشیت الهیه بر حیات کسی تعلق گیرد اسباب حیات او را حتی در اتاق دربسته یا در زندان و غاری که کسی در آن راه نمی‌یابد فراهم می‌سازد و همان‌گونه که فرشته مر می‌تواند از این موانع عبور کند فرشته‌ای نیز که اسباب حیات را فراهم سازد می‌تواند از آن‌ها عبور نماید.

بسیار دیده‌ایم یا شنیده‌ایم که در زلزله‌های خطرناک، افراد و حتی بچه‌های کوچکی را بعد از یک هفته یا بیشتر زنده از زیر آوار درآورده‌اند، در حالی که طبق موازین عادی نه هوای کافی برای زنده ماندن داشته‌اند و نه غذا.

به تعبیر دیگر، رزق دوگونه است: رزق حتمی و رزق غیر حتمی. یا رزق مقسوم و رزق غیر مقسوم؛ رزق حتمی روزی‌ای است که انسان بخواهد یا نخواهد به او می‌رسد. چنین که در شکم مادر زنده است خداوند رزق حتمی به او می‌دهد چه بخواهد و چه نخواهد و حتی اگر قادر به تلاش باشد تلاش او هیچ‌گونه تأثیری ندارد.

اما روزی غیر حتمی چیزی است که انسان باید برای به دست آوردن آن به کوشش برخیزد. اگر تلاش کند به آن می‌رسد و اگر تنبلی کند به آن نخواهد رسید، از این رو در روایتی می‌خوانیم: کسی که در خانه‌اش بنشیند و کار نکند و بگوید: خدا روزی‌رسان است، دعایش مستجاب نمی‌شود و به او گفته می‌شود: «الْمُمْ

أَمْزُكَ بِالطَّلَبِ؟؛ آیا من به تو دستور ندادم برخیزی و برای به دست آوردن روزی تلاش کنی؟<sup>۱</sup>

شعرا نیز هر دو قسم روزی را در اشعار خود آورده‌اند؛ در مورد قسم اول، شاعری می‌گوید:

از مر میندیش و غم رزق مخور

کین هر دو به وقت خویش ناچار رسد

در مورد قسم دوم روزی که نیازه تلاش و کوشش دارد صائب تبریزی می‌گوید:

چون شیر مادر است مهیا اگرچه رزق

این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است

## نکته

### رزق و روزی افراد

در آیات قرآن و روایات اسلامی بر این معنا تأکید شده است که خدا برای هر موجودی رزق و روزی‌ای معین کرده که به او می‌رسد؛ در آیه ۶ سوره هود می‌خوانیم: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند».

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «يَا أَبَا ذَرٍّ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ قَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ؛ ای ابوذر! اگر انسان از رزق و روزی‌اش بگریزد همان‌گونه که از مر گریزان است روزی به سراغش می‌آید همان‌گونه که (روزی) مر به سراغ او خواهد آمد».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۹.

امثال این روایت در منابع روایی فراوان است.

هدف از این تعبیرات و این دستور که انسان باید برای به دست آوردن روزی کوشش کند، این است که از حرص زدن پرهیزد و به زندگی معقولی قانع باشد تا آلوده حرام نگردد و میدان را برای دیگران نیز باز بگذارد، از این رو در حکمت ۳۷۹ امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روزی را به دو نوع تقسیم می‌کند: یک نوع آن روزی‌ای است که در طلب انسان است و نوع دیگر، روزی‌ای که انسان آن را طلب می‌کند حتی اگر به سراغش نرود روزی به سراغ او می‌آید. سپس می‌افزاید: بنابراین فکر فردا را بر فکر امروزت تحمیل نکن (و زیاد برای به دست آوردن روزی بیشتر تلاش آمیخته با حرص نداشته باش).

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «لِيَكُنْ طَلَبُكَ الْمَعِيشَةَ فَوْقَ كَسْبِ الْمُضِيعِ دُونَ طَلَبِ الْحَرِيصِ؛ باید تلاش تو برای به دست آوردن روزی فراتر از افرادی باشد که سستی می‌کنند و روزی خود را ضایع می‌سازند و کمتر از کسانی باشد که حرص می‌زنند و آرزو و طمع بر آنها غالب است»<sup>۱</sup>.

\*\*\*



وَعَزَى قَوْمًا عَن مَّيِّتٍ مَاتَ لَهُمْ

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ لَكُمْ بَدَأٌ، وَلَا إِلَيْكُمْ أَنْتَهَى، وَقَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هَذَا يُسَافِرُ  
فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَإِنَّ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَإِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام به گروهی از بازماندگان کسی که از دنیا رفته بود این گونه تسلیت گفت،  
فرمود:

این امر (مرگ) نه آغازش از شما بوده و نه به شما ختم خواهد شد. این دوست شما  
سابقاً هم گاهی مسافرت می‌رفت اکنون نیز تصور کنید به سفری رفته است. اگر او از  
سفر بازگردد چه بهتر و اگر بازنگردد شما به سوی او خواهید رفت  
(و یکدیگر را ملاقات خواهید کرد)!

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف می‌گوید: آمدی آن را در غررالحکم با تفاوت‌هایی آورده است (که  
نشان می‌دهد منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵).

## شرح و تفسیر

### تسلیتی پرمعنا

امام علیه السلام به سبب لطف و محبتی که به همه داشت از جزئیات زندگی افراد نیز غافل نمی شد و سعی می فرمود مشکلات مردم را از هر نوعی حل کند؛ از جمله هنگامی که از مر یکی از مسلمانان باخبر شد به بازماندگانش چنین تسلیت گفت: «این امر (مر) نه آغازش از شما بوده و نه به شما ختم خواهد شد. این دوست شما سابقاً هم گاهی مسافرت می رفت، اکنون نیز تصور کنید که به سفری رفته است. اگر او از سفر بازگردد چه بهتر و اگر بازنگردد شما به سوی او خواهید رفت (و یکدیگر را ملاقات خواهید کرد)»؛ (وَعَزَّي قَوْمًا عَنْ مَيِّتٍ مَاتَ لَهُمْ فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ لَكُمْ بَدَأٌ، وَلَا إِلَيْكُمْ أَنْتَهَى، وَقَدْ كَانَ صَاحِبِكُمْ هَذَا يُسَافِرُ فَعَدُوهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَإِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ).

این سخن را هر مصیبت زده ای بشنود آرامش می یابد، زیرا به این نکته توجه پیدا می کند که نه عزیز از دست رفته آن ها نخستین کسی بوده که مر ، دامانش را گرفته و نه آخرین کس است.

نیز امام علیه السلام توجه را به این نکته جلب می کند که مر به معنای نیستی و فنا نیست که شما این قدر برای آن ناراحت شوید؛ سفری است که همه در پیش دارند، سفری است به جهانی برتر و والاتر که اگر مردم دارای اعمال صالح باشند در بهشت برین در حالی که بر کرسی ها تکیه کرده اند یکدیگر را ملاقات می کنند و با هم سخن می گویند.



این تصویر از مر ، مردن را برای همگان آسان می‌کند و مایه تسلیت خاطر کسانی است که عزیزانشان از دست رفته‌اند.

## نکته

### از اندوه مصیبت‌زدگان بکاهید

بی‌شک زندگی در دنیا خالی از مصائب نیست به خصوص اگر انسان عمر طولانی کند که در این حال گرفتار مصیبت‌های عزیزان و دوستان و بستگان می‌شود و گاه شدت مصیبت آن چنان زیاد است که انسان را از پای درمی‌آورد و یا خدای نکرده او را به ناسپاسی وامی‌دارد و برای این‌که انسان گرفتار این‌گونه حالات نشود اسلام دستورات دقیق و حساب‌شده‌ای داده است.

نخست به خود افراد دستور می‌دهد که خودشان تسلیت‌گوی خود باشند. مثلاً با گفتن: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ «ما همه از خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم» به خود آرامش می‌بخشد، چراکه به هنگام گفتن این سخن توجه پیدا می‌کند که قانون مر ، قانونی عمومی است و همه در این قافله در حرکت‌اند؛ بعضی در پیشاپیش قافله و برخی در پس آن. توجه به این حقیقت بار مصیبت را سبک می‌کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ وَإِنْ قَدَّمَ عَهْدَهَا فَأَخَذَتْ لَهَا اسْتِزْجَاعًا إِلَّا أَخَذَتْ اللَّهُ لَهُ مَنَزِلَةً وَأَعْطَاهُ مِثْلَ مَا أَعْطَاهُ يَوْمَ أُصِيبَ بِهَا؛ هیچ مسلمانی گرفتار مصیبتی نمی‌شود هر چند تازه باشد و او در برابر آن، جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بگوید، مگر این‌که خداوند منزلت والایی برای او قرار می‌دهد و به اندازه آنچه از دست او رفته به او پاداش می‌بخشد»<sup>۱</sup>.

ام سلمه، همسر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: این حقیقت در زندگی من تجلی کرد. هنگامی که ابوسلمه (همسر من که مرد بسیار شریفی بود) از دنیا رفت من جمله **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»** را (مطابق دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) گفتم سپس پیش خود فکر کردم مگر کسی مثل ابوسلمه پیدا می شود که خدا به من بدهد؟ اما چیزی نگذشت که خداوند افتخار همسری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به من داد.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر به برادران دینی و نزدیکان و بستگان دستور می دهد که با سخنان محبت آمیز و ابراز همدردی، فشار مصیبت را از مصیبت زده کم کنند؛ در حدیثی که مرحوم نوری آن را در مستدرک الوسائل آورده است می خوانیم: فرزندی از معاذ بن جبل از دنیا رفت. او بسیار ناراحت شد. این مطلب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. حضرت نامه پرمعنایی برای او نوشت به این مضمون: «بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد رسول خدا به معاذ بن جبل، سلام بر تو! حمد می کنم خدایی را که معبودی جز او نیست. اما بعد! خداوند متعال اجر و پاداش عظیم و صبر به تو عنایت کند و به ما و تو شکر را روزی فرماید. (بدان) جان ما و خانواده ما و اموال و اولاد ما از مواهب گوارای الهی است و عاریت هایی است که به ما سپرده شده است. انسان مدت معینی از آن بهره می گیرد و (خداوند) در وقت معینی آن را می گیرد سپس بر ما واجب کرده شکر آن را به هنگامی که می دهد و صبر را هنگامی که مبتلا می سازد و می گیرد ترک نکنیم. پسرت از مواهب گوارای الهی و عاریت هایی بود که خدا به تو داده بود. مدتی با او مسرور بودی سپس او را در برابر پاداش فراوان از تو گرفت. پاداش او همان درود و رحمت و هدایت الهی است اگر صبر و شکیبایی را پیشه کنی. مبادا دو مصیبت الهی را برای خود بپذیری (مصیبت از دست دادن فرزند و مصیبت از بین رفتن

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۲.

پاداش الهی)، در نتیجه اجر تو از بین برود و از آنچه از دست داده‌ای پشیمان شوی. اگر پاداش مصیبت خود را ببینی، می‌بینی که این مصیبت در برابر ثوابی که خدا به تو داده کم و کوچک است. وعده الهی را قطعی بدان و برای مصیبتی که بر تو وارد شده تأسف مخور، والسّلام»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۳.



أَيُّهَا النَّاسُ، لِيَرَكُمُ اللَّهُ مِنَ النُّعْمَةِ وَجَلِينَ، كَمَا يَرَاكُمُ مِنَ النِّقْمَةِ فَرِقِينَ! إِنَّهُ  
 مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا، وَمَنْ  
 ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اخْتِبَارًا فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا.

امام علیؑ فرمود:

ای مردم! خداوند باید شما را به هنگام داشتن نعمت ترسان ببیند همان گونه که از  
 بلا و نعمت ترسان می بیند؛ زیرا کسی که خدا به او نعمت گسترده ای بخشیده و او آن  
 را (احتمالاً) استدراج (مقدمه مجازات تدریجی) نشمرد از امر خوفناکی خود را ایمن  
 دانسته و (به عکس) کسی که خدا براو تنگ گیرد (ونعمت هایی را از او سلب کند)  
 و آن را آزمایش (و مقدمه ترفیع مقام) نداند پاداش امیدبخشی را از دست داده  
 است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب این کلام شریف را با اضافاتی از تحف العقول نوشته مرحوم ابن شعبه حرانی (که قبل از سید  
 رضی می زیسته) نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵).

## شرح و تفسیر

### بلا در لباس نعمت و نعمت در شکل بلا

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلام شریف به دو نکته مهم اشاره کرده است، نخست می‌فرماید: «ای مردم! خداوند باید شما را به هنگام داشتن نعمت ترسان ببیند همان‌گونه که از بلا و نعمت ترسان می‌بیند؛ زیرا کسی که خدا به او نعمت گسترده‌ای بخشیده و او آن را (احتمالاً) استدراج (مقدمه مجازات تدریجی) نشمرد از امر خوفناکی خود را ایمن دانسته است»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، لِيَرَكُمُ اللَّهُ مِنْ النُّعْمَةِ وَجَلِيلٍ، كَمَا يَرَاكُمُ مِنَ النُّقْمَةِ فَرِيقِينَ! إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَزِرْ ذَلِكَ أَسْتَدْرَاجًا فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا).

منظور از نعمت‌های استدراجی که در قرآن به آن اشاره شده<sup>۱</sup>: این است که خدا افرادی را که طغیان را به مرحله شدید رسانده‌اند نخست مشمول نعمت‌های خودش قرار می‌دهد و هنگامی که غرق نعمت شدند ناگهان نعمت را از آن‌ها می‌گیرد و به سختی آن‌ها را مجازات می‌کند که این مجازات بعد از نعمت، بسیار دردناک است.

همچون کسی که از درختی بالا می‌رود، هرچه بالاتر رود به هنگام سقوط بر اثر طوفان یا لغزشی، به زمین خوردن او دردناک‌تر است و به گفته شاعر:  
لا جرم هرکس که بالاتر نشست استخوانش سخت‌تر خواهد شکست

۱. این تعبیر در دو سوره از قرآن مجید آمده است: اعراف، آیه ۱۸۲ و قلم، آیه ۴۴.

این معنا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز بدون ذکر واژه استدرج به وضوح آمده است آن جا که می فرماید: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِنَّا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ «(آری،) هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آنچه را به آن‌ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آن‌ها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند؛ (و درهای امید به روی آن‌ها بسته شد)».<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این کلام پرمعنا به صاحبان نعمت هشدار می دهد که مراقب باشید مبادا این نعمت‌ها مقدمهٔ نعمت شدیدی باشد. احتیاط را از دست ندهید، به اعمال خود مغرور نشوید و دائماً از درگاه خدا عذر تقصیر بخواهید.

در «لِیْرَکُمْ»، «لِیْر» فعل امر (مفرد مذکر غائب) و «کُمْ» مفعول آن است؛ ولی در نسخهٔ تحف العقول «فَلِیْرَکُمْ» آمده که به صورت جملهٔ خبریه است به معنای انشا و امر، و لام آن تأکید است نه لام امر.

«وجلین» جمع «وَجَل» به معنای ترسان است و «فَرِیقین» جمع «فَرِیق» نیز به همین معناست و اختلاف تعبیر با وحدت معنا از شئون بلاغت است.

در جملهٔ دوم این کلام حکیمانه به نقطهٔ مقابل این مطلب اشاره شده، می فرماید: «(به عکس) کسی که خداوند بر او تنگ گیرد (و نعمت‌هایی را از او سلب کند) و آن را آزمایش (و مقدمهٔ ترفیع مقام) نداند پاداش امیدبخشی را از دست داده است»؛ «وَمَنْ ضَیَّقَ عَلَيْهِ فِی ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرِ ذَٰلِكَ اٰخْتِياراً فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُوْلًا».

این سخن در واقع تسلی و دلداری به گرفتاران در مصائب است که زبان به

ناشکری نگشایند و بی تابى و جزع نکنند. چه بسا مصیبت و مشکلی که رخ داده آزمونی باشد برای ترفیع مقام، بنابراین صبر و شکیبایی پیشه کنند و از خدای رحمان و رحیم پاداش صبر خود را بخواهند.

به تعبیر دیگر، این کلام شریف مسئله تعادل خوف و رجاء را به شکل زیبایی ترسیم می‌کند. به صاحبان نعمت توصیه می‌کند بیم از عذاب الهی را در همان نعمتی که دارید فراموش نکنید و به گرفتاران در مصیبت سفارش می‌کند که رجاء و امید به رحمت الهی را از دست ندهید. این همان چیزی است که در آیات قرآنی و روایات متعدد بر آن تأکید شده است.

همان‌گونه که در ذیل گفتار ۳۱۹ ذکر کردیم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که خداوند به موسی علیه السلام خطاب کرد: «ای موسی! هنگامی که دیدی فقر به سوی تو می‌آید بگو: آفرین بر شعار صالحان و هنگامی که ببینی غنی و ثروت به سوی تو می‌آید بگو: (مبادا) گناهی باشد که مجازاتش به سرعت دامنگیر شده است»؛ (یا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ: مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ: ذَنْبٌ عُجِّلَتْ عُقُوبَتُهُ).<sup>۱</sup>

واژه «مأمول» به معنای شیء مطلوب و مورد توجه است.

این نکته نیز شایان توجه است که ابن شعبه حرانی جمله‌ای در آغاز این کلام حکیمانه آورده که مرحوم سیّد رضی آن را جدا ساخته است، جمله‌ای که در حکمت ۲۴۴ گذشت و این بود: «(یا أَيُّهَا النَّاسُ) إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا فَمَنْ آدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا وَمَنْ قَصَرَ فِيهِ خَاطَرَ بَرَّ وَالِ نِعْمَتِهِ».

\*\*\*



يَا أَسْرَى الرَّغْبَةِ أَقْصِرُوا فَإِنَّ الْمَعْرَجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيْفُ  
 أَنْيَابِ الْحِدْثَانِ. أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ  
 ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا.

امام علیؑ فرمود:

ای اسیران حرص و رغبت در دنیا! بس کنید، زیرا افراد دل‌بسته به دنیا را جز صدای  
 برخورد دندان‌های حوادث سخت، به خود نیاورد. ای مردم! تربیت نفس خویش را  
 بر عهده بگیرید و آن را از کشش عادات (بد) بازدارید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌نویسد: ابن اثیر در کتاب نهاییه به این کلام حکیمانه اشاره و آمدی در  
 غررالحکم با تفاوتی آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵).

## شرح و تفسیر

### ای اسیران هوس!

امام علیه السلام در این سخن پر حکمت خود به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست دنیاپرستان را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: «ای اسیران حرص در دنیا! بازایستید!» (يَا أُسْرَى الرَّغْبَةِ أَقْصِرُوا).

«اسیر» تعبیر بسیار مناسبی است، زیرا دنیاپرستانی که گرفتار حرص در دنیا می‌شوند به جایی می‌رسند که از خود اراده‌ای ندارند و همچون اسیر، شب و روز در فکر به چنگ آوردن اموال بیشتر یا مقامات بالاترند و چقدر زشت است انسانی که گل سرسبد جهان آفرینش است چنان اسیر حرص شود که اراده خود را از دست بدهد.

افزون بر این، تشبیه به «اسیر» دلیل بر بی‌ارزش بودن این افراد است، زیرا همواره به اسیران با دیده حقارت می‌نگریستند و برای آن‌ها مقام و موقعیتی قائل نبودند و در بسیاری از موارد آن‌ها را به صورت بردگان خرید و فروش می‌کردند. آن‌گاه امام علیه السلام دلیلی برای دستور بازایستادن اسیران حرص ذکر می‌فرماید: «زیرا افراد دل‌بسته به دنیا را جز صدای برخورد دندان‌های حوادث سخت، به خود نمی‌آورد»؛ (فَإِنَّ الْمُعْرِجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيْفُ أَنْيَابِ الْحِدْثَانِ).

امام علیه السلام در این جا تشبیه شگفتی کرده، حوادث سخت را به حیوانات درنده‌ای

شبيه می‌داند که به هنگام حمله دندان‌هایشان را به هم می‌سایند و دندان‌قروچه می‌کنند به گونه‌ای که صدای دندان‌های آن‌ها شنیده می‌شود. امام علیه السلام می‌فرماید: حوادث خطرناک هنگامی که دامان آن‌ها را می‌گیرد و همچون حیوان درنده‌ای که لحظه‌ای پیش از حمله دندان‌هایش را به هم می‌ساید، به آن‌ها حمله‌ور می‌شود و هنگامی بیدار می‌شوند که کار از کار گذشته است.

افراد زیادی را سراغ داریم یا در تاریخ نامشان آمده که چنان غرق زرق و برق دنیا و هوا و هوس‌ها شدند که هیچ موعظه‌ای در آن‌ها مؤثر نمی‌شد. تنها زمانی بیدار شدند که حوادث سخت و خطرناک دامن آن‌ها را گرفته بود.

علامه شوشتری رحمته الله در شرح نهج البلاغه خود ماجرای عبرت‌انگیزی از کامل ابن اثیر نقل می‌کند که شبی از شب‌ها جعفر برمکی (وزیر معروف و پر قدرت هارون) در مجلس عیاشی خود نشسته بود و زن آوازه‌خوانی برای او آواز می‌خواند از جمله این شعر را در میان آوازش خواند:

وَلَوْ فُودِيَتْ مِنْ حَدَثِ اللَّيَالِي فَدَيْتُكَ بِالطَّرِيفِ وَبِالتَّلَادِ

اگر بتوانی از حوادث ناگوار شب‌ها رهایی یابی من جوایز زیبا و پر قیمتی را فدای تو خواهم کرد.

در این هنگام ناگهان مسرور خادم، جلاد هارون‌الرشید وارد شد. (جعفر تعجب کرد) مسرور گفت: آمده‌ام سر تو را برای هارون ببرم. جعفر خودش را روی پای مسرور انداخت و آن را می‌بوسید و تقاضا می‌کرد که این کار را به تأخیر بیندازد و او را زنده نزد هارون ببرد تا هرچه او خواست درباره‌اش تصمیم بگیرد؛ ولی مسرور نپذیرفت و در همان جا سر او را از تن جدا کرد و در دامنش انداخت و نزد هارون برد.<sup>۱</sup>

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۵۸۸.

این داستان با تفاوت‌هایی در کتب دیگر مانند الوافی بالوفیات آمده است؛ از جمله این‌که مسرور جعفر را نکشت و نزد هارون برد و در آن‌جا هارون دستور داد سر او را از تن جدا کنند و بعد از آن نیز دستور داد سر مسرور، قاتل او را از تن جدا کنند و گفت: من نمی‌خواهم قاتل جعفر را (که روزی مورد علاقه شدید من بود) ببینم.<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام در نکته دوم راه خودسازی را به همه انسان‌ها نشان می‌دهد و تمام مردم جهان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای مردم! خودتان به تربیت نفس خویش پردازید و آن را از جاذبه عادت‌ها بازدارید»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا).

اشاره به این‌که معلم و مربی انسان قبل از هرکس باید خود او باشد و تا انسان به تربیت خویش نپردازد تعلیم و تربیت معلمان و پیشوایان و مربیان در او اثر نخواهد گذاشت.

در خطبه ۹۰ نیز امام علیه السلام تعبیر جالبی در این زمینه دارد می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ؛ بدانید کسی که بر ضد هوای نفس خود کمک نشود تا واعظ و رادعی از درون جانش برای او فراهم گردد، مانع و واعظی از غیر خود نخواهد یافت».

جمله «وَأَعْدِلُوا بِهَا...» در واقع اشاره به یکی از طرق مهم تهذیب نفس است و آن این‌که بسیار می‌شود انسان عادت‌هایی پیدا می‌کند که برای او کشش و جاذبه زیادی دارد و همین عادات او را دائماً در هواپرستی غرق می‌سازد؛ مانند عادت

۱. الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۲۴. برای توضیح بیشتر به کتاب تنمۃ المنتهی، ص ۲۴۶ باب «قتل جعفر برمکی و انقضای دولت برامکه» مراجعه شود.

به شراب و یا حتی عادت به مواد مخدر. امام علیه السلام دستور می دهد خود را از جاذبه این عادات سوء، رهایی بخشید تا بتوانید نفس خویشتن را اصلاح کنید.

«اسری» و اساری جمع اسیر و «رغبت» به معنای حرص و ولع است.

«المُعْرَج» از ریشه عَرَج (بر وزن حرج) به معنای تمایل داشتن به چیزی است.

«لا یروعه» از ریشه روع (بر وزن قول) به معنای ترساندن و ترسیدن آمده است.

«صریف» به معنای صدای برخورد دندانها و مانند آن است.

«الحدثان» به معنای بلاها و حوادث ناخوشایند روزگار است و در بعضی از نسخ «حَدَثَان» (بر وزن ضربان) آمده است.

«ضراوة» به معنای جاذبه و کشش است.





لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سَوْءًا، وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا.

امام علیه السلام فرمود:

هر سخنی را که از دهان کسی خارج می‌شود، تا احتمال خیر و نیکی در آن می‌یابی حمل بر فساد مکن.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب مدارک دیگر این گفتار حکیمانه را به آنچه در ذیل حکمت ۱۵۹ نوشته است ارجاع می‌دهد و در آن جا آن را از کسانی که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند از جمله مرحوم صدوق در امالی و ابن شعبه در تحف العقول و مفید در اختصاص به ضمیمه کلمات پر معنای دیگری نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹).

افزون بر این، این کلام حکیمانه در کتاب کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳ باب «التهمه و سوء الظن» با تفاوتی آمده است.

## شرح و تفسیر

### تا می توانی حمل بر صحت کن

سرمایه اصلی یک جامعه، اعتماد عمومی مردم به یکدیگر است، از این رو امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه دستوری در این زمینه می دهد، می فرماید: «هر سخنی را که از زبان کسی خارج می شود، تا احتمال خیر و نیکی در آن می یابی حمل بر فساد مکن»؛ (لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا، وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا).

در کتاب شریف کافی به جای «من احد»، «من اخیک» آمده است به این معنا که مسئله حسن ظن کامل، درباره برادران دینی است نه درباره هرکس. در ضمن، امام علیه السلام راه مبارزه با سوءظن را نیز در این بیان گهربارش نشان داده است و آن این که انسان تمام احتمالات را درباره سخن یا عملی که از دیگری سرمی زند مورد توجه قرار دهد و آنچه مناسب حسن ظن است برگزیند و احتمالات سوء را از فکر خود دور سازد.

این کار سبب می شود علقه و محبت و دوستی و مودت در میان افراد جامعه بیشتر شود و از پراکندگی و سلب اعتماد جلوگیری گردد و در نتیجه زمینه های همکاری که بر پایه اعتماد قرار دارد بیشتر شود و برکات فزون تری بهره فرد و جامعه گردد.

افرادی که گرفتار سوءظن هستند غالباً منزوی اند، از همه دوری می کنند، هر



صدایی را بر ضد خود می‌پندارند و هرکس را در فکر نقشه‌ای بر ضد خود می‌بینند. این حالت، هم آرامش آن‌ها را از بین می‌برد و هم بهره‌گیری آن‌ها را از کمک‌های دیگران در برابر مشکلات و سختی‌های زندگی.

آنچه در این کلام حکیمانه آمده است در مورد سخنانی است که انسان از دیگران می‌شنود؛ ولی در حدیث دیگری مسئله به صورت گسترده‌تری مطرح شده و هر کاری را شامل می‌شود: در کتاب شریف کافی این حدیث به این صورت نقل شده است: «ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمُولًا؛ کار برادر خود را به نیکوترین وجهی توجیه کن تا زمانی که دلیل قاطعی بر ضد آن قائم شود و هرگز به کلامی که از برادرت صادر شده سوءظن نداشته باش در حالی که می‌توانی محملی در خیر برای آن پیدا کنی».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام که در کتاب کافی آمده می‌خوانیم: راوی خدمت آن حضرت عرض می‌کند: فدایت شوم، گاهی از یکی از برادرانم مطلبی به من می‌رسد که من آن را ناخوشایند می‌دارم هنگامی که از او سؤال می‌کنم انکار می‌کند در حالی که جمعیتی از افراد مورد وثوق آن را به من خبر داده‌اند امام علیه السلام فرمود: حتی گوش و چشم خود را در برابر برادر مسلمانان تکذیب کن. اگر پنجاه نفر نزد تو آیند و درباره چیزی سوگند یاد کنند؛ ولی او مطلب دیگری بگوید، او را تصدیق کن و آن گواهان را تکذیب نما.<sup>۲</sup>

البته منظور این نیست که آن جمعیت را آشکارا تکذیب کند و متهم به دروغ سازد، بلکه منظور این است که حسن ظن خود را در دل درباره برادر مسلمانان با گفته آن‌ها رها مکن.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۴۷، ح ۱۲۵.

این نکته را در این جا باید افزود که آنچه در این حدیث آمده در مورد مسائل شخصی است وگرنه اموری که سرنوشت ساز است و به حقوق الهی یا جامعه مرتبط می شود باید مورد توجه قرار گیرد و درباره آن تحقیق شود.

همه این ها در واقع برگرفته از دستورات قرآن مجید است، آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید، چراکه پاره ای از آن ها گناه است».<sup>۱</sup>

جالب این که قرآن مجید بعد از این دستور، دستور عدم تجسس و بعد از آن دستور عدم غیبت می دهد: «وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَّ بَعْضُكُم بَعْضًا» اشاره به این که گمان بد سبب تجسس می شود و جست و جوگری گاه به نقطه ضعف هایی می رسد و به دنبال آن گناه غیبت شروع می شود و در واقع این سه گناه لازم و ملزوم یکدیگرند.

مسئله حسن ظن با تمام اهمیتی که در حفظ نظام جامعه و پیوند محبت و دوستی افراد در برابر هم دارد خالی از استثنا نیست، همان گونه که در حکمت ۱۱۴ آمده بود که امام علیه السلام می فرماید: «إِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِيهِ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ وَإِذَا اسْتَوَلَى الفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِيهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ؛ هنگامی که صلاح و نیکی بر زمان و اهلس ظاهر گردد اگر کسی در این حال گمان بد به دیگری برد که از او گناهی ظاهر نشده، به او ستم کرده است و هنگامی که فساد بر زمان و اهلس مستولی گردد هرکس گمان خوب به دیگری برد خود را فریب داده است!».

در ذیل این حکمت نیز بیانات دیگری در این زمینه آوردیم. همچنین بعضی

از افراد به حکم کاری که دارند (مانند مأموران اطلاعات و ضد جاسوسی) ناچارند حسن ظن را رها سازند و همیشه احتمال‌های سوء را مورد توجه قرار دهند. آن‌ها اگر بخواهند همه چیز را حمل بر صحت کنند و سوء ظن را مطلقاً کنار بگذارند ممکن است گرفتار اشتباهات زیادی در تشخیص مجرمان و مفسدان و خائنان شوند؛ ولی ناگفته پیداست که آن‌ها نیز نمی‌توانند سوء ظن خود را به دیگران منتقل سازند و یا پیش از ثبوت خلافی، به مجرم بودن کسی حکم کنند.

\*\*\*



إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ، حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى  
رَسُولِهِ ﷺ، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ،  
فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى.

امام علیؑ فرمود:

هرگاه حاجتی به درگاه حق داشتی، نخست با صلوات بر پیامبر ﷺ شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه زیرا خداوند، کریم‌تر از آن است که دو حاجت از او بخواهند، یکی را قبول و دیگری را رد کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر آنچه را مرحوم سید رضی در این جا آورده است مرحوم آمدی در غررالحکم با تفاوتی ذکر کرده که از آن استفاده می‌شود از جای دیگری گرفته است. سپس می‌افزاید: مضمون این روایت شریف در اخبار اهل بیت علیهم السلام به صورت گسترده آمده و در روایات متعددی می‌خوانیم که برای استجاب دعا باید نخست یا در پایان آن از درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام استفاده کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶).

## شرح و تفسیر

### راه استجابت دعا

امام علیؑ در این کلام شریف به نکته مهمی در مورد اسباب اجابت دعا اشاره کرده، می فرماید: «هرگاه حاجتی به درگاه حق داشتی، نخست با صلوات بر پیامبر ﷺ شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه زیرا خداوند، کریم تر از آن است که دو حاجت از او بخواهند، یکی را قبول و دیگری را رد کند»؛ (إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَهُ، حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ، فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْأُخْرَى).

در این جا دو سؤال مهم مطرح است: نخست این که چگونه نمی شود بین دو حاجت جدایی افکند، خدا یکی را بپذیرد و دیگری را نپذیرد، اگر این موضوع با کرم و رحمت الهی منافات داشته باشد آن مواردی که یک حاجت بیشتر از خدا نمی خواهیم و برآورده نمی شود چه خواهد شد؟

پاسخ این سؤال این است که خداوند، کریم است و شخص کریم هنگامی که دو چیز یا چند چیز از او بخواهند در میان آن ها تجزیه قائل نمی شود و این نشانه نهایت کرم خداوند است و چنین نیست که به گفته بعضی از شارحان، یک سخن عامیانه باشد که در میان مردم معمول است می گویند: تبعیض در میان دو خواهش نباید کرد، و امام علیؑ هم از باب سخن گفتن مطابق افکار این دسته از مردم کلام فوق را فرموده باشد.

این اشتباه بزرگی است. مقام امام علیه السلام والاتر از آن است که افکار عامیانه را تأیید کند. البته اجابت دعا همان‌گونه که در روایات متعددی وارد شده، گاه به این صورت است که خداوند عین آن را به درخواست‌کننده می‌دهد و گاه اگر آن را مصلحت نبیند، عوض آن را در دنیا یا آخرت به صورت دیگری به او خواهد داد. در واقع هیچ دعایی نیست که به اجابت نرسد، خواه عین آن خواسته را خدا بدهد یا چیزی را به جای آن و معادل آن یا بیشتر از آن.

سؤال دیگر این است که آیا صلوات فرستادن ما چیزی بر مقام پیامبر صلی الله علیه و آله می‌افزاید؟ بعضی از شارحان نهج البلاغه اصرار بر این دارند که مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله بی‌نهایت بالاست و چیزی بر آن افزوده نخواهد شد. در حالی که این سخن اشتباه بزرگی است، مقامات قرب الی الله بی‌نهایت است، چنین نیست که پایان بیابد بنابراین خداوند به برکت دعای ما رحمت تازه‌ای بر روان پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرستد.

و به عبارت دیگر، این ما نیستیم که مقام آن حضرت را بالاتر از آنچه هست می‌بریم بلکه این خداوند است که گاه خودش و گاه به برکت تقاضای فرشتگان و گاه به تقاضای بندگان صالح، رحمت تازه‌ای بر روان پاک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرستد. در دعاها و روایات اسلامی شواهد روشنی بر این مطلب وجود دارد. در روایت معروف تشهد نماز، این تعبیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «وَتَقْبَلُ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَارْفَعِ دَرَجَتَهُ».<sup>۱</sup>

در یکی از خطبه‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام در روز جمعه نیز این عبارت آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ صَلَاةً نَامِيَةً زَاكِيَةً تَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتَهُ».<sup>۲</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۸۹، ابواب تشهد، باب ۳، ح ۱ و ۲.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۲.

در دعایی که از امام سجّاد علیه السلام وارد شده می‌خوانیم که در مقام صلوات فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «فَارْفَعُهُ بِسَلَامِنَا إِلَى حَيْثُ قَدَّرْتَ فِي سَابِقِ عِلْمِكَ أَنْ تُبَلِّغَهُ إِتْيَاهُ وَبِصَلَاتِنَا عَلَيْهِ؛ مقام او را با سلام و درود ما بالا ببر تا آن‌جا که در علم خود برای او مقدر کرده‌ای که او را به آن مقام برسانی»<sup>۱</sup>.

از سویی دیگر می‌دانیم که طبق روایات متعدد، هرکس سنت حسنه‌ای بگذارد به تعداد کسانی که به آن سنت عمل می‌کنند به او پاداش داده می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگترین سنت را که آیین اسلام است در میان جامعه بشریت قرار داده است بنابراین به تعداد کسانی که تا روز قیامت به آیین او می‌پیوندند و به سنتش عمل می‌کنند خداوند اجر و پاداش و ترفیع مقام به او می‌دهد.

اضافه بر این، فرض کنیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ده سال بیشتر از این، عمر نصییش می‌شد آیا در آن ده سال، عبادات او ترفیع مقام برایش نداشت و در همان مقامی که داشت باقی می‌ماند؟

کوتاه‌سخن این‌که مدارک فراوانی داریم که ثابت می‌کند قرب خداوند نهایت و پایانی ندارد و معصومین علیهم السلام نیز می‌توانند هر زمان به قرب و مقام والاتری برسند. همان‌گونه که از آغاز رسالت و امامت تا پایان آن به یقین ترفیع مقام داشتند بعد از رحلت و شهادت نیز به وسیله تقاضای رحمت و صلوات مؤمنان و یا عمل به سنت آن‌ها ترفیع مقام می‌یابند.

به هر حال بدون شک اگر در استقبال یا بدرقه دعاها صلوات و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد به اجابت نزدیک است و به همین دلیل در بسیاری از دعاهای امام سجّاد علیه السلام می‌بینیم هنگامی که چیزی را از خدا می‌خواست نخست صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرستاد.

۱. مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه)، ج ۲، ص ۳۳۵.



این مطلب در دعای مکارم الاخلاق کاملاً نمایان است که در هر فرازی از این دعا نخست امام علیه السلام صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرستد و بعد تقاضای تازه‌ای از خداوند متعال می نماید.

این سخن را با روایاتی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی در باب «الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله...» نقل کرده است پایان می دهیم:

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتَّى يَصَلَّى عَلَيَّ وَ عَلَيَّ أَهْلِي بَيْتِي؛ پیوسته دعا محجوب است (و به اجابت نمی رسد) تا زمانی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «اجْعَلُونِي فِي أَوَّلِ الدُّعَاءِ وَ فِي آخِرِهِ وَ فِي وَسْطِهِ؛ مرا در ابتدای دعا و در وسط دعا و در آخر دعا قرار دهید».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدْعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ؛ کسی که حاجتی در پیشگاه خدا دارد نخست صلوات بر محمد و آلش بفرستد بعد حاجت خود را بخواهد سپس آن را با صلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد زیرا خداوند متعال گرامی تر از آن است که دو طرف را بپذیرد و آنچه در وسط آن دو واقع شده است را نپذیرد. چون هنگامی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود (به یقین) محجوب از خداوند نخواهد بود».<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۱.

۲. همان، ص ۴۹۲، ح ۵.

۳. همان، ص ۴۹۴، ح ۱۶.



مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمِرَاءَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که به آبروی خود علاقه‌مند است باید بحث‌های لجاجت‌آمیز  
را با مردم رها کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر باز ذکر اسناد این کلام حکمت‌آمیز را به آخر کتابش حواله داده است همان چیزی که متأسفانه موفق به انجام آن نشد. ولی در کتاب نزهة الناظر و تنبيه الخاطر نوشته دانشمند اهل سنت به نام حلوانی با همین عبارت آمده است.

## شرح و تفسیر

### برای حفظ آبرو

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه خود به یک نکته روانشناسی در زندگی اجتماعی اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که به آبروی خود علاقه‌مند است باید بحث‌های لجاجت‌آمیز را با دیگران ترک گوید»؛ (مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ). «ضَنَّ» از ماده «ضِنَّة» (بر وزن مَنَّة) در اصل به معنای بخل دربارهٔ اشیاء نفیس و گران‌بهاست و سپس به هرگونه بخل و یا حتی خویشتن‌داری در برابر انجام کاری اطلاق شده است.

جامع‌ترین چیزی که دربارهٔ مفهوم «عرض» در کتب لغت آمده است چیزی است که نویسندهٔ فرهنگ ابجدی در کتاب خود آورده، می‌گوید: عرض به معنای آن چیزی از اصالت و بزرگی است که انسان بدان می‌بالد و افتخار می‌کند، مانند آبرو، حیثیت، نفس، جسد، شرف و بزرگی پدران و نیاکان یا در پیروان و فرزندان، بوی اندام و اخلاق پسندیده.

واژه «مِراء» به معنای گفتگوهای لجاجت‌آمیز و توأم با خصومت به منظور پیروزی بر حریف است هر چند حق نباشد، و سرچشمهٔ آن تعصب و لجاجت و برتری‌جویی است که مانع از پذیرش سخن حق می‌شود.

بنابراین، مفهوم کلام امام علیه السلام این می‌شود: هر کس می‌خواهد آبرو، شخصیت، اصالت و قداست نفس خویش و آنچه مربوط به اوست را حفظ کند باید مِراء را

کنار بگذارد. زیرا به هنگام مرء، افراد بر سر لجاجت می افتند و گاه انواع توهین ها را به طرف مقابل روا می دارند و عیوب پنهانی او را برمی شمارند و هتک حرمت می کنند، گاه درباره خودش و گاه درباره کسانی که مورد علاقه او هستند. بنابراین افرادی که علاقه مند به آبرو و شخصیت خود می باشند باید همین که بحث آن ها با طرف مقابل به مرحله مرء رسید کلام را قطع کنند و او را رها سازند.

در حکمت ۳۱ امیر مؤمنان علی علیه السلام حقیقت ایمان را بر اساس چهار پایه تشریح می کند و در مقابل آن برای شک نیز چهار ستون قائل است. ستون اول، مرء و جدال می باشد و در بیان آن می فرماید: «فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَانًا لَمْ يَصْبِحْ لَيْلُهُ؛ آنکس که مرء را عادت خویش قرار دهد هرگز از تاریکی شک به روشنایی یقین گام نمی نهد» و به یقین چنین است زیرا افرادی که اهل مرء و جدال هستند دائماً در این فکرند که بر حریف خود غلبه یابند خواه حق باشد یا باطل و به همین دلیل ضعیف ترین ادله را برای خود حجت می شمارند و محکم ترین دلیل رقیب را نادیده می انگارند و به این ترتیب دائماً در بیراهه و تاریکی سیر می کنند و صبحگاهان روشن یقین در زندگی آن ها هرگز ظاهر نمی شود.

به همین دلیل امام امیر مؤمنان علیه السلام در کلام دیگری که مرحوم کلینی در کافی از آن حضرت نقل کرده می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ از مرء و خصومت پرهیزید که دل را در برابر برادران دینی بیمار می سازد و نفاق از آن می روید».<sup>۱</sup>

امام عسکری علیه السلام در روایتی که ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده می فرماید: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تُمَارِخْ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ مرء نکن که شخصیت تو را از بین می برد و (زیاد) مزاح مکن که افراد را در برابر تو جسور می سازد (و رعایت احترام تو را نخواهند کرد)».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۲. تحف العقول، ص ۴۸۶.

در غررالحکم در حدیث پرمعنایی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «سِتَّةٌ لَا يُمَارُونَ: الْفَقِيهَ وَالرَّئِيسَ وَالذَّنِيَّ وَالْبَدِيَّ وَالْمَرْأَةَ وَالصَّبِيَّ؛ با شش گروه بحث توأم با جدل و مراء نکنید: شخص دانشمند، رئیس جمعیت، شخص پست، فرد بد زبان، زن (نادان) و کودک (زیرا در برابر فقیه و رئیس ناتوان خواهید شد و در برابر چهار گروه دیگر آبروی شما می رود)»<sup>۱</sup>.

در نکوهش مراء روایات بسیار فراوانی از پیشوایان اسلام نقل شده است که علاقه مندان می توانند در بحارالانوار، وسایل الشیعه، کنز العمال و میزان الحکمة در بحث مراء، آن را مطالعه کنند.

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا؛ هیچ کس حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر زمانی که مراء و جدال را ترک گوید هرچند حق با او باشد»<sup>۲</sup>.

\*\*\*

۱. غررالحکم، ج ۱۱۰۴۷.

۲. بحارالانوار، ج ۲ ص ۱۳۸، ح ۵۳.

مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ، وَالْأَنَاةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات، و از دست دادن امکانات و سستی کردن پس از فرصت، از حماقت و نادانی است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: دانشمند و ادیب معروف «میدانی» آن را با تفاوت مختصری در کتاب مجمع الامثال خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).  
 اضافه می‌کنیم: آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوت‌هایی نقل کرده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است. (غررالحکم، ح ۵۷۷۲) و حلوانی از علمای قرن پنجم نیز آن را در کتاب خود نزهة الظاهر ذکر کرده است. (نزهة الظاهر، ص ۴۸).

## شرح و تفسیر

### دو دلیل نادانی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو چیز که از نشانه‌های نادانی است اشاره کرده، می‌فرماید: «عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات، و از دست دادن امکانات و سستی نمودن پس از فرصت، از حماقت و نادانی است»؛ (مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ، وَالْأَنَاءَةِ بَعْدَ الْفُرْصَةِ).

«خُرْق» (بر وزن مرغ) به گفته غالب ارباب لغت به معنای نادانی و کم‌عقلی است ولی «خَرَق» (بر وزن خلق) به معنای پاره کردن یا سوراخ کردن چیزی به عنوان افساد است که در قرآن مجید در داستان موسی و خضر علیه السلام به آن اشاره شده است و بعید نیست هر دو به یک ریشه بازگردد زیرا پاره کردن و فاسد کردن، کار افراد نادان است.

واژه «أناة» به معنای صبر کردن و تأنی نمودن در انجام کاری است. این واژه هرگاه در مورد خداوند به کار برده می‌شود و می‌گویند: خداوند ذو أناة است مفهومش این است که در مجازات گنهکاران هرگز تعجیل نمی‌کند تا اتمام حجت بر آن‌ها شود، و گاه این واژه به معنای سستی کردن نیز به کار می‌رود همانگونه که در گفتار حکیمانه بالا دیده می‌شود.

به هر حال امام علیه السلام دو چیز را در این جا نشانه حماقت و نادانی می‌شمرد: نخست تعجیل کردن قبل از فراهم شدن امکانات است مثل این که کسی در فصل



غوره کردن درختان انگور اصرار بر چیدن انگور داشته باشد که نشانه نادانی است و دیگر این که وقتی فرصت‌ها فراهم می‌شود سستی کند و به اصطلاح این دست و آن دست نماید تا فرصت از دست برود؛ فرصتی که شاید هرگز بازنگردد این هم نشانه بی‌خبری و نادانی است.

عافل و دانا کسی است که صبر کند و در انتظار فرصت باشد و هنگامی که فرصت فراهم شد بدون فوت وقت دست‌به‌کار شود و به مقصود خود برسد. این کار نشانه مدیریت صحیح است.

در روایات اسلامی در نکوهش عجله و شتاب بی‌مورد و همچنین نکوهش از دست دادن فرصت‌ها مطالب زیادی وارد شده است.

از جمله درباره عجله و شتاب بی‌مورد در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةُ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَثَبُّوْا لَمْ يَهْلِكْ أَحَدٌ؛ مردم را عجله (بی‌جا) هلاک می‌کند و اگر مردم در کارها درنگ می‌کردند (و با آرامش و دقت کارها را انجام می‌دادند) احدی هلاک نمی‌شد».<sup>۱</sup>

قابل توجه این که در دنیای امروز یکی از مهم‌ترین عوامل تصادف‌های وسایل نقلیه و مر و میرهای ناشی از آن عجله و سرعت‌های غیر مجاز ذکر شده است. در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در غررالحکم آمده است: «الْعَجُولُ مُخْطِئٌ وَإِنْ مَلَكَ، الْمُتَأَنِّي مُصِيبٌ وَإِنْ هَلَكَ؛ عَجُول، خطاکار است هر چند (تصادفاً) پیروز شود و کسی که با تأنی (و حساب) کار می‌کند به واقع می‌رسد هر چند (در پاره‌ای از اوقات، ظاهراً) ناکام شود».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده است می‌خوانیم: «مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ فَهُوَ

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

۲. غررالحکم، ح ۵۷۸۹ و ۱۰۹۶۱.

خَلِيقُ بَأْنَ لَا يَنْزِلَ بِهِ مَكْرُوهُ أَبَدًا قِيلَ وَ مَا هُنَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْعَجَلَةُ وَ اللَّجَاجَةُ وَ الْعُجْبُ وَ التَّوَانِي؛ کسی که بتواند خود را از چهار چیز بازدارد سزاوار است که هرگز گرفتار حادثه ناگواری نشود. عرض کردند: ای امیرمؤمنان آن چهار چیز چیست؟ فرمود: عجله و لجاجت و خودپسندی و تنبلی»<sup>۱</sup>.

در برابر روایات مذکور، در بعضی از روایات دیگر مشاهده می‌کنیم که دستور به عجله داده شده است از جمله در حدیثی امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنْ الْخَيْرِ فَلْيَعْجَلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةً؛ کسی که تصمیم به کار خیری گرفت باید در آن شتاب کند زیرا به‌هنگام تأخیر، شیطان ممکن است در آن وسوسه کند و آن را (برای همیشه) به عقب بیندازد»<sup>۲</sup>.

بدیهی است که هیچ‌گونه تضادی بین این‌گونه از روایات نیست. عجله مذموم در جایی است که انسان بدون فراهم شدن مقدمات و امکانات شتاب کند و نیروی خود را به هدر دهد و عجله ممدوح آن است که هرگاه تمام مقدمات و امکانات فراهم شد به تأخیر نیندازد زیرا شیاطین انس و جن ممکن است در آن مواعی ایجاد کنند.

در مورد نکوهش از دست دادن فرصت‌ها نیز روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام در کتب مختلف نقل شده است از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «تَرْكُ الْفُرْصِ غُصَصٌ؛ از دست دادن فرصت‌ها سبب انواع غصه‌هاست»<sup>۳</sup>. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «مَنْ أَخَّرَ الْفُرْصَةَ عَنْ وَقْتِهَا فَلْيَكُنْ عَلَى ثِقَةٍ مِنْ فَوْتِهَا؛ کسی که به‌موقع از فرصت استفاده نکند مطمئن باشد که فرصت از دست خواهد رفت»<sup>۴</sup>.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۲، ح ۱۴۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۹.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۷، ح ۱۹۲.

۴. میزان الحکمة، ج ۸ باب التحذیر من اضاعه الفرص.

روشن است که استفاده کردن از فرصت به معنای عجله بی جا نیست بلکه شتاب و سرعت در کارهایی است که اسباب آن فراهم شده و هر لحظه ممکن است موانعی پیش آید. در این گونه موارد باید شتاب کرد و پیش از فوت فرصت به مقصد رسید.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۱۵ به بعد مراجعه کنید.



# ۳۶۴

لَا تَسْأَلُ عَمَّا لَا يَكُونُ، فَفِي الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ.

امام علیه السلام فرمود:

درباره آنچه تحقق یافتنی نیست سؤال مکن چراکه در آنچه تحقق یافته  
به اندازه کافی اسباب دل مشغولی تو وجود دارد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر شده غررالحکم آمدی است که آن را در حرف «لاء» با تفاوت‌هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).

## شرح و تفسیر

### تفکر منطقی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در مورد سؤال کردن اشاره کرده، می‌فرماید: «درباره آنچه تحقق‌یافتنی نیست سؤال مکن چراکه در آنچه تحقق یافته به اندازه کافی اسباب مشغولی فکر وجود دارد»؛ (لَا تَسْأَلُ عَمَّا لَا يَكُونُ، فَفِي الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ).

سؤال کردن کار خوبی است و کلید گنجینه علم و دانش است به همین دلیل در قرآن مجید و روایات اسلامی کراراً به آن دستور داده شده است و حتی حیا کردن از سؤال درباره اموری که مربوط به سرنوشت انسان در دین و دنیا است به عنوان حیا (حمق (حیاء احمقانه) شمرده شده است. ولی سؤال باید درباره اموری باشد که مربوط به حیات مادی یا معنوی انسان است و اموری که امکان تحقق در آن تصور شود.

اما اگر کسی خود را به سؤالاتی درباره امور غیر ممکن یا بسیار نادر مشغول کند، از مسائل مهم زندگی بازمی‌ماند. مثلاً بعضی سؤال می‌کنند که اگر انسان با جن ازدواج کند فرزندان که از آنها متولد می‌شوند چگونه‌اند و چه احکامی دارند؟ و یا اگر از آمیزش انسان با حیوان بچه‌ای متولد شود آن بچه مشمول چه احکامی است؟

گاه سؤال درباره امور ممکن است اما اموری که هیچ تأثیری در زندگی مادی و معنوی ما ندارد، مثلاً سؤال می‌کنند ابعاد کشتی نوح علیه السلام از نظر طول و عرض

چقدر بود؟ حیواناتی که آن حضرت در کشتی با خود سوار کرد کدام یک از حیوانات بودند؟ یا سؤالی که معروف است اشعث بن قیس از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام کرد و گفت: تعداد موهای سر من چقدر است؟ که حضرت جواب کوبنده‌ای به او داد.<sup>۱</sup>

این در حالی است که انسان مجهولات بسیاری دارد که رسیدن به پاسخ آن‌ها در سرنوشت او بسیار مؤثر است و اگر تمام اوقات فراغت خود را صرف یافتن پاسخ آن‌ها کند چه بسا موفق به همه آن‌ها نشود.

آیا در چنین شرایطی عقل اجازه می‌دهد که انسان به سراغ سؤال درباره امور غیر ممکن برود و از آنچه ممکن است و در زندگی او مؤثر می‌باشد صرف نظر کند؟

## نکته

### آداب سؤال

در احادیث اسلامی به پیروی از قرآن، سؤال به عنوان کلید علم معرفی شده است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ وَالْمُتَكَلِّمِ وَالْمُسْتَمِعِ وَالْمُحِبِّ لَهُمْ؛ علم، گنجینه است و کلید این گنجینه‌ها سؤال است بنابراین سؤال کنید؛ خدا رحمت کند شما را زیرا چهار گروه در مورد سؤال اجر و پاداش الهی دارند: سؤال‌کنندگان، پاسخ‌گویان، شنوندگان و کسانی که آن‌ها را دوست دارند».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری آن حضرت می‌فرماید: «السُّؤَالُ نِصْفُ الْعِلْمِ؛ سؤال نیمی از علم و دانش است».<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۳.

۲. همان، ج ۷۴، ص ۱۴۶، ج ۳۹.

۳. کنز العمال، مطابق نقل میزان الحکمة، ج ۲۸۷۷، باب سؤال.

ولی سؤال با تمام اهمیّتش، استثنائاتی هم دارد که در آن موارد سؤال کردن زشت و نازیباست. از جمله همان مطلبی که در گفتار حکیمانه بالا آمد که انسان درباره امور غیر ممکن پرسش کند.

دیگر این که سؤال‌ها جنبه تفقه و فراگیری علم نداشته باشد بلکه کسی بخواهد برای خفیف و خوار کردن طرف مقابل یا به عنوان لجبازی چیزی پرسد و سؤال خود را پیگیری نماید.

نیز اموری وجود دارد که وقت آن فرا نرسیده است و عجله کردن در مورد آن صحیح نیست مانند آنچه در قرآن مجید در داستان خضر و موسی علیه السلام آمده است که خضر علیه السلام از موسی علیه السلام عهد گرفته بود که اگر امور عجیبی از خضر علیه السلام دید عجله در سؤال نکند و بگذارد تا او به موقع آن را پاسخ گوید.

همچنین سؤال کردن درباره اموری که تکلیف انسان را سنگین می‌کند در حالی که اگر درباره آن سؤال نشود خداوند برای آن مؤاخذه نمی‌کند. مثل سوالات مکرری که بنی اسرائیل درباره گاوی که مأمور بودند آن را ذبح کنند از موسی علیه السلام کردند و لحظه به لحظه کار خود را مشکل تر و پیچیده تر ساختند. قرآن مجید نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»<sup>۱</sup>. یا سؤال درباره اموری که عقل انسان هرگز به حقیقت آن نخواهد رسید مانند سؤال درباره کنه ذات پروردگار که هیچ انسانی نمی‌تواند به آن برسد چون فکر و روح انسان محدود است و ذات پاک خداوند نامحدود.

یا سؤال درباره مسائل پیچیده‌ای که فهم آن در استعداد سؤال‌کننده نیست مانند سؤال درباره قضا و قدر که از پیچیده‌ترین مسائل علمی و فلسفی است و ائمه علیهم السلام آن دسته از یاران خود را که استعداد درک این‌گونه از مسائل را نداشتند از فکر کردن در مورد آن نهی می‌نمودند.

۱. مائده، آیه ۱۰۱.



این امور شش‌گانه مواردی است که سؤال کردن درباره آن‌ها مذموم و نکوهیده است و با توجه به این‌که دنیایی از مسائل سرنوشت‌ساز وجود دارد که انسان پاسخ آن‌ها را نمی‌داند و باید برای حل آن‌ها بکوشد و از دانشمندان آگاه پرسش کند، بسیار بی‌خردی است که انسان آن‌ها را فراموش کند و به اموری بپردازد که اثری جز اتلاف وقت یا حیرت و سرگردانی برای او ندارد.

\*\*\*



الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ، وَ الْاِعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ. وَ كَفَى اُدْبًا لِنَفْسِكَ  
تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

فکر، آینه شفاف و درخشنده‌ای است و حوادث عبرت‌انگیز، بیم‌دهنده  
و نصیحت‌کننده است و برای ادب‌آموزی خویشتن همین بس که  
از آنچه برای دیگران ناخوش می‌داری بپرهیزی.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمله «الفکر مرآة صافیة» همان‌گونه که مرحوم خطیب نیز به آن اشاره کرده در حکمت پنجم با ذکر مدرک  
گذشت و اما جمله «الاعتبار منذر ناصح» را قبل از مرحوم سید رضی، مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف  
العقول نقل کرده است و تمام این کلام را مرحوم شیخ طوسی (قبل از سید رضی) در امالی آورده است.  
کراچکی نیز در کنزالفوائد جمله اخیر را در لابه‌لای حکمت‌های دیگری ذکر کرده که به وضوح استفاده  
می‌شود از نهج‌البلاغه نگرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).

اضافه می‌کنیم که در کلام کراچکی دو جمله اول و دوم نیز در لابه‌لای حکمت‌های دیگری ذکر شده است.  
(کنزالفوائد، ج ۲، ص ۸۳).

## شرح و تفسیر

### بهترین راه ادب‌آموزی خویشتن

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به سه نکته مهم اشاره کرده، نخست می‌فرماید: «فکر، آینه شفاف و درخشانده‌ای است»؛ (الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ).

هنگامی که اشیا در مقابل آینه قرار می‌گیرند و نور بر آن‌ها می‌تابد، نور از اشیا بر می‌خیزد و به آینه می‌خورد و از آن باز می‌گردد و به چشم انسان منتقل می‌شود و از آن‌جا که هر قسمتی از اشیا نور را به یک نحو منعکس می‌کند تمام مشخصات آن شیء در چشم انسان منعکس می‌شود، و جمله معروفی که در تعریف فکر گفته‌اند:

الفکر حركة الى المبادىء ومن مبادىء الى المراد

فکر از دو حرکت تشکیل می‌شود: از مبادی به سوی مقصد حرکت می‌کند و از مقصد به سوی انسان، و حقایق اشیا را به او نشان می‌دهد.

می‌تواند قابل تطبیق بر این حرکت دوگانه در مقابل آینه باشد. به هر حال خداوند لطف بزرگی در حق انسان کرده که این آینه شفاف تمام‌نمای حقایق را در اختیار او گذاشته مشروط بر این‌که آن را به وسیله هوی و هوس‌ها، تعصب‌ها، پیش‌داوری‌های غلط، تقلیدهای کورکورانه و در یک کلمه موانع شناخت، تاریک و کدر نسازد و خود را از این نعمت بزرگ الهی محروم ننماید.

و به گفته شاعر:

إذا المرء كانت له فكرة ففى كل شىء له عبرة  
 هنگامی که انسان فکر آماده‌ای داشته باشد به هر چیز بنگرد درس عبرتی از  
 آن می‌آموزد.<sup>۱</sup>

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا قَدَّمْتَ الْفِكْرَ فِي أَعْمَالِكَ حَسَنْتَ  
 عَوَاقِبُكَ فِي كُلِّ أَمْرٍ؛ اگر کارهای خود را با فکر آغاز کنی پایان تمام کارهای تو  
 خوب خواهد بود».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگر از آن حضرت می‌خوانیم: «مَا ذَلَّ مَنْ أَحْسَنَ الْفِكْرَ؛ کسی که  
 خوب بیندیشد هرگز ذلیل نمی‌شود».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امام مجتبی علیه السلام آمده است: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَإِدَامَةِ  
 التَّفَكُّرِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَأُمُّهُ؛ شما را به تقوای الهی و تداوم تفکر توصیه  
 می‌کنم زیرا فکر کردن، پدر و مادر همه نیکی‌هاست».<sup>۴</sup>

آنگاه امام علیه السلام به نکته دوم اشاره کرده، می‌فرماید: «حوادثِ عبرت‌انگیز،  
 بیم‌دهنده و اندرزگوست»؛ (وَ الْأَعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ).

واژه «اعتبار» به معنای عبرت‌گرفتن است ولی در این جا به معنای حوادث  
 عبرت‌انگیز می‌باشد. این حوادث، بشیر و نذیر است؛ حوادثی که عاقبت کار  
 ظالمان و ستمگران را نشان می‌دهد، بیم‌دهنده و اندازکننده است و حوادثی که  
 پایان کار عدالت‌پیشگان و نیکوکاران را نشان می‌دهد بشیر و اندرزگوست.

هنگامی که از یک سو از آینه شفاف فکر استفاده گردد و از سوی دیگر از

۱. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. غررالحکم، ج ۵۹۷.

۳. همان، ج ۴۳.

۴. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۵۲.

حوادث تاریخی و عبرت آموز پند گرفته شود به یقین انسان می تواند در صراط مستقیم به سوی مقصد الهی پیش رود.

قرآن مجید، هم به تفکر اهمیت فراوان داده و در آیات زیادی انسان ها را به آن دعوت نموده و هم تاریخ عبرت انگیز پیشینیان را در سوره های مختلف بازگو کرده است تا اسباب تربیت انسان ها کامل گردد.

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که رابطه نزدیکی میان اندیشیدن و عبرت گرفتن است. در آیه ۱۷۶ سوره اعراف می فرماید: ﴿فَأَقْصَصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «این داستان ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!».۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی در غررالحکم می فرماید: «كَسْبُ الْعَقْلِ الْاِعْتِبَارُ وَالْاِسْتِظْهَارُ وَكَسْبُ الْجَهْلِ الْغَفْلَةُ وَالْاِغْتِرَارُ؛ عقل، عبرت می گیرد و خود را با آن تقویت می کند ولی جهل به غفلت و غرور وامی دارد».۱

سپس امام علیه السلام در سومین نکته می فرماید: «برای تأدیب خویشان همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی بپرهیزی»؛ (وَكَفَى أَدْبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِعَيْرِكَ).<sup>۱</sup>

هیچ انسانی به کمال نمی رسد مگر این که در اصلاح عیوب خویش بکوشد ولی شناخت عیوب غالباً مشکل است. ای بسا انسان بر اثر حب ذات نه تنها عیب خود را نمی بیند بلکه ممکن است آن را نشانه حسن بشمارد؛ ولی در برابر دیگران چنین نیست؛ عیوب آن ها را با تمام ریزه کاری ها می بیند و گاه زبان به انتقاد از این و آن می گشاید.

بنابراین بهترین و عاقلانه ترین راه برای شناخت عیوب خویشان این است که انسان آنچه را برای دیگران عیب می شمرد از خود دور سازد و دیگران را مقیاس

و معیار برای سنجش حال خویشتن قرار دهد. آیا راهی بهتر از این برای اصلاح نقاط ضعف یافت می شود؟

ولی نمی توان انکار کرد که افرادی هستند که صفات یا اعمالی را به دیگران خرده می گیرند اما آن را برای خود می پسندند و به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام در حکمت ۳۴۹ اینها احمق واقعی هستند: «وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَإِنَّكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِينَهُ». این سخن شبیه چیزی است که در میان ادیبان، معروف است که از لقمان پرسیدند: ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان، هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از آن پرهیز کردم.<sup>۱</sup>

ریشه این معنا نیز در قرآن مجید وجود دارد آن جا که می فرماید: «اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»؛ «آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید؟».<sup>۲</sup> اشاره به این که نباید تنها نیکی را به دیگران توصیه کرد و پرهیز از زشتی ها را درباره دیگران مورد توجه قرار داد بلکه خود انسان اولویت دارد.

## نکته

### حجاب حبّ ذات

خداوند در انسان گزینه ای آفریده که برای حفظ و صیانت او و رسیدن به کمالاتش نقش بسیار مهمی دارد و به یک معنا از مهمترین مواهب الهی است و آن این که انسان خود را دوست می دارد و به همین دلیل به سراغ اطاعت فرمان خدا و پرهیز از گناه می رود تا به کمال معنوی برسد و از پاداش های الهی در قیامت بهره مند شود و از عذاب و کیفر او در امان بماند.

۱. گلستان سعدی.

۲. بقره، آیه ۴۴.

انسان به دنبال علم و دانش می‌رود و انگیزه اصلی او حب ذات است چراکه علم را کمال خویشتن می‌بیند. برای رسیدن به مواهب مادی و پیشرفت در امور اقتصادی تلاش می‌کند زیرا آن‌ها را ابزاری برای کمال مادی یا معنوی خود می‌بیند.

اگر انسان‌ها از کشور خویش دفاع می‌کنند، همسر و فرزند خود را دوست دارند، برای حفظ آبروی خود می‌کوشند، همه این‌ها سرچشمه‌ای در حب ذات دارد و اگر روزی این علاقه از او برچیده شود نشاط حیات در او خاموش می‌گردد و به موجودی عاطل و باطل تبدیل می‌شود.

ولی همین حب ذات اگر به صورت افراطی درآید بزرگترین بلای جان انسان است و نتیجه آن، خودخواهی و خودپسندی و خودبرتربینی، فراموش کردن دیگران، توقعات بی‌جا، ندیدن صفات زشت در خویشتن و در نتیجه سقوط از مقام انسانیت است.

آنچه امام علیه السلام در جمله مذکور به آن هشدار می‌دهد اشاره به همین نکته است، می‌فرماید: ممکن است حب ذات مانع از این گردد که عیوب خویشتن را ببینی؛ مشاهده کن درباره دیگران چه می‌گویی و چه اموری را بر آنان خرده می‌گیری و عیب می‌دانی همان را برای خویش عیب و نقص بدان. این در حقیقت راهی است برای فرار از آثار سوء حب ذات افراطی.

\*\*\*



الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ؛ وَ أَلْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ: فَإِنْ أَجَابَهُ  
وَالْأَرْتَحَلَ عَنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

علم با عمل همراه است و هرکس (به راستی) عالم باشد عمل می‌کند. علم، عمل  
را فرامی‌خواند اگر اجابت کرد و آمد، علم می‌ماند و الا کوچ می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را مرحوم کلینی در روایتی در کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و همچنین ابن کنیر  
در کتاب البدایة و النهایة از امام علی بن ابی طالب علیه السلام با تفاوتی روایت کرده است. در غررالحکم نیز روایتی  
شبهه به این روایت آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).  
اضافه می‌کنیم که در غرر دو روایت نقل شده که یکی از آن دو عین همان چیزی است که در نهج البلاغه آمده  
و دیگری متفاوت است. در یکی چنین می‌خوانیم: «العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل» و در دیگری  
می‌خوانیم: «العلم يهتف بالعمل فإن أجابه وإلا ارتحل». (غررالحکم، احادیث ۱۴۲ و ۱۴۳).

## شرح و تفسیر

آنجا که علم فرار می‌کند!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه تنگاتنگ علم و عمل اشاره کرده، می‌فرماید: «علم با عمل همراه است و هرکس (به‌راستی) عالم باشد عمل می‌کند. علم، عمل را فرامی‌خواند اگر اجابت کرد و آمد، علم می‌ماند و الا کوچ می‌کند»؛ (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ؛ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ: فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا أَرُتَحَلَ عَنْهُ).

در توضیح این گفتار حکیمانه سه تفسیر وجود دارد:

نخست این که این کلام جنبه انشائی دارد و مفهومی است که علم باید با عمل مقرون باشد و هرکس هرچیزی که می‌داند باید به آن عمل کند.

این تفسیر برای دو جمله اول امکان‌پذیر است ولی جمله سوم خبر از یک واقعیت می‌دهد که نمی‌تواند جنبه انشائی داشته باشد.

تفسیر دیگر این که این گفتار حکیمانه اشاره به علم صحیح مورد قبول پروردگار دارد یعنی علمی مقبول خداوند و دارای پاداش است که توأم با عمل باشد. بنابراین عالمان باید در عمل بکوشند تا مشمول عنایات حق شوند.

این تفسیر نیز همان ایراد تفسیر سابق را دارد که هماهنگ با سومین جمله نیست.

تفسیر سوم که مناسب‌ترین تفسیر برای این گفتار حکیمانه می‌باشد این است

که علم حقیقی با عمل توأم است و کسی که از عمق جان خود چیزی را بداند به آن عمل می‌کند. علم دعوت به عمل می‌کند زیرا تأثیر علم، عمل است اما اگر بر طبق آن عمل نشود علم به تدریج تبدیل به شک می‌گردد. لذا بعضی از گنهکاران مثلاً شخص شرابخوار یا تارک الصلاة بعد از مدتی به خود می‌گویند: اصلاً چه کسی گفته شراب حرام است و نماز واجب؟

در همین باره قرآن مجید می‌فرماید: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾؛ «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را مسخره نمودند!»<sup>۱</sup>

این آیه به وضوح می‌گوید: گنهکاران در عاقبت، کارشان به جایی می‌رسد که آیات الهی را نیز تکذیب می‌کنند بلکه آن را به سخریه می‌گیرند.

بنابراین اگر بخواهیم علم ما تبدیل به جهل نشود و در مبانی علمی خود تردید نکنیم باید به آنچه می‌دانیم جامه عمل بیوشانیم تا علم ما تبدیل به یک علم پایدار گردد.

اصولاً علم - به خصوص در ارتباط با فروع دین و مسائل اخلاقی - جنبه مقدماتی دارد یعنی مقدمه‌ای است برای عمل و تکامل انسان از این طریق و می‌دانیم اگر تمام مقدمات برای انجام کاری آماده باشد و کار انجام نشود مقدمات ارزشی ندارد.

لذا امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۱۰، عالم بی عمل را به منزله جاهل بی خبر شمرده است و می‌فرماید: «وَإِنَّ الْعَالِمَ بغيرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ الْوَمُ؛ به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند، همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از

جهل خویش بیرون نمی‌آید؛ بلکه حجت بر او عظیم‌تر، حسرتش پایدارتر و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!».

این نکته نیز قابل توجه است که علم مراتبی دارد. در مرحله سطحی ممکن است آثار عملی از خود نشان ندهد ولی اگر به مرحله یقین قطعی که در درون جان انسان نفوذ دارد برسد توأم با عمل است. آیا کسی که یقین به سوزندگی آتش دارد هرگز دست خود را در آن فرو می‌کند؟ و یا کسی که یقین به مسموم بودن غذایی دارد آن را تناول می‌کند؟

از همین رو امیرمؤمنان علی علیه السلام در حکمت ۹۲ می‌فرماید: «أَوْضَعُ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَ أَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ؛ پست‌ترین مرحله علم آن است که تنها بر زبان باشد و برترین آن، آن است که در اعضا و ارکان وجود انسان آشکار گردد».

نکته دیگر این که عمل به علم گاه سبب توسعه علم می‌شود مثلاً کسی که می‌داند تواضع خوب است به خصوص در برابر استاد و تواضع پیشه‌کند ای بسا علوم بیشتری را از استاد خود فرامی‌گیرد.

همچنین کسی که می‌داند عبادات واجب الهی لازم العمل است و به آن عمل می‌کند نورانیت علم در قلب او فزون‌تر می‌شود.

از این رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ کسی که عمل کند به چیزی که می‌داند خداوند دانشی را که نمی‌داند به او تعلیم می‌کند».<sup>۱</sup>

راغب اصفهانی در مقدمه تفسیر خود حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام به این صورت نقل می‌کند: «قَالَتِ الْحِكْمَةُ: مَنْ أَرَادَنِي فَلْيَعْمَلْ بِأَحْسَنِ مَا عَلِمَ، ثُمَّ تَلَا ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾؛ دانش می‌گوید هر کس طالب من است

به بهترین چیزهایی که می‌داند عمل کند. سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:  
 بندگان حقیقی من همان کسانی هستند که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین  
 آن‌ها پیروی می‌کنند.<sup>۱</sup>

این سخن را با حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام پایان می‌دهیم؛ فرمود: «لَيْسَ  
 بِنَافِعِكَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَمْ تَعْمَلْ إِنَّ كَثْرَةَ الْعِلْمِ لَا يَزِيدُكَ إِلَّا جَهْلًا إِذَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ؛ علمی که  
 با آن عمل نباشد برای تو سودمند نیست و کثرت علم در صورتی که خالی از  
 عمل باشد چیزی جز بر جهل تو نمی‌افزاید».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. زمر، آیه ۱۸.

۲. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۶۴.



امام علیه السلام فرمود:<sup>۱</sup>

### بخش اول

صفحة ۲۵۷

ج ۱/۲ è e EBÄc! ÄB 1/2 AL\ Ti M 1/2 Ba e Bk°fiBT 1/2 tB «° B EB  
 «ô j 1/4 ÄE , cB°BX 1/2 aÄ e /BUoYi 1/2 fpEBTEM , BTk »F-ç  
 oÄz TwIj 1/2 ,B-f oiB »S IÜÄEB] o M çA j 1/2 / eAo°BB«Ä  
 , aEz Iæc kA w aÄ} çn j °,B»B{ E o -â R 1/2 BM Æ°A

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جاگویا آمادگی برای بررسی اسناد این گفتار حکیمانه نداشته و مانند بعضی از کلمات قصار حواله به آخر کتاب خود می‌کند و همان‌طور که قبلاً هم اشاره کرده ایم متأسفانه موفق نمی‌شود به قول خود عمل کند و منابع ترک شده را در آخر کتاب بیاورد. ولی مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول این گفتار حکیمانه را از آغاز تا انتها با تفاوت‌های زیادی ذکر کرده و می‌دانیم که او قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته است. (تحف العقول، ص ۲۲۱).

مرحوم آمدی نیز در غررالحکم بعضی از قسمت‌های آن را با کمی تفاوت آورده است (غررالحکم، ح ۲۵۸۱) و دیلمی (متوفای ۸۴۱) بخش‌هایی از آن را در کتاب اعلام الدین (ص ۱۳۰) ذکر کرده است.

وَعَمُّ يَحْزُنُهُ، كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفِضَاءِ مُنْقَطِعاً أَبْهَرَاهُ، هَيِّنَا عَلَى اللَّهِ فَنَأُوهُ، وَ عَلَى الْإِخْوَانِ إِلْقَاؤُهُ.

صفحه ٢٤٧

**بخش دوم**

,nAâ â ĩ à IMB«1/2RBIÛ ,nBIÂ ĩ ÄMBk°I ½ -°Ioè « B»A  
°b ou ¼A ! kfEN ċ oYÑ ċ ¼A ÇBAM I S Ü-°P4EMB ùi -v  
/¼ v °L ùz >U ° An ! «EM°¼qe ÜEM



## بخش اول

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُوبِقٌ فَتَجَنَّبُوا مَرَاعَاهُ! قُلْعَتُهَا  
أَحْطَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا، وَبَاعَتُهَا أَرْكَى مِنْ نُزْوَتِهَا. حُكْمٌ عَلَى مُكْثِرٍ  
بِالْمَفَاقَةِ، وَاعْيَنَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ وَمَنْ رَاقَهُ زُبْرُجُهَا أَعْقَبَتْ  
نَاطِرِيهِ كَمَهَاءُ، وَمَنْ اسْتَشْعَرَ الشَّعْفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا، لَهُنَّ  
رَقِصٌ عَلَى سُؤْدَاءِ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغَلُهُ، وَغَمٌّ يَحْزُنُهُ، كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ  
بِكُظْمِهِ فَيُنْفَى بِالرَّضَاءِ مُنْقَطِعًا أَبْهَرَاءُ، هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَاوُهُ، وَعَلَى  
الْإِخْوَانِ الْقَاوُمُ

## ترجمه

ای مردم! متاع دنیا همچون گیاهان خشکیده (وباخیز) است بنابراین از چنین چراگاهی دوری کنید. دل کندن از آن لذت بخش تر است از دل بستن و اعتماد به آن، و استفاده از آن به مقدار نیاز بهتر است از جمع کردن و انباشتن ثروت آن. کسی که از آن بسیار گردآوری کند محکوم به فقر و نیازمندی است و هر آن کس از آن بی نیازی جوید به آسایش و آرامش خود کمک کرده است. کسی که زر و زیورهای دنیا در نظرش شگفت انگیز باشد قلب او ناپینا می شود و آن کس که عشق آن را به دل بگیرد درونش پر از غم و اندوه می شود؛ اندوهها بر کانون قلبش پیوسته می رقصند و همواره غم های سنگینی او را مشغول می سازد و غمی جانکاه او را محزون می نماید. این وضع همچنان ادامه می یابد تا آن جا که (پنجه مر) گلپوش را می فشارد و او را به گوشه ای می افکند در حالی که ر های حیاتش قطع شده، مر او در پیشگاه خداوند بی اهمیت و افکندنش به گورستان برای دوستانش آسان است.

## شرح و تفسیر

### سرنوشت دنیاپرستان

امام علیه السلام در این کلام نورانی در دو بخش که هر کدام دیگری را تکمیل می‌کند سخن می‌گوید. در بخش نخست، بی‌ارزش بودن دنیا را با تعبیرات قاطع و کوبنده بیان کرده و داد سخن را در این قسمت داده و برای دنیا به هفت عیب بزر اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «ای مردم! متاع دنیا همچون گیاهان خشکیده و باخیز است بنابراین از چنین چراگاهی دوری کنید»؛ (يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُّوَبِيءٌ فَتَجَنَّبُوا مَرْعَاهُ!).

چه تعبیر جالب و گویایی! زیرا «حطام» در اصل از ماده «حطم» (بر وزن ختم) به معنای شکستن و خرد کردن چیزی گرفته شده است و غالباً به شکستن اشیاء خشک مانند ساقه‌های خشک گیاهان اطلاق می‌شود و به همین دلیل گاهی به کاه، «حطام» اطلاق می‌گردد.

امام علیه السلام متاع دنیا را در این جا تشبیه به همان گیاهان خشکیده و خردشده‌ای که آذوقه حیوانات است نموده اما گیاهی که با میکروب و با آغشته شده و حتی سبب مر حیوان می‌شود، و به دنبال آن هشدار می‌دهد که از این چراگاه بی‌ارزش خطرناک دوری کنید. این سخن در واقع برگرفته از تعبیرات قرآن مجید است آن جا که درباره زندگی دنیا می‌فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا﴾؛ «بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل‌پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس

خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زردرنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود!».۱

ولی امام علیه السلام تصریح می‌فرماید که این گیاه خشکیده خرد شده کم‌ارزش، آلوده به وبا نیز می‌باشد که آن را مبدل به شیء خطرناکی می‌کند.

سپس در ادامه این سخن به دو عیب دیگر از عیوب دنیا اشاره کرده، می‌فرماید: «دل‌کندن از آن لذت‌بخش‌تر است از دل‌بستن و اعتماد به آن و استفاده از آن به مقدار نیاز بهتر است از جمع کردن و انباشتن ثروت آن»؛ **(قُلْعَتُهَا أَحْطَىٰ مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا، وَبُلْعَتُهَا أَرْكَىٰ مِنْ ثَرْوَتِهَا).**

امام علیه السلام در این دو ویژگی، راه استفاده از مواهب دنیا را نشان می‌دهد. نخست این که انسان دل به آن نبندد و به آن اعتماد نکند و دیگر این که به مقدار نیاز و حاجت از آن بهره‌گیرد و در پی ثروت‌اندوزی و جمع کردن مال از طریق حرام و حلال نباشد.

بدیهی است کسی که دل به دنیا نبندد اکثر نگرانی‌های او برطرف می‌شود زیرا دل‌بستگی به دنیا توأم با نگرانی‌های فراوانی به دلیل حفظ یا از دست رفتن آن و حسد حسودان و کینه‌توزی دشمنان است. به گفته حافظ:

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوش‌دلی است

تا نینداری که احوال جهان‌داران خوش است

«قُلْعَةٌ» به معنای کوچ کردن و دل‌کندن است و از ماده «قَلَع» (بر وزن نفع) گرفته شده است.

«بُلْعَةٌ» به معنای زاد و توشه‌ای است که انسان با آن به مقصد می‌رسد و به تعبیر دیگر به معنای مقدار نیاز و حاجت است.

در چهارمین و پنجمین وصف دنیا می فرماید: «کسی که از آن بسیار گردآوری کند محکوم به فقر و نیازمندی است و هر آنکس از آن بی نیازی جوید به آسایش و آرامش او کمک شده است»؛ (حُكِمَ عَلَيَّ مُكْثِرًا بِالْفَاقَةِ، وَ أُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ).

دلیل آن روشن است، دنیاپرستانی که در پی جمع اموال اند غالباً بخیل اند حتی درباره خویشتن، و بسیاری از آن‌ها زندگانی فقیرانه‌ای دارند. از این رو بسیاری معتقدند که نیازمندترین افراد در دنیا سلاطین و پادشاهان اند.

اضافه بر این، این‌گونه افراد حریص اند و حرصی که در جمع کردن مال دنیا دارند از تلاشی که فقیر برای به دست آوردن نیازهای خود می کند بیشتر است. آن‌ها هرگز سیر نمی شوند و به همین دلیل فقیر واقعی هستند.

معروف است که روزی بهلول بر هارون الرشید، خلیفه عباسی وارد شد و سکه بی ارزشی در دست او گذاشت. هارون بسیار تعجب کرد و با عصبانیت سؤال کرد: این چیست؟ گفت: من نذر کرده بودم سکه‌ای به فقیرترین مردم بدهم و کسی را از تو فقیرتر نمی شناسم.

امام صادق علیه السلام در تأکید بر گفتار جدش امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ؛ کسی که صبح و شام کند در حالی که بیشترین فکر او متوجه دنیا باشد خداوند فقر را پیش روی او قرار می دهد و امور او را متشتت می سازد و از دنیا چیزی بیش از آنچه برای او مقدر شده پیدا نمی کند اما کسی که صبح و شام کند در حالی که بیشترین فکر او متوجه آخرت باشد خداوند غنا و بی نیازی را در قلب او قرار می دهد و کار او را سامان می بخشد»<sup>۱</sup>.

سپس در ششمین و هفتمین وصف دنیا می‌فرماید: «کسی که زر و زیورهای دنیا در نظرش شگفت‌انگیز باشد ناینایی قلب خواهد داشت و آنکس که عشق آن را به دل بگیرد درونش پر از غم و اندوه می‌شود؛ اندوه‌هایی که بر کانون قلبش پیوسته می‌رقصد و همواره اندوه سنگینی او را مشغول می‌سازد و غمی جانکاه او را محزون می‌نماید»؛ (وَمَنْ رَاقَهُ زِبْرُجُهَا أَعْقَبَتْ نَاطِرِيهَ كَمَها، وَ مَنْ أَسْتَشَعَرَ الشَّغْفَ بِها مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَاناً، لَهُنَّ رَقْصٌ<sup>۱</sup> عَلَى سُؤْيِدَاءِ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغَلُهُ<sup>۲</sup>، وَ غَمٌّ يَحْزِنُهُ).

چه تعبیر گویایی امام علیه السلام درباره دنیاپرستان فرموده و حالاتی را که ما پیوسته در آن‌ها می‌بینیم به زیباترین وجه بیان فرموده است؛ زرق و برق دنیا انسان را کور می‌کند و دلبستگی به آن غم و اندوه را بر قلب مسلط می‌سازد زیرا این دلبستگی سبب می‌شود که زیاده‌خواهی کند و هرگاه به آنچه می‌خواهد، نرسد اندوهگین می‌شود و از آن دردناک‌تر زمانی است که چیزی را از دست می‌دهد. از سوی دیگر حسودان پیوسته برای از بین بردن امکانات او نقشه می‌کشند و دزدان و راهزنان در کمین مال و ثروت او هستند و حوادث پیش‌بینی نشده هر روز ممکن است بخشی از امکانات او را از میان بردارد، طلبکاران از او مطالبه کنند و بدهکاران بدهی خود را نپردازند. مجموع این عوامل غم و اندوه جاویدان را بر قلب او مسلط می‌سازد.

«زبرج» به معنای زینت و «کمه» به معنای ناینایی و «شغف» به معنای عشق و علاقه شدید است.

«اشجان» جمع «شَجَن» (بر وزن عجم) به معنای حزن و اندوه است.

«رقص» در لغت به هرگونه حرکت و جولان و غلیان، اطلاق می‌شود هر چند

۱. این واژه، هم با سکون قاف و هم با فتح قاف به عنوان مصدر به کار می‌رود.

۲. این جمله کلمه‌ای در تقدیر دارد و در اصل «له هم یشغله...» است.

در اصطلاح عامه به حرکات موزون طرب‌انگیز گفته می‌شود و منظور امام علیه السلام این است که غم و اندوه، پیوسته در کانون قلب آن‌ها در حرکت است.

«سویداء» «مصغر سوداء» اشاره به دانه سیاهی است که به اعتقاد قدما در درون دل وجود دارد و مرکز عشق و علاقه محسوب می‌شود و بعید نیست آن را بتوانیم بر دریچه‌های قلب تطبیق کنیم.

«هم» به معنای دل‌مشغولی و نگرانی است و «غم» به معنای اندوه است و به گفته مجمع البحرین «هم» به معنای نگرانی‌ای است که قبل از وقوع حادثه حاصل می‌شود و «غم» به معنای اندوهی است که به‌هنگام وقوع، حاصل می‌گردد و «حزن» حالتی است که بعد از گذشتن حادثه رخ می‌دهد.

در خطبه ۱۰۹ نهج‌البلاغه نیز آمده است: «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَى بَصْرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ؛ کسی که به چیزی عشق ورزد آن چیز چشم او را نابینا و قلب او را بیمار می‌کند».

تاریخ نیز نمونه‌های روشنی به ما نشان می‌دهد از کسانی که بر اثر حب دنیا چنان نابینا شدند که واضح‌ترین مسائل را نمی‌دیدند. از جمله در داستان عمر سعد و مأموریت او در کربلا می‌خوانیم: هنگامی که ابن زیاد این مأموریت را به او پیشنهاد کرد و وعده حاکمیت بر ملک ری را نیز به او داد ابن سعد امتناع کرد و گفت: مرا معذور دار. ابن زیاد گفت: فرمان ملک ری را به ما بازگردان. عمر سعد گفت: یک روز به من مهلت بده تا ببیندیشم. هنگامی که از نزد ابن زیاد خارج شد و با دوستان خود مشورت کرد. هرکس شنید، او را از این کار نهی کرد از جمله خواهرزاده‌اش حمزه بن مغیره به او گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که از این کار صرف نظر کنی، به خدا قسم اگر تمام دنیا مال تو باشد و از تو بگیرند بهتر از این است که روز قیامت خدا را ملاقات کنی در حالی که خون حسین علیه السلام بر گردن تو باشد. ابن سعد گفت: می‌پذیرم. عبدالله بن یسار می‌گوید:

نزد عمر سعد آمدم رو به من کرد و گفت: امیر ابن زیاد چنین دستوری به من داده و من خودداری کردم گفتم: کار بسیار خوبی کردی. سپس از نزد عمر سعد خارج شدم ولی کسی آمد خیر داد که ابن سعد مردم را برای جنگ با امام حسین علیه السلام دعوت می کند. با عجله نزد او برگشتم، او نشسته بود، هنگامی که مرا دید صورتش را از من برگرداند. فهمیدم که عزم خود را برای این کار جزم کرده (و سخن گفتن با او فایده ای ندارد).<sup>۱</sup>

می دانیم که این مرد کوردل هرگز به مقصود خود نرسید و در میان مردم کوفه انگشت نما بود و حتی کودکان کوفه هنگامی که او را می دیدند به او سنگ پرتاب می کردند و می گفتند: «هذا قاتل الحسین علیه السلام». و این است همان کوردلی که امام علیه السلام در کلمات حکیمانه مذکور به آن اشاره کرده است.

آنگاه امام علیه السلام به پایان کار این گروه از دنیاپرستان کوردل اشاره کرده، می فرماید: «این وضع همچنان ادامه می یابد تا آن جا که (پنجه مر) گلویش را می فشارد و او را به گوشه ای می اندازد در حالی که ر های حیاتش قطع شده، مر او در پیشگاه خداوند بی اهمیت و افکندش به گورستان برای دوستانش آسان است»؛ (كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفِضَاءِ مُنْقَطِعًا أَبْهَرَاهُ، هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَأْوُهُ، وَ عَلَى الْإِخْوَانِ الْقَاؤُهُ).

«کظم» در اصل به معنای بستن سر مشکى است که پر از آب باشد و از روی کنایه، به گلو به خصوص در زمانی که انسان پر از خشم شده باشد و از ابراز خشم خودداری کند اطلاق می شود.

«ابهراه» تشبیه «ابهرا» اشاره به دو رگی است که خون را از تمام بدن به قلب می رسانند و اگر قطع شوند انسان می میرد.

۱. تاریخ طبری، بنا به نقل شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری (بهج الصباغه)، ج ۱۱، ص ۵۹۳.

امام علیه السلام ترسیم بسیار دقیقی از سرنوشت انسان به خصوص دنیاپرستان در این گفتار حکیمانه کرده است و آن این که دنیاپرستان پیوسته غرق نگرانی‌ها درباره آینده و غم و اندوه درباره آنچه از دست داده‌اند می‌باشند تا این که ناگهان مرگشان فرامی‌رسد و گلویشان فشرده می‌گردد و به صورت جسم بی‌جانی درمی‌آیند و دوستان سعی می‌کنند هرچه زودتر او را از خانه و کاشانه‌اش بیرون ببرند و به خاک‌های قبرستان خاموش بسپارند.

و به گفته شاعر:

دنیا که در او ثبات است کم می‌بینم

با یک فرحش هزار غم می‌بینم

این کهنه رباطی است که از هر طرفش

راهی به بیابان عدم می‌بینم

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب شریف کافی آمده است پایان می‌دهیم. امام علیه السلام می‌فرماید: عیسی بن مریم (با یارانش) از کنار قریه‌ای عبور می‌کرد که تمام اهل آن و حتی پرندگان و حیواناتشان مرده بودند، عیسی گفت: این‌ها به مرطبیعی نمرده‌اند بلکه با خشم الهی از دنیا رفته‌اند اگر به طور طبیعی و متفرق از دنیا می‌رفتند یکدیگر را دفن می‌نمودند. حواریون گفتند: ای روح الله دعا کن خداوند آن‌ها را برای ما زنده کند تا به ما خبر دهند اعمالشان چه بوده است؟ تا از آن پرهیزیم. حضرت عیسی از خداوند تقاضای زنده شدن آن‌ها را کرد، ندایی از آسمان آمد که آن‌ها را صدا کن، عیسی شب‌هنگام در کنار قطعه زمینی ایستاد و صدا زد: ای مردم قریه! یکی از آن‌ها پاسخ گفت: لبیک یا روح الله! فرمود: وای بر شما، اعمال شما چه بود (که این‌گونه به غضب الهی گرفتار شدید)؟ او در پاسخ گفت: عبادت طاغوت و دنیاپرستی با ترس کم (از خداوند) و آرزوهای دراز و بی‌خبری همراه با لهو و لعب. عیسی فرمود: عشق



شما به دنیا چگونه بود؟ گفت: مانند عشق کودک به مادرش. هنگامی که دنیا به سوی ما روی می آورد خوشحال می شدیم و مسرور، و هنگامی که پشت می کرد گریه می کردیم و محزون می شدیم. عیسی گفت: عبادت طاغوت شما چگونه بود؟ گفت: اطاعت از گنهکاران. گفت: پایان کار شما چگونه بود؟ عرض کرد: شب در نهایت عافیت و تندرستی بودیم، صبح در میان جهنم....

در پایان عیسی به حواریون نگاه کرد و گفت: ای دوستان خدا، خوردن نان خشک با نمکی که آن را درست نساییده باشند و خوابیدن بر روی خاک، بسیار بهتر است هنگامی که توأم با عافیت در دنیا و آخرت باشی.<sup>۱</sup>

\*\*\*



## بخش دوم

وَأَمَّا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الإِعتبارِ، وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الإِضْطِرَارِ، وَيَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ المَقْتِ وَ الإِبتِغَاضِ، إِنْ قِيلَ أُثْرَى قِيلَ أَكْثَى! وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْإِنْفَاءِ! هَذَا وَ لَمْ يَأْتِهِمْ «يَوْمٌ فِيهِ يُبْلِسُونَ».

## ترجمه

(امام علیه السلام فرمود:) انسان مؤمن، تنها با چشم عبرت به دنیا می‌نگرد، از مواهب آن به مقدار ضرورت بهره می‌گیرد و آهنگ دلربای آن را با بغض و نفرت می‌شنود. هرگاه گفته شود فلان کس توانگر شد (دیری نمی‌پاید که) گفته می‌شود بدبخت و بی‌نوا گشت و هرگاه مردم از فکر بقای او (در این جهان) شاد شوند (چیزی نمی‌گذرد که) خبر مرگ او آنها را محزون می‌کند. این حال دنیای آنهاست و هنوز روزی که در آن به راستی غمگین و مأیوس شوند (روز رستاخیز) فرانسیده است.

## شرح و تفسیر

### شیوه مؤمنان راستین

امام علیه السلام در این بخش به بیان حالات مؤمنانی می‌پردازد که به عکس دنیاپرستان، قناعت پیشه و ساده‌زیست هستند، می‌فرماید: «انسان مؤمن، تنها با چشم عبرت به دنیا می‌نگرد از مواهب آن به مقدار ضرورت بهره می‌گیرد و آهنگ دلربای آن

را با بغض و دشمنی می شنود؛ «وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْأَعْتِبَارِ، وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الْأَضْطِرَارِ، وَيَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ الْمُقْتِ وَالْإِبْغَاضِ».

«یقتات» از ماده «قوت» به معنی بهره گیری از قوت دنیاست و «مقت» به معنی غضب و «ابغاض» به معنی خشم است.

آری! مؤمنان راستین چشم عبرت بین دارند و گوش می شنود و در برابر ندای شیطان و هوای نفس، بدبین و خشمگین اند آن‌ها بر اساس کفاف و عفاف زندگی می کنند و به اندازه نیاز از دنیا بهره می گیرند و خود را آلوده آنچه دنیاپرستان گرفتارش هستند، نمی کنند.

درست است که آنچه امام علیه السلام درباره مؤمنان می فرماید به صورت جمله خبریه است ولی در واقع، منظور، امر کردن است یعنی شخص مؤمن باید به دیده عبرت به دنیا بنگرد و به مقدار ضرورت از آن قناعت کند و پیام دنیا و دنیاپرستان را با خشم بشنود.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۲۲ بحارالانوار حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مناسب این مقام است. امام علیه السلام می فرماید: سلمان فارسی از بازار آهنگران در کوفه عبور می کرد، جوانی را دید که ناگهان صیحه ای زد و به روی زمین افتاد، مردم اطراف او جمع شدند و هنگامی که سلمان را دیدند به او گفتند: ای بنده مقرب خدا! این جوان گرفتار بیماری صرع است چیزی در گوش او بخوان تا شفا یابد. سلمان نزدیک او شد جوان به هوش آمد و چشم باز کرد و به سلمان گفت: ای بنده خدا! آن گونه که این ها خیال می کنند من بیمار نیستم از کنار این آهنگران عبور می کردم که دیدم با پتک بر آهن می کوبند؛ به یاد این آیه شریفه افتادم که می فرماید: «وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ»؛ «و برای آنان گرزهایی از آهن (سوزان) است».<sup>۱</sup> هنگامی که به یاد این آیه افتادم از ترس عذاب الهی هوش از

۱. حج، آیه ۲۱.

سرم پرید، سلمان او را به عنوان برادر خویش برگزید و در قلبش شیرینی محبت الهی وارد شد و همچنان با او بود تا زمانی که آن جوان بیمار شد. سلمان به سراغ او آمد و در کنار بالینش نشست، جوان در حال جان دادن بود، سلمان به فرشته مر خطاب کرد و گفت: با این برادرم مدارا کن، فرشته مر به او گفت: ای بنده خدا من با همه مؤمنان مدارا می‌کنم.<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان علیه السلام در پایان می‌فرماید: «وضع دنیا به قدری ناپایدار است که هرگاه گفته شود فلان کس توانگر شد (دیری نمی‌پاید که) گفته می‌شود بی‌خیر و بی‌نوا گشت و هرگاه از فکر بقای او (در این جهان) شاد شوند (چیزی نمی‌گذرد که) خبر مر او آن‌ها را محزون می‌کند. این حال دنیای آنهاست و هنوز روزی که در آن غمگین و مأیوس شوند فرانسیده است»؛ «إِنْ قِيلَ أَتْرَى قَيْلَ أَكْدَى! وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْفَنَاءِ! هَذَا وَلَمْ يَأْتِهِمْ «يَوْمٌ فِيهِ يُبْلَسُونَ»».

«اتری» به معنای توانگر شد از ماده «ثروت» گرفته شده است.

«اکدی» به معنای بخیل و فقیر و بی‌نوا گردید از ماده «كُدِيَّة» (بر وزن حُجره) در اصل به معنای سختی و صلابت زمین است سپس آن را به افراد بخیل و گاه فقیر اطلاق کرده‌اند.

«بیلسون» از ماده «ابلاس» در اصل به معنای اندوه است و به معنای یأس و ناامیدی نیز به کار می‌رود.

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود بی‌اعتباری و سرعت تغییر دنیا را بیان می‌فرماید و نشان می‌دهد که میان توانگری و فقر و همچنین زندگی و مر فاصله چندانی نیست؛ شب می‌خوابد و توانگر است، صبح برمی‌خیزد و فقیر، چراکه ثروت‌های او بر اثر حادثه‌ای بر باد رفته و ورشکست شده و به خاک سیاه نشسته است.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۵، ح ۲۶.

گاه در نهایت سلامت و شادابی زندگی می‌کند اما حوادث پیش‌بینی نشده ناگهان خرمن زندگی او را درو می‌کند و همه را متحیر می‌سازد.

قرآن مجید نیز ناپایداری دنیا را بارها به گیاهانی تشبیه می‌کند که در فصل بهار می‌رویند و سرسبز و خرم و پرطراوت‌اند اما چیزی نمی‌گذرد که خزان فرامی‌رسد و همگی خشکیده و زرد می‌شوند و تندباد خزان، آن‌ها را جدا کرده و به هر سو پراکنده می‌کند.<sup>۱</sup>

تهامی، شاعر و ادیب نکته‌دان شیعه و شهید راه ولایت قصیده معروفی دارد که به مناسبت از دست دادن فرزند دل‌بندش سروده و از بهترین اشعار عرب در این زمینه است و با این شعر آغاز می‌شود:

حُكْمُ الْمَيِّتَةِ فِي الْبَرِيَّةِ جَارِي      مَا هَذِهِ الدُّنْيَا بِدَارٍ قَرَارٍ

حکم مر در تمام انسان‌ها جاری است و این جهان جای قرار و ثبات نیست.

سپس می‌افزاید:

بَيْنَا تَرَى الْإِنْسَانَ فِيهَا مُخْبِرًا      حَتَّى يُرَى خَبْرًا مِنَ الْأَخْبَارِ

در حالی که انسان زنده است و از حوادث مختلف خبر می‌دهد ناگهان طومار زندگانی‌اش پیچیده می‌شود و خودش جزء اخبار می‌گردد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. به آیات ۲۴ سوره یونس و ۴۵ سوره کهف مراجعه شود.

۲. کسانی که می‌خواهند تمام این قصیده بسیار پرمعنا و سوزناک را مطالعه کنند می‌توانند به کتاب شهداء الفضيلة مرحوم علامه امینی یا الکنی و الالقاب مرحوم محدث قمی در شرح حال ابوالحسن تهامی مراجعه کنند.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ،  
ذِيَادَةَ لِعِبَادِهِ عَنِ نَقْمَتِهِ وَحِيَاشَةَ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند سبحان ثواب را بر اطاعتش و کیفر را بر معصیتش قرار داده است تا  
بندگان را از عذاب خود بازدارد و آن‌ها را به سوی بهشت سوق دهد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از آنچه مرحوم خطیب در مصادر آورده استفاده می‌شود که این کلام نورانی با خطبه‌ای که فاطمه زهرا علیها السلام در باره فدک خوانده هماهنگ است و مرحوم آمدی نیز آن را در کتاب غررالحکم با تفاوتی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۸).

## شرح و تفسیر

### فلسفه ثواب و عقاب

امام علیه السلام در این کلام نورانی و فشرده و کوتاه به فلسفه ثواب و عقاب در برابر اطاعت و معصیت اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند سبحان ثواب را بر اطاعتش و کیفر را بر معصیتش مقرر داشته است تا بندگانش را از عذاب خود بازدارد و آن‌ها را به سوی بهشتش سوق دهد»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ وَ حَيَاةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ).

«زیاده» در اصل از ماده «ذود» (بر وزن ذوب) به معنای منع کردن و جلوگیری نمودن است که در قرآن مجید در سوره قصص آیه ۲۳ در مورد دختران شعیب به آن اشاره شده و می‌فرماید: ﴿وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ﴾؛ «در کنار چاه آب مدین به جز چوپان‌ها دو زن را دید که از رفتن گوسفندان خود به سوی چاه آب جلوگیری می‌کردند».

در کلام نورانی مورد بحث مفهومش این است که خداوند عقاب را بر گناه قرار داده تا بندگانش را از عذاب خود بازدارد.

«حیاشه» مصدر حاش یحوش - آن‌گونه که ارباب لغت از جمله ابن منظور در لسان‌العرب، گفته‌اند - به معنای سوق دادن صید به سوی دام یا به سوی افرادی که آماده صید کردن هستند می‌باشد سپس به معنای هرگونه سوق دادن، به کار رفته و در کلام نورانی بالا به همین معنا استفاده شده است زیرا امام علیه السلام می‌فرماید:



خداوند ثواب و عقاب را بر طاعت و معصیت قرار داده تا بندگانش را به سوی بهشتش سوق دهد. (توجه داشته باشید که این واژه اجوف و اوی است و اجوف یایی آن به معنای دیگری است.)

تعبیر به «وضع الثواب...» سبب شده است که در میان شارحان نهج البلاغه بحث‌هایی دربارهٔ هماهنگی این کلام با مذهب اشاعره یا عدلیه صورت گیرد. می‌دانیم اشاعره منکر حسن و قبح عقلی هستند بنابراین اوامر و نواهی را تابع مصالح و مفاسد نمی‌دانند و همچنین ثواب و عقاب را امر عقلی نمی‌شمرند بلکه معتقدند همهٔ این‌ها قراردادی و طبق وضع شارع مقدس است در حالی که پیروان مکتب عدل (شیعه و معتزله) معتقدند که حسن و قبح، عقلی است؛ آنچه خداوند امر فرموده دارای مصلحتی بوده و آنچه نهی کرده دارای مفسده‌ای و این مصالح و مفاسد سبب اوامر و نواهی پروردگار شده است. ثواب و عقاب نیز یک امر عقلی است چراکه مطیع و عاصی نمی‌توانند در ترازوی عقل یکسان باشند به همین دلیل خداوند به مطیعان پاداش نیک و به عاصیان کیفر و مجازات می‌دهد. ولی قابل توجه این‌که اگر خداوند هیچ ثواب و عقابی بر اطاعت و معصیت قرار ندهد بلکه همان مصالح و مفاسد را که در طاعات و معاصی است سبب امر و نهی قرار دهد کاری برخلاف عدالت و حکمت و حکم عقل انجام نداده است. مثلاً اگر طبیب به بیمار دستور دهد فلان دارو را مصرف کن و این امر طبیب دارای فوایدی برای این بیمار باشد همین نکته برای صحت امر طبیب کافی است و نیاز به پاداش و جزای اضافه‌ای ندارد و همچنین اگر بیمار را از بعضی کارها بازدارد به دلیل زیانی که در آن کارهاست، نهی او حکیمانه است و نیازی به کیفر ندارد.

اوامر و نواهی الهی نیز اگر تنها به دلیل مصالح و مفاسد آن‌ها باشد کاملاً حکیمانه است و نیازی به پاداش و کیفر ندارد.

ولی خداوند برای لطف و رحمت بیشتر و ایجاد انگیزه در طاعات و نفرت از معاصی، برای اطاعت ثوابی قرار داده و برای معصیت عقابی. این در واقع شبیه همان قاعده لطف است که ارباب علم کلام می‌گویند و خلاصه‌اش این است که شخص حکیم هنگامی که چیزی را از کسی می‌خواهد آنچه او را به اطاعت نزدیک می‌کند و از معصیت باز می‌دارد در نظر می‌گیرد بی آن‌که او را اجبار کرده باشد: (اللُّطْفُ هُوَ مَا يَكُونُ الْمَكْلُفُ مَعَهُ أَقْرَبَ إِلَى فِعْلِ الطَّاعَةِ وَأَبْعَدَ مِنْ فِعْلِ الْمَعْصِيَةِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ حِطٌّ فِي التَّمَكِينِ (أَيِ الْقَدْرَةِ) وَلَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْإِجْبَاءِ).

بنابراین حسن و قبح عقلی، و وضع ثواب و عقاب بر طاعت و معصیت بر اساس حکمت الهی نه تنها منافاتی با یکدیگر ندارند بلکه مؤید یکدیگرند.

### نکته

#### آیا ثواب، تفضل است یا استحقاق؟

در ذیل خطبه ۲۱۶ در جلد هشتم، این مسئله را مطرح کردیم که آیا پاداش‌های الهی بر اساس استحقاقی است که بندگان پیدا می‌کنند و یا نوعی تفضل و کرم پروردگار است. در این مسئله اختلاف نظر فراوانی در میان علمای علم کلام به ویژه اشاعره و معتزله وجود دارد.

مهمترین دلیلی که طرفداران استحقاق می‌گویند این است که اطاعت فرمان خدا غالباً با مشکلاتی همراه است. چگونه ممکن است خداوند حکیم عادل این مشکلات را بر بندگان خود تحمیل کند و اجر و پاداشی در برابر آن قرار ندهد در حالی که از نظر فقهی هر کسی برای دیگری کاری انجام دهد یا باید اجرة المثل به او داد و یا اجرة المسمی، مگر آن‌که خودش قصد تبرع داشته باشد.

ولی به یقین قیاس این دو با یکدیگر قیاس مع الفارق است. کارگر و اجیری که برای ما کار می‌کند مشکلی را از ما حل می‌کند و خدمتی برای ما انجام می‌دهد نه این‌که مشکل خود را حل کند.

ولی اطاعت فرمان‌های پروردگار خدمتی به خداوند نیست بلکه خدمتی به خود ماست زیرا یقین داریم که تمام آن‌ها دارای مصالحی است که عاید ما می‌شود و به تعبیر دیگر، شبیه دستوری است که طیب به بیمار می‌دهد. آیا اگر بیمار دستور طیب را اجرا کند و سلامتی خود را بازیابد حق دارد از طیب تقاضای اجرتی در برابر زحمت خوردن داروهای تلخ کند؟ فرمان‌های پروردگار در مورد واجبات و محرمات همه از این قبیل است.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که اگر خداوند پاداشی می‌دهد صرفاً تفضلاً است، شبیه جایزه‌هایی که به نفرهای اول در امتحانات می‌دهند. مسلم است که آن‌ها خدمتی به خودشان کرده‌اند نه به استادشان ولی استاد برای تشویق تفضلاً جایزه‌ای هم به آن‌ها می‌دهد.

کلام حکیمانه مذکور نیز اشاره به همین معنا می‌کند که خداوند ثواب و عقاب را بر طاعت و معصیت قرار داده است تا بندگان را از عذاب نجات داده و به سوی بهشت سوق دهد. یعنی این ثواب و عقاب نیز مصلحتی دارد که عاید بندگان می‌شود.

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم، آن‌جا که فرمود: «لَنْ يَدْخَلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ، قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَعَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ!»؛ هیچ‌کس را عملش وارد بهشت نمی‌سازد. عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر این‌که رحمت خدا شامل من شود! <sup>۱</sup>

و در ذیل حدیث آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست مبارک را بر سر خود نهاد و با صدای بلند جمله بالا را بیان کرد. یعنی یقین بدانید که من هم مشمول این حکم هستم.

اشاره به این که پاداش الهی به قدری پراهمیت است که اگر بنا بود ما اجر و مزدی از خداوند طلبکار باشیم این پاداش های عظیم و این بهشت جاویدان بسیار فراتر از اعمال ما بود.

\*\*\*

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا  
 أَسْمُهُ، وَ مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، سَكَانُهَا  
 وَعَمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَ إِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ؛  
 يَرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا، وَ يَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا. يَقُولُ اللَّهُ  
 سُبْحَانَهُ: فَبِي حَلَفْتُ لَأُبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلَادِكَ فِتْنَةً تَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ وَ قَدْ  
 فَعَلَ، وَ نَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْعَفْلَةِ.

امام عليه السلام فرمود:

روزگاری بر مردم فرا می‌رسد که در میان آن‌ها از قرآن چیزی جز خطوطش و از  
 اسلام جز نامش باقی نخواهد ماند، مساجد آن‌ها در آن زمان از جهت بنا آباد  
 و محکم ولی از جهت هدایت خراب و ویران است، ساکنان آن مساجد و آبادکنندگان  
 بدترین مردم روی زمین‌اند، فتنه و فساد از آن‌ها برمی‌خیزد و خطاها به آن‌ها  
 بازمی‌گردد، آن‌کس که در آن زمان از فتنه‌ها کناره‌گیری کند او را (به اجبار) به آن  
 بازمی‌گردانند و هر کسی که از آن‌جا وامانده است به سوی آن سوقش می‌دهند،  
 خداوند سبحان می‌فرماید: به ذاتم سوگند خورده‌ام فتنه‌ای بر آنان می‌فرستم که

عادل بردبار در آن حیران بماند (سپس امام علیه السلام افزود): و هم اکنون این کار انجام شده و ما از خداوند خواستاریم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما درگذرد.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: مطابق آنچه در میزان الاعتدال ذهبی آمده، اصل این سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که امیرمؤمنان علیه السلام آن را از آن حضرت نقل کرده و نویسنده رساله اصول الایمان نیز آن را روایت نموده ولی بخش آخر آن را امیرمؤمنان علی علیه السلام بر آن افزوده است. مرحوم صدوق نیز در ثواب الاعمال آن را آورده است و این که مرحوم سید رضی آن را از کلمات امیرمؤمنان علیه السلام شمرده، شک نیست که در جایی به عنوان روایت آن حضرت بوده همانگونه که آمدی در غررالحکم نیز بخش‌هایی از آن را از امیرمؤمنان علیه السلام نقل نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۰).

## شرح و تفسیر

### زمانی طوفانی در پیش است

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خویش از زمانی خبر می‌دهد که اسلام و قرآن به فراموشی سپرده می‌شود و اهل آن زمان غرق گناه می‌گردند، و نه ویژگی از مفاسد برای آن زمان ذکر می‌کند و می‌فرماید: «روزگاری بر مردم خواهد آمد که در میان آن‌ها از قرآن چیزی جز خطوطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند؛ (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَسْمُهُ).»  
رسم در این جا به معنی خطوط است، هرچند بعضی آن را به معنی قرائت، تفسیر کرده‌اند که بعید به نظر می‌رسد.

با این‌که این دو ویژگی برای معرفی اهل آن زمان که از اسلام، تنها به ظواهری قناعت کرده‌اند و از حقیقت اسلام چیزی در میان آن‌ها باقی نمانده کفایت می‌کند با این حال چند جمله دیگر در معرفی آن‌ها بیان کرده و می‌فرماید: «مساجد آن‌ها در آن زمان از جهت بنا آباد و محکم ولی از جهت هدایت خراب و ویران است؛ (وَمَسَاجِدُهُمْ يُؤَمِّنُهُمْ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى).»

اشاره به این‌که آن‌ها تنها به ظواهر اسلام و مساجد قناعت می‌کنند و به مسائل مربوط به فرهنگ اسلامی که باید در آن جا پیاده شود و مسجد کانون آن باشد توجهی ندارند.

سپس در وصف دیگری می‌فرماید: «ساکنان آن مساجد و آبادکنندگان آن

بدترین مردم روی زمین اند فتنه و فساد از آن‌ها برمی‌خیزد و خطاها و گناهان به سوی آن‌ها بازمی‌گردد؛ «سُكَّانُهَا وَعُمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْأَخْطِيئَةُ».

اشاره به این که میان ظاهر و باطن آن‌ها فرق بسیار است، ظاهر آن‌ها این است که اهل مسجد و عمران و آبادی آن هستند در حالی که جز فتنه‌گری و گناه، چیزی از آن‌ها بر نمی‌خیزد، حتی از همان مساجد آباد برای فتنه‌گری و توطئه بر ضد مؤمنان راستین، و انحرافات خود بهره می‌جویند.

سپس در آخرین بیان صفات آن‌ها می‌فرماید: «آن‌ها به گمراهی خود قانع نیستند بلکه اصرار به گمراه ساختن دیگران نیز دارند) هرگاه کسی از فتنه آنان کناره‌گیری کند او را به آن بازمی‌گردانند و هرکس که از آن جا و امانده به سوی آن سوقش می‌دهند؛ «يُرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا، وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا».

آری آن‌ها اصرار دارند که هیچ مانعی بر سر راه اعمال زشت و کارهای خلافشان نباشد و اگر کسانی از آن‌ها کناره‌گیری کنند به اجبار آن‌ها را به جمع خود بازمی‌گردانند.

امام علیه السلام در پایان به عذاب دردناک آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند سبحان می‌فرماید: به ذاتم سوگند می‌خورم فتنه‌ای بر آنان بر می‌انگیزم که عاقل بردبار در آن حیران بماند؛ «يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: فَبِئْسَ حَلْفَتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلِيكَ فِتْنَةً تَشْرُكُ الْحَلِيمِ فِيهَا حَيْرَانَ».

این فتنه ممکن است یک بلای آسمانی یا زلزله‌های ویرانگر زمینی یا بیماری‌های فراگیر و یا شمشیرهای دشمنان سلطه‌گر باشد که همگی در برابر آن حیران بمانند و حتی عاقلان بردبار راه برون‌رفتی از آن نیابند.

و در آخرین جمله می‌فرماید: «هم‌اکنون این کار انجام شده و ما از خداوند می‌خواهیم که از لغزش‌ها و غفلت‌ها درگذرد؛ «وَقَدْ فَعَلَ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْعَفْلَةِ».



امام علیه السلام در این گفتار پر معنای خود زمانی را ترسیم می‌کند که نور هدایت الهی به خاموشی می‌گراید، آفتاب عالم تاب اسلام رو به افول می‌نهد و مسلمانان راستین کم می‌شوند و آن‌ها که هستند بر اثر فشارها خانه‌نشین می‌گردند، صحنه اجتماع به دست ریاکارانی می‌افتد که قرآن را با صدای خوب می‌خوانند و آن را با بهترین خط و زیباترین طبع آراسته می‌کنند، نمونه دیگر ریاکاری آن‌ها مساجد آباد و پرشکوه است، این‌ها همه در حالی است که در باطن، نه خبری از تعلیمات اسلام است و نه از اخلاق اسلام. بازیگران ریاکار این میدان که بدترین مردم روی زمین اند کاری جز فتنه‌گری و خطاکاری ندارند و عجب این‌که اصرار دارند دیگران را هم به رنگ خود درآورند چراکه اگر آن‌ها مسلمان راستین باشند مانع کار آنان می‌شوند پس باید آن‌ها را نیز از اسلام بیرون برد تا راه برای پیشرفت این گروه فتنه‌گر صاف و هموار شود.

البته خداوند تنها به مجازات آنان در عرصه قیامت اکتفا نمی‌کند بلکه در همین دنیا نیز آن‌ها را گرفتار انواع مصائب می‌کند، این مجازات‌ها ممکن است در اشکال مختلف جلوه‌گر شود، بلاهای آسمانی، فتنه‌های زمینی، بیماری‌های فراگیر، قحط‌سالی و از همه بدتر سلطه گروهی بی‌رحم بر آن‌ها و کشت و کشتار آنان به دست این گروه، فتنه‌هایی که به قدری پیچیده و متراکم است که آگاه‌ترین مردم از حل آن عاجز می‌شوند و ناچار حیران و سرگردان تماشاگر این صحنه‌ها خواهند بود.

آیا آنچه امام علیه السلام از این اوصاف برای مردم آن زمان بیان کرده اشاره به زمان خود اوست که بر اثر حکومت‌های خودکامه و سلطه بنی‌امیه و نفوذ بازماندگان عصر جاهلیت در مراکز قدرت اسلامی، مردم گرفتار چنین شرایطی شدند و یا اشاره به زمان‌های آینده مثلاً زمانی مثل زمان ماست.

جمله «یاتی» که به صورت فعل مضارع است و همچنین «لا یبقی» و افعال

مضارع دیگری که در کلام امام علیه السلام پی در پی به کار رفته است نشان می‌دهد که امام علیه السلام از حادثه‌ای در آینده خبر می‌دهد ولی جمله «وقد فعل» (خداوند این کار را کرده است) نشان می‌دهد که چنین گروهی در عصر و زمان امام علیه السلام بودند و خداوند نیز مجازاتش را بر آنها وارد ساخت.

ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که ممکن است جمله «وقد فعل» اشاره به این باشد که خداوند شبیه این عذاب را بر اقوام پیشین که از راه حق منحرف می‌شدند و گرفتار همین مفسد اجتماعی و اخلاقی بودند، نازل کرده یعنی این موضوع در تاریخ بشر سابقه دارد و بارها تکرار شده است. بعضی احتمال ضعیف سومی داده‌اند و آن این که جمله «قد فعل» تأکید بر این باشد که خداوند چنین سوگندی را یاد کرده است.

احتمال چهارمی نیز در این جا وجود دارد که فعل ماضی اشاره به مضارع متحقق‌الوقوع باشد؛ یعنی چیزی که در آینده قطعاً واقع می‌شود گاه به صورت فعل مضارع بیان می‌گردد که در قرآن مجید نظایر متعددی دارد. البته فعل مضارع برای زمان حال و استقبال، هر دو می‌آید ولی استعمال آن منحصرراً در زمان حال، قطعاً خلاف ظاهر است و احتیاج به قرائن روشن دارد. (توضیح بیشتری در این زمینه در قسمت نکته خواهد آمد).

امام علیه السلام در پایان این سخن راه توبه را به مردم نشان می‌دهد و می‌فرماید: «ما از خداوند خواستاریم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما درگذرد»؛ (وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ).

اشاره به این که اگر مردم بیدار شوند و به درگاه الهی روی آورند و از غفلت‌ها و لغزش‌هایی که داشته‌اند از پیشگاه خدا آمرزش بطلبند امید است که آن بلاها و فتنه‌ها برطرف گردد.

## نکته

## آیا زمان ما مصداق کلام بالاست؟

تعبیراتی که امام علیه السلام در این جمله‌های پرمعنا به کار برده و تمام آن به صورت فعل مضارع یا شبیه مضارع است خبر می‌دهد که این شرایط نابسامان و اوضاع دردناک در آینده برای مسلمانان بر اثر غفلت‌ها و بیگانگی از تعلیمات اسلام روی می‌دهد اما جمله آخر آن که می‌فرماید: «وَقَدْ فَعَلْ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ؛ خداوند چنین فتنه‌ای را به دلیل آن کارهای ناشایست بر آن‌ها مسلط ساخته و ما از خدا می‌خواهیم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما بگذرد» نشان می‌دهد که در عصر امام علیه السلام چنین حادثه دردناکی روی داده است. از زمان خلیفه سوم جامعه اسلامی به تدریج از اسلام فاصله گرفت و مال و ثروت هنگفت حاصل از غنائم آن‌ها را به خود مشغول ساخت و آلوده گناهان زیادی شدند و به دنبال آن، فتنه بنی‌امیه به وجود آمد و مردم را در حیرت شدیدی فرو برد.

ولی این احتمال وجود دارد که گفتار امام علیه السلام دارای چند مرحله است، یک مرحله آن در آن عصر اتفاق افتاد و مرحله شدیدترش در اعصار بعد. آن‌گونه که نمونه آن را با چشم خود در بسیاری از کشورهای اسلامی می‌بینیم که قرآن، زیاد می‌خوانند ولی از عمل به قرآن خبری نیست، داد اسلام زیاد می‌زنند ولی از تعلیمات اسلام بی‌گانه‌اند، مساجد فراوانی دارند، بسیار آباد و پرشکوه ولی نور هدایت در آن‌ها نیست، فتنه‌ها از آن‌ها می‌جوشد و همه‌جا را فرامی‌گیرد به خصوص این گفتار درباره سلفی‌های تکفیری و متعصب، کاملاً صادق است و فتنه‌ای که بر آن‌ها مسلط شده فتنه یهود و بعضی از کشورهای بزرگ است که قبله اول مسلمین را گرفته‌اند و همواره کشورهای اسلامی را تهدید کرده مسلمین را حیران و سرگردان می‌کنند.

البته این احتمال را نیز که فعل ماضی «قد فعل» اشاره به مضارع متحقق الوقوع و مسلم باشد نباید از نظر دور داشت.



وروي أنه عليه السلام، قلما اعتدل به المنبر، إلا قال أمام الخطبة:  
 أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ أَمْرٌ وَعَبَثٌ فَيَلْهُو، وَلَا تُرِكَ سُدَى فَيَلْغُو  
 وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَحَهَا سُوءُ النَّظَرِ  
 عِنْدَهُ، وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ  
 الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سُهُمَّتِهِ.

روایت شده که کمتر اتفاق می افتاد که امام علیه السلام بر منبر بنشیند و پیش از خطبه  
 چنین نفرماید:

ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید (و بدانید) هیچ کس بیهوده و عبث آفریده نشده که  
 دائماً به لهو (و سرگرمی های مختلف) پردازد و هیچ کس مهمل و بی هدف رها نشده  
 تا به کارهای لغو و بی ارزش مشغول شود (هرگز) دنیای دلپسندش جای آخرتی را  
 که با بدنگری، زشت در نظرش جلوه کرده است نخواهد گرفت و آن فریب خورده ای  
 که با برترین کوشش بر دنیا ظفر یافته همچون کسی نیست که به کمترین سهم خود  
 از آخرت دست یافته است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: بخش آغازین این کلام نورانی در کتاب دستور معالم الحکم (نوشته

## شرح و تفسیر

### یک پیام مستمر

امام علیه السلام در این کلام نورانی به سه نکته مهم اشاره می فرماید و جالب این که از آغاز این کلام استفاده می شود، مواقعی که به منبر می رفت غالباً در آغاز خطبه ها به این نکته ها اشاره می فرمود؛ (و رُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام قَلَّمََا اغْتَدَلَ بِهِ الْمُنْبَرُ إِلَّا قَالَ أَمَامَ الْخُطْبَةِ).

در نخستین نکته به هدف آفرینش انسان به صورت سر بسته اشاره کرده، می فرماید: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید. هیچ کس بیهوده و عبث آفریده نشده که به لهو (و انواع سرگرمی ها) پردازد و مهمل و بی هدف رها نگشته تا پیوسته به کارهای لغو مشغول شود»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ أَمْرٌ وَعَبَثًا فَيَلْهُو، وَ لَا تُرِكَ سُدَى فَيَلْغُو).

«سدى» به معنای رها شده و بی هدف و بی برنامه است. به شتری که ساریان، آن را در بیابان رها کند «ابل سدى» می گویند.

---

→ قاضی قضاعی متوفای (۴۵۴) با تغییراتی آمده که به روشنی نشان می دهد از منبع دیگری اخذ کرده است. زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را آورده است. سپس تصریح می کند که این کلام حکیمانه در نسخه ابن ابی الحدید آمده و در نسخ دیگر وجود ندارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۰).  
در غررالحکم بخش آخرین این کلام نورانی با تفاوت چشمگیری ذکر شده که نشانه تعدد منابع است. (غررالحکم، ج ۲۵۰۲).

تفاوت «لهو» و «لغو» که در کلام بالا آمد این است که «لهو» به معنای سرگرمی است و انواع بازی‌های سرگرم‌کننده را شامل می‌شود اما «لغو» بیهوده‌کاری است حتی اگر هیچ سرگرمی‌ای در آن نباشد.

هنگامی که به این جهان پهناور با این همه نظامات و این همه بدایع نگاه می‌کنیم و سپس به مواهب زیاد و نعمت‌های گوناگونی که در وجود ما به ودیعت نهاده شده می‌نگریم یقین پیدا می‌کنیم که آفریننده آن دستگاه با عظمت و این موجود عجیب هدف مهمی در نظر داشته است. هرگز نه این عالم پهناور بیهوده آفریده شده است و نه خلقت این اعجوبه جهان هستی که نامش انسان است بی‌هدف می‌باشد.

بنابراین باید آن هدف را پیدا کرد و در مسیر آن گام برداشت و آن، چیزی نیست جز سیر الی الله و پیمودن مسیر تکامل و رسیدن به سعادت جاویدان که همه پیامبران الهی به خصوص پیغمبر اسلام ﷺ از آن خبر دادند.

جالب این است که هرگاه از یک فیلسوف مادی‌گرا سؤال کنیم که این چشم انسان برای چیست؟ تمام اهداف چشم را برمی‌شمارد، گوش برای چیست؟ اهداف آن را نیز ذکر می‌کند و همچنین زبان و دست و پا و حتی ابروها و مژه‌ها، برای هر کدام اهداف مهمی ذکر می‌کند اما اگر از او سؤال کنیم: این مجموعه که جزء جزئش با هدف است برای چیست؟ در پاسخ آن فرو می‌ماند و جوابی ندارد.

اما فیلسوف الهی شفاف‌ترین جواب را که در بالا اشاره شده و انبیای الهی و دلیل عقل، پشتیبان آن هستند بیان می‌کند.

انسان به سرمایه‌دار عظیمی می‌ماند که باید با این سرمایه‌های الهی، گوهرهای گران‌بهایی به دست آورد که ارزش آن را داشته باشد نه این که سرمایه وجود خویش و شایستگی‌ها و لیاقتش را به هدر دهد و با دست خالی چشم از جهان ببندد و راهی راه زیان‌کاران شود.

آنگاه در دومین نکته اشاره به کسانی می‌کند که آخرت را به سبب بدنگری، به دنیا فروخته‌اند، می‌فرماید: «(هرگز) دنیای دلپسند او جای آخرتی را که با بدنگری، زشت در نظرش جلوه کرده است نخواهد گرفت»؛ (وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ).

هوای نفس، بلای بزرگی است، گاهی دیدگاه انسان را چنان دگرگون می‌سازد که زشت را زیبا و زیبا را زشت می‌بیند همانگونه که قرآن مجید درباره گروهی از اقوام منحرف پیشین می‌فرماید: ﴿وَزَيْنٌ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ﴾؛ «شیطان اعمال آن‌ها را در نظرشان زینت داده است».<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾؛ «زندگی دنیا در نظر کافران زینت داده شده است».<sup>۲</sup>

طبیعی است، هنگامی که زندگی دنیا در نظر انسان خوشایند و زیبا باشد، آخرت در نظرش زشت و ناپسند است، از آن می‌گریزد و به سوی دنیا باشتاب می‌رود و این است سرنوشت تمام کسانی که وسوسه‌های شیطان و هوای و هوس‌های نفس، دید و فکر آن‌ها را دگرگون ساخته است.

در سومین نکته اشاره به سرنوشت این‌گونه فریب‌خوردگان کرده، می‌فرماید: «آن فریب‌خورده‌ای که با برترین همت (و بالاترین کوشش) بر دنیا ظفر یافته همچون کسی نیست که به کمترین سهم خود از آخرت دست یافته است»؛ (وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَىٰ هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَىٰ سُهُمَّتِهِ).

چه شوم است سرنوشت کسانی که بالاترین همت و تلاش خود را برای دست یافتن به متاع ناپایدار و زودگذر دنیا به کار می‌گیرند و چه زیباست

۱. عنکبوت، آیه ۳۸.

۲. بقره، آیه ۲۱۲.



سرنوشت کسانی که با تلاش و کوشش و همت خود سهمی از سعادت اخروی پیدا کرده‌اند، هر چند این سهم کوچک باشد.

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امام صادق علیه السلام آورده است می‌خوانیم که ابوبصیر خدمت حضرت رسید، عرض کرد: فدایت شوم مرا تشویق (به بهشت) کن. امام علیه السلام فرمود: بوی بهشت از فاصله هزار سال به مشام می‌رسد و کمترین منزلی که بهشتیان دارند منزلی است که اگر همه جن و انس را بخواهد به آن دعوت کند می‌تواند از آن‌ها پذیرایی نماید بی آن‌که چیزی از نعمت‌های او کاسته شود و کمترین مقام اهل بهشت مقام کسی است که داخل بهشت می‌شود و سه باغ در برابر او نمایان می‌گردد و هنگامی که در پایین‌ترین آن‌ها وارد می‌شود همسران و خادمان و نهرها و میوه‌های فراوانی می‌بیند و شکر و حمد خدا را به جا می‌آورد. به او گفته می‌شود: سر بلند کن و باغ دوم را بین که در آن نعمت‌هایی است که در باغ اول نیست. عرضه می‌دارد: خداوندا! این باغ را نیز نصیب من کن. می‌فرماید: شاید اگر آن را به تو بدهم باز غیر آن را بخواهی. عرضه می‌دارد: همین را می‌خواهم، همین را می‌خواهم. (و به همین ترتیب باغ دیگری را با نعمت‌های بسیار فراوان مشاهده می‌کند و شکر و سپاس خدا را بسیار به جا می‌آورد).<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۱۱.



لَا شَرَفَ أَعْلَىٰ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَىٰ، وَلَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ، وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَا كَنْزَ أَعْنَىٰ مِنَ الْقَنَاعَةِ، وَلَا مَالَ أَذْهَبُ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَىٰ بِالْقُوَّةِ. وَمَنْ أَقْتَصَرَ عَلَىٰ بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ أَنْتَظَمَ الرَّاحَةَ وَتَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ وَالرَّغْبَةَ مِفْتَاحُ النَّصَبِ وَمَطِيَّةُ التَّعَبِ، وَالْحِرْصُ وَالْكَبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَدُّمِ فِي الدُّنُوبِ، وَالشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ شرافتی برتر از اسلام نیست و هیچ عزتی گران بهاتر از تقوا، هیچ پناهماهی بهتر و نگهدارنده تر از ورع (و پرهیز از شبهات) نمی باشد، هیچ شفیعی نجات بخش تر از توبه، هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت و هیچ سرمایه ای برای از بین بردن فقر بهتر از رضا به مقدار حاجت نمی باشد. آنکس که به مقدار نیاز اکتفا کند به آسایش و راحتی همیشگی دست یافته و در فراخنای آسودگی جای گرفته است در حالی که دنیا پرستی کلید رنج و بلا و مرکب تعب و ناراحتی است. حرص و تکبر و حسد انگیزه هایی هستند برای فرورفتن در گناهان، و شر و بدکاری، جامع تمام (این) عیب هاست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که مرحوم سید رضی این گوهرهای پرارزش را از خطبه امیرمؤمنان علیه السلام که به نام

## شرح و تفسیر

### ده موضوع مهم و سرنوشت ساز

امام علیه السلام در این جمله‌های کوتاه و پرمعنا اشاره به ده موضوع مهم می‌کند که هفت موضوع مربوط به فضایل اخلاقی و سه موضوع مربوط به رذایل اخلاقی است.

نخست می‌فرماید: «شرافتی برتر از اسلام نیست»؛ (لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ). این نکته با توجه به این که اسلام مجموعه‌ای از عقاید و الای دینی و برنامه‌های سازنده عبادی و دستورات مهم اخلاقی است کاملاً روشن است. بسیاری از افراد، شرف را در مقام‌های مادی متزلزل و اموال و ثروت‌های ناپایدار و قدرت قوم و قبیله که دائماً در معرض فناست می‌دانند. در حالی که شرافت واقعی این است که انسان یک مسلمان راستین باشد.

در جمله دوم می‌فرماید: «عزت و قدرتی گران‌بها تر از پرهیزکاری نیست»؛ (وَلَا عِزٌّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى).

---

→ «خطبة الوسيلة» معروف است برگرفته و گروهی قبل از سید رضی و بعد از او آن را نقل کرده‌اند. از جمله مرحوم کلینی در کتاب روضه کافی آن را به‌طور کامل آورده است و بخشی از آن را ابن شعبه حرانی در تحف العقول آورده همان‌گونه که با تفاوت مختصری در وصیت امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام نیز آمده است. نیز مرحوم صدوق در کتاب امالی به آن اشاره کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۱). اضافه می‌کنیم: در کتاب شریف من لا یحضر نیز این کلمات نورانی به عنوان خطبه‌ای که امیرمؤمنان علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرده ذکر شده است. (من لا یحضر، ج ۴، ص ۴۰۶، ح ۵۸۸۰).

زیرا تقوا چنان انسان را مسلط بر خویش می‌سازد که وسوسه‌های شیطان و هوای نفس را به عقب می‌راند. چه قدرتی از این بالاتر که انسان شیطان را به زمین بزند و هوای نفس را مهار کند.

در سومین جمله می‌فرماید: «هیچ پناهگاهی بهتر و نگهدارنده‌تر از ورع (و پرهیز از شبهات) نیست»؛ (وَلَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ).

لغزش‌های انسان در بسیاری از موارد در امور شبهه‌ناک است که انسان را به پرتگاه محرمات مسلم شرع سوق می‌دهد. کسی که دارای ورع و پرهیز از شبهات است در پناهگاه مطمئنی قرار گرفته که او را از چنین لغزشی باز می‌دارد. در حکمت چهارم نیز شبیه این جمله گذشت آن‌جا که می‌فرماید: «الْوَرَعُ جُنَّةٌ؛ ورع، سپر محکمی است».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعُ؛ دشوارترین عبادت ورع است».<sup>۱</sup> زیرا علاوه بر ترک محرمات و انجام واجبات، انسان را از ارتکاب شبهات باز می‌دارد.

در حدیث دیگری آمده است که یکی از یاران امام صادق علیه السلام خدمتش عرض کرد: من توفیق زیارت شما را چند سال یک‌بار پیدا می‌کنم دستوری بیان فرما که به آن عمل کنم (و ضامن سعادت باشد). امام علیه السلام فرمود: «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعٌ فِيهِ؛ تو را به تقوای الهی و ورع و تلاش و کوشش (در مسیر اطاعت پروردگار) سفارش می‌کنم و بدان که تلاش بدون ورع نتیجه‌بخش نخواهد بود».<sup>۲</sup>

در چهارمین نکته می‌فرماید: «هیچ شفیع نجات‌بخش‌تر از توبه نیست»؛ (وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ).

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۷، ح ۵.

۲. همان، ص ۷۶، ح ۱.

زیرا شفاعت شفیعیان دیگر گناه پذیرفته می‌شود و گناه ممکن است پذیرفته نشود زیرا بار گناه، سنگین‌تر از شفاعت است. اما توبه واقعی که با ندامت کامل و تصمیم بر عدم تکرار گناه و جبران گذشته و اعمال صالح آینده صورت گیرد قطعاً در پیشگاه خداوند پذیرفته خواهد شد. بنابراین گنهکاران به جای این که به انتظار شفاعت شفیعیان بنشینند بهتر است توبه کنند و شفاعت را برای تأکید بر پذیرش آن از شفیعیان بخواهند.

خداوند به طور مطلق در قرآن مجید می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»؛ «خداوند کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و گناهان آن‌ها را می‌بخشد».<sup>۱</sup>

در پنجمین نکته اشاره به اهمیت قناعت کرده، می‌فرماید: «هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست»؛ (وَلَا كُنْزٌ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ).

گنج‌های دیگر پایان می‌پذیرند، گنجی که پایان نمی‌پذیرد گنج قناعت است. اضافه بر این، برای حفظ گنج‌های ظاهری رنج فراوان باید کشید چراکه دشمنان و سارقان و حسودان دائماً در کمین آن‌اند. ولی گنج قناعت هیچ سارق و دشمن و حسودی ندارد. و به گفته سعدی:

گنج آزادی و کنج قناعت ملکی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را و به گفته حافظ:

گنج زر، گر نبود، کنج قناعت باقی است

آن‌که آن داد به شاهان به گدایان این داد

در گفتار حکیمانه ۵۷ آمده بود: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛ قناعت سرمایه‌ای است

که هرگز تمام نمی‌شود». همین مضمون در گفتار حکیمانه ۳۴۹ و گفتار حکیمانه ۲۲۹ آمده بود.

حقیقت قناعت یک ملکه درونی است که انسان با داشتن آن با حداقل لازم برای زندگی می‌سازد و به دنبال زرق و برق و اضافات و تشریفاتی که وقت و فکر و عمر انسان را مصروف خود می‌سازد نمی‌رود و به همین دلیل آلوده انواع گناهان و مسائل غیر اخلاقی نمی‌شود.

اضافه بر این، شخص قانع، آزادگی فوق‌العاده‌ای دارد زیرا زیر بار منت هیچ‌کس نیست؛ در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است: «الْحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمِعَ وَالْعَبْدُ حُرٌّ إِذَا قَنِعَ؛ شخص آزاده، برده است هنگامی که طمع کند، و برده، آزاده است هنگامی که قناعت پیشه کند».<sup>۱</sup>

در ششمین نکته می‌فرماید: «هیچ مالی برای نابودی فقر بهتر از رضا به مقدار نیاز نیست»؛ «وَلَا مَالٌ أَذْهَبَ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَىٰ بِالْقَوْتِ».

این جمله که در واقع تکمیل‌کننده جمله سابق است اشاره به این دارد که بی‌نیازی حقیقی در آن است که انسان به ضروریات زندگی راضی باشد و در پی مال‌اندوزی و فراهم کردن اسباب و وسایل تجملاتی که به یقین مورد نیاز او نیست خود را به زحمت نیفکند که این نوعی فقر و آن نوعی غناست.

در هفتمین نکته باز بر آنچه در نکته پنجم و ششم گذشت به گونه دیگری مهر تأیید می‌زند و می‌فرماید: «آنکس که به مقدار نیاز اکتفا کند به آسایش و راحتی همیشگی دست یافته و در فراخنای آسودگی جای گرفته است در حالی که دنیاپرستی کلید رنج و بلا و مرکب تعب و ناراحتی است»؛ «وَمَنْ أَقْتَصَرَ عَلَىٰ بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ أَنْتَضَمَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ وَ الرَّغْبَةَ مِفْتَاحَ النَّصَبِ وَ مَطِيئَةَ التَّعَبِ».

«تبوا» از ماده «تبوئه» (بر وزن تذکره) به معنای سکنی دادن به قصد دوام و بقاست.

۱. غررالحکم، ح ۸۹۷۵.

«خفص» معانی متعددی دارد از جمله تنزل و کاهش، فروتنی و نیز به معنای آسایش و فراخی زندگی است.

«دعة» به معنای آسودگی و «رغبة» به معنای دنیاپرستی و «نصب» به معنای خستگی و درماندگی و «مطیة» به معنای مرکب است.

روشن است که آنچه انسان را در زندگی به زحمت و رنج می‌افکند دنیاپرستی است و گرنه برای به دست آوردن یک زندگی ساده آمیخته با قناعت، رنج و زحمت زیادی لازم نیست و همان‌طور که امام علیه السلام در جمله بالا فرمود، دنیاپرستی است که کلید رنج و ناراحتی‌هاست و مرکب ناراحتی و تعب است.

در پایان برای تکمیل نکات گذشته به نکته دیگر که ناظر به سه رذیله اخلاقی است با ذکر آثار آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «حرص و تکبر و حسد انگیزه‌ای هستند برای فرو رفتن در گناهان، و شر و بدکاری، جامع تمام (این) عیب‌هاست»؛ (وَالْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَالشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ).

«تقحُّم» به معنای فرو رفتن در چیزی است.

سه رذیله‌ای که امام علیه السلام به عنوان انگیزه غوطه‌ور شدن در گناهان بیان فرموده همان سه رذیله معروف آغاز آفرینش انسان است؛ شیطان بر اثر تکبر رانده درگاه خدا شد و آدم به دلیل حرص، ترک اولی کرد و از درخت ممنوع خورد و از بهشت اخراج شد و قابیل بر اثر حسد، نخستین قتل و جنایت را در عالم بنیان نهاد و منفور ساحت قدس پروردگار گشت.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: «فَأَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَهِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَالْحِرْصُ وَهِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَحَوَاءَ حِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ



الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنْ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ الْحَسَدُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَحَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوفِ وَ الشَّرْوَةِ فَصِرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ نخستین چیزی که با آن معصیت خدا شد تکبر بود و آن معصیت ابلیس بود هنگامی که از اطاعت فرمان خدا سر باز زد و تکبر کرد و از کافران شد (سپس) حرص بود و آن (سرچشمه) معصیت آدم و حوا شد. هنگامی که خداوند عزوجل به آنها فرمود: از میوه‌های بهشتی هرگونه می‌خواهید بخورید ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ظالمان خواهید شد. ولی آنها چیزی را که نیاز به آن نداشتند برگرفتند و این مشکلی برای ذریه آنها تا روز قیامت ایجاد کرد و از این رو بیشترین چیزی که فرزندان آدم به دنبال آن هستند چیزی است که به آن نیازی ندارند. سپس حسد بود که (سرچشمه) معصیت فرزند آدم (قابیل) شد در آن جا که به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند. و از این صفات رذیله سه‌گانه، عشق به زنان و عشق به دنیا و عشق به ریاست و راحت‌طلبی و عشق به سخن‌گفتن و برتری‌جویی و ثروت، سرچشمه گرفت و هفت خصلت شد که تمام آنها در حب دنیا جمع شد. از این رو پیغمبران و دانشمندان بعد از آگاهی از این موضوع گفتند: حب دنیا سرچشمه تمام گناهان است»<sup>۱</sup>.

جمله «وَ الشَّرُّ جَامِعُ مَسَاوِي الْعُيُوبِ» اشاره به این نکته است که این عیوب سه‌گانه (حرص و کبر و حسد) و عیوب دیگر، همه تحت عنوان «شر» قرار می‌گیرند که نقطه مقابل خیر است و تمام آفات و آسیب‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد.

\*\*\*



لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ: عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكَفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ؛ فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ.

يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَالْبَقَاءِ، وَمَنْ لَمْ يَقُمْ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ.

امام علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری چنین فرمود:

ای جابر! قوام و استواری دین و دنیا به چهار چیز است: عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و نادانی که از فراگیری سر باز نزند و سخاوتمندی که در بذل و بخشش بخل نورزد و نیازمندی که آخرتش را به دنیا نفروشد. از این رو هرگاه عالم علمش را ضایع کند (و به کار نگیرد)، جاهل از فراگیری علم خودداری خواهد کرد (زیرا به علم عالم بدبین می شود) و هرگاه اغنیا در نیکی بخل ورزند، نیازمندان آخرت خود را به دنیا می فروشند (و به اموال اغنیا حمله می کنند).

ای جابر! کسی که خداوند نعمت فراوانی به او داده نیاز مردم به او بسیار خواهد بود

در این حال آن کس که به وظیفه واجب خود در برابر آن اموال عمل کند زمینه دوام و بقاء نعمت‌های خود را فراهم ساخته و کسی که به آنچه درباره آن اموال بر او واجب است قیام نکند آن‌ها را در معرض زوال و فنا قرار داده است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کتاب‌هایی که قبل از تدوین نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را نقل کرده، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام و خصال صدوق و تحف العقول ابن شعبه حرانی است. بعد از نهج البلاغه نیز در کتاب‌های متعددی از شیعه و اهل سنت آمده است از جمله مناقب خوارزمی، روضة الواعظین، مشکاة الانوار و تذکرة الخواص سبط بن جوزی و مجمع الامثال میدانی است که با مختصر تفاوتی آن را آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۲).

## شرح و تفسیر

### ارکان دین و دنیا

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلام جامع و نورانی خطاب به جابر بن عبدالله انصاری (آن یار وفادار و باشخصیت) درباره قوام دین و دنیا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار چیز است»، (لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَالْدُنْيَا بِأَرْبَعَةٍ).

اشاره به این‌که اگر این چهار چیز هرکدام در جای خود قرار گیرد هم دین مردم سامان می‌یابد و هم دنیای آنها.

سپس در توضیح آن فرمود: «(نخست) دانشمندی که علم خود را به کار گیرد (و دوم) نادانی که از فراگیری علم سر باز نزند»؛ (عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ).

بنابراین نخستین پایه‌ها علم و دانش، و تعلیم و تعلم است و تا این دو پایه محکم نشود نه دین مردم سامان می‌یابد نه دنیای آنها؛ در دینشان گرفتار انواع خرافات و بدعت‌ها می‌شوند و در دنیایشان گرفتار انواع پریشانی‌ها و اختلافات و رنج‌ها و ناکامی‌ها.

آنگاه به رکن سوم و چهارم اشاره کرده، می‌فرماید: «(و سوم) سخاوتمندی که

در کمک‌های مالی به دیگران بخل نورزد و (چهارم) نیازمندی که آخرت خود را به دنیا نفروشد؛ «وَجَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ».

«معروف» در این جا به معنای کمک مالی کردن به مردم است.

اشاره به این که بعد از علم و دانش، دو رکن اصلی دیگر، مال و ثروت و تقسیم عادلانه آن و حل مشکلات نیازمندان است. جامعه فقیر و همچنین جامعه‌ای که ثروتمندان بخیلی داشته باشد از آرامش و امنیت محروم خواهد بود.

آنگاه امام علیه السلام اشاره به نقطه مقابل این چهار رکن و آثار شوم آن می‌کند و می‌فرماید: «پس هرگاه عالم، علم خود را به کار نگیرد و ضایع کند جاهل از فراگیری علم خودداری خواهد کرد و زمانی که اغیا در کمک‌های مالی بخل ورزند، نیازمندان، آخرت خود را به دنیا می‌فروشند؛ «فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَكْفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ».

بدیهی است که افراد غیر عالم هنگامی که ببینند علما به علم خود پایبند نیستند، هم به خود آن‌ها بی‌اعتماد می‌شوند و هم به علمشان و در این حال به دنبال فراگیری علوم آن‌ها نمی‌روند و می‌گویند: اگر علم آن‌ها حقیقتی داشت خودشان به آن عمل می‌کردند. به تعبیر دیگر، بهترین راه تبلیغ علم، عمل به آن است همان‌گونه که در حدیث معروف از امام صادق علیه السلام آمده است: «كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّفَا؛ هنگامی که عالم به

۱. در بسیاری از نسخه‌های این حدیث شریف از جمله در خصال صدوق، غررالحکم، تحف العقول و مشکاة الانوار به جای واژه «جواد» واژه «غنی» آمده است و مناسب هم همین است زیرا نقطه مقابل فقیر، غنی است نه جواد. غنی ممکن است بخل بورزد یا نورزد ولی جواد هرگز بخل نخواهد ورزید. در ذیل همین کلام نیز واژه «غنی» آمده است.

۲. کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۴.

علمش عمل نکند مواعظ و اندرزهای او از دل‌ها فرو می‌ریزد آن‌گونه که باران از سنگ‌های سخت فرو می‌ریزد (و بر آن باقی نمی‌ماند).<sup>۱</sup>

نیز روشن است که هرگاه اغنیا به وظایف خود در برابر نیازمندان عمل نکنند آن‌ها سد تقوا را شکسته و آلوده انواع گناهان، امثال سرقت و غارت، خیانت در امانت، حتی قیام‌های عمومی بر ضد ثروتمندان و رفتن به سراغ نظام‌های اشتراکی و کمونیستی می‌شوند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَضْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ فَإِنَّ مَنْ فَنَاءَ الْإِسْلَامِ وَ فَنَاءَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَضْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ از عوامل بقاء اسلام و مسلمین این است که اموال و ثروت‌ها به دست کسانی بیفتد که حق را در آن بشناسند و به دیگران کمک کنند، و از عوامل فناء اسلام و مسلمین این است که اموال به دست کسانی بیفتد که حق را در آن نشناسند و کمک به دیگران نکنند».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته مهم دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «ای جابر! کسی که نعمت فراوان خداوند به او روی آورد نیاز مردم به او بسیار خواهد شد»؛ (يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ).

طبیعی است که تشنگان به دنبال چشمه‌های آب می‌روند و گرسنگان به دنبال منابع غذا. بنابراین کسانی که خداوند نعمت فراوانی به آن‌ها داده باید از مراجعات مکرر مردم تعجب یا وحشت نکنند، و این خود نعمت دیگری است که بتوانند با نعمت‌های وافر که در اختیار آنهاست گره از کار مردم بکشایند. سپس امام علیه السلام به واکنش‌های مختلف افراد پرنعمت در برابر این وضع و آثار

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۵، ح ۱.

آن اشاره کرده، می‌فرماید: «در این حال آن‌کس که وظیفه واجب خود را در برابر این نعمت‌های الهی انجام دهد زمینه دوام و بقاء آن‌ها را فراهم ساخته و آن‌کس که به وظیفه واجب خود در برابر آن‌ها عمل نکند آن‌ها را در معرض زوال و فنا قرار داده است»؛ (فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَالْبَقَاءِ، وَمَنْ لَمْ يَتَّقْ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ).

«عرض» از ماده «تعریض» به معنای چیزی را در معرض شخص یا حادثه‌ای قرار دادن است.

همین مضمون با تفاوتی در کتب متعددی از امام حسین سیدالشهدا علیه السلام نقل شده است که در یکی از خطبه‌های خود فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمْلُوا النِّعْمَ فَتَحْوِرَ نِقْمًا؛ بدانید نیازهای مردم به شما از نعمت‌های خدا بر شماست از این نعمت ناراحت نشوید که تبدیل به نقمت خواهد شد».<sup>۱</sup>

روشن است که هرگاه درخت پرمیوه‌ای در باغ باشد، تمام افرادی که وارد باغ می‌شوند چشم به آن می‌دوزند و از آن توقع و انتظار دارند، حتی پرنندگان نیز از آن سهمی می‌خواهند. در صورتی که توقعات مردم برآورده نشود، امواج کینه و عداوت در دل‌ها پیدا می‌شود و همین امر آن نعمت را در معرض زوال قرار می‌دهد. اضافه بر این خداوند برکت را از آن برمی‌دارد و آن نعمت به سوی زوال و فنا می‌رود.

از سویی دیگر نعمت‌های بزرگی که خداوند به افراد می‌دهد خواه مال فراوان باشد یا قدرت بسیار یا هوش سرشار، همه آن برای زندگی شخصی آن‌ها لازم نیست. پیداست که خداوند آن‌ها را مأمور ساخته که به وسیله آن بار مشکلات را از دوش دیگران بردارند و گره از کار آن‌ها بگشایند. حال اگر این امانت‌دار الهی

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۱، ح ۴.



به‌وظیفه خود عمل نکند خداوند او را عزل کرده امانتش را به دست دیگری می‌سپارد.

در قرآن مجید در داستان قارون ثروتمند گردنکش نیز آمده است که عقلای بنی اسرائیل به او گفتند: ﴿وَابْتَعْ فِيهَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ (و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن، و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن، و هرگز در زمین در جست‌وجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد).<sup>۱</sup>

ولی قارون این نصیحت منطقی و عاقلانه را نپذیرفت و آن ثروت عظیم را مولود علم و تدبیر خود شمرد و برای دیگران در آن سهمی قائل نشد. سرانجام خداوند او و ثروتش را در زمین فرو برد. زلزله‌ای واقع شد و شکافی در زمین ایجاد گردید و او و سرمایه‌اش در آن دفن شدند ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾.<sup>۲</sup> در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّتْ مَوْنُهُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَاسْتَدِيمُوا النُّعْمَةَ بِاِحْتِمَالِ الْمَوْتِ وَلَا تُعَرِّضُوهَا لِلزَّوَالِ فَقَلَّ مَنْ زَالَتْ عَنْهُ النُّعْمَةُ فَكَادَتْ أَنْ تَعُودَ إِلَيْهِ؛ کسی که نعمت خداوند بر او فراوان و عظیم شود نیاز مردم به او شدید خواهد شد پس نعمت‌ها را از طریق تحمل این هزینه‌ها بر خود پایدار سازید و آن را در معرض زوال قرار ندهید زیرا هنگامی که نعمت (بر اثر ناسپاسی) زائل شود کمتر دیده می‌شود که بازگردد».<sup>۳</sup> در کتاب کافی در همین باب روایات دیگری به همین مضمون وارد شده است و در باب «حسن جوار النعم» نیز روایاتی در این زمینه دیده می‌شود

۱. قصص، آیه ۷۷.

۲. قصص، آیه ۸۱.

۳. کافی، ج ۴، ص ۳۷، ح ۱.

از جمله یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که فرمود: «أَحْسِنُوا جَوَارَ النَّعْمِ قُلْتُ وَ مَا حُسْنُ جَوَارِ النَّعْمِ قَالَ الشُّكْرُ لِمَنْ أَنْعَمَ بِهَا وَ أَدَاءُ حُقُوقِهَا؛ همسایه و ملازم خوبی برای نعمت‌های الهی باشید. راوی عرض می‌کند: چگونه همسایه و ملازم خوبی باشیم؟ امام علیه السلام می‌فرماید: شکر بخشنده نعمت را به جای آورید و حقوق آن را ادا کنید»<sup>۱</sup>.

### نکته

#### با جابر بن عبدالله انصاری بیشتر آشنا شویم

جابر بن عبدالله یکی از اصحاب جلیل‌القدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از عاشقان اهل بیت علیهم السلام است و روایات فراوانی در فضیلت او نقل شده است. او در داستان عقبه (گروه هفتاد نفری‌ای که قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، به نزدیکی مکه آمدند و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیمان وفاداری بستند) شرکت داشت و در آن زمان جوان کم سن و سالی بود و بعداً که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود جزء یاران خاص آن حضرت شد و در غالب غزوات اسلامی در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت و در عمر طولانی خود امامان متعددی را ملاقات کرد و در اواخر عمر نایبنا شده بود ولی خدمت امام باقر علیه السلام را درک کرد و سلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به او رساند.

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است می‌خوانیم که امام محمد بن علی بن الحسین (الباقر) علیه السلام می‌فرماید: «دَخَلْتُ عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ قَالَ لِي مَنْ أَنْتَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا كُفَّ بَصْرُهُ فَقُلْتُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ يَا بَنِي أَدْنُ مِنْنِي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَبَّلَ يَدِي ثُمَّ

أَهْوَىٰ إِلَىٰ رِجْلِي يَقْبَلُهَا فَتَنَحَّيْتُ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ يُقْرُوكَ السَّلَامَ فَقُلْتُ وَعَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَكَيْفَ ذَاكَ يَا جَابِرُ فَقَالَ كُنْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ لَعَلَّكَ تَبْقَىٰ حَتَّىٰ تَلْقَىٰ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَهْبُ اللَّهُ لَهُ النُّورَ وَالْحِكْمَةَ فَأَقْرِبْنِي مِنِّي السَّلَامَ؛ روزی بر جابر بن عبدالله انصاری وارد شدم و به او سلام کردم. پاسخ سلام مرا گفتم. بعد سؤال کرد گفتم: تو کیستی؟ - و این بعد از آن بود که نابینا شده بود - گفتم: محمد بن علی بن الحسین هستم. گفتم: فرزندم نزدیک من بیا. به نزدیک او رفتم. دست مرا بوسید و خم شد تا پاهای مرا ببوسد که من خود را عقب کشیدم. سپس به من گفتم: رسول خدا ﷺ به تو سلام رساند. گفتم: سلام و رحمت و برکات الهی بر رسول خدا ﷺ باد. ای جابر! این بیان چگونه بوده است؟ جابر عرض کرد: من روزی خدمت پیامبر ﷺ بودم، فرمود: ای جابر! گویا تو باقی می‌مانی تا مردی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد بن علی بن الحسین است. خداوند نور و حکمت و دانش را به او می‌بخشد. سلام مرا به او برسان.<sup>۱</sup>

داستان زیارت قبر امام حسین علیه السلام توسط جابر در اولین اربعین، مشهور است و از نشانه‌های عشق و علاقه او به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که در آن سن و سال در حالی که نابینا بود مسیر میان مدینه و کربلا را طی کرد و خود را در میان انبوه مشکلات به آن جا رسانید و آن زیارت پرمعنای مخصوص را در کنار قبر حضرت خواند و گریست.

جابر بن عبدالله انصاری در سال ۷۴ هجری قمری در حالی که ۹۴ ساله بود در شهر مدینه چشم از دنیا بربست.<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۷، ح ۸.

۲. برای اطلاع بیشتر از حالات جابر می‌توانید به کتاب اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۵ و سفینه البحار مرحوم محدث قمی ماده «جبر» مراجعه کنید.



وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ وَأَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقَيْنَا أَهْلَ الشَّامِ:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَّانَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَءٌ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسِّيفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعَلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.

محمد بن جریر طبری (مورخ معروف) در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، فقیه معروف - از کسانی بود که برای پیکار برضد حجاج همراه ابن اشعث خروج کرد - نقل کرده که می‌گوید: در سخنانی که حجاج برای تشویق مردم ایراد کرد چنین گفت که در روزی که با شامیان روبرو بودیم من از علی علیه السلام که خداوند درجاتش را در میان صالحان برتر نماید و ثواب شهیدان و صدیقان را به او عنایت کند شنیدم که چنین فرمود:

ای مؤمنان! هرکس ظلم و ستمی را مشاهده کند که در حال انجام گرفتن است یا کار زشت و منکری را ببیند که مردم را به سوی آن فرامی خوانند اگر تنها با قلبش آن را انکار کند راه سلامت را برگزیده و گناهی بر او نیست (به شرط این که بیشتر از آن در توان نداشته باشد) و آن کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد و آن را انکار کند پاداش الهی خواهد داشت و مقامش از گروه نخست، برتر است. اما آن کس که با شمشیر (در آنجا که راهی جز آن نیست) برای اعلای نام خدا و سرنگونی ظالمان، به انکار برخیزد او کسی است که به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در قلبش تابیده است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: با توجه به سندی که سید رضی برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده نیازی به جست‌وجو برای سند دیگری نداریم زیرا طبری این گفتار نورانی را در حوادث سال ۸۲ با سند خودش از ابی مخنف نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۴).

## شرح و تفسیر

### مراحل سه گانه نهی از منکر

سید رضی در مقدمه این حکمت چنین می گوید: «محمد بن جریر طبری (مورخ معروف) در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، فقیه معروف - که از کسانی که برای پیکار علیه حجاج همراه ابن اشعث خروج کرد - نقل کرده که می گوید: در سخنانی که حجاج برای تشویق مردم ایراد کرد چنین گفت که در روزی که با شامیان روبرو بودیم من از علی علیه السلام که خداوند درجاتش را در میان صالحان برتر نماید و ثواب شهیدان و صدیقان را به او عنایت کند شنیدم که چنین فرمود:» (وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفُقَيْهِ وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ وَأَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ).

«ای مؤمنان! هرکس ظلم و ستمی را مشاهده کند که در حال انجام است یا کار زشت و منکری را ببیند که مردم را به سوی آن فرامی خوانند اگر تنها با قلبش آن را انکار کند راه سلامت را برگزیده و گناهی بر او نیست (به شرط این که بیشتر از آن در توان نداشته باشد)»؛ «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ».

امام علیه السلام مراحل سه گانه ای را برای مبارزه با ظلم ظالم و نهی از منکر بیان

فرموده که نخستین مرحله آن، انکار با قلب و بیزاری از آن در دل است. البته اگر بیش از این در توان شخص نباشد این مقدار بر او واجب است و خداوند از او می‌پذیرد ولی امام علیه السلام پاداشی برای آن ذکر نکرده است شاید به این دلیل که کاری از او سر نزده تنها آلوده گناه نشده و رضایت به گناه نداده است.

سپس امام علیه السلام به سراغ مرحله دوم می‌رود و می‌فرماید: «و آن‌کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد و آن را انکار کند پاداش الهی خواهد داشت و مقامش از گروه نخست، برتر است»؛ (وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ). روشن است که این اجر و پاداش و برتری مقام در صورتی است که توانی نداشته باشد که عملاً با ظلم ظالم و منکرات گنهکاران مبارزه کند و این دومین مرحله نهی از منکر است که فقها نیز در کتب فقهی خود در کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ذکر کرده‌اند.

سپس امام علیه السلام به سراغ برترین و بالاترین و آخرین مرحله نهی از منکر و مبارزه با فساد رفته، می‌فرماید: «اما آن‌کس که با شمشیر برای بالا بردن نام خدا و سرنگونی ظالمان به انکار برخیزد او کسی است که به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در قلبش تابیده است»؛ (وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ تَوَرَّ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ).

تعبیر به «من انکره بالسیف» به معنای تکیه بر قدرت است و «سیف» به معنای شمشیر موضوعیتی ندارد. جمله «لتكون كلمة الله...» بیان‌کننده این حقیقت است که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی و برچیدن بساط ظلم باید از قدرت و قوت استفاده کرد. ممکن است انکار زبانی تأثیرات محدودی داشته باشد ولی آنچه می‌تواند بساط ظلم ظالمان را برچیند و عدل و داد را جایگزین سازد همان تکیه بر قدرت است.



از این جا لزوم تشکیل حکومت اسلامی برای تحقق بخشیدن به اهداف اسلام استفاده می‌شود و این موضوع را با چشم خود در تشکیل نظام جمهوری اسلامی مشاهده کردیم. قبل از آن در مساجد و مجالس مختلف مذهبی سخن از احکام و برنامه‌های اسلامی، بسیار بود کتاب‌های فراوانی در این زمینه نوشته شد ولی تأثیر آن‌ها محدود بود. آنچه توانست به حکومت ظالمان و خودکامگان پایان دهد و به اجرای احکام اسلامی در سطح گسترده کمک کند قیام عمومی مردم و تکیه بر قدرت جماهیر بود.

تعبیر به «فذلک الذی اصاب...» با توجه به مفهوم حصر که از آن استفاده می‌شود اشاره به این است که جز از این راه نمی‌توان در طریق هدایت، به معنای وسیع کلمه، گام نهاد.

تعبیر به «نور فی قلبه الیقین» اشاره به این است که نور یقین و ایمان در چنان محیطی که پاک از ظلم و عدوان است بر دل‌ها می‌تابد.

کلام نورانی ۳۷۴ که بعد از این خواهد آمد نیز توضیح بیشتری برای این کلام محسوب می‌شود.

در نامه معروفی که امام حسین سیدالشهدا علیه السلام برای اهل کوفه نوشت مضمونی دیده می‌شود که در پاره‌ای از جهات به آنچه در کلام مولی آمده، شبیه است. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار چنین نقل می‌کند: امام علیه السلام در نامه‌ای به اشراف اهل کوفه چنین مرقوم داشت: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِئًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغْيِرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَأَن حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّوْا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛

اما بعد از حمد و ثنای الهی؛ شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فرمود: کسی که سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته، به مخالفت سنت رسول الله صلی الله علیه و آله برخاسته و در میان بندگان خدا به گناه و ظلم مشغول است سپس با گفتار و عمل خود با او مخالفت نکند سزاوار است که خداوند او را به سرنوشت همان ظالم گرفتار سازد و شما به خوبی می دانید که این جمعیت (بنی امیه) اصرار بر اطاعت شیطان دارند و از اطاعت رحمن سر باز زده اند، مفسد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل نموده اند و بر بیت المال مسلمین چنگ انداخته و حرام خدا را حلال شمرده اند و من از همه به این امر (قیام بر ضد آنان) به سبب قرابت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارترم.<sup>۱</sup> از کلام طبری استفاده می شود که امام علیه السلام بار دیگر این سخن را به صورت خطبه در سرزمین بیضه در مقابل حر بن یزید ریاحی و لشکرش که برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام آمده بودند بیان فرمود.<sup>۲</sup>

## نکته‌ها

### ۱. محمد بن جریر طبری

در مقدمه‌ای که مرحوم سید رضی برای این گفتار بسیار پر محتوا بیان کرده نخست اشاره به ابن جریر طبری شده است. طبری نام دو نفر است یکی شیعه و دیگری اهل سنت که هر دو ابو جعفر محمد بن جریر طبری نام دارند. تاریخ معروف طبری مربوط به طبری اهل سنت است که مردی دانشمند و در عصر و زمان خود کم نظیر بود. نوشته‌های زیادی دارد که از جمله آن‌ها تفسیر مهمی به

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

نام جامع البیان و تاریخ مشهورش است و کتابی به نام کتاب الولاية دارد که طرق مختلف حدیث غدیر را در آن بیان کرده است.

تاریخ او از معروف‌ترین تاریخ‌هاست و مطالب زیادی در آن نقل شده است و نسبت به بسیاری از تواریخ اسلامی دقیق‌تر است (هرچند خالی از اشتباه نیست). او در آمل مازندران در سال ۲۲۴ تولد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد چشم از جهان پوشید.

اما ابن جریر طبری شیعی آملی نیز کنیه‌اش ابو جعفر است و از بزرگان علمای امامیه در قرن چهارم بود. نویسنده کتاب دلایل الامامة و کتاب المسترشد می‌باشد و مرحوم نجاشی او را مردی ثقه و جلیل‌القدر و کثیر العلم از اصحاب ما شمرده است.<sup>۱</sup>

## ۲. عبدالرحمن بن ابی لیلی

به گفته خطیب بغدادی در کتاب تاریخش، ابولیلی پدر عبدالرحمن از یاران خاص علی علیه السلام بود و در خدمت آن حضرت به مدائن آمد و فرزندش نیز از کسانی است که در کتب ما از وی به نیکی یاد شده است و تعبیر به فقیه در کلام سید رضی ظاهراً صفت برای عبدالرحمن است نه صفت برای پدرش ابی لیلی و همان‌گونه که مرحوم سید رضی اشاره کرده عبدالرحمن از کسانی بود که همراه ابن اشعث برای جنگ با حجاج خروج کرد یا از کسانی بود که مردم را به جهاد در مقابل حجاج دعوت می‌کرد.

از نوشته‌های مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه استفاده می‌شود که او از قراء بود، بعضی از قاریان معروف، قرائت قرآن را از او فرا گرفته‌اند.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب‌های الکنی و الالقاب، تاریخ نامه طبری و الذریعة مراجعه شود.

البته فرد دیگری به نام عبدالرحمن بن ابی لیلی در میان فقهای اهل سنت دیده می‌شود که معاصر با امام صادق علیه السلام است و گاه حالات این دو با یکدیگر ممکن است اشتباه شود.

و اما ابن اشعث که در بالا به آن اشاره شده نامش عبدالرحمن، فرزند محمد بن اشعث بن قیس بود. او در زمان حجاج از طرف وی به عنوان والی سجستان انتخاب شد ولی برگشت و با حجاج به پیکار برخاست، چند بار با او جنگید و سرانجام شکست خورد و فرار کرد و در سال ۸۵ جهان را بدرود گفت.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. برای توضیحات بیشتر درباره ابن ابی لیلی و ابن اشعث به الکنی واللقاب مرحوم محدث قمی و اعیان الشیعه مرحوم سید محسن امین و معجم الرجال آیت الله خویی و شرح نهج البلاغه مرحوم علامه شوشتری ذیل حکمت مورد بحث مراجعه کنید.

وَفِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى:

فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مَتَمَّسِكٌ بِخَصَلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خَصْلَةً؛ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ. وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ. وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَ لَا يُنْقِصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

امام علیؑ در گفتار دیگری در همین زمینه فرمود:

گروهی از مردم با دست و زبان و قلب به مبارزه با منکرات و انکار منکر برمی خیزند. آن‌ها تمام خصلت‌های نیک را به‌طور کامل در خود جمع کرده‌اند. گروهی دیگر تنها با زبان و قلب به مبارزه برمی خیزند اما با دست کاری انجام نمی‌دهند آن‌ها به دو خصلت از خصلت‌های نیک تمسک جسته‌اند و یکی را ضایع کرده‌اند.

گروهی دیگر تنها با قلبشان نهی از منکر می‌کنند (و از آن بیزارند) ولی مبارزه با

دست و زبان را ترک می‌گویند این گروه بهترین خصلت‌های از این سه را ترک گفته و تنها به یکی چنگ زده‌اند.

گروهی دیگر نه با زبان نهی از منکر می‌کنند و نه با قلب و نه با دست، این‌ها (در حقیقت) مردگانی در میان زندگان هستند.

(بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور. امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد (و بدانید) از همه این‌ها مهمتر سخن حقی است که در برابر سلطان ستمگری گفته شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع گردد).<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است: بخشی از این کلام نورانی را قبل از سید رضی ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب با تفاوت‌هایی آورده است. سپس می‌افزاید: دلیل ایراد این کلام از سوی امام علیه السلام آن‌گونه که در کتاب فقه الرضا که قبل از نهج‌البلاغه نگاشته شده آمده است این است که امیرمؤمنان علیه السلام مشغول خواندن خطبه بود که مردی عرضه داشت: ای امیرمؤمنان! از مرده‌ی زندگان برای ما سخن بگو. امام علیه السلام خطبه خود را قطع کرد و گفتار حکیمانه بالا را ایراد فرمود. آنگاه می‌افزاید که در مصادر خطبه ۱۵۴ گذشت که آن خطبه و این گفتار حکیمانه و چند گفتار حکیمانه دیگر (از کلمات قصار) همه خطبه واحدی بوده که یک‌جا از سوی امام علیه السلام ایراد شده (و مرحوم سید رضی آن‌ها را از هم جدا ساخته است). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۵).

## شرح و تفسیر

### مردگان زنده‌نما!

مرحوم سید رضی در ابتدای این گفتار حکیمانه می‌گوید: امام علیه السلام در سخن دیگری که در همین معنا (اشاره به گفتار حکیمانه قبل است) بیان کرده چنین می‌فرماید: «گروهی از مردم با دست و زبان و قلب به مبارزه با منکرات و انکار منکر برمی‌خیزند. آن‌ها تمام خصلت‌های نیک را به‌طور کامل در خود جمع کرده‌اند»؛ (وَفِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى: فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِمُنْكَرٍ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِحِصَالِ الْخَيْرِ).

امام علیه السلام تقسیم سه‌گانه‌ای در این گفتار حکیمانه و پرمعنا برای آمرین به معروف و ناهین از منکر بیان کرده، که این قسم اول آن است و اشاره به کسانی است که با تمام وجود خود و با استفاده از تمام وسایل به مبارزه با منکرات برمی‌خیزند.

منظور از نهی از منکر با قلب (همانگونه که در تفسیر حکمت گذشته آمد) این است که انسان در دل از منکرات متنفر باشد و هرگز به آن رضایت ندهد هرچند نتواند بیش از این کاری انجام دهد و یا بتواند و کوتاهی کند. منظور از مبارزه با زبان واضح است: نصیحت کند، اعتراض نماید و گاه لازم است فریاد بکشد.

معنای انکار منکر با دست هرگونه اقدام عملی است برای پیشگیری از منکر

یا برچیدن بساط منکرات موجود که گاه منجر به درگیری فیزیکی به سبب مقاومت عاملین به منکر و جسور بودن آنها می شود.

قابل توجه این که امام علیه السلام این سه را به ترتیب اهمیت ذکر کرده است: نخست انکار با ید سپس لسان و بعد قلب.

این که امام علیه السلام می فرماید: چنین کسی تمام خصال نیک را در خود جمع کرده، به سبب این است که کاری فراتر از آن تصور نمی شود و این که بعضی از شارحان نهج البلاغه کمک های مالی را قسم چهارم ذکر کرده اند صحیح به نظر نمی رسد زیرا کمک های مالی نیز جزء اقدامات عملی است که با دست انجام می شود.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ گروه دوم می رود و می فرماید: «گروهی دیگر تنها با زبان و قلب به مبارزه برمی خیزند اما با دست کاری انجام نمی دهند آنها به دو خصلت از خصلت های نیک تمسک بسته اند و یکی را ضایع کرده اند»؛ (وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعُ خَصْلَةٍ).

شک نیست که افراد ناتوان و یا توانمند فاقد مسئولیت کامل، نخستین چیزی را که ترک می کنند اقدامات عملی در راه نهی از منکر است. تنها در قلبشان از آن متفردند و با زبان هم نصیحت و اعتراض می کنند. آنها در برابر دو قسمتی که انجام داده اند مأجورند و درباره ترک مبارزه عملی با منکر - در صورتی که قدرت داشته باشند - مسئولیت سنگینی در پیشگاه خدا دارند.

سپس امام علیه السلام به سراغ گروه سوم می رود و می فرماید: «گروهی دیگر تنها با قلبشان نهی از منکر می کنند (و از آن بیزارند) ولی مبارزه با دست و زبان را ترک می گویند این گروه بهترین خصلت های این سه را ترک گفته و تنها به یکی چنگ زده اند»؛ (وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ).



تعبیر امام علیه السلام به «اشرف الخصلتين» در واقع از قبیل اضافه صفت به موصوف است و در معنا «الخصلتين الاشرفين» می باشد.

آری آن‌ها مهمترین بخش از نهی از منکر را که بخش عملی و زبانی است رها ساخته و به کمترین آن که مزاحمتی برای هیچ کس تولید نمی کند قناعت نموده اند و آن‌ها ضعیف ترین ناهیان از منکرند. ولی این مرحله نیز دارای تأثیر قابل توجهی است زیرا تنفر قلبی سبب می شود که شخص لا اقل آلوده گناه نشود که اگر این تنفر نباشد او نیز به گناه خو می گیرد و به صف گنهکاران می پیوندد.

در حکمت ۲۰۱ نیز گذشت که امیرمؤمنان علیه السلام اشاره به داستان قوم ثمود می کند که یک نفر از آن‌ها آمد ناچه ای را که معجزه آشکار صالح علیه السلام بود پی کرد و به قتل رساند ولی خداوند این کار را به همه آن‌ها نسبت می دهد و می فرماید: «فَعَفَّرُواهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ» و امام علیه السلام در توجیه آن می فرماید: «إِنَّمَا عَفَّرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمْ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا؛ نَاقَةَ ثَمُودَ رَا يَكُ نَفَرٍ پِي كَرَدَ وَلِي خَدَاوَنَدَ هَمَه رَا مَشْمُولَ عَذَابِ سَاخَتَ زِيَرَا قَلْبًا بَه أَن رَا ضِي بُوَدَنَد».

آنگاه امام علیه السلام به گروه چهارمی اشاره می کند که متفاوت با این سه گروه اند و آن‌ها کسانی هستند که تمام مراحل نهی از منکر را رها کرده و بی خیال از کنار منکرات جامعه می گذرند. می فرماید: «گروهی دیگر نه با زبان نهی از منکر می کنند و نه با قلب و نه با دست. این‌ها (در حقیقت) مردگانی در میان زندگان هستند؛ (و مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ)».

چه تعبیر جالب و گویایی! زنده کسی است که دارای حس و حرکت باشد و مؤمن زنده کسی است که در برابر زشتی‌ها حرکتی از خود نشان دهد. کسی که هیچ گونه حرکتی حتی به صورت تنفر قلبی از خودش در مقابل مظاهر زشت و منکر جامعه نشان نمی دهد واقعاً در صف مردگان قرار گرفته است.

از دیدگاه اسلام (کتاب و سنت) گروهی ظاهراً از دنیا رفته اند و در میان ما

نیستند و جسم بی جان آن‌ها در قبرها نهفته است ولی در واقع زنده‌اند چراکه آثارشان در همه‌جا نمایان است. مگر زندگی چیزی جز نشان دادن آثار حیات است؟ همان‌گونه که قرآن درباره شهدا می‌گوید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»<sup>۱</sup>.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در گفتار حکیمانه‌ای که خطاب به کمیل بیان کرد می‌فرماید: «هَلْكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ؛ ثروت‌اندوزان مرده‌اند ولی علما و دانشمندان تا پایان دنیا زنده‌اند»<sup>۲</sup>.

بنابراین، زندگی بی‌خاصیت مر است، مرگی توأم با آثار حیات مادی. آنگاه امام علیه السلام در بخش دیگری از این کلام پر معنا به بیان اهمیت امر به معروف و نهی از منکر به صورت کلی پرداخته، می‌فرماید: «(بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور»؛ «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّي».

این تعبیر به‌راستی تعبیر عجیبی است؛ تمام کارهای نیک: نماز و روزه و زکات و حج و حتی جهاد فی سبیل الله در برابر امر به معروف و نهی از منکر بسیار کوچک و ناچیز است. دلیلش این است که این دو وظیفه بزرگ اسلامی ضامن اجرای تمام آن کارهای نیک و فرائض و واجبات است. اگر امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شود به دنبال آن نماز و روزه و حج و جهاد نیز به تدریج به فراموشی سپرده می‌شود و این است دلیل برتری این دو بر آنها.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین بخش از کلام نورانی خود به افراد ضعیف النفس هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «(بدانید) امر به معروف و نهی از منکر نه مر کسی

۱. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد (و بدانید) از همه این‌ها مهمتر سخن حقی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته می‌شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع می‌گردد)؛ (وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يُنْفِصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ).

بسیارند کسانی که گمان می‌کنند اگر به سراغ انجام این دو وظیفه بروند جانشان یا نانشان به خطر می‌افتد در حالی که چنین نیست. خداوند حافظ جان و نان آنهاست و این تفکر، تفکری است شرک‌آلود و بی‌گانه از حق.

جمله «وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ» حقیقت مهمی را بازگو می‌کند و آن این‌که انسان باید شجاع باشد و در برابر ظالمان، بی‌اعتنا به خطراتی که ممکن است او را تهدید کند حق را بیان دارد و ای بسا بیان حق، آن‌ها را بیدار و یا حداقل شرمنده سازد و از انجام ظلم‌هایی بازدارد.

جالب این‌که ابن ابی الحدید در ذیل این جمله اشاره به داستان زید بن ارقم در برابر ابن زیاد یا یزید بن معاویه می‌کند و می‌گوید: مصداق این سخن روایتی است که می‌گوید: زید بن ارقم، ابن زیاد - و گاه گفته شده یزید بن معاویه - را دید که با چوبدستی خود به دندان امام حسین علیه السلام می‌زند در آن زمانی که سر آن حضرت را نزد او برده بودند. زید بن ارقم فریاد زد و گفت: چوب را بردار. بسیار دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این دندان‌ها را می‌بوسید.<sup>۱</sup>

نمونه دیگر آن سخنی است که عبدالله بن عقیف ازدی در مسجد کوفه در برابر ابن زیاد گفت و سخنان او را درهم کوبید. هنگامی که ابن زیاد بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش برای قدرت‌نمایی به مسجد کوفه آمد و بر فراز منبر رفت و در برابر انبوه جمعیت، خدا را حمد کرد که پیروز شده و اهانت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۰۷. طبری، مورخ مشهور نیز در تاریخ خود این داستان را آورده است. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹.

شدیدی به حضرت سیدالشهدا علیه السلام کرد و آن حضرت را به دروغگویی نسبت داد، عبدالله بن عقیف ازدی (که چشمش نابینا بود) از میان جمعیت برخاست و فریاد زد: «یا اَبْنَ مَرْجَانَةَ! إِنَّ الْكَذَّابَ وَابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَأَبُوكَ وَمَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَأَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَتَقْتُلُونَ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُسْلِمِينَ؟» ای پسر مرجانه! دروغگو و فرزند دروغگو تویی و پدرت دوست و کسی که تو را بر این مسند نشانده و پدر اوست. ای دشمن خدا فرزندان پیامبران را به قتل می‌رسانی و این سخن زشت را بر منبر مسلمانان می‌گویی؟».

(قابل توجه این‌که او ابن زیاد را ابن زیاد خطاب نکرد بلکه به مادرش مرجانه نسبت داد تا آلوده بودن نسب او را با این سخن آشکار کند و در میان جمعیت رسوایش سازد). ابن زیاد که انتظار چنین سخنی را از هیچ‌کس نداشت خشمگین شد و گفت: گوینده این سخن کیست؟ عبدالله بن عقیف گفت: منم ای دشمن خدا! آیا خاندان پاکی را که خداوند آن‌ها را از هرگونه آلودگی پیراسته به قتل می‌رسانی و می‌پنداری مسلمانی؟ وا غوثاه؛ کجایند فرزندان مهاجر و انصار که از تو و از آن طغیانگر (یزید) نفرین شده فرزند نفرین شده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، انتقام بگیرند....

به این ترتیب، عبدالله، بذر انقلاب بر ضد بنی‌امیه و خونخواهی امام حسین علیه السلام را در دل‌ها با سخنانش پاشید و هرچند سرانجام در این راه شهید شد ولی کار خود را کرد.<sup>۱</sup>

مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود (بهج‌الصباغه) نمونه دیگری ذکر می‌کند و آن این‌که مروان دستور داد روز عید (فطر یا قربان) منبر را آماده کنند و قبل از ادای نماز عید شروع به خواندن خطبه کرد. مردی برخاست

۱. برای آگاهی از دنباله این داستان عبرت‌آموز به کتاب عاشورا (ریشه‌ها و انگیزه‌ها...) صفحه ۵۸۲ مراجعه کنید.

وگفت: ای مروان تو مخالفت با سنت پیغمبر ﷺ کردی. اولاً منبر را روز عید بیرون آوردی (در حالی که خطبه را باید ایستاده بخوانی نه نشسته بر منبر). ثانیاً خطبه نماز عید را قبل از نماز می خوانی (در حالی که خطبه نماز عید، بعد از نماز است) ابوسعید در آن صحنه حاضر بود، پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: فلان شخص، فرزند فلان شخص. گفت: بدانید این مرد وظیفه خود را انجام داد. من از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: هرکس کار منکری را ببیند اگر بتواند باید آن را با دست خود و عملاً تغییر دهد و اگر نتواند با زبان و اگر نتواند با قلب (متنفر از آن باشد) و این ضعیف ترین مرحله ایمان است.<sup>۱</sup>

قابل توجه این که تغییر دادن زمان خطبه، از بعد از نماز عید به قبل از آن - به گفته ابوبکر کاشانی (نویسنده کتاب بدائع الصنائع و از فقهای اهل سنت) - به این سبب بود که سخنان بی اساسی در خطبه های خود می گفتند و مردم می دانستند و برای خطبه آنها نمی نشستند. ناچار زمان آن را تغییر دادند.<sup>۲</sup>

داستان معروف فرزددق و اشعار مشهورش درباره امام سجاد علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا نیز نمونه زنده و بارزی از این گفتار امام علیه السلام است.<sup>۳</sup>

البته در ذیل این داستان آمده است که هشام سخت از این اشعار عصبانی شد و حقوق فرزددق را از بیت المال قطع کرد ولی امام سجاد علیه السلام آن را جبران فرمود. و در نهایت اشعار فرزددق در تاریخ جاودان و ماندگار شد.

داستان های زیادی در تاریخ اسلام از این دست دیده می شود. گرچه در بعضی از آنها جان ناهی از منکر به خطر افتاد ولی این در موارد نادری بود که با

۱. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲. بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۳.

کلیتی که امام امیرمؤمنان علیه السلام در این گفتار حکیمانه فرموده منافاتی ندارد زیرا همواره عموماً، استثنائاتی دارد.

## نکته

### امر به معروف و نهی از منکر در تعلیمات اسلامی

درباره این دو فریضه اسلامی آیات فراوان و روایات بسیاری وارد گردیده و مقدار اهمیتی که به آن‌ها داده شده در هیچ موضوع دیگری تا این حد دیده نمی‌شود.

قرآن مجید، امت اسلامی را بهترین امت‌ها شمرده و در تأیید آن نکاتی فرموده که نخستین آن مسئله امر به معروف و نهی از منکر و سپس ایمان به خداست. می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»<sup>۱</sup>.

در شش آیه قبل از آن دستور مؤکد دیگری به صورت گروهی در این باره می‌دهد، می‌فرماید: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ «باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آن‌ها رستگاران اند»<sup>۲</sup>.

به این ترتیب، هم عنوان بهترین امت‌ها را داشتن و هم در گروه رستگاران بودن در سایه امر به معروف و نهی از منکر حاصل می‌شود.

امام باقر علیه السلام نیز درباره اهمیت این دو وظیفه در حدیث معروفی می‌فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُودُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ

۱. آل عمران، آیه ۱۱۰

۲. آل عمران، آیه ۱۰۴

الأَرْضُ وَ يَنْتَصِفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و طریق صالحان است، دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آنها برپا می‌شود، و به وسیله این دو، راه‌ها امن می‌گردد، و کسب و کار مردم حلال و حقوق افراد تأمین می‌شود، و در سایه آن زمین‌ها آباد می‌گردند، از دشمنان انتقام گرفته می‌شود، و در پرتو آن همه کارها روبه‌راه می‌گردد»<sup>۱</sup>.

برای اهمیت این دو فریضه الهی همین بس که از روایات استفاده می‌شود شرط قبولی دعا انجام آن‌هاست. همانگونه که امیرمؤمنان علیه السلام در واپسین ساعات عمر در بستر شهادت فرمود: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوْلَى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛ امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می‌شوند سپس هرچه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد»<sup>۲</sup>.

آیه ۶۳ سوره مائده علمای اهل کتاب را سخت نکوهش می‌کند که بر اثر ترک امر به معروف و نهی از منکر، امت‌های آنها آلوده انواع گناهان شدند و در پایان آیه می‌گوید: چه زشت است کاری که آنها انجام می‌دادند: «لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ».

در خطبه قاصعه<sup>۳</sup> تعبیر تند دیگری درباره تارکان امر به معروف و نهی از منکر دیده می‌شود، می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرُونَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَ الْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي؛ خداوند سبحان مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۵ و ۵۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه.

ترک کردند، لذا افراد نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت».

فلسفه این اهمیت - همان گونه که در بالا اشاره شده - این است که قوانین الهی در صورتی لباس وجود به خود می پوشد و اجرا می گردد که نظارتی بر آن باشد و این نظارت در درجه اول همان نظارت عمومی از ناحیه امر به معروف و نهی از منکر است که اگر ترک شود اجرای احکام الهی یا متوقف می شود و یا سست. درباره اهمیت این دو فریضه بزرگ الهی و معنای معروف و منکر و مراحل امر و نهی و شرایط آن می توان کتاب یا کتابها نوشت و در فقه اسلامی نیز در کنار مسئله جهاد، کتابی به عنوان کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر دیده می شود.<sup>۱</sup>

در این جا این سخن را با حدیث نابی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی آمده است پایان می دهیم، فرمود: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نَزَعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَ سُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ؛ مردم همواره در طریق خیر و سعادت اند تا زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهند و تعاون بر نیکی و تقوا می نمایند. زمانی که اینها ترک شود برکات الهی از آنها قطع خواهد شد و بعضی بر بعضی دیگر سلطه پیدا می کنند و یابوری در زمین و آسمان نخواهند داشت».<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. برای توضیح بیشتر می توانید به جواهرالکلام، ج ۲۱ و همچنین تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیات ۱۰۶ و ۱۱۰

سوره آل عمران مراجعه کنید.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۲۲.



وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ  
ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ؛ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا،  
قَلْبَ فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَأَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ.

ابو جحیفه می گوید: از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود:

نخستین مرحله‌ای از جهاد که از شما می‌گیرند و در آن مغلوب می‌شوید جهاد با دست (جهاد عملی) است سپس جهاد با زبان و بعد جهاد با قلب. آن کس که حتی با قلبش به طرفداری معروف و مبارزه با منکر برنخیزد قلبش واژگونه می‌شود! بالای آن پایین و پایین آن بالا می‌رود (و حس تشخیص نیک و بد را از دست می‌دهد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر چنین آمده است که این کلام نورانی را قبل از سید رضی علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش و قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم با تفاوتی آورده‌اند. همچنین سید ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی (متوفای ۴۲۴) در امالی خود آن را به صورت مسند ذکر کرده و (بعد از سید رضی) ابو حامد غزالی در احیاء العلوم آن را با تفاوتی آورده است و نیز روایت آمدی در غرر الحکم تفاوتی با روایت سید رضی و روایت دیگران دارد و نشان می‌دهد هر کدام آن را از منبع خاص خود گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۷).

## شرح و تفسیر

### قلب‌های واژگونه!

این کلام نورانی در واقع تکمیل بر دو گفتار حکیمانه‌ای است که قبلاً تحت شماره ۳۷۳ و ۳۷۴ آمد و ناظر به مراحل سه‌گانه امر به معروف و نهی از منکر است و در واقع هر کدام از زاویه‌ای به این مسئله مهم می‌نگرد.

«در این جا ابو جحیفه<sup>۱</sup> می‌گوید: من از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: نخستین مرحله‌ای از جهاد که از شما می‌گیرند و در آن مغلوب می‌شوید جهاد با دست (جهاد عملی) است سپس جهاد با زبان و بعد جهاد با قلب»؛ (وَعَنْ أَبِي جَحِيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ: أَوَّلُ مَا تُغْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِالْقُلُوبِ).»

---

۱. نام او وهب بن وهب و بعضی گفته‌اند وهب بن عبد الله سوائی است که در خردسالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرد و جزء جوان‌ترین صحابه محسوب می‌شود با این حال احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده و روایت کرده است. در حدیثی آمده است که ابو جحیفه غذای فراوانی خورده بود و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و در حضور آن حضرت آروغی زد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابو جحیفه چنین مکن. کسی که در دنیا بیش از همه سیر شود در قیامت بیش از همه گرسنه خواهد بود. ابو جحیفه که این سخن را شنید دیگر هرگز شکم خود را پر از غذا نمی‌کرد حتی فردای شنبی که شام می‌خورد، صبحانه نمی‌خورد و آن روز که صبحانه می‌خورد شام نمی‌خورد (و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به‌طور کامل اطاعت کرد) ابو جحیفه بعداً به کوفه آمد و در تمام جنگ‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام در رکاب آن حضرت بود. علی علیه السلام او را دوست می‌داشت و به او اعتماد می‌کرد و او را وهب الخیر می‌نامید و (به سبب اعتمادی که به او داشت) او را مأمور بیت‌المال کوفه کرد. وی در سال ۷۲ هجری قمری دنیا را وداع گفت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۶).

روشن است که ظالمان و دشمنان اسلام نخست تلاش می‌کنند چراغ پرفروغ امر به معروف و نهی از منکر عملی را از مسلمانان بگیرند و اجازه ندهند کسی عملاً امر به معروف یا نهی از منکر کند مبادا موقعیت آن‌ها به خطر بیفتد.

هنگامی که جهاد عملی را خاموش کردند به سراغ جهاد زبانی می‌روند و اجازه نمی‌دهند کسی بر فراز منابر یا در مجامع دیگر امر به معروف و نهی از منکر کند و کسانی را که اقدام به این کار کنند تحت تعقیب قرار می‌دهند و حتی در تاریخ می‌خوانیم که گاه زبان بعضی از آن‌ها را قطع می‌کردند تا نتوانند امر به معروف و نهی از منکر کنند و بساط ظالمان را متزلزل سازند مانند آنچه درباره میثم تمار، آن یار باوفا و دوست مخلص علی علیه السلام نقل شده که حتی هنگامی که او را به چوبه دار آویزان کردند (معمول بود طناب را زیر بغل شخصی که می‌خواستند به دار بیاویزند قرار می‌دادند) باز بر فراز چوبه دار فضایل علی علیه السلام را بیان می‌کرد. ابن زیاد دستور داد زبانش را قطع کردند.

یا این که همچون ابوذر به نقطه دور افتاده‌ای تبعید می‌شدند تا کسی پیام زبان حق‌گوشان را نشنود آن‌گونه که در زمان معاویه و خلیفه سوم روی داد. و هنگامی که این مرحله از جهاد را گرفتند تبلیغات منفی را آغاز می‌کنند به گونه‌ای که آن حالت تنفر قلبی را به تدریج از مردم بگیرند تا شعله جهاد با قلب نیز خاموش شود و یا این که وقتی جهاد عملی و جهاد با زبان گرفته شد و مدتی گذشت به تدریج انسان‌ها زشتی منکرات را فراموش می‌کنند همان‌گونه که انسان ماهر در انجام یک کار اگر مدتی آن را ترک کند مهارت خود را به کلی از دست خواهد داد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال دیگری در تفسیر این کلام داده‌اند و آن این که وقتی حاکمیت ظالمان ادامه پیدا کند نسل‌هایی که بعداً روی کار می‌آیند زشتی منکرات را فراموش می‌کنند و به این ترتیب جهاد با قلب نیز ترک می‌شود.

آنگاه امام علیه السلام در یک نتیجه گیری پر معنا می فرماید: «کسی که حتی با قلبش از نیکی ها طرفداری و با منکرات مبارزه نکند قلبش واژگونه می شود، بالای آن پایین و پایین آن بالا قرار می گیرد»؛ (فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا، قُلُوبَ فُجِعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ).

معلوم است که منظور از «قلب» در این جا آن عضو صنوبری که وسیله رسانیدن خون به تمام اعضای بدن است نمی باشد بلکه قلب در این جا به معنای عقل و حس تشخیص است زیرا یکی از معانی قلب در لغت، همان عقل است. اشاره به این که انسان حس تشخیص نیک و بد را در چنان محیطی از دست می دهد و به تدریج نیکی ها در نظرش زشت و زشتی ها در نظرش زیبا خواهد شد. در حدیثی پر معنا و پیشگویانه از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؛ چگونه خواهید بود هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانان شما فاسق و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید؟ کسی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا چنین امری واقع می شود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری و بدتر از این واقع خواهد شد. چگونه خواهید بود هنگامی که امر به منکر می کنید و نهی از معروف؟ عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری و بدتر از این روی می دهد. چگونه خواهید بود هنگامی که معروف را منکر و منکر را معروف (و زیبایی ها را زشت و زشتی ها را زیبا) خواهید دید؟»<sup>۱</sup>.

در قرآن مجید نیز آمده است که یکی از کارهای شیطان این است که زشتی‌ها را در نظر انسان زیبا نشان می‌دهد: «وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ»؛ «و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آن‌ها را از راه باز داشته؛ و از این رو هدایت نمی‌شوند!»<sup>۱</sup>

این کار مخصوص شیاطین جن نیست بلکه شیطان‌های انسان‌نما نیز این کار را انجام می‌دهند.

\*\*\*



إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ

امام عليه السلام فرمود:

حق، سنگین اما گواراست، و باطل، سبک است اما بلاخیز و مرگ آور.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند بلاذری در انساب الاشراف است که آن را با اضافاتی نقل کرده است همچنین ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۷).

## شرح و تفسیر

### عاقبت حق و باطل

از نوشته بلاذری در انساب الاشراف استفاده می‌شود که این کلام را امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگامی بیان فرمود که عثمان تمام فرمانداران خود را از نقاط مختلف کشور اسلام گردآوری کرده بود تا درباره شکایات مردم از آنها صحبت کند. از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در این مجلس دعوت به عمل آمد. حضرت خطاب به عثمان این جمله را بیان فرمود: «حق، سنگین اما گواراست و باطل، سبک اما بلاخیز و مر آور است»؛ (إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِيءٌ). «مریء» به معنای گوارا و «وبیء» به معنای وباخیز است که گاه تفسیر به مر آور می‌شود.

سپس افزود: وای بر تو هرگاه کسی به تو راست بگوید عصبانی می‌شوی و اما اگر دروغ بگوید راضی می‌گردی: (انك متى تصدق تسخط ومتى تكذب ترض).<sup>۱</sup> توضیح این که در کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی آمده است که گروهی از اهل شام نزد عثمان آمدند و از معاویه شکایت کردند و جمعی از خوبان کوفه نزد او آمدند و از والی او سعید بن عاص شکایت داشتند. عثمان گفت: تاکی این گونه شکایت‌ها از این دو نفر به من می‌رسد؟ حجاج بن غزیه انصاری گفت: مردم فقط از این دو نفر شکایت ندارند آن‌ها از همه عمال و فرمانداران تو شاکی

۱. الغدير، ج ۹، ص ۷۱ به نقل از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۴.



هستند. یک بار به سراغ آن‌ها فرستادی و احضارشان کردی سپس بار دیگر آن‌ها را به مقام خود بازگرداندی، اکنون به سراغ آن‌ها بفرست و آن‌ها را در حضور اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مسجد احضار کن سپس از آن‌ها عهد و پیمان بگیر که به کسی ظلم نکنند و آن‌ها را سوگند ده آنگاه آن‌ها را به جای خود بازگردان و اگر نپذیرفتند دیگری را به جای آن‌ها بفرست زیرا صالحان مسلمین کم نیستند. بسیاری از مردم نیز همین پیشنهاد را تأیید کردند.

به دنبال این ماجرا عثمان به سراغ جمیع کارگزاران و فرماندارانش فرستاد و آن‌ها را احضار کرد سپس رو به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: ای مردم! این‌ها کارگزاران من اند که مورد اعتماد بوده‌اند اگر دوست داشته باشید آن‌ها را عزل می‌کنم و آن‌کس را که شما دوست بدارید به جای آن‌ها می‌گذارم.

این جا بود که امیر مؤمنان علی علیه السلام (که می‌دانست عثمان در این سخن خود پایدار نخواهد ماند) فرمود: ای عثمان! حق، سنگین است (و تلخ) و باطل، سبک است (و شیرین) تو مردی هستی که اگر به تو راست بگویند خشمگین می‌شوی و اگر دروغ بگویند راضی می‌گرددی. مطالب بسیاری از مردم به تو رسیده که اگر آن‌ها را ترک کنی بهتر از آن است که اصرار بر آن‌ها داشته باشی. از خدا بپرهیز و از آنچه مردم درباره تونمی‌پسندند توبه کن.

آنگاه طلحه نیز سخنانی در تأیید سخنان علی علیه السلام گفت. سرانجام عثمان عصبانی شد و گفت: چرا مرا رها نمی‌کنید؟ چرا این همه سرزنش می‌کنید؟ من کاری نکرده‌ام. شما اوضاع را بر ضد من دگرگون ساختید...<sup>۱</sup>

حوادث بعد از این ماجرا که در تاریخ صدر اسلام به طور مشروح آمده نشان می‌دهد که عثمان سرانجام تن به حق نداد چراکه تلخ و سنگین بود و باطل را

۱. الفتح ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۹۴-۳۹۵.

برگزید چراکه ظاهراً شیرین بود ولی عاقبت دردناکی برای او و برای جهان اسلام به وجود آمد. ای کاش کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام را پذیرفته بود و آن همه آسیب‌ها به جهان اسلام نمی‌رسید.

سنگینی حق به این دلیل است که در بسیاری از موارد برخلاف میل انسان است و اصولاً حرکت کردن در مسیر حق کار بسیار پیچیده و مشکل است و به گفته بعضی از دانشمندان مانند راه رفتن روی طناب است که اگر اندک خطایی در آن شود انسان سقوط می‌کند؛ در مسیر حق نیز اگر انسان خطا کند در وادی باطل گرفتار خواهد شد. ولی به هر حال نتیجه حق بسیار گواراست، هم در دنیا باعث خشنودی بندگان خداست و هم در آخرت موجب سعادت جاودان و نجات ابدی است. بعضی آن را تشبیه به داروی تلخ شفابخشی کرده‌اند که خوردن آن ناگوار اما نتیجه آن رهایی از بیماری‌های خطرناک است.

اما به عکس، باطل، سبک و آسان است چراکه انسان هرگونه بخواهد آن را مطابق میل خود تنظیم می‌کند و به‌طور موقت از آن لذت می‌برد ولی عاقبتی دردناک دارد؛ هم در این دنیا مردم بر ضد او می‌شورند و هم در آخرت گرفتار عذاب دردناک الهی می‌شود. در داستان عمال عثمان نیز تاریخ می‌گوید که چه عاقبت ناگوار و بدی در انتظار او بود و چه مشکلات عظیمی برای جهان اسلام به وجود آورد. آری انحراف از حق، آثار بسیار ناگواری دارد.

شبهه همین کلام نورانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت دیگری آمده است که فرمود: «الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ، وَ الْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلْوٌ، وَ رَبُّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْنَ طَوِيلًا؛ حق، سنگین و تلخ است، و باطل، سبک و شیرین؛ لیکن چه بسا یک لحظه شهوت پرستی، نگرانی و حزن طولانی در پی داشته باشد».<sup>۱</sup>

۱. میزان الحکمة، باب ۸۸۸، ح ۴۱۰۰.

آری؛ حق، سنگین و تلخ است؛ زیرا گاهی به ضرر و زیان انسان تمام می‌شود و بسیاری از اوقات حق برخلاف خواسته‌های درونی و شهوات انسان است و گاهی نیز اجرای حق، سرزنش دیگران و ناملایمات و مشکلاتی را به همراه دارد که برای انسان گران و سنگین تمام می‌شود. اما باطل، سبک و شیرین است؛ ولی همچون سمّ، مهلک و کشنده است؛ به همین دلیل، چه بسا سبب یک عمر پشیمانی و ناراحتی بشود؛ مثلاً کسی که از روی خواسته نفس برای مدت کوتاه گناهی را انجام می‌دهد که مجازات آن زندان ابد است پس از دستگیری و بازداشت، کفّارهٔ یک ساعت گناه را باید یک عمر بپردازد.

\*\*\*



لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» وَلَا تَيَأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».

امام علیه السلام فرمود:

بهترین افراد این امت را از عذاب الهی ایمن ندانید زیرا خداوند می فرماید: جز زبان کاران هیچ کس در برابر مجازات الهی احساس امنیت نمی کند. (ممکن است یک روز لغزشی پیدا کند و در صف بدکاران قرار گیرد) و برای بدترین افراد این امت نباید از رحمت خدا مأیوس شوید زیرا خداوند می فرماید: از رحمت خدا جز کافران مأیوس نمی شوند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید آن را به اضافه کلام حکمت آمیز پیشین به صورت کلام واحد آورده و اسامه بن منقذ در لباب الآداب حکمت ۸۲ و ۹۰ و حکمت مورد بحث را در کلام واحدی ذکر کرده و به هر حال این کلام حکمت آمیز، هم در کتب پیش از سید رضی و هم کتب بعد از او آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۸).

## شرح و تفسیر

### نه نیکوکاران در امانند نه بدکاران مأیوس

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه کوتاه به دو نکته مهم اشاره می‌کند و در واقع به همگان هشدار می‌دهد.

در نکته اول می‌فرماید: «بهترین افراد این امت را نباید از عذاب الهی ایمن بدانید زیرا خداوند می‌فرماید: جز زیان‌کاران هیچ‌کس در برابر مجازات الهی احساس امنیت نمی‌کند»؛ (لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در این جا ایرادی مطرح کرده و آن را بدون پاسخ گذاشته است و آن این‌که آیه شریفه اول در مورد قوم زیان‌کار است که ممکن است در برابر مجازات الهی احساس امنیت کند اما کسی که از بهترین افراد این امت است مشمول این آیه نیست چگونه امام علیه السلام آیه را تطبیق بر این‌گونه افراد فرموده است؟

پاسخ این ایراد روشن است و تعجب می‌کنیم چگونه ابن ابی الحدید توجه به آن پیدا نکرده است. منظور امام علیه السلام این است: افرادی که در صف متقین و نیکوکاران قرار دارند از آینده خود در امان نباشند زیرا هر زمان ممکن است لغزشی برای آن‌ها پیدا شود و از مسیر حق منحرف گردند و گرفتار عذاب الهی شوند. همان‌گونه که در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افرادی مثل طلحه و زبیر بودند که در

زمان پیامبر ﷺ خدمات بزرگی به اسلام کردند و همه جا از آن‌ها به نیکی یاد می‌شد ولی در زمان علی علیه السلام بیعت او را شکستند و شمشیر به روی امام وقت خود کشیدند و برای به دست آوردن مقام، جنگ جمل را به راه انداختند که گروه زیادی از مسلمانان در آن جنگ کشته شدند و خود آن‌ها نیز به قتل رسیدند.

در ذیل آیه شریفه ۱۷۵ سوره اعراف نیز داستان مردی از بنی اسرائیل در تفاسیر مختلف نوشته شده است که نخست در صف مؤمنان بود و حامل آیات و علوم الهی شده بود سپس از این مسیر گام بیرون نهاد و شیطان به وسوسه او پرداخت و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شد. «وَأَنزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ «و بر آن‌ها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد!».

مفسران نام این شخص را بلعم باعورا نوشته‌اند که دانشمند مهمی بود ولی سرانجام بر اثر دنیاپرستی منحرف گشت.

آنگاه در دومین جمله می‌فرماید: «برای بدترین افراد این امت نیز نباید از رحمت خداوند مأیوس شد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: از رحمت خدا جز کافران مأیوس نمی‌شوند»؛ (وَلَا تَيْئَسَنَّ لَشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»).

دلیل آن هم روشن است. چون بدترین افراد ممکن است روزی متنبه شوند و در مقام توبه و انابه برآیند و مشمول رحمت الهی گردند.

همان‌گونه که در جمله دوم منظور امام علیه السلام این نیست که بدترین افراد در حالی که توبه نکرده‌اند و تغییر مسیر نداده‌اند مشمول رحمت حق می‌شوند، در جمله اول نیز به قرینه مقابله همین است که بهترین افراد ممکن است تغییر مسیر دهند و گرفتار عذاب الهی شوند.

در تاریخ اسلام نیز افراد زیادی را سراغ داریم که روزی در صف کفار و بدکاران و سارقان و مانند آن بودند اما ناگهان بیدار شدند و به راه حق برگشتند و عاقبت به خیر شدند.

در ذیل گفتار حکمت آمیز شماره ۱۷۰ داستانی از جلد هشتم کافی نقل کردیم که سخن از عابدی می‌گفت که شیطان او را فریب داد و به گناه دعوت کرد ولی زن آلوده گنهکاری او را از گناه نجات داد و خودش نیز اهل نجات شد. توضیح آن را در ذیل همان کلام مطالعه فرمایید.

## نکته

### منظور از مکر الهی چیست؟

«مکر» در فارسی امروز به معنای توطئه مخفیانه برای انجام کارهای خلاف است و جنبه ضدارزش دارد در حالی که در لغت عرب به معنای هر نوع چاره‌اندیشی برای بازداشتن دیگری از کار یا از چیزی است خواه خوب باشد یا بد.

بنابراین هنگامی که مکر به خداوند نسبت داده می‌شود به معنای چاره‌اندیشی برای بازداشتن است که گاه در مورد گنهکاران به کار می‌رود و مفهومی همان مجازات‌های الهی است و گاه در مورد نیکوکاران به کار می‌رود که مفهومی بازداشتن از خطرهایست.

در آیه مورد بحث، مکر به همان معنای اول یعنی مجازات الهی است و می‌دانیم هیچ‌کس - حتی نیکوکارترین شخص - نباید ترس از مجازات را از خود دور سازد چرا که خوف و رجا به صورت متعادل رمز پیشرفت و پیروزی است. تنها جمعیت زیان‌کاران هستند که خود را در امن و امان از مجازات الهی می‌بینند و هر کاری را برای خود روا می‌دارند. ولی مؤمنان و صالحان همواره در بیم و امیدند؛ مبدا لغزشی کنند و حسنات آن‌ها بر باد رود، و همواره به لطف خدا امیدوارند.



در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می خوانیم: «مَنْ أَمِنَ مَكْرَ اللَّهِ هَلَكَ؛ کسی که خود را از عذاب الهی در امان بیند هلاک می شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَبْدَ يَتَفَقَّدُ الذُّنُوبَ مِنَ النَّاسِ نَاسِيًا لِدَنْبِهِ فَأَعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ مُكِرَ بِهِ؛ هنگامی که ببینید کسی از بندگان خدا گناهان مردم را مورد توجه قرار می دهد و گناه خود را فراموش می کند بدانید فریب خورده (و خود را از عذاب الهی مصون دانسته است)».<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. غررالحکم، ج ۱۷۱۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۹.



الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ.

امام علیه السلام فرمود:

بخل، جامع تمام عیوب است و وسیله‌ای است که انسان را  
به هر بدی‌ای می‌کشاند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که این کلام حکیمانه را طرطوشی (متوفای ۵۲۰ از دانشمندان اندلس که در شهر طرطوش می‌زیسته است) در کتاب سراج الملوک در ضمن حکمت‌های آن حضرت علیه السلام آورده و مرحوم ابن‌شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول در وصیت حضرت به امام حسین علیه السلام با تفاوت‌هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

اضافه بر این میدانی در مجمع الامثال، ج ۲، ص ۴۲۱ با تفاوت‌هایی و زمخشری در ربیع‌الابرار، ج ۴، ص ۳۹۳ عین آن را ذکر کرده است.

## شرح و تفسیر

### سرچشمه تمام عیوب

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بخل را به عنوان یک صفت رذیله که سرچشمه رذایل دیگر است معرفی کرده، می فرماید: «بخل، جامع تمام عیب‌ها و وسیله‌ای است که انسان را به سوی هر بدی‌ای می کشاند»؛ (الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ).

«مساوی» ظاهراً جمع «مسائنه» به معنای بدی است و بعضی گفته‌اند که «مساوی» جمع «مسوی» می باشد.

انسان بخیل از یک سو از پرداخت حقوق شرعی امتناع کرده و سعی می کند تا آن جا که ممکن است از آن بکاهد.

از سویی دیگر در مواردی که صلّه رحمی ایجاب می کند به احرام کمک نماید خودداری می کند و به این ترتیب جزء قاطعان رحم می شود.

از سویی دیگر به سبب علاقه فوق العاده به اندوختن مال ممکن است آلوده احتکار، رباخواری، غش در معامله و انواع کسب‌های حرام شود.

نیز برای پوشانیدن چهره واقعی خود به سراغ ریاکاری می رود و برای این که در برابر درخواست کنندگان کمک جواب رد بدهد متوسل به انواع دروغ‌ها می شود و به این ترتیب بخل، سرچشمه گناهان فراوان و عیوب بسیار خواهد بود.

از طرف دیگر شخص بخیل در اعتقادات خود نیز مشکل دارد چرا که اگر سوءظن به خدا نداشت انفاق می کرد و به وعده‌های الهی دل خوش بود.

البته بخل درجاتی دارد و تمام صفاتی که گفته شد مربوط به تمام درجات نیست هرچه شدیدتر باشد آثار سوئش بیشتر است.

حقیقت بخل آن است که انسان نخواهد دیگری از اموال یا موقعیت او و یا علم او برخوردار شود.

دانشمندان برای بخل انواع و اقسامی شمرده‌اند. کمترین آن این است که انسان نخواهد دیگران از امکانات او استفاده کنند و بالاترین آن این است که نخواهد دیگران از اموال یکدیگر، یا از اموال خودشان بهره‌مند گردند و گاه بخل به قدری شدید می‌شود که انسان در برابر خویشان هم بخیل می‌گردد و حاضر نیست خودش از امکاناتش بهره‌مند شود.

قرآن مجید بخیلان را به عذاب خوارکننده تهدید کرده است، می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾؛ «آن‌ها کسانی هستند که بخل می‌ورزند، و مردم را به بخل دعوت می‌کنند، و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آن‌ها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛) و ما برای کافران، عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده‌ایم».<sup>۱</sup>

قابل توجه این‌که خداوند اینگونه افراد را جزء کافران شمرده است.

در احادیث اسلامی نکوهش‌های زیادی درباره بخل و بخیل آمده است از جمله در حدیثی که در غررالحکم از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم: «الْبُخْلُ يُذِلُّ مُصَاحِبَهُ وَيُعِزُّ مُجَانِبَهُ؛ بخل، صاحبش را ذلیل و بیگانه از او را عزیز می‌کند».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان منبع و از همان حضرت می‌خوانیم: «الْبَخِيلُ يَبْخُلُ

۱. نساء، آیه ۳۷.

۲. غررالحکم، ح ۶۵۵۳.

عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنْ دُنْيَاهُ وَيَسْمَحُ لِرِوَاثِهِ بِكُلِّهَا؛ بخیل حتی مقدار کمی از دنیا را بر خود حرام می‌کند ولی همه آن را در اختیار وارث می‌گذارد»<sup>۱</sup>.

نیز در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛ بخیل از خدا و مردم دور است و به آتش دوزخ نزدیک»<sup>۲</sup>.

سرچشمه اصلی بخل همان سوءظن به وعده‌های الهی است آن‌جا که در برابر انفاق وعده جبران بی‌شمار فرموده و بخیل به این وعده‌های صریح الهی اعتنا نمی‌کند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «الْبَخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ؛ بخل ورزیدن درباره آنچه انسان در اختیار دارد نشانه سوءظن به معبود است»<sup>۳</sup>.  
نقطه مقابل بخل سخاوت است که صفت بارز اولیاءالله و مؤمنان راستین می‌باشد. آن‌ها آنقدر سخاوت به خرج می‌دادند که گاه تمام یا بخش عمده زندگی خود را در اختیار دیگران می‌گذاشتند.

یکی از شاخه‌های بخل، بخل در علم است که متأسفانه مصادیق زیادی دارد: مطلبی را کشف کرده و حاضر نیست به دیگران بیاموزد و گاه بخیلانی در علوم پیدا می‌شوند که علم و دانش خود را با خود به گور می‌برند. در دنیای امروز بخل در علم از ناحیه سردمداران جهان یک کار رایج و بسیار زشت است که حاضر نیستند حتی فرمول‌های داروهای نجات‌بخش را در اختیار دیگران بگذارند هرچند این کار سبب مرگ افراد زیادی شود.

البته همه بخیلان در تمام شاخه‌های بخل مشترک نیستند بعضی بخل به مال

۱. غررالحکم، ج ۶۵۱۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۵۹، ج ۱۴.

۳. غررالحکم، ج ۶۵۱۲.

دارند بعضی بخل به مقام و گروهی بخل به علم و دانش و گاه بعضی همه این بخل‌ها را در خود جمع می‌کنند.

در عصر و زمان ما کسانی پیدا می‌شوند که چندین شغل را در اختیار گرفته‌اند (گاه بیش از ده شغل) در حالی که جوانانی پیدا می‌شوند که از عهده آن‌ها برمی‌آیند ولی آن بخیلان حاضر نیستند یکی از آن‌ها را در اختیار آنان بگذارند و این نهایت بخل و پستی است.

به خدا پناه می‌بریم از این که گرفتار چنین رذیله اخلاقی شویم که ما را، هم از خدا دور می‌کند و هم از خلق خدا.

\*\*\*





يَابْنَ آدَمَ، الرَّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ؛ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِأَلْهَمِّ فِيمَا لَيْسَ لَكَ؛ وَ لَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ وَ لَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَ لَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدْ قُدِّرَ لَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! روزی دو گونه است یکی آن روزی که تو به دنبالش می‌روی و دیگری آن روزی که به دنبال تو می‌آید و اگر به دنبالش نروی باز هم به سراغ تو خواهد آمد بنابراین غم و اندوه تمام سال را بر هم و غم امروزت اضافه مکن. غم هر روز برای آن روز کافی است. اگر در تمام سال زنده بمانی و جزء عمر تو باشد خداوند هر روز آنچه از روزی برای تو معین کرده است به تو می‌دهد و اگر تمام آن سال جزء عمر تو نباشد چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست؟ (بدان) هیچ‌کس پیش از تو نمی‌تواند روزی تو را دریافت کند و یا آن را از دست تو بیرون ببرد و آنچه برای تو مقدر شده است بدون تأخیر به تو می‌رسد.<sup>۱</sup>

۱. سند گنتار حکیمانه:

مرحوم سید رضی می‌گوید: «مضمون این سخن در همین باب گذشت<sup>۱</sup> ولی چون کلام امام علیه السلام در این جا واضح تر و مشروح تر بود آن را براساس روشی که در آغاز کتاب تذکر داده‌ایم تکرار کردیم»؛ (قال الرضی: وقد مضی هذا الکلام فیما تقدّم من هذا الباب، إلا أنه هاهنا أوضح و أشرح، فلذلك كرّناه علی القاعدة المقرّرة فی أوّل الكتاب).

→ مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند، ابوطالب مکی در قوت القوت و ابن عبد ربّه در عقد الفرید است که آن را در ضمن وصیت امام علیه السلام به محمد بن حنفیه ذکر کرده است و همچنین صدوق در من لایحضره الفقیه و کراجکی در کنزالفوائد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۹).

۱. باب کلمات قصار، حکمت ۲۶۷.

## شرح و تفسیر

### روزی دو گونه است

همان گونه که مرحوم سید رضی در ذیل این کلام نورانی آورده (بخشی از) این کلام قبلاً در کلمات قصار (حکمت ۲۶۷) آمده است و همان گونه که دیگران گفته‌اند (بخشی از آن) در نامه ۳۱ که وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام را به امام حسن علیه السلام منعکس می‌کند ذکر شده است.

بخش دیگری نیز تنها در این جا آمده است.

به هر حال هدف اصلی امام علیه السلام این است که انسان‌ها را از حرص به دنیا بازدارد و به گونه‌ای نباشند که تمام تلاش و کوشش آن‌ها برای به دست آوردن رزق و روزی باشد و از وظایف دیگر دور بمانند و لزوم تحصیل روزی را بهانه خود برای حرص به دنیا قرار دهند.

می‌فرماید: «ای فرزند آدم! روزی دو گونه است یکی آن که تو به دنبالش می‌روی و دیگری آن که به دنبال تو می‌آید که اگر به دنبالش نروی باز هم به سراغ تو خواهد آمد»؛ (یَابْنَ آدَمَ، الرَّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ).

به یقین همه روزی‌ها مقدر است ولی بعضی مشروط است به تلاش و کوشش و سعی و کار که اگر این شرط حاصل نشود فراهم نخواهد شد. مانند روزی‌هایی که از طریق کشاورزی و دامداری و صنایع و تجارت و امثال آن حاصل می‌شود.

قسم دوم روزی‌هایی است که مشروط به این شرط نیست بلکه ناخواسته به سراغ انسان می‌آید. مانند ارث غیر منتظره‌ای که به انسان می‌رسد و یا سود کلانی که بدون تلاش و کوشش از طریق ترقی قیمت‌ها و یا هدایای غیر منتظره عاید انسان می‌گردد.

آنگاه امام علیه السلام چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابراین غم و اندوه تمام سال را بر هم و غم امروزی اضافه مکن. غم هر روز برای آن روز کافی است.»؛ (فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ).

درست است که انسان باید آینده‌نگر باشد و تنها به فکر امروز نباشد و به همین دلیل در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم دولت‌ها برنامه‌های پنج ساله و ده ساله و پنجاه ساله دارند. منظور امام علیه السلام این است که حریشان را از حرص زیاد بازدارد تا به بهانه تأمین آینده، شب و روز در فکر دنیا نباشند.

آنگاه امام علیه السلام به استدلال روشنی پرداخته، می‌فرماید: «اگر در تمام سال زنده بمانی و جزء عمر تو باشد خداوند هر روز آنچه از روزی برای تو معین کرده است به تو می‌دهد و اگر تمام آن سال جزء عمر تو نباشد چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست؟»؛ (فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِأَلْهَمٍ فِيمَا لَيْسَ لَكَ).

بسیارند کسانی که برای به دست آوردن درآمدهای هنگفت دست و پا می‌زنند در حالی که تنها بخش کوچکی را از آن مصرف کرده و بقیه را برای وارثان خود می‌گذارند و در واقع تلاشگران خسته و بی‌مزدند. هدف امام علیه السلام این است که این گروه از افراد را از تلاش‌های بی‌حد و حساب که آرامش دنیا و نجات آخرت را بر باد می‌دهد بازدارد.

و به گفته شاعر:

آن‌که مکنت بیش از آن خواهد که قسمت کرده‌اند

گو طمع کم کن که زحمت بیش باشد بیش را  
در آخرین جمله به نکته دیگری در همین باره اشاره کرده، می‌فرماید: «(بدان) هیچ‌کس پیش از تو نمی‌تواند روزی تو را دریافت کند و یا آن را از دست تو بیرون ببرد و آنچه برای تو مقدر شده است بدون تأخیر به تو می‌رسد»؛ (وَلَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَلَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدَّرَ لَكَ). همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم هرگز هدف امام علیه السلام این نیست که افراد را از تلاش و کوشش برای حل مشکلات اقتصادی بازدارد چراکه آن حضرت و سایر معصومین علیهم السلام در کلمات دیگر خود به این نوع تلاش سفارش کرده‌اند بلکه هدف این است که با بیان این واقعیت‌ها که روزی بر دوگونه است و خداوند آنچه مقدر باشد به انسان می‌رساند، سدی در برابر حرص و طمع و دنیاپرستی و افزون‌طلبی ایجاد کنند.

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام حکیمانه می‌گوید: «مضمون این سخن در همین باب (حکمت ۲۶۷) گذشت ولی چون کلام امام علیه السلام در این جا واضح‌تر و مشروح‌تر بود آن را بر اساس روشی که در آغاز کتاب تذکر داده‌ایم تکرار کردیم»؛ (قال الرضی: وقد مضى هذا الكلام فيما تقدم من هذا الباب، إلا أنه هاهنا أوضح وأشرح، فلذلك كررناه على القاعدة المقررة في أول الكتاب).

این سخن سید رضی اشاره به نکته‌ای است که در مقدمه نهج البلاغه آورده و آن این‌که کلمات امام علیه السلام گاهی با روایات مختلف نقل شده است. سید رضی آن را مطابق یکی از روایات نقل می‌کند سپس به روایتی که از طریق دیگر نقل شده و مشروح‌تر و گسترده‌تر است دست می‌یابد و لذا آن را تکرار می‌کند تا فایده بیشتری نصیب خوانندگان گردد.

در این زمینه توضیحات دیگری در ذیل حکمت ۲۶۷ و همچنین در ذیل نامه  
۳۱ که مشتمل بر حکمت‌ها و اندرزهای فراوان خطاب به امام حسن مجتبی علیه السلام  
می‌باشد، آمده است.

\*\*\*

رُبَّ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرِهِ، وَ مَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ،  
قَامَتْ بَوَاقِيهِ فِي آخِرِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

چه بسیار کسانی که در آغاز روز زنده بودند اما روز را به پایان نبردند و چه بسیار  
کسانی که در آغاز شب زندگی شان مورد غبطه مردم بود اما در پایان همان شب  
عزاداران به سوگشان نشستند!

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کلام مرحوم خطیب در مصادر استفاده می شود که قبل و بعد از سید رضی این گفتار حکیمانه از منابع  
دیگری اخذ شده است از جمله در کتاب من لایحضره الفقیه آن را جزء وصایای امام عليه السلام به فرزندش محمد  
بن حنفیه نقل کرده و سبط بن جوزی آن را در تذکرة الخواص توأم با حکمت ۳۴۴ آورده است. نیز آمدی در  
غررالحکم با تفاوت قابل ملاحظه ای آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۹).

## شرح و تفسیر

### بی‌اعتباری این جهان

هدف از این کلام حکیمانه بیان بی‌اعتباری دنیاست و بیدار کردن غافلان از خواب غفلت؛ می‌فرماید: «چه بسیار کسانی که در آغاز روز زنده بودند اما روز را به پایان نبردند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب زندگی‌شان مورد غبطه مردم بود اما در پایان همان شب عزاداران به سوگشان نشستند»؛ (رُبَّ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرٍ، وَ مَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ، قَامَتْ بَوَاكِيهِ فِي آخِرِهِ).

بسیارند کسانی که خیال می‌کنند اگر امروز سالم و شاداب و سرخوش‌اند ماه‌ها یا سال‌ها این وضع ادامه پیدا می‌کند و یا اگر امروز در مجلس جشن و سروری حضور دارند این مجالس تا مدت‌ها ادامه خواهد یافت.

در حالی که اگر به تاریخ مراجعه کنیم و یا حتی حوادثی را که در دوران عمر خود دیده‌ایم مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم این‌ها خیال باطلی بیش نیست. افرادی بودند بسیار قوی و نیرومند از نظر جسمانی و بسیار قدرتمند از نظر موقعیت اجتماعی ولی ناگهان با گذشتن یک روز یا یک شب همه چیز دگرگون شد. آن آدم سالم، گرفتار سکنه مغزی شد و به صورت یک انسان به تمام معنا فلج درآمد و آن شخص قدرتمند به دست یکی از نزدیکانش به قتل رسید همان‌گونه که درباره نادرشاه افشار نقل کرده‌اند که در اوج قدرت به وسیله یکی از نزدیکانش به قتل رسید آن‌گونه که شاعر آن را ترسیم کرده است:



شبانگه به دل قصد تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت  
 به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جا ماند نی نادری  
 مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه) اشاره به  
 بعضی از تحولات عراق کرده، می گوید: سر شب دولت ملک فیصل که آخرین  
 نفر از شرفاء بود با قدرت بر سر کار بود ولی در آخر شب عبدالکریم قاسم قیام  
 کرد و حکومت جدید را تشکیل داد.<sup>۱</sup>

قرآن مجید روشن ترین نمونه را در این زمینه در پایان سوره قصص در  
 داستان قارون، ثروتمند بزرگ بنی اسرائیل آورده است که یک روز تمام یاران  
 و کارگزاران خود را بسیج کرد تا ثروت او را به نمایش بگذارند به گونه ای که  
 بسیاری از بنی اسرائیل به حال او غبطه خوردند و گفتند: ﴿يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ  
 قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾؛ «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز  
 داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!».<sup>۲</sup>

ولی فردا که فرمان مر او از سوی خداوند صادر شد و زمین شکافت  
 و خودش و تمام اموالش درون زمین مدفون شد آن ها که دیروز آرزوی زندگی او  
 را می کردند، گفتند: ﴿وَيَكَاَنَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ  
 اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَاَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾؛ «وای بر ما! گویی خدا روزی را بر  
 هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت  
 ننهاد بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای! گویی کافران هرگز رستگار  
 نمی شوند!».<sup>۳</sup>

مرحوم صدوق در کتاب من لا يحضره این کلام شریف را با اضافه پرمعنایی

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري (بهج الصباغه)، ج ۱۱، ص ۳۴۳.

۲. قصص، آیه ۷۹.

۳. قصص، آیه ۸۲.

(ذیل وصایای امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه) آورده است و آن این گونه است: «فَلَا يَغُرُّكَ مِنَ اللَّهِ طُولُ حُلُولِ النَّعْمِ وَإِطْأَاءُ مَوَارِدِ النَّقْمِ فَإِنَّهُ لَوْ خَشِيَ الْفُؤْتَ عَاجِلًا بِالْعُقُوبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ؛ چون چنین است، فزونی نعمت‌های خداوند و تأخیر مجازات‌های او تو را مغرور نسازد زیرا او اگر از این ترس داشت که مجازات از دست رود قبل از مرگ به سرعت کیفر می‌داد».<sup>۱</sup>

شعرای عرب و عجم در همین مضمون اشعار بیدار کننده‌ای سروده‌اند. از جمله شاعر عرب می‌گوید:

يا راقد الليل مسرورا بأوله      إن الحوادث قد يطرقن أسحارا  
ای کسی که در شب خوشحال به بستر استراحت می‌روی مراقب باش که  
حوادث تلخ گاهی سحرگاه به سراغ تو می‌آید.  
و دیگری می‌گوید:

عجبا لعين تلذّ بالرقاد      وملك الموت معه علي وساد  
در شگفتم از چشمی که به خواب خوش فرو می‌رود در حالی که فرشته مر  
همواره در کنار او خوابیده است.<sup>۲</sup>  
و شاعر فارسی زبان می‌گوید:

به شب بودی به پا قصر سرورش      سر و کارش سحر با قبر و گورش  
نماز شام بودش تاج بر سر      شفق چون زد کشیدش خاک دربر  
در ذیل کلام حکمت‌آمیز ۱۹۱ مسائل مشابهی گذشت.

\*\*\*

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۶، ح ۵۸۳۴.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۳۴۳.

الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ وَثَاقِهِ، فَاحْزُنْ  
لِسَانَكَ كَمَا تَحْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ: فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً.

امام علیؑ فرمود:

سخن را تا نگفته‌ای اسیر توست اما همین که گفتی تو اسیر او خواهی بود. زیانت  
را همچون طلا و نقره‌ات حفظ کن. ای بسا گفتن یک کلمه نعمت بزرگی را از انسان  
سلب کرده یا بلا و مصیبتی را فراهم ساخته است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب قبل از نهج البلاغه برای این کلام شریف نقل کرده است کتاب من لا یحضر  
مرحوم صدوق است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۹).  
اضافه می‌کنیم که مرحوم صدوق آن را در من لا یحضر در ذیل کلام حکمت‌آمیز گذشته در وصایای  
علیؑ به محمد بن حنفیه نقل کرده است.

## شرح و تفسیر

### حتی با یک کلمه

درباره اهمیت سکوت و خطرات سخن گفتن بی‌رویه، در کلمات پیشین امام علیه السلام مطالب قابل توجهی خواندید. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در ضمن سه جمله دیگر بر این مسأله تأکید می‌کند.

نخست می‌فرماید: «سخن، تا نگفته‌ای اسیر توست اما همین که گفتی تو اسیر او خواهی بود»؛ (الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ وَثَاقِيهِ). چه تشبیه و تعبیر جالبی! به‌راستی، سخن قبل از آن‌که از دهان گوینده‌اش بیرون آید همچون اسیری در نزد اوست ولی همین که از دهان گوینده بیرون آمد نه تنها قادر بر مهار کردنش نیست بلکه در اسارت آن خواهد بود و تمام مسئولیت‌هایش را باید به عهده بگیرد. پس چه بهتر که انسان کم سخن بگوید و سنجیده بگوید.

امام علیه السلام در دومین تعبیر از تشبیه دیگری استفاده کرده، می‌فرماید: «زبان را همچون طلا و نقره‌ات حفظ کن»؛ (فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنْ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ). شک نیست که انسان اجناس گران‌بهای خود را با دقت محافظت می‌کند مبادا سارقان آن را برابیند و یا به‌گونه دیگری از دست برود. امام علیه السلام می‌فرماید که زبان تو نیز سرمایه بسیار گران‌بهایی است که باید با دقت در حفظ آن بکوشی. در سومین جمله به‌عنوان یک دلیل می‌فرماید: «ای بسا گفتن یک کلمه نعمت

بزرگی را از انسان سلب کرده یا بلا و مصیبتی را فراهم ساخته است»؛ (فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً).

اهمیت سکوت تا آنجاست که از داستان زکریا در قرآن مجید استفاده می‌شود خداوند هنگامی که به زکریا بشارت فرزندى را به نام یحیی داد عرضه داشت: «خدایا! نشانه‌ای برای من قرار ده. خطاب آمد: نشانه تو این است که سه شبانه‌روز قدرت تکلم با مردم نخواهی داشت در حالی که زبانت سالم است؛ ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا﴾<sup>۱</sup> و به این ترتیب سکوت به عنوان آیتی از آیات خدا نسبت به موهبتی که ارزانی داشته بود قرار داده شد.

\*\*\*



لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيَّ جَوَارِحَكُمُهَا  
فَرَأَيْتُمْ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

امام عليه السلام فرمود:

چیزی را که علم به آن نداری مگو بلکه همه آنچه را که می دانی نیز مگو،  
زیرا خداوند بر تمام اعضای تو واجباتی قرار داده که روز قیامت  
از آنها بازخواست خواهد کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

قبل از سید رضی مرحوم صدوق این کلام حکیمانه را در کتاب من لا یحضر و مرحوم مفید در کتاب  
اختصاص ضمن وصایای امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه آورده اند. (مصادر نهج البلاغه،  
ج ۴، ص ۲۷۹).

## شرح و تفسیر

### دو نکته حکیمانه

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست این‌که انسان باید از گفتن چیزی که درباره آن آگاهی ندارد بپرهیزد، می‌فرماید: «آنچه را نمی‌دانی مگو»؛ (لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ).

زیرا اولاً در آیات متعددی از قرآن مجید از این کار نهی شده است به‌خصوص هرگاه اسناد به خداوند متعال داده شود. در سوره بقره می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «او شما را فقط به بدی‌ها و کار زشت فرمان می‌دهد؛ (و نیز دستور می‌دهد) آنچه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید».<sup>۱</sup>

در سوره اعراف نیز می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم به‌ناحق را؛ و این‌که چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید»».<sup>۲</sup>

۱. بقره، آیه ۱۶۹.

۲. اعراف، آیه ۳۳.



در سوره اسراء می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾؛ «از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چراکه گوش و چشم و دل، همه مسئول اند».<sup>۱</sup>

ثانیاً از نظر عقل نیز کار قبیحی است زیرا هنگامی که انسان چیزی را نمی داند ولی به طور قطع از آن خبر می دهد مفهومی این است که من درباره آن علم و اطلاع دارم در حالی که این دروغ است و دروغ، از زشت ترین کارهاست. اضافه بر این امکان دارد آن سخن برخلاف واقع و کذب باشد بنابراین ذکر آن به طور قطع، نوعی تجری در برابر خداوند است چراکه چیزی را بی پروا می گوید که احتمال دارد معصیت خداوند باشد.

مرحوم کلینی در جلد اول کتاب کافی بابی تحت عنوان «النَّهْيُ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» ذکر کرده که در آن روایات بسیاری آورده است. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُهُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ أَعْلَمُ وَلَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالِمِ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ؛ هنگامی که سؤالی از شخص عالمی شود در حالی که پاسخ آن را نمی داند باید بگوید: «الله اعلم» و کسی که عالم نیست حتی این جمله را هم نباید بگوید (زیرا او علمی ندارد که خدا را از خود اعلم بداند)».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که شخص غیر عالم در برابر چنین سؤالی باید بگوید: «لا ادري؛ نمی دانم» و نگوید: «الله اعلم».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری می خوانیم که زرارة ابن اعین از امام باقر علیه السلام پرسید: خداوند چه حقی بر بندگان دارد؟ امام علیه السلام فرمود: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْنُوا عِنْدَ

۱. اسراء، آیه ۳۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۲، ح ۵.

۳. همان، ح ۶.

مَا لَا يَغْلُمُونَ؛ از آنچه می دانند سخن بگویند و درباره آنچه نمی دانند توقف کنند.<sup>۱</sup>

احادیث دیگری نیز قریب به همین مضمون نقل شده است.

مرحوم علامه مجلسی نیز در جلد دوم بحارالانوار باب ۱۶، همین مطلب (نهی از گفتن چیزی بدون آگاهی از آن) را عنوان کرده و آیات متعدد و ۵۰ روایت در این زمینه نقل کرده است.

در دومین نکته امام علیه السلام می فرماید: «بلکه همه آنچه را می دانی نیز مگو زیرا خداوند بر تمام اعضای انسان واجباتی قرار داده که در قیامت از آنها بازخواست می کند»؛ (بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى جَوَارِحِكَ كُلِّهَا فَرَأَيْتَ يَخْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

زیرا اولاً بیان آنچه انسان می داند گناه افشای اسرار مؤمنین و گناه غیبت و عیب جویی دیگران است و گناه سبب اهانت و یا ایجاد اختلاف در میان مردم و یا اشاعه فحشا و یا سبب اضطراب افکار عمومی می شود و یا افراد کم استعدادی را به گمراهی می افکند که همه این ها از مصادیق گناه است.

ثانیاً بیان آنچه انسان می داند گاهی سبب انحراف از فضایل اخلاقی است زیرا گاهی خودستایی و اظهار کبر و غرور و برتری بر دیگران است و گناه شکل ریا و سمعه به خود می گیرد که تمام این ها مذموم است.

علتی که امام علیه السلام برای نکته دوم گفته است مقصود ایشان را کاملاً آشکار می سازد و آن این که چشم و گوش و دست و پا و زبان هر کدام مسئولیتی دارند: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾<sup>۲</sup> و مسئولیت زبان از همه اعضا بیشتر است و گناهدانی که با زبان انجام می شود فزون تر و متنوع تر می باشد.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۳، ح ۷.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

این احتمال نیز وجود دارد که کلام اخیر امام علیه السلام بیان علت برای هر دو بخش کلام آن حضرت باشد.

ولی نباید فراموش کرد که امام علیه السلام می فرماید: همه آنچه را می دانی (کُلِّ ما تعلم). اشاره به این که بسیاری از چیزهایی را که انسان می داند باید برای دیگران بیان کند و مردم را از جهل و بی خبری درباره احکام الهی و مفسد اخلاقی و یا خطراتی که جامعه اسلامی را تهدید می کند خارج سازد.

\*\*\*



إِحْذَرُ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَيَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ،  
وَإِذَا قَوَيْتَ فَاقُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَإِذَا ضَعُفْتَ فَاضْعُفْ عَنِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

بر حذر باش از این که خدا تو را نزد معصیتش حاضر ببیند و نزد طاعتش غایب  
که از زبان کاران خواهی بود، و هرگاه قوی و قدرتمند می شوی قدرت  
بر اطاعت خداوند داشته باش و هرگاه ضعیف و ناتوان می گردی  
در برابر معصیت خداوند ضعیف و ناتوان باش.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام شریف غیر از نهج البلاغه ذکر کرده کتاب غررالحکم  
آمدی است که آن را با تفاوتی از نظر الفاظ آورده است هر چند معنا یکی است. (مصادر نهج البلاغه،  
ج ۴، ص ۲۸۰).

ولی با مراجعه به کتاب من لایحضره الفقیه مرحوم صدوق روشن می شود که او نیز صدر آن را با تفاوتی  
ضمن وصیت امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه ذکر نموده است (من لایحضره الفقیه، ج ۲،  
ص ۶۲۸) و می دانیم مرحوم صدوق پیش از سید رضی می زیسته است. قابل توجه این که در من لایحضر  
این کلام شریف به صورت دو قسمت جداگانه در دو مورد از وصیت نامه مزبور ذکر شده است. (جمله و اذا  
قویت... جداگانه است) (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۶).

## شرح و تفسیر

### در برابر معاصی ضعیف و در برابر طاعات قوی باش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش به دو نکته مهم اشاره می‌فرماید. نکته اول این است که به همگان هشدار می‌دهد مراقب اعمال خویش باشند، می‌فرماید: «برحذر باش از این که خداوند تو را نزد معصیت‌هایش حاضر ببیند و نزد طاعاتش غایب که از زیان‌کاران خواهی بود»؛ (اِحْذَرُ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَيَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

اشاره به این که عالم محضر خداست و خداوند از ما به ما نزدیک‌تر است حتی افکار و خیالاتی را که در ذهن ما نقش می‌بندد می‌داند و می‌بیند بنابراین چگونه به خود اجازه می‌دهیم که در صحنه‌های معصیت در حضور خداوند، حضور داشته باشیم و در صحنه‌های اطاعت که خاصان و مقربان پروردگار و مؤمنان صالح حضور دارند جای ما خالی باشد؟

امام صادق علیه السلام طبق روایتی که در کتاب شریف کافی آمده است به یکی از یاران خود به نام اسحاق بن عمار می‌فرماید: «يَا اسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ؛ ای اسحاق! آن‌گونه از خدا بترس که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. اگر فکر می‌کنی که خدا تو را نمی‌بیند کافر شده‌ای و اگر می‌دانی تو را می‌بیند ولی آشکارا

معصیتش را می‌کنی او را کمترین بینندگان به حساب آورده‌ای (زیرا در برابر یک انسان عادی و حتی گاه در مقابل یک کودک حاضر نیستی بسیاری از گناهان را انجام دهی پس چگونه در محضر پروردگار مرتکب آن می‌شوی؟)»<sup>۱</sup>

از این سخن می‌توان نتیجه گرفت که بی‌تقوایی‌های انسان‌ها نتیجه ضعف ایمان آن‌ها به خداوند و معاد است. یا او را همه‌جا حاضر نمی‌دانند و یا وعده‌های معاد و پاداش و کیفر اعمال را کوچک می‌شمرند که اگر چنین نبود روح تقوا حاکم بود. از همین رو در حدیثی می‌خوانیم که از امام صادق علیه السلام تفسیر تقوا را پرسیدند. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمْرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ؛ حقیقت تقوا این است که خدا تو را در جایی که امر کرده، غایب نبیند و در جایی که نهی کرده حضور نداشته باشی»<sup>۲</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام در جمله دوم از گفتار حکیمانه مورد بحث به نکته دیگری اشاره می‌کند که در واقع تکمیل‌کننده جمله پیشین است. می‌فرماید: «و هرگاه قوی و قدرتمند می‌شوی قدرت بر اطاعت خداوند داشته باش و هرگاه ضعیف و ناتوان می‌گرددی در برابر معصیت خداوند ضعیف و ناتوان باش»؛ (وَ إِذَا قَوِيَتْ فَأَقْوَى عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَ إِذَا ضَعُفَتْ فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ).

اشاره به این‌که سعی کن اسباب اطاعت را فراهم کنی و در طریق اطاعت پروردگار قوی شوی و نیز سعی کن اسباب معصیت را از میان برداری و در طریق عصیان ضعیف شوی زیرا فراهم آوردن اسباب یا از میان بردن آن غالباً کاری است که در اختیار انسان می‌باشد. مثلاً هنگامی که افراد عادی نزد علما و دانشمندان وارسته دینی بروند تا نصیحتی از آن‌ها بشنوند سبب می‌شود که روح آن‌ها برای اطاعت پروردگار قوی گردد و هنگامی که از بدان و دوستان

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵.

بدکار دوری کنند اسباب معصیت را از میان برداشته و خود را برای انجام آن ضعیف می‌سازند.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» آمده است: «مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَيَعْلَمُ مَا يَعْمَلُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، فَيُخْرِجُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى؛ کسی که بداند خدا او را می‌بیند و آنچه را می‌گوید می‌شنود و از اعمال نیک و بدی که انجام می‌دهد آگاه است و این امر او را از اعمال قبیح بازدارد این کسی است که از مقام پروردگارش خائف است و نفس خویش را از هوی بازمی‌دارد»<sup>۱</sup>.  
در آیات قرآن مجید نیز تعبیرات مختلفی دیده می‌شود که در واقع گفتار امام علیه السلام برگرفته از آنهاست.

در آیه چهاردهم سوره علق درباره بعضی از کافران و تکذیب‌کنندگان پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي»؛ «آیا او نمی‌دانست که خداوند اعمالش را می‌بیند».

در آیه ۱۰۸ سوره نساء می‌خوانیم: «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ»؛ «آن‌ها زشتکاری خود را از مردم پنهان می‌دارند؛ اما از خدا پنهان نمی‌دارند».

این سخن را با نکته‌ای که مرد سالکی بیان کرده پایان می‌دهیم: نقل شده که او بعد از گناهی توبه کرده بود ولی پیوسته می‌گریست. به او گفتند: چرا این قدر گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی خداوند غفور است و آمرزنده گناهان؟ گفت: آری ممکن است او عفو کند ولی این خجالت و شرمساری را از این‌که او مرا به‌هنگام گناه دیده است، چگونه از خود دور سازم؟

گیرم که تو از سرگنه درگذری

وان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم؟!



الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ، وَ التَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا  
وَتَقَّتْ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غِبْنٌ، وَ الطَّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِحْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ.

امام علیؑ فرمود:

اعتماد به دنیا با وجود آنچه با چشم خود از (تحولات و دگرگونی‌های) آن مشاهده می‌کنی جهل و نادانی است و کوتاهی در حُسن عمل با وجود اطمینان به پاداش (الهی) برای آن، غبن و خسارت است و اطمینان به هر کس قبل از آزمایش و امتحان او دلیل عجز و ناتوانی است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

دانشمند معروف، میدانی، در مجمع الامثال این کلام حکیمانه را در ذیل کلمات امیرمؤمنان علیؑ آورده با بعضی از اضافات (که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است). از جمله «البخل جامع لمسایء العیوب» که در حکمت ۳۷۸ گذشت (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰) و بعید نیست که این‌ها هر دو با هم در کلام امام علیؑ آمده و سید رضی آن‌ها را تفکیک نموده است. اضافه می‌کنیم: مرحوم آمدی نیز آن را در غرر با تفاوتی ذکر کرده (غررالحکم، ح ۲۳۵۱، ۱۵۸، ۹۴۹۰) و همچنین ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل با اضافاتی آورده است. (مطالب السؤل، ص ۲۰۳).

## شرح و تفسیر

### سه نکته حکیمانه

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به سه نکته می‌کند که هر کدام حکمت مستقلی است.

نخست می‌فرماید: «اعتماد به دنیا با وجود آنچه با چشم خود از (تحولات و دگرگونی‌های) آن مشاهده می‌کنی جهل و نادانی است»؛ (أَلَمْ تَكُنْ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلًا).

همه افراد، بدون استثنا یا در تواریخ خوانده‌اند و یا درباره پیشینیان شنیده‌اند و یا با چشم خود دیده‌اند که افراد قدرتمند یا ثروتمند و پرتوان ناگهان قدرت و ثروت و توان خود را از دست داده و به صورت فردی ضعیف و ناتوان درآمده‌اند. یک روز امیر بود و فردای آن اسیر است، یک روز جوانی نیرومند و فردا بیمار ناتوانی در بستر، یک روز ثروتمند و روز دیگر فقیری نیازمند. با این تحولات سریع و دگرگونی‌هایی که در امور دنیا می‌بینیم اگر به امکانات آن اعتماد کنیم آیا نشانه جهل و نادانی نیست؟

عاقل کسی است که دل به دنیا نبندد هر چند از امکانات فراوانی برخوردار باشد. این‌گونه افراد آسوده زندگی می‌کنند و آسوده از جهان می‌روند و از تحولات و دگرگونی‌های دهر هرگز ناراحت نمی‌شوند. در حالی که دلبستگان به دنیا با از دست دادن مقام یا مال و ثروت، چنان ناراحت می‌شوند که گاه کارشان به جنون و دیوانگی می‌کشد.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود نقل می‌کند که ابوالفتح ابن عمید از صاحب بن عباد نزد سلطان وقت، مؤیدالدوله، سعایت کرد تا او را از کار خود (وزیر مخصوص بودن) برکنار ساخت و خودش به تدبیر امور پرداخت همانگونه که برای رکن الدوله، پدر مؤیدالدوله تدبیر می‌کرد. روزی ندیمان و دوستان خاص خود را دعوت کرد، مجلس عظیمی تشکیل داد و زینت آلات فراوان و ظروف طلا و نقره‌ای که از حد و حصر خارج بود حاضر ساخت و مشغول نوشیدن شراب شد و آن روز و آن شب مرتباً شراب می‌خورد و به غلامان خود دستور داد که مجلس را به همان حال نگه دارید، چیزی از آن کم و زیاد نشود تا فردا نیز ادامه دهیم و به ندیمان و دوستان خاص خود گفت: فردا صبح نیز در این مجلس شرکت کنید. سپس به اتاق خواب خود رفت و ندیمان به خانه‌های خود بازگشتند. سحرگاهان همان شب مؤیدالدوله دستور داد او را دستگیر کردند و کسی را به خانه‌اش فرستاد که آنچه در آن است گردآوری کرده بیاورد و صاحب بن عباد را به وزارت بازگرداند و ابن عمید همچنان در آن حال نکبت بود تا از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام به دومین نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «کوتاهی در حُسن عمل با وجود اطمینان به پاداش (الهی) برای آن، غبن و خسارت است»؛ **«وَالْتَقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ»**.

اشاره به این‌که اگر انسان شک در معاد و ثواب و عقاب داشته باشد کوتاهی او در انجام کارهای نیک ممکن است قابل توجیه باشد اما افراد باایمان که معاد را باور کرده و به ثواب و جزای الهی ایمان دارند آن هم ثواب‌های بسیار عظیمی که تناسبی با مقدار عمل انسان‌ها ندارد بلکه فقط مناسب فضل و الطاف الهی است

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۶۰۳.

اگر در انجام کارهای نیک کوتاهی کنند به راستی عجیب است و این همان غبن و خسارتی است که انسان با دست خود بر خویشتن وارد می‌کند. حقیقت غبن آن است که انسان سرمایه‌ای را از دست دهد و نتواند معادل یا بیش از آن به دست آورد و نیز فرصت مناسبی برای به دست آوردن سود کلانی در اختیار او باشد اما فرصت را از دست دهد و آن سود را تحصیل نکند؛ این‌ها همه مصداق غبن است.

قرآن مجید روز قیامت را یوم التغابن نام نهاده، می‌فرماید: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ»؛ «این (رستاخیز عام) در زمانی خواهد بود که خداوند همه شما را در روز اجتماع گردآوری می‌کند و آن روز، روز تغابن است».<sup>۱</sup> تغابن از باب تفاعل معمولاً در مورد کاری گفته می‌شود که دو جانبه باشد مانند تعارض و تزاخم و این معنی در قیامت صادق است زیرا همگی خود را مغبون می‌بینند، مؤمنان به این دلیل که کارهای نیک بیشتری انجام نداده‌اند و ای بسا کافران مانع بودند و کافران به این دلیل که هیچ اندوخته‌ای برای آن روز به دستشان نیامده و شاید مؤمنان را در خبررسانی مقصر می‌پندارند. از گفته بعضی از اهل لغت نیز استفاده می‌شود که باب تفاعل همیشه به این معنا نیست و تغابن در آیه مزبور به معنی ظهور غبن است. آری آن روز ظاهر می‌شود که چه اشخاصی مغبون بوده‌اند و چه اشخاصی بهره کافی برده‌اند.

سپس امام علیه السلام به سومین و آخرین نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «اطمینان به هرکس قبل از آزمایش و امتحان او دلیل عجز و ناتوانی است»؛ «وَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِخْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ».

با توجه به این‌که ابلیس آدم‌رو بسیار است پس به هر دستی نباید داد دست. دوستان انسان در سرنوشت او تأثیر عمیقی دارند نباید هیچ‌کس را بدون امتحان

به دوستی برگزید. سرمایه‌هایی را که خدا به انسان داده نمی‌توان در اختیار هرکس گذاشت، ای بسا انسانِ خائن و سارق باشد، باید افراد را کثراً آزمود و سپس به آن‌ها اطمینان کرد.

این مطلب در عصر و زمان ما اهمیت بیشتری پیدا کرده چراکه ابلهان آدم‌رو و منافقان ظاهرالصلاح و خائنان در لباس خادم فراوان شده‌اند، بنابراین تا اطمینان از طریق امتحان حاصل نشود اعتماد به آن‌ها نشانه عجز و ناتوانی است. قابل توجه این‌که گاه انسان به کسی بعد از آزمایش‌های متعدد اعتماد می‌کند ولی سرانجام، شخص فاسد و مفسدی از آب درمی‌آید، بنابراین چگونه می‌توان بدون آزمایش به هر کسی اعتماد کرد و دین و دنیای خود را به او سپرد؟ به گفته شاعر عرب:

وَكُنْتُ أَرَى أَنَّ التَّجَارِبَ عُدَّةٌ      وَخَانَتْ ثِقَاةَ النَّاسِ حِينَ التَّجَارِبِ

من چنین می‌پنداشتم که تجربه و آزمایش، وسیله خوبی است ولی بعضی از افراد مورد اطمینان به‌هنگام تجربه‌ها (ی دشوار) خائن از آب درآمدند. قابل توجه این‌که امام علیه السلام به سه پیامد منفی که مربوط به سه اشتباه است در این کلام حکیمانه‌اش اشاره کرده است: «جهل» و «غبن» و «عجز».

نشانه جهل، تکیه کردن بر این دنیای ناپایدار است و سبب غبن، کوتاهی در انجام کارهای نیک است و نشانه عجز، اطمینان به افراد، قبل از اختبار و امتحان می‌باشد. مرحوم آمدی در غررالحکم روایات دیگری از امام علیه السلام نقل کرده که هماهنگ با جمله اخیر آن حضرت در حکمت مورد بحث است. از جمله این‌که می‌فرماید: «الطَّمَانِينَةُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ اخْتِبَارٍ مِنْ قُصُورِ الْعَقْلِ؛ اطمینان به هرکس پیش از آزمودن او نشانه کم‌عقلی است».<sup>۱</sup>

۱. غررالحکم، ح ۹۴۹۰.

و نیز می فرماید: «قَدِّمِ الْاِخْتِبَارَ فِي اتِّخَاذِ الْاِخْوَانِ فَإِنَّ الْاِخْتِبَارَ مِعْمَارٌ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْأَخْيَارِ وَالْأَشْجَارِ؛ قبل از گزینش دوستان، آن‌ها را آزمایش کنید زیرا آزمایش، معماری است که نیکان را از بدان جدا می‌کند».<sup>۱</sup>

ممکن است سؤال شود که در اخبار متعدد اسلامی آمده است که به همه مسلمانان حُسن ظنّ داشته باشید و فعل آن‌ها را حمل بر صحت کنید آیا این روایات با آنچه در بالا آمد سازگار است؟ پاسخ این سؤال روشن است: از نظر کلی و به‌هنگام معاشرت با مردم باید فعل افراد را حمل بر صحت کرد اما اگر کسی بخواهد شریکی انتخاب کند یا دوستی برگزیند و سرمایه دین و دنیای خود را در اختیار او بگذارد به یقین باید بعد از امتحان و اختبار باشد.

\*\*\*

مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

برای پستی این دنیا (ی فریبنده پرزرق و برق) همین بس که تنها جایی است که معصیت خدا در آن می شود، و برای رسیدن به پاداش های الهی راهی جز ترک آن نیست.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه را ابوعثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵) در تعدادی از کتاب هایش نقل کرده و آمدی نیز در غررالحکم با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

## شرح و تفسیر

### در پستی دنیا همین بس!

درباره پستی دنیا و بی ارزش بودن زرق و برق آن در قرآن مجید تعبیرات مختلفی دیده می شود. گاهی از آن تعبیر به لهو و لعب شده: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ»<sup>۱</sup> و گاه از آن تعبیر به زخرف شده و این که اگر مردم دنیاپرست همگی به دنیا اقبال نمی کردند به قدری دنیا بی ارزش بود که برای کافران خانه های پرزرق و برق و زینتی قرار می دادیم: «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ \* وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ \* وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>.

و در احادیث اسلامی به بر درخت نیم جویده در دهان ملخ تشبیه شده است (وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ رَقِيقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا).<sup>۳</sup> و امثال این تعبیرات.

آنچه در این گفتار حکیمانه می بینیم تعبیر جدیدی در این زمینه است. امام علیه السلام می فرماید: «برای پستی دنیا (ی فریبنده و پرزرق و برق) همین بس که معصیت

۱. عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. زخرف، آیات ۳۳-۳۵.

۳. نهج البلاغه، کلام ۲۲۴.



خداوند فقط در آن انجام می‌شود و برای رسیدن به پاداش الهی راهی جز ترک آن نیست»؛ (مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا).

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به دو نکته در پستی دنیا اشاره می‌کند: نخست این که جای معصیت الهی تنها اینجاست و دوم این که وسیله رسیدن به سعادت جاویدان ترک آن است.

عجیب آن است که در حدیثی از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَمَا ارْتَحَلَ مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَقَتْلَهُ وَقَالَ يَوْمًا: وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَيَّ بَغْيِيٍّ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ ما با امام حسین (پدرم به سوی کربلا) خارج شدیم امام هر زمان در منزلی پیاده می‌شد و یا از آن حرکت می‌کرد به یاد یحیی بن زکریا و قتل او می‌افتاد و روزی فرمود: در پستی دنیا در برابر خداوند متعال همین بس که سر یحیی بن زکریا (پیامبر بزرگ الهی) برای زن آلوده‌ای از زنان آلوده بنی اسرائیل هدیه فرستاده شد».<sup>۱</sup>

این تعبیر اشاره روشنی است به پیش‌بینی شهادت امام علیه السلام.

امام کاظم علیه السلام در حدیث معروف هشام بن حکم که در آغاز جلد اول اصول کافی آمده است خطاب به هشام می‌فرماید: «يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنُوبِ، وَتَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَتَرَكَ الدُّنُوبِ مِنَ الْفَرَضِ؛ عاقلان اضافات دنیا را ترک کرده‌اند تا چه رسد به گناهان، چرا که ترک دنیا فضیلت است و ترک گناهان فریضه».<sup>۲</sup>

از حدیث بالا به خوبی استفاده می‌شود که منظور از ترک دنیا ترک ضروریات

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۰.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷.

و نیازهای زندگانی ساده نیست چراکه در احادیث دیگر، کمکی برای رسیدن به آخرت شمرده شده (نعم العون الدنيا على الآخرة)<sup>۱</sup> بلکه به تعبیر امام کاظم علیه السلام منظور فضول دنیاست، زرق و برقها، زینت و تجملات بی حساب و مانند آن است بنابراین هیچ منافاتی بین کلام حکیمانه بالا و روایاتی که درباره لزوم برخورداری از حد معقول زندگی آمده نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از راهی عبور می کرد، چشمش به بزغاله مرده ای افتاد که در محل گردآوری زباله ها افتاده بود، به اصحابش فرمود: ارزش این بزغاله چقدر است؟ عرض کردند: اگر زنده بود شاید به اندازه یک درهم نیز نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَلدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا الْجَدْيِ عَلَى أَهْلِهِ؛ دنیا کم ارزش تر است در پیشگاه خدا از این بزغاله در نزد صاحبانش».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۵، ص ۷۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۲۹؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۵۵.

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هرکس برای رسیدن به چیزی تلاش کند یا به همه آن می‌رسد  
یا به قسمتی از آن چیز.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام شریف را میدانی در مجمع الامثال آورده است، صاحب کتاب مصادر بعد از ذکر این مطلب می‌گوید: ما بارها گفته‌ایم که میدانی کتابش را از کتب پیشینیان گردآوری کرده (نه از نهج البلاغه) و قاضی قضاعی نیز در کتاب دستور معالم الحکم آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

## شرح و تفسیر

هر تلاشی سرانجام به نتیجه می‌رسد، کم یا زیاد

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به تأثیر جدّ و جهد بر وصول به مقاصد عالی کرده، می‌فرماید: «هرکس برای رسیدن به چیزی تلاش کند یا به همه آن می‌رسد یا به قسمتی از آن»؛ (مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ).

بدون شک برای رسیدن به مقصود، عوامل زیادی باید دست به دست هم بدهند ولی در میان همه آن عوامل، نقش تلاش و کوشش از همه پررنگ‌تر است و تجربه نیز همین را نشان می‌دهد که بزرگان دنیا که به مقاصد عالی دست یافته‌اند بر اثر کار و کوشش و تلاش فراوان بوده و حتی مخترعان و مکتشفان که توانسته‌اند نیروهای مختلف جهان طبیعت را به تسخیر خود درآورند، بر فراز آسمان پرواز کنند و یا به بعضی از کرات بالا برسند، در اعماق دریاها سیر کرده و ذخایر آن را کشف نمایند، نیروی اتم را در اختیار بگیرند و از آن برای مقاصد صلح جویانه استفاده کنند، به کشفیات فراوانی در علوم مختلف دست یابند و درهای گنجینه‌های علوم را بگشایند، همه این‌ها در سایه تلاش و کوشش و استقامت و پشتکار است.

شبهه آنچه در گفتار حکیمانۀ بالا آمد در افواه دانشمندان مشهور است گاه به عنوان حدیث از آن یاد می‌شود و گاه به عنوان یک ضرب‌المثل عام و آن این‌که «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدَّ» کسی که چیزی را طلب کند و جدیت درباره آن داشته

باشد آن را خواهد یافت» و نیز گفته‌اند: «مَنْ قَرَعَ بَابًا وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ کسی که دری را بکوبد و اصرار کند سرانجام وارد می‌شود». و شاعر نیز آن را به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت داده و می‌گوید:

گفت پیغمبر که چون کوبد دری عاقبت ز آن در برون آید سری  
شبه آنچه در بالا آمد با تفاوتی در غررالحکم از علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که فرمود: «مَنْ اسْتَدَامَ قَرَعَ الْبَابِ وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ کسی که کوبیدن در را ادامه دهد و اصرار کند وارد می‌شود».<sup>۱</sup>

تفاوتی که گفتار حکیمانه مورد بحث با سایر آنچه در این زمینه نقل شده، دارد این است که امام عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: اگر به تمام آنچه می‌خواهید، نائل نشوید لاقبل به بخشی از آن خواهید رسید و این نکته حائز اهمیت است که معمولاً انسان به‌طور کامل ناکام نمی‌شود، گاه به تمام آنچه می‌خواهد بر اساس سعی و کوشش می‌رسد و گاه حداقل به بعضی از آن نائل می‌شود.

در حدیث مشابهی نیز از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «وَمَنْ يُكْثِرُ مِنْ قَرَعِ بَابِ الْمَلِكِ يُفْتَحْ لَهُ؛ کسی که بسیار در خانه پادشاه (خداوند عالم هستی) را بکوبد سرانجام برای او گشوده خواهد شد».<sup>۲</sup>

این نکته نیز حائز اهمیت است که گاه برای رسیدن به مقصود کوشش فردی نتیجه‌بخش نیست و باید از دیگران نیز در امور عمومی کمک گرفت، پیدا کردن اعوان و انصار و یاران نیز نتیجه طلب و تلاش و کوشش انسان است، بنابراین آنچه در این گفتار حکیمانه آمد با آنچه در خطبه ۵ نهج البلاغه آمده که می‌فرماید: «أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ؛ کسی که با کمک یاران قیام کند رستگار و پیروز می‌شود» منافاتی ندارد.

۱. غررالحکم، ح ۳۷۵۸.

۲. اعلام الدین، ص ۱۹۲.

آخرین نکته‌ای که لازم می‌دانیم در این جا یادآور شویم این است که آنچه در کلام امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آمده حکم غالبی است چرا که ممکن است در بعضی از موارد، مطلوب انسان به قدری پیچیده و مشکل باشد و یا گاهی غیر ممکن به نظر برسد که با تلاش و کوشش فراوان نیز به آن دست نیابد.

\*\*\*

مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ، وَمَا شَرُّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ، وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ  
الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ، وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

آن خوبی و نعمتی که به دنبالش جهنم باشد خوبی نیست و آن بدی و مشکلی که بعد از آن بهشت باشد بدی نیست، هر نعمتی در مقایسه با بهشت، حقیر و کوچک است و هر رنج و بلائی در مقایسه با جهنم، تندرستی و عافیت محسوب می شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار نورانی را سه نفر از بزرگانی که قبل از سید رضی می زیسته اند در کتابهای خود آورده اند: مرحوم کلینی در کتاب روضه کافی و صدوق در من لایحضره الفقیه و ابن شعبه حرانی در تحف العقول. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۱).

## شرح و تفسیر

همه چیز دنیا در برابر آخرت ناچیز است

همان‌گونه که در مصادر این گفتار حکیمانه اشاره شد مرحوم کلینی آن را در کتاب کافی آورده و به صورت بخشی از خطبه بسیار مفصلی است که به نام خطبه وسیله معروف شده و طبق نقل کافی امیر مؤمنان علی علیه السلام این خطبه را در مدینه بعد از هفت روز از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد کرد و مواعظ بسیار مهمی در آن بیان شده که اگر مردم آن را به کار می‌بستند وضع مسلمانان بسیار بهتر از امروز بود. امام علیه السلام به دو نکته مهم درباره خیر و شر در این کلام نورانی اشاره کرده است؛ نخست می‌فرماید: «آن خوبی و نعمتی که جهنم دنبال آن باشد خوبی نیست»؛ (مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ).

سپس می‌افزاید: «و آن بدی و مشکلی که بعد از آن بهشت باشد بدی محسوب نمی‌شود»؛ (وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ).

مفهوم «خیر» و «شر» به طور اجمال بر همه روشن است ولی معیار سنجش آن در جوامع و مکاتب مختلف کاملاً متفاوت می‌باشد، مادی‌گراها خیر و نیکی را در لذات مادی می‌دانند و بدی را در ضررها و زیان‌های مادی، در حالی که مکاتب الهی خیر و شر را به گونه دیگری تفسیر می‌کنند آن‌ها خیر را در سعادت جاویدان سرای دیگر و در فضایل انسانی و صفات برجسته اخلاقی می‌دانند، هرچند زیان‌های مادی نیز ظاهراً سنگین است و به عکس، شر و بدی را در رذایل



اخلاقی و کارهای غیر انسانی و آنچه مایه خسران و زیان در سرای دیگر می شود حساب می کنند و اینجاست که دیدگاه این دو مکتب کاملاً از هم جدا می شود. در این که تعبیر امام علیه السلام که (نفی خیر بودن از خیری که بعد از آن آتش دوزخ است و نفی شر بودن از شری که بعد از آن بهشت جاویدان است)، آیا یک تعبیر حقیقی است یا مجازی و ادعایی؟ دو نظر متفاوت وجود دارد، بعضی می گویند: خیر مادی واقعاً خیر است اما اگر دنبال آن آتش دوزخ باشد به منزله شر محسوب می شود و شر مادی واقعاً شر است و اگر بعد از آن بهشت جاویدان باشد به منزله خیر محسوب می شود. ولی حق این است که تعبیر، یک تعبیر واقعی است زیرا خیر و شر و خوب و بد بودن چیزی با در نظر گرفتن تمام جهات آن می باشد اگر انسان، امروز غذای بسیار لذیذی بخورد ولی بعد از آن یک هفته بیمار شود و در بستر بیفتد هیچ عاقلی آن را خیر نمی نامد و به عکس اگر انسان داروی تلخی را می نوشد و به دنبال آن از یک بیماری سخت بهبودی می یابد هیچ کس آن را شر حساب نمی کند بنابراین آغاز و انجام و تمام جوانب را باید در نظر گرفت تا بتوان حکم به خیر بودن یا شر بودن چیزی کرد، به همین دلیل کارهای ظاهراً خیری که بعد از آن آتش دوزخ است واقعاً شر است، هوس رانی های بی حساب، حکومت کردن به غیر حق، لذات گناه آلود دنیوی، تمامشان از نظر خداپرستان شر است چون پایانش دوزخ است و به عکس، شهادت در راه خدا و انفاق فی سبیل الله و تحمل زحمات در مبارزه با هوای نفس که بعد از آن بهشت جاویدان الهی است واقعاً خیر است.

در ضمن از کلام امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که خیر و شر چیزی است که با حکم عقل درک می شود و پاسخ خوبی است برای اشاعره که منکر خیر و شر به حکم عقل اند. امام علیه السلام در این جا به یک استدلال عقلی تمسک بسته که عقیده منکران را ابطال می کند.

سپس امام علیه السلام به دو نکته دیگر اشاره می‌فرماید که هر کدام تأکیدی بر یکی از دو نکته اول است، در تأکید بر نکته اول می‌فرماید: «هر نعمتی در برابر بهشت، حقیر و کوچک است»؛ (وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ).

بنابراین، نعمت‌های مادی که از طریق حرام به دست آمده گرچه در کوتاه‌مدت لذتی دارد ولی در برابر بهشتی که انسان آن را از دست می‌دهد بسیار کوچک است.

و در تأکید بر نکته دوم می‌فرماید: «هر رنج و بلائی در مقایسه با جهنم، عافیت و تندرستی است»؛ (وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ).

به همین دلیل خداوند انسان را با انواع بلاها آزمایش می‌کند تا صف صابران را از دیگران جدا سازد و پاداش خیر به آن‌ها دهد. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ (به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به صابران).<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِنَّا نَرْجِعُونَ﴾؛ (و شما را با بدی‌ها و خوبی‌ها آزمایش می‌کنیم و به سوی ما بازگردانده می‌شوید).<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. بقره، آیه ۱۵۵.

۲. انبیاء، آیه ۳۵.

أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ  
الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ. أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.

امام علیه السلام فرمود:

آگاه باشید که یکی از بلاها فقر و تنگدستی است و بدتر از آن بیماری جسم  
است و از آن بدتر بیماری قلب (فساد اخلاق و انحراف عقیدتی) می باشد  
و بدانید که تقوای قلب به دلیل صحت بدن است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه - به گفته مرحوم خطیب در مصادر - جزء وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام  
حسن علیه السلام است که مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی خود به صورت مسند از آن حضرت با اضافات فراوانی  
نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۱).  
اضافه می کنیم که مرحوم ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول با اضافاتی نقل کرده است (تحف  
العقول، ص ۲۰۳) نیز در غررالحکم با تفاوتی آمده که نشان می دهد از منابع دیگری گرفته شده است  
(غررالحکم، ح ۸۲۱۹).

## شرح و تفسیر

### بدترین بلاها

امام علیه السلام در این گفتار نورانی در چهار جمله به چهار نکته مهم اشاره می‌کند. در جمله‌های سه‌گانه نخست اشاره به سه بلا کرده که یکی از دیگری شدیدتر و رنج‌آورتر است.

نخست می‌فرماید: «آگاه باشید که فقر و تنگدستی یکی از بلاهاست»؛ (الْأَوْثَانُ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةِ).

در حکمت ۱۶۳ نیز فقر به عنوان «الموت الاکبر؛ مر بزر تر» معرفی شده است. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ؛ فقر مایهٔ روسیاهی در دنیا و آخرت است».<sup>۱</sup>

دلیل آن هم روشن است؛ شخصی که گرفتار فقر و تنگدستی می‌شود چه بسا آلودهٔ گناهان زیادی از قبیل سرقت و خیانت و تقلب و مانند آن می‌گردد. از نظر معنوی، فقر، انسان را به ناشکری و ناسپاسی در برابر پروردگار و جزع و فزع و امی دارد و به این ترتیب، هم از خدا دور می‌شود و هم از خلق خدا.

به همین دلیل در اسلام دستورهای فراوانی برای مبارزه با فقر داده شده است چراکه دعوت به فضایل اخلاقی و ایمان و اعتقاد صحیح به‌هنگام بی‌نیازی، بسیار آسان‌تر است.

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

البته نمی‌توان انکار کرد که گروهی از اولیاء الله هستند که گرفتار فقرند و در عین حال شاکرند و صابرند و در مسیر حق گام برمی‌دارند.

آنگاه امام علیه السلام در جمله دوم اشاره به چیزی که بدتر از فقر است می‌کند، می‌فرماید: «بدتر از فقر، بیماری بدن است»؛ «وَأَشَدُّ مِنْ الْفَقَاةِ مَرَضُ الْبَدَنِ».

به یقین، غالب افراد اگر زندگانی فقیرانه‌ای داشته باشند ولی تندرست باشند آن را بر غنای توأم با بیماری و بیزاری از همه چیز، ترجیح می‌دهند. انسان بیمار که ملازم و حلیف بستر است چه بهره‌ای می‌تواند از غنا و ثروت خود ببرد جز این‌که ببیند و حسرت بخورد. بسیاری کسانانی که حاضرند تمام ثروت خود را بدهند تا از بستر بیماری برخیزند.

اساساً همان‌گونه که اشاره کردیم ثروتمند بیمار نه تنها از ثروت خود بهره‌ای نمی‌برد بلکه زجر هم می‌کشد چون می‌بیند دیگران از ثروت او بهره‌مند می‌شوند و او محروم است.

سپس امام علیه السلام به بلایی که از آن هم بدتر است اشاره کرده، می‌فرماید: «و بدتر از بیماری بدن، بیماری قلب است»؛ «وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ».

روشن است که منظور از قلب در این جا آن عضوی که وسیله خون‌رسانی به تمام بدن است نمی‌باشد بلکه قلب به معنای روح و جان آدمی است و در لغت، یکی از معانی آن نیز همین معنا ذکر شده است. افراد بیمار دل کسانانی هستند که یا از نظر اعتقادی گرفتار انحرافات مختلفی شده‌اند و یا از نظر اخلاقی آلوده به انواع رذایل گشته‌اند مانند بخل و حسد و کینه‌توزی و شهوت‌پرستی و ....

معلوم است که بیماری تن در دنیا انسان را آزار می‌دهد ولی بیماری قلب و روح، هم در دنیا انسان را آزار می‌دهد و هم مایه بدبختی او در سرای دیگر است و به همین دلیل بیماری روح و قلب از همه آنچه قبلاً ذکر شد بدتر می‌باشد. در آخرین جمله از این کلام نورانی، امام علیه السلام می‌فرماید: «آگاه باشید که به سبب صحت بدن تقوای قلب حاصل می‌شود»؛ «أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ».

اشاره به این که عقل سالم و اخلاق خوب از سلامت جسم سرچشمه می‌گیرد یا به تعبیر دیگر انسانی که از نظر جسمی سالم نباشد زمینه‌های بی‌تقوایی ممکن است در وی حاصل شود.

ولی باید توجه داشت که این جمله به این صورت در تمام نسخه‌های اصلی نهج البلاغه که به دست ما رسیده، نیامده است بلکه در همه نسخه‌های معروف به این صورت نقل شده است: «وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛ بهتر از صحت بدن تقوای قلب است».

به این ترتیب جمله مزبور هماهنگ با جمله‌های قبل از آن می‌شود که امام علیه السلام درباره اهمیت تقوای الهی و فضایل اخلاقی و برتری آن بر مال و ثروت و سلامت تن بیان فرموده است. در حالی که جمله مزبور به صورت اول هیچ هماهنگی‌ای با جمله‌های قبل ندارد و بعید نیست که صبحی صالح که این نسخه را انتخاب کرده اشتباه نموده باشد.

مرحوم علامه مجلسی نیز در بحارالانوار به نقل از نهج البلاغه جمله مزبور را به صورت دوم آورده است که نشان می‌دهد نسخه نهج البلاغه‌ای که نزد ایشان بوده به همین صورت بوده است.<sup>۱</sup>

در نهج البلاغه‌ای که اخیراً از طرف سازمان اوقاف جمهوری اسلامی منتشر شده و در مقدمه آن تصریح شده که در تحقیق عبارات نهج البلاغه به چهار نسخه قدیمی موجود در کتابخانه‌های مهم مربوط به زمانی که نزدیک به زمان مرحوم سید رضی بوده اعتماد شده است نیز جمله بالا به صورت دوم یعنی «وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ» آمده است. بنابراین احتمال اشتباه صبحی صالح بسیار قوی به نظر می‌رسد. به خصوص این که در مصادر نهج البلاغه نیز به همین صورت دوم ذکر شده است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۵، ح ۱۲.

در ضمن، از کلام مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار و کسانی که عبارت نهج البلاغه را به صورت دوم آورده‌اند استفاده می‌شود که منشأ اشتباه صبحی صالح حذف بعضی از جمله‌های گفتار حکیمانه مورد بحث است و در اصل چنین بوده است: «أَلَا وَإِنَّ «مِنَ النَّعْمِ سَعَةَ الْمَالِ وَأَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَأَفْضَلُ» مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛ آگاه باشید که یکی از نعمت‌های مهم الهی وسعت مال است و از وسعت مال برتر صحت بدن است و از صحت بدن برتر تقوای قلب است».

در واقع امام علیه السلام در مقابل سه جمله اول که اشاره به فقر و بیماری جسمانی و بیماری قلب فرموده و یکی را از دیگری بدتر شمرده، در این عبارت به نقطه‌های مقابل آن اشاره کرده (ثروت و مال و صحت بدن و صحت قلب) و هر کدام را از مورد قبلی بالاتر شمرده است.

\*\*\*





«مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ».  
وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى: مَنْ فَاتَهُ حَسَبُ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعَهُ حَسَبُ آبَائِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که اعمالش او را عقب براند نسبش او را پیش نخواهد برد.  
و در روایت دیگری آمده است: آن کس که از ارزش‌های وجودی بی‌بهره است  
ارزش پدران و نیاکان سودی به او نخواهد بخشید.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر در این جا تنها به این جمله قناعت می‌کند که این کلام حکیمانه از کلماتی است که در نهج البلاغه تکرار شده و تحت شماره ۲۳ آمده است و با مراجعه به آنچه مصادر در آن جا ذکر کرده مشاهده می‌کنیم که جمله اول از این گفتار حکیمانه در کتاب‌های زیادی از جمله نه‌ایه ابن اثیر، عقد الفرید ابن عبد ربه و غررالحکم آمدی، از آن حضرت نقل شده ولی فخر رازی در ذیل آیه ۸۱ سوره بقره آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. (و البته منافاتی میان این دو نیست) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲). ولی آنچه در حکمت ۲۳ آمده فقط جمله اول است و اما جمله دوم (من فاتته حسب نفسه...) در آن جا ذکر نشده است.

## شرح و تفسیر

هر افتخاری است در عمل است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که بسیاری، از آن غافل‌اند. می‌فرماید: «کسی که اعمالش او را به عقب براند نسبش او را پیش نخواهد برد»؛ (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ).

اشاره به این‌که ارزش و شخصیت در انسان به صفات و فضایل شخصی اوست، علم و دانش، شجاعت و سخاوت، بزرگواری و امانت و صفات برجسته دیگر. و آن‌ها که از این صفات بی‌بهره‌اند و تنها به مقام پدران خود افتخار می‌کنند در اشتباه بزرگی هستند و به گفته شاعر:

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر، تو را چه حاصل؟

و به گفته بعضی از بزرگان: از عجایب روزگار این است که انسان زنده به شخص مرده‌ای افتخار کند و استخوان‌های پوسیده را نشانه عظمت خود بداند.

این همان است که قرآن مجید در سوره حجرات به آن اشاره کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾؛ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این‌ها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!».<sup>۱</sup>

البته عظمت نیاکان ممکن است به صورت تشریفاتی مایه افتخار شود ولی افتخار حقیقی در پرتو صفات و اعمال خود انسان است.

در حدیثی می‌خوانیم: شخصی خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید و عرض کرد: به خدا سوگند که بر روی زمین کسی از نظر شرافت پدر از تو برتر نیست. امام علیه السلام فرمود: «التَّقْوَى شَرَفَتْهُمْ وَطَاعَةُ اللَّهِ أَحْظَتْهُمْ؛ تقوای الهی آن‌ها را شریف نمود و اطاعت پروردگار آن‌ها را والامقام ساخت». آن مرد بار دیگر عرض کرد: به خدا سوگند تو بهترین مردم هستی. امام علیه السلام فرمود: ای مرد! قسم مخور؛ خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ أَتَقَى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَطُوعَ لَهُ وَاللَّهِ مَا نَسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةَ، آيَةٌ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ بهتر از من کسی است که تقوای الهی اش بیشتر و مطیع تر در برابر فرمان خدا باشد به خدا سوگند این آیه را هیچ آیه‌ای نسخ نکرده است: خداوند شما را طوایف و قبایلی قرار داده تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «سه چیز است که از اعمال دوران جاهلیت است...» و نخستین آن را «الفخر بالانساب؛ افتخار به نسب» ذکر فرمود.<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می‌دهیم: زید بن موسی (برادر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) در مدینه خروج کرد و بر ضد حکومت قیام نمود و در مدینه آتش افروزی کرد و عده‌ای را به قتل رساند و به همین دلیل زید النار نامیده شد. لشکریان مأمون او را اسیر کردند و نزد مأمون آوردند. مأمون گفت: او را نزد ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ببرید. یاسر (غلام حضرت) می‌گوید: هنگامی که او را نزد امام علیه السلام آوردند حضرت به او

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۷، ح ۳۳

۲. همان، ج ۷۰، ص ۲۹۱، ح ۱۵.

فرمود: آیا سخن افراد بی سروپای کوفه که می‌گویند: فاطمه زهرا علیها السلام دامانش پاک بود و خداوند تمام فرزندان را بر آتش دوزخ حرام کرد، تو را فریفته؟ این فقط مربوط به امام حسن و امام حسین بود اگر چنین می‌پنداری که تو خدا را معصیت کنی و وارد بهشت شوی و موسی بن جعفر اطاعت خدا را کند و او هم وارد بهشت شود در این صورت مقام تو نزد خداوند از موسی بن جعفر علیه السلام هم بالاتر است.

سپس فرمود: «وَاللَّهِ مَا يَنَالُ أَحَدًا مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَنَالُهُ بِمَعْصِيَتِهِ فَبِئْسَ مَا زَعَمْتَ؛ به خدا سوگند کسی به مقامات الهی نمی‌رسد مگر از طریق طاعت او ولی تو چنین پنداشته‌ای که به آن مقامات از طریق معصیت می‌رسی، چه پندار غلطی!».

سپس زید عرض کرد: من برادرت و فرزند پدرت هستم. حضرت فرمود: تو برادر من هستی مادامی که اطاعت خداوند متعال کنی. نوح عرض کرد: خداوند! فرزند من از خانواده من است و وعده تو حق می‌باشد (که خاندان مرا نجات دهی) و تو احکم الحاکمین. خداوند فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست او عمل غیر صالحی است (= فرد ناشایسته‌ای است). خداوند متعال او را به سبب معصیت از خاندان نوح طرد کرد.<sup>۱</sup>

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که مأمون او را به خاطر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بخشید و او تا پایان خلافت متوکل عباسی زنده بود سپس از دنیا رفت و در سامرا به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌افزاید: «در روایت دیگری (این مطلب به صورت دیگری نقل شده است): آن‌کس که از ارزش‌های وجودی

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۱، ح ۶ و ج ۴۹، ص ۲۱۸، ح ۲

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۴

بی بهره است ارزش پدران و نیاکان سودی به او نخواهد بخشید؛ (مَنْ فَاتَهُ حَسَبٌ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعَهُ حَسَبُ آبَائِهِ).

مضمون این سخن همان است که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه اول فرموده و هردو بر این معنا تأکید دارند که ارزش وجودی انسان به فضایل و صفات و ویژگی‌های وجود خود اوست و عظمت پدران و فضایل آن‌ها سودی به انسان نمی‌بخشد اگر خودش از آن‌ها بی بهره باشد.

متأسفانه نه تنها در دوران جاهلیت افتخار به انساب و آباء امر بسیار رایجی بود تا آن‌جا که گاهی به گورستان می‌رفتند و تعداد قبرهای مردگان قبیله خود را می‌شمردند تا برتری خود را بر قبایل دیگر اثبات کنند: ﴿الْهَآكُمُ النَّكَآثُرُ \* حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾.<sup>۱</sup> بلکه در عصر ما نیز همین سنت جاهلی باقی است که عده‌ای فاقد هرگونه علم و دانش و فضیلت اخلاقی، تنها با اتکا به فضایل آباء و نیاکانشان انتظار دارند در جامعه مورد احترام و صاحب شخصیت باشند.

\*\*\*



لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ. وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.

امام علیؑ فرمود:

انسان با ایمان ساعات شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می‌دهد و قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذات حلال و دلپسند می‌گذارد و سزاوار نیست که انسان عاقل حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر حرام.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکمت‌آمیز مطابق آنچه مرحوم شیخ طوسی در امالی آورده جزء وصایای امیرمؤمنان علیؑ به فرزندش امام حسن مجتبیٰ علیؑ است که در ذیل کلام حکیمانه ۳۸۸ در آن کتاب ذکر شده است. اضافه بر آن قبل از مرحوم سید رضی در کتاب محاسن برقی، کتاب السفر، از اصبع بن نباتة ذیل آن (ولیس للعاقل...) نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲).

## شرح و تفسیر

### تقسیم صحیح ساعات شب و روز

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برنامه‌ای به منظور نظم زندگی پربرکت برای انسان‌ها، ارائه داده است.

نخست می‌فرماید: «انسان باایمان ساعات شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند»؛ (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ).

روشن است که منظور از ساعت در اینجا، ساعت مصطلح امروز نیست که عبارت از شصت دقیقه باشد بلکه ساعت به مفهوم لغوی آن است یعنی بخشی از زمان (برحه من الزمان).

آنگاه به این تقسیم سه‌گانه پرداخته، می‌فرماید: «قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می‌دهد و قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذات حلال و دلپسند می‌گذارد»؛ (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ).

به این ترتیب قسمت مهم و اصلی زندگی همان مناجات با پروردگار است و قسمت دوم که انسان را برای بخش اول آماده می‌سازد ترمیم معاش و کسب درآمد‌های مادی است به گونه‌ای که سر بار دیگران نباشد و زندگی معقول آبرومندی برای خود تهیه کند.



بخش سوم که در واقع کمک به دو بخش اول می‌کند این است که به استراحت و تفریح سالم پردازد تا هم نشاط برای کار پیدا کند و هم برای عبادت و نیز بتواند سلامتی را که شرط انجام بخش اول و دوم است برای خود حفظ کند.

چه تقسیم جالب و دلپسندی که ضامن سعادت دنیا و آخرت است! بعضی از شارحان از این تقسیمات سه‌گانه این‌گونه استفاده کرده‌اند که باید به هرکدام هشت ساعت را اختصاص داد؛ کار نباید بیش از هشت ساعت باشد و استراحت و تفریح نیز بیش از این مطلوب نیست و اما مناجات با پروردگار نیز با توجه به مقدمات و آمادگی‌هایی که جهت آن لازم است (شست‌وشوی بدن، طهارت لباس، غسل و وضو و نیز رفتن به مسجد و بازگشت از آن و انجام عبادات) هشت ساعت را دربر می‌گیرد.

البته ممکن است برای عده‌ای این تقسیم به‌طور دقیق انجام نشود ولی با مقداری کم و زیاد تقسیم مزبور صادق است.

اما متأسفانه بعضی آن‌چنان غرق زندگی مادی می‌شوند که تقریباً تمام اوقات شب و روز آن‌ها به آن تعلق می‌گیرد و حتی در خواب نیز حساب درآمدها و بدهی‌ها را انجام می‌دهند و به زن و فرزند خود نیز نمی‌رسند و حتی سلامتی خود را در این راه به خطر می‌اندازند. این‌ها درحقیقت بی‌نویانی هستند که برای دیگران زحمت می‌کشند، جمع می‌کنند و می‌گذارند و می‌روند. نه خود از آن بهره‌ای می‌گیرند و نه به نیازمندان بهره‌ای می‌دهند.

و به عکس، بعضی کسب و کار را رها کرده و گوشه‌ عزلت اختیار نموده و دائماً مشغول عبادت‌اند که به یقین آن‌ها نیز از تعلیمات اسلام دور و با آن بیگانه‌اند. و گروه سومی غرق لذات و عیاشی و هوسرانی هستند؛ نه از دنیا خبر دارند و نه از عقبی، اموال بی‌حسابی از پدر و مادر یا از طرق دیگر به آن‌ها رسیده و همه چیز را رها کرده و به عیش و نوش پرداخته‌اند که به یقین آن‌ها نیز نه عاقبت خوبی در این دنیا دارند و نه آینده‌ای در آخرت.

در بعضی از روایات ساعات شبانه روز به چهار بخش تقسیم شده است. از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین می خوانیم: «اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عِيُوبَكُمْ وَ يَخْلُصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ؛ کوشش کنید که زمان شما به چهار بخش تقسیم شود: بخشی برای مناجات با پروردگار و بخشی برای امر معاش و بخشی برای معاشرت با دوستان و افراد مورد اعتماد که عیوب شما را برای شما بازگو می کنند و با خلوص باطن به شما خدمت می نمایند، و بخشی از آن را نیز برای لذات غیر حرام باقی گذارید»<sup>۱</sup>.

و روایات دیگری نیز به همین مضمون یا قریب به آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است. و روشن است که منافاتی بین این تقسیم بندی ها نیست برای این که در تقسیم سه گانه بخشی در بخش دیگر ادغام شده است.

در ضمن از این احادیث به خوبی استفاده می شود که اسلام هیچ گونه مخالفتی با لذات حلال ندارد بلکه بر آن تأکید نموده زیرا همان گونه که در بالا به آن اشاره شد تفریح سالم و لذات حلال، روح را آرامش بخشیده و جسم را سالم می کند و انسان در پرتو آن می تواند به بخش های مهم زندگی، بهتر برسد. ولی مهم آن است که خط فاصل لذات حلال و حرام روشن گردد و این احادیث بهانه ای برای هوس رانان و عیاشان نگردد.

سپس امام علیه السلام در بخش دوم این گفتار حکیمانه همان مطلب را به صورت زیبایی دیگری بیان کرده است، می فرماید: «سزاوار نیست که انسان عاقل حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر

حرام»؛ (وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ).

جمعی از شارحان نهج البلاغه واژه «شاخص» را در این جا «مسافر» معنا کرده‌اند که البته یکی از معانی این واژه همین است و به این ترتیب گفته‌اند: نه تنها انسان در حضر باید اوقات شبانه‌روز را به سه بخش تقسیم کند بلکه سفرش نیز باید چنین باشد. ولی با توجه به این که واژه شاخص تنها به معنای مسافر نیست بلکه به کسی که برای کاری قیام می‌کند نیز اطلاق می‌شود ضرورتی ندارد که ذیل این کلام حکمت‌آمیز را فقط مربوط به زمانی که کسی در حال سفر است بدانیم.

\*\*\*



ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا، وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ!

امام علیؑ فرمود:

زهد و بی‌اعتنایی به (زرق و برق) دنیا پیشه کن تا خداوند چشم تو را برای دیدن عیوب آن بینا سازد و غافل مباش که (فرشتگان الهی و از آن بالاتر ذات پاک پروردگار) مراقب تواند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه تنها به این قناعت می‌کند که می‌گوید: شبیه این سخن در خطبه‌های ۹۷ و ۱۷۳ و ۱۸۶ گذشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲).  
 (اضافه می‌کنیم که مرحوم آمدی در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده و به جای عوراتها «عیوبها» آورده است. غررالحکم، ج ۶۰۸۵).

## شرح و تفسیر

### زاهد باش تا ببینی!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «زهد و بی‌اعتنایی به (زرق و برق) دنیا پیشه کن تا خداوند چشم تو را برای دیدن عیوب آن بینا سازد»؛ «أَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا».

روشن است که انسان هرگاه دل‌بسته و عاشق چیزی باشد هرگز عیوب آن را نمی‌بیند بلکه بسیار می‌شود که عیوب را محاسن و صفات برجسته می‌شمرد و در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يَغْمِي وَيَصِمُّ؛ علاقةً تو به چیزی، نابینا و کورت می‌کند».<sup>۱</sup>

این مسأله با تجربه‌های شخصی کاملاً به اثبات رسیده است که در واقع محبت افراطی و عشق به چیزی، از حجاب‌های معرفت محسوب می‌شود و تا این حجاب کنار نرود انسان حسن و عیب‌ها را از هم تشخیص نمی‌دهد.

شاعر عرب هم می‌گوید:

وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ      وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا  
نگاه خوش‌بینانه (و عاشقانه) به چیزی، تمام عیوب را می‌پوشاند ولی  
نگاه‌های خشمگین همه عیوب را آشکار می‌سازد.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۰، ح ۵۸۱۴.

در شعری از مجنون عامری معروف درباره معشوقه اش لیلی می خوانیم:  
 يَقُولُونَ لَيْلِي سَوْدَةٌ حَبَشِيَّةٌ      وَلَوْ لَا سَوَادُ الْمِسْكِ مَا كَانَ غَالِيَا  
 می گویند لیلی سیاه و حبشی است (درست است ولی) اگر مشک، سیاه نباشد  
 گران قیمت نیست.

و به گفته شاعر فارسی زبان:

اگر بر دیده مجنون نشینی      به جز زیبایی لیلی نبینی  
 از همین رو گفته اند که عیوب خود را از دیگران بشنوید و در آینه وجود  
 دیگران ببینید زیرا انسان به خود بسیار خوش بین است و همین خوش بینی مانع  
 از مشاهده عیوب خویشان است. این سخن در مورد تمام اموری که انسان به آن  
 علاقه دارد صادق است. افرادی هستند که وقتی فحش های رکیک از فرزندان شان  
 می شنوند آن را شیرین زبانی می پندارند و هنگامی که شیطنت های بدی از آن ها  
 می بینند آن را نشانه نشاط و استعداد آن ها می شمردند.

امام علیه السلام درباره زیبایی های ظاهری دنیا نیز هشدار می دهد و می فرماید: اگر  
 می خواهید از عیوب دنیا آگاه شوید باید زهد در دنیا را پیشه کنید. هنگامی که  
 بی اعتنا شدید، عیوب، یکی بعد از دیگری آشکار می گردد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اثْبَتَ اللَّهُ  
 الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنْ  
 الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛ کسی که زهد در دنیا را پیشه کند خداوند علم  
 و دانش را در قلب او قرار می دهد و زبانش را به آن جاری می سازد و عیوب دنیا  
 را به او نشان می دهد دردهای دنیا و دواهای آن را می شناسد و از دنیا سالم به  
 دارالسلام (و جوار رحمت الهی) می رود»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری که آن را نیز مرحوم کلینی در کتاب کافی از آن حضرت

آورده است می خوانیم: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا؛ هنگامی که خداوند خیر و نیکی برای بنده اش اراده کند او را به دنیا بی اعتنا می سازد و عالم به احکام دینش می کند و عیوب دنیا را در نظرش آشکار می سازد».<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام در دومین نکته می فرماید: «غافل مباش که (از تو غفلت ندارند و) مراقب تواند»؛ (وَلَا تَغْفُلُ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ!).

اشاره به این که مأموران پروردگار و فرشتگان ثبت اعمال، پیوسته مراقب تو می باشند؛ هر عمل کوچک یا بزرگی از تو سرزند آن را ثبت می کنند و از آن بالاتر عالم، محضر خداست و ذات پاک او به تو از تو نزدیک تر است. بنابراین هرگز مورد غفلت نخواهی بود و چون چنین است تو نیز از حال خود غافل مباش.

ارتباط این جمله با جمله اول از این جا روشن می شود که انسان های فریفته دنیا غالباً از خود و آینده خویش غافل می شوند و همین امر سبب بدبختی و تیره روزی آنها می شود و انسان غافل همواره در دام بلاها گرفتار می گردد.

در حدیثی نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «عَجِبُ لِغَافِلٍ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ وَ عَجِبُ لِطَالِبِ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ عَجِبُ لِضَاحِكٍ مَلَأَ فِيهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي أَرْضَى اللَّهُ أَمْ سَخِطَ لَهُ؛ در تعجبم از کسی که غافل است و از او غافل نیستند و نیز در تعجبم از کسی که در طلب دنیا است و مر در طلب اوست و در شگفتم از کسی که با تمام دهانش می خندد (و قهقهه می زند) در حالی که نمی داند خدا از او راضی است یا خشمگین».<sup>۲</sup>

سلمان فارسی نیز در این زمینه می گوید: «عَجِبْتُ بِسِتِّ ثَلَاثَةٍ أَضْحَكْتَنِي وَ ثَلَاثَةٍ أَبْكْتَنِي فَأَمَّا الَّتِي أَبْكْتَنِي فَفِرَاقُ الْأَحِبَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ الْمَطَّلَعُ وَ الْوُقُوفُ

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۳، ح ۳۸.



بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أُمَّا الَّتِي أَضْحَكْتَنِي فَطَالِبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ غَافِلٌ  
 وَ لَيْسَ بِمَعْفُولٍ عَنْهُ وَ ضَاحِكٌ مِلءَ فِيهِ وَ لَا يَدْرِي أَرْضَى لَهُ أَمْ سَخِطَ؛ از شش چیز  
 در شگفتم؛ سه چیز مرا می خنداند و سه چیز مرا به گریه وامی دارد. اما آنچه مرا به  
 گریه وامی دارد جدایی دوستان عزیز است (دوستی همچون) مُحَمَّدٌ ﷺ  
 و وحشت قیامت و ایستادن در پیشگاه خداوند عزوجل و اما آنچه مرا به خنده  
 وامی دارد طالب دنیا است در حالی که مر در طلب اوست و غافل است در حالی  
 که مورد غفلت نیست، و کسی که با تمام دهان خود می خندد و فقهه می زند در  
 حالی که نمی داند از او خوشنود شده اند یا نه.<sup>۱</sup>

\*\*\*



تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جامدرک خاصی ذکر نکرده و ارجاع به کلام حکمت‌آمیز ۱۴۸ داده ولی مرحوم آمدی در غرر آن را به همین صورت آورده است در حالی که کراچکی (متوفای ۴۴۹) در معدن الجواهر با تفاوتی روشن و با اضافه‌ای آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است.

## شرح و تفسیر

شخصیت انسان زیر زبان او نهفته است

امام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره کرده سپس دلیل زیبایی برای آن ذکر می کند، نخست می فرماید: «سخن بگویند تا شناخته شوید»؛ (تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا).

اشاره به این که اگر می خواهید مقامات علمی و فضل و کمال و ایمان و ارزش های وجودی شما آشکار گردد و مردم از آن بهره گیرند سخن بگویند تا شما را بشناسند و به شخصیت شما پی ببرند و جایگاه خود را در جامعه پیدا کنید و بتوانید فرد مفیدی باشید.

زیرا زبان، ترجمان عقل و کلید گنجینه های روح آدمی است و «تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد».

و اگر سکوت کنید ممکن است سالیان دراز در میان مردم باشید و شما را نشناسند و از وجودتان استفاده نکنند و در واقع مانند محترکی شوید که مواد مورد نیاز مردم را در انباری پنهان کرده و در آن را قفل نموده است.

آنگاه امام علیه السلام با تعبیر جالبی برای آن استدلال می کند، می فرماید: «زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است»؛ (فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ).

گویی شخصیت انسان مخفی گاهی دارد و آن، زیر زبان اوست، هنگامی که سخن بگویند، زبان از روی آن برمی خیزد و مخفی گاه آشکار می شود.

ضمناً از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می شود:

نخست این که گرچه سکوت نشانه کمال انسان است و در روایات تأکید زیادی بر آن شده ولی در مواردی سخن گفتن لازم و واجب است، همان گونه که پیش از این در روایت بسیار پرمعنایی از امام سجاد علیه السلام آمد که از آن حضرت سؤال کردند: آیا کلام افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام فرمود: هر دو آفاتی دارند اگر از آفات سالم بمانند کلام از سکوت افضل است. عرض کردند: چگونه افضل است ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: خداوند متعال انبیا و اوصیا را به سکوت مبعوث نکرد بلکه آن ها را مبعوث به کلام کرد، هرگز بهشت را با سکوت به کسی نمی دهند و ولایت الله با سکوت حاصل نمی شود، پرهیز از آتش دوزخ با سکوت میسر نمی گردد، همه این ها به وسیله کلام به دست می آید. آری من هرگز ماه را با خورشید برابر نمی بینم، حتی اگر بخواهی فضیلت سکوت را بیان کنی باید با کلام، این فضیلت را شرح دهی در حالی که هرگز نمی توانی فضیلت کلام را با سکوت بیان کنی.

دیگر این که افرادی که فضیلتی ندارند و نقایصی در خود می بینند چه بهتر که در مجالس سکوت کنند و شخصیت ناقص خود را که در زیر زبان شان نهفته است آشکار نسازند.

مرحوم صدوق در کتاب خصال سخنی از شعبی (محدث و تابعی معروف، متوفای ۱۰۳) نقل می کند که می گوید: امیرمؤمنان علیه السلام نه جمله را به صورت ارتجالی (بدون مقدمه) بیان فرمود که چشم بلاغت را درآورد و گوهرهای حکمت و دانش را یتیم نمود و همه مردم را حتی از رسیدن به یکی از آن ها بازداشت. سه جمله در باب مناجات است و سه جمله در باب حکمت و سه جمله در باب ادب.

اما سه جمله‌ای که در باب مناجات است:

«إِلَهِي كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ؛ إلهی این عزت برای من بس که بنده تو باشم و این افتخار برای من بس که تو پروردگار من باشی تو همان‌گونه هستی که من دوست می‌دارم پس مرا آن‌گونه قرار ده که تو دوست داری».

و اما دربارهٔ حکمت و دانش چنین فرمود:

«قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ وَمَا هَلَكَ امْرِئٌ عَرَفَ قَدْرَهُ وَالْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ ارزش هر انسانی به اندازهٔ کاری است که به خوبی از عهدهٔ آن برمی‌آید، و آن‌کس که قدر خود را بشناسد (و از آن تجاوز نکند) هرگز هلاک نمی‌شود و انسان در زیر زبانش پنهان است».

و اما سه جمله‌ای که دربارهٔ آداب است؛ فرمود:

«أَمِنُّ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ وَاحْتَجَّ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ وَاسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ؛ به هرکس می‌خواهی، نعمتی ببخش تا امیرش باشی و به هرکس می‌خواهی محتاج شو تا اسیرش شوی و از هرکس می‌خواهی بی‌نیاز باش تا نظیرش باشی».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. خصال صدوق، باب التسعة، ح ۴.

خُذْمِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ؛ فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ.

امام علیه السلام فرمود:

از دنیا همان قدر را بگیر که به سراغ تو می آید و از آنچه از تو روی گردانده روی بگردان (و به دنبال آن مشتتاب) و اگر چنین نمی کنی لااقل در طلب دنیا به صورت معقول تلاش کن (و تندروی مکن).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر می کند غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).  
 اضافه می کنیم که مرحوم ابن شعبه حرانی قبل از سید رضی آن را در کتاب تحف العقول ضمن وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام با تفاوت مختصری نقل کرده است. (تحف العقول، ص ۷۸).

## شرح و تفسیر

### تلاش معقول

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته اشاره می‌کند که یکی زاهدانه است و دیگری عاقلانه.

در نکته اول می‌فرماید: «از دنیا همان قدر را بگیر که به سراغ تو می‌آید و از آنچه از تو روی گردانده روی بگردان (و به دنبال آن مشتاب)»؛ (خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ).

اشاره به این که هر انسانی در شرایط معمولی و کسب و کار عادی، درآمدی دارد که این درآمد خواه ناخواه به سراغ او می‌آید. مثلاً هنگامی که زراعت می‌کند معمولاً این زراعت درآمدی دارد و همچنین دامداری و تجارت و صنعت.

ولی بسیار می‌شود که اضافه بر آن به سراغ انسان نمی‌آید. امام علیه السلام می‌فرماید: چه بهتر که تو هم به سراغ آن نروی و این حقیقت زهد و بی‌اعتنایی به دنیا است. هرگز منظور امام علیه السلام این نیست که انسان در خانه خود بنشیند تا رزق و روزی اش به سراغ او بیاید این همان چیزی است که باصراحت در روایات از آن نهی شده است. بلکه منظور آن است که اصرار بر افزودن مال و ثروت در جایی که اسبابش فراهم نیست نداشته باشد چرا که هم مشقت زیادی را بر انسان تحمیل می‌کند و هم ممکن است آلوده انواع گناهان و انحراف از مسیر شرع شود و ای بسا اگر به آن نرسد زبان به ناشکری و کفران بگشاید.



در جمله دوم می فرماید: «اگر چنین نمی کنی لا اقل در طلب دنیا به صورت معقول تلاش کن (و تدروی مکن)»؛ (فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ).

اشاره به این که اگر اصرار داری بر مال و جاه خود بیفزایی، تدروی مکن؛ عاقلانه تلاش کن و آلوده گناهان مشو و به تعبیر دیگر مانند افراد حریص و دنیاپرست که به هر دری می زنند مباش.

به یقین یک زندگی ساده و آبرومندانه و خالی از هرگونه آلودگی به گناه، بسیار افتخارآمیزتر است از زندگی پرزرق و برقی که از طریق تلاش خسته کننده و آلوده به انواع گناهان به دست آمده است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَحْزُونٌ فَأَتَاهُ مَلَكٌ وَمَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ افْتَحْ وَخُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُنْقِصَ شَيْئاً عِنْدِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدُّنْيَا دَارٌ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ فَقَالَ الْمَلِكُ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْكَلَامَ مِنْ مَلِكٍ يَقُولُهُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ حِينَ أُعْطِيَتْ الْمَفَاتِيحُ؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که غمگین بود از منزل خارج شد فرشته ای خدمت آن حضرت آمد در حالی که کلید گنج های زمین را در دست داشت عرض کرد: ای محمد! این کلید گنج های زمین است پروردگارت می فرماید: آن ها را بگشا و هرچه می خواهی بردار بی آن که چیزی از مقام تو نزد من کم شود. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه دیگری ندارد و آن را کسی گردآوری می کند که عقلی ندارد. آن فرشته عرض کرد: قسم به خدایی که تو را مبعوث به حق کرده است عین این سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم شنیدم در آن هنگام که کلید این گنج ها به دست من داده شد.<sup>۱</sup>

مشکلات عظیمی که در دنیای دیروز و امروز و فردا وجود داشته، دارد و خواهد داشت ناشی از حرص حریصان و دنیاپرستان است که به سهم و حق خود از دنیا قانع نیستند و اصرار دارند از دیگران بگیرند و به خود بیفزایند. سرچشمه جنگ‌ها و نزاع‌ها و بسیاری از پرونده‌های سنگین دادگاه‌ها همین حرص دنیا و بیش از حق خود طلبیدن است و اگر به دستوری که امام علیه السلام فرموده عمل شود آتش جنگ‌ها خاموش می‌گردد و پرونده‌های دادگاه‌ها بسته خواهد شد.

این سخن را با شعری از شاعر عرب پایان می‌دهیم هرچند سخن در این جا بسیار است.

يا حَرِيصاً قَطَعَ الْأَيَّامَ فِي      بُؤْسِ عَيْشٍ وَعَنَاءٍ وَتَعَبٍ  
لَيْسَ يَعْدُوكَ مِنَ الرِّزْقِ الَّذِي      قَسَمَ اللَّهُ فَأَجْمَلَ فِي الطَّلَبِ

ای کسی که تمام روزها را در ناراحتی و رنج و تعب (برای افزودن مال و ثروت) می‌گذرانی!

(بدان) آن رزقی که خدا برای تو مقرر کرده است از تو دریغ نخواهد شد بنابراین در طلب دنیا معقولانه رفتار کن.

\*\*\*

رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلِ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار سخن‌هایی که از حمله کردن (و اعمال قدرت) نافذتر است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب، آمدی آن را در غرر با تفاوتی که بیانگر استفاده از منبع دیگر است آورده (به جای «انفذ»، «اشد» ذکر کرده) و میدانی در مجمع الامثال آن را به عنوان یک ضرب‌المثل مشهور ذکر کرده است بی آن‌که نامی از قائل آن ببرد (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).

## شرح و تفسیر

### کلمات نافذتر از تیرها!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته مهمی درباره تأثیر سخن کرده، می فرماید: «چه بسیار سخنانی که از حمله (و اعمال قدرت) نافذتر است»؛ (رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ).

این کلام حکمت آمیز ممکن است هم ناظر به تأثیرات مثبت سخن باشد هم تأثیرات منفی آن. زیرا گاهی سخن به قدری نافذ و مؤثر است که ممکن است دشمن یا دشمنانی را مغلوب سازد و مردم را بر ضد آنها بشوراند و آنها را به فرار وادارد. نیز گاه ممکن است تأثیر سخن در آزردهن اشخاص و ناراحت کردن آنها از حمله کردن با سلاح بیشتر باشد همان گونه که شاعر عرب می گوید:

جِرَاحَاتُ السِّنَانِ لَهَا التِّيَامُ      وَلَا يَلْتَأَمُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ  
جراحات نیزه‌ها ممکن است بهبود یابد ولی ای بسا که جراحات زبان هرگز بهبودی نیابد.

به همین دلیل است که بعضی نام «لسان» را «سنان» گذاشته‌اند. زبان آدمی به راستی از عجایب مخلوقات پروردگار است. قطعه گوشتی بیشتر نیست اما کارهای حیرت آوری انجام می دهد. به هنگام غذا خوردن، مرتب لقمه را از یک طرف دهان به طرف دیگر به زیر دندان‌ها می فرستد و به قدری ماهرانه کار می کند که خودش زیر دندان‌ها نمی رود ولی گاه اتفاق می افتد که خطایی از او

سر می‌زند و انسان چنان زبان خود را گاز می‌گیرد که فریادش بلند می‌شود آنگاه به یاد این نعمت الهی می‌افتد که اگر مهارت زبان نبود این‌گونه حوادث پیوسته اتفاق می‌افتاد و زندگی را بر انسان تلخ می‌کرد.

از سوی دیگر هنگامی که غذا آماده بلعیدن شد کمک بسیار مؤثری به بلع آن می‌کند و اگر نبود بلعیدن غذا امکان نداشت.

تشخیص طعم غذاهای مختلف و جدا کردن خوب از بد و زهر از دارو نیز به وسیله آن انجام می‌شود.

پزشکان نیز از مشاهده رنگ و شکل زبان به بسیاری از بیماری‌ها پی می‌برند. کار مهم دیگر آن به‌هنگام سخن گفتن آشکار می‌شود.

صدایی که از تارهای صوتی از گلوی انسان بیرون می‌آید یک صدای ممتد، یکنواخت و بی‌معناست. این زبان است که آن را به وسیله حرکات مختلف تبدیل به مخارج حروف می‌کند و از آن، کلمه و جمله می‌سازد و مکنون دل آدمی را بیان می‌کند.

صدایی که از تارهای صوتی برمی‌خیزد در واقع مانند ترکیبی است که بر نوک قلم‌های دانشمندان قرار دارد. این مرکب هیچ شکل و قیافه‌ای ندارد و این قلم است که با گردش خود به آن شکل حروف می‌دهد و جمله‌ها را می‌سازد و مسائل مهم علمی را منعکس می‌کند.

اما همین زبان اگر از مسیر حق منحرف شد می‌تواند مبدل به یکی از بلاهای خطرناک شود و آدمی را تا سرحد کفر و مرگ بکشاند همان‌گونه که از قدیم ضمن ضرب‌المثلی گفته‌اند: «زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد».

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «فِتْنَةُ اللِّسَانِ أَشَدُّ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ؛ گزش زبان از ضربت شمشیر سخت‌تر است».<sup>۱</sup>

در کتاب تمام نهج البلاغه ضمن وصیت مشروحی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که خطاب به اصحابش می‌کند و آداب دین و دنیا را به آن‌ها می‌آموزد چنین آمده است: «إِحْسَبُوا كَلَامَكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ يَقُلُّ كَلَامُكُمْ إِلَّا فِي الْخَيْرِ كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ، وَسَلُّمُوا تَسْلِيمًا تَعْتَبِمُوا قُرْبَ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ، وَرُبَّ فِتْنَةٍ أَثَرَهَا قَوْلٌ؛ گفتار خود را از اعمال خویش حساب کنید تا سخن شما جز در راه خیر و نیکی کم شود زبان‌های خود را نگاه دارید و تسلیم فرمان خدا باشید تا غنیمت ببرید. چه بسیار سخنانی که از جمله نافذتر است و چه بسیار فتنه‌ها که از گفتارها برخاسته است».<sup>۱</sup>

در کتاب میزان الحکمة در واژه «اللسان» تحت عنوان «خطر اللسان» روایات تکان‌دهنده‌ای ذکر شده است. از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «رب لسان أتى على إنسان؛ چه بسیار زبانی که انسانی را به کشتن داده است».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «كَمْ مِنْ دَمٍ سَفَكَهُ فَمٌ؛ چه خون‌هایی که با دهان ریخته شده است».<sup>۳</sup>

به عکس، چه بسیار آتش‌های جنگ‌هایی که با چند جمله خاموش شده و نزاع‌های فامیلی و قبیله‌ای با سخنان شیرین و حساب‌شده‌ای پایان یافته است. شاعر فارسی زبان می‌گوید:

با صارم زبان بگشاید هزار حصن      با تیر خامه درشکند پشت صد سوار

\*\*\*

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۷.

۲. غرر الحکم، ح ۴۱۵۴.

۳. همان، ح ۴۱۵۸.

كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ.

امام علیه السلام فرمود:

به هر مقدار (از دنیا) قناعت کنی همان برای تو کافی است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام حکمت‌آمیز آورده مجمع الامثال میدانی است و می‌دانیم میدانی بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته است (متوفای ۵۱۸) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).

اضافه می‌کنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل (ص ۲۰۳) و کفعمی در محاسبة النفس (ص ۷۴) آن را ضمن کلماتی طولانی از حضرت آورده‌اند از جمله این‌که در عبارت خود چنین نقل می‌کنند: «کل مقتصر علیه کاف و کل ما زاد علی الاقتصاد اسراف».

## شرح و تفسیر

### زندگی ساده قانع‌کننده است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای که در طرز زندگی انسان بسیار مؤثر است اشاره کرده، می‌فرماید: «به هر مقدار (از دنیا) قناعت کنی همان برای تو کافی است»؛ (كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ).

اشاره به این‌که نیاز آدمی با نحوه تفکر و روحیات او متفاوت می‌شود. انسان قانع می‌تواند با زندگی ساده‌ای بسازد در حالی که افراد غیر قانع فکر می‌کنند نیاز آن‌ها با این‌گونه زندگی‌ها تأمین نمی‌شود و باید امکانات فراوان در اختیار داشته باشند؛ منزل وسیع همچون یک قصر، وسایل منزل گسترده و در حد آن، خادمان فراوان، مرکب‌های سواری، سفره‌های رنگین و امثال آن.

گاهی تصور می‌کنند این‌ها همه نیازهای اصلی زندگی آنهاست و گاه نام آن را زندگی در حد شأن می‌گذارند که همه این‌ها فریب نفس اماره است. اگر روح قناعت بر آن‌ها حاکم باشد می‌دانند این‌ها فوق نیاز بلکه اسراف است. همانطور که در عبارت کفعمی خواندیم که طبق آن امام علیه السلام می‌فرماید: آنچه مافوق میانه‌روی است اسراف می‌باشد؛ (کل ما زاد علی الاقتصاد اسراف).<sup>۱</sup>

امام علیه السلام در گفتار حکیمانه دیگری که مرحوم علامه مجلسی آن را در



بحار الانوار نقل کرده می فرماید: «مَنْ لَمْ يَقْنَعِهُ الْبَسِيرُ لَمْ يَنْفَعَهُ الْكَثِيرُ؛ کسی که مقدار کم، او را قانع نسازد مقدار زیاد (از دنیا) نیز او را قانع نخواهد ساخت».<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «ابْنُ آدَمَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ وَإِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ؛ ای فرزند آدم! اگر از دنیا به مقداری که لازم است و کفایت می کند بخواهی، ساده ترین زندگی برای تو کافی است اما اگر چیزی فراتر از آن بخواهی تمام دنیا را هم به تو بدهند تو را کفایت نمی کند».<sup>۲</sup>

این مطلب در میان مردم معروف است و تجربه نیز آن را نشان داده و در اخبار اسلامی هم منعکس می باشد که انسان اگر در مسیر حرص قرار بگیرد هیچ چیز او را سیر نمی کند و صاحب «نفس لا یشبع» یعنی روح سیری ناپذیر می گردد.

در حدیث معروف قدسی که امام صادق علیه السلام آن را نقل فرموده می خوانیم: «إِنَّ فِيمَا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنَ السَّمَاءِ لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ يَسِيلَانِ ذَهَبًا وَفِضَّةً لَا يَبْتَغِي إِلَيْهِمَا ثَالِثًا يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّمَا بَطْنُكَ بَحْرٌ مِنَ الْبُحُورِ وَوَادٍ مِنَ الْأَوْدِيَةِ لَا يَمْلَأُهُ شَيْءٌ إِلَّا التُّرَابُ؛ از جمله وحی های آسمانی این بود که اگر انسان دو رودخانه از طلا و نقره داشته باشد باز هم رود سومی را می خواهد. ای فرزند آدم! شکمت دریایی از دریاها و دره ای از دره هاست که چیزی جز خاک آن را پر نمی کند».<sup>۳</sup> به گفته سعدی:

گفت چشم تنگ دنیا دوست را      یا قناعت پر کند یا خاک گور  
این سخن را با روایت دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم: «شَكَرًا رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ يُطَلَّبُ فَيَصِيبُ وَلَا يَقْنَعُ وَتَنَازَرُ عَنْهُ نَفْسُهُ إِلَى مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ وَقَالَ

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۷۶، ح ۳۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۶.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۱۸، ح ۵۹۱۲.

عَلَّمَنِي شَيْئاً اُنْتَفَعُ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اِنْ كَانَ مَا يَكْفِيكَ يَغْنِيكَ فَادْنَىٰ مَا فِيهَا يَغْنِيكَ وَ اِنْ كَانَ مَا يَكْفِيكَ لَا يَغْنِيكَ فَكُلُّ مَا فِيهَا لَا يَغْنِيكَ؛ مردی به امام صادق علیه السلام شکایت کرد و عرضه داشت که به دنبال چیزهایی (از دنیا) می‌رود و به آن می‌رسد ولی باز هم قانع نیست و نفس او پیوسته بیش از آن را می‌طلبد و گفت: چیزی به من بیاموز که از آن بهره‌مند شوم. امام علیه السلام در پاسخ، مطلبی فرمود که تعبیر دیگری از کلام حکیمانه مورد بحث است، فرمود: اگر آن اندازه که تو را کفایت می‌کند تو را بی‌نیاز سازد، کمترین چیز دنیا سبب بی‌نیازی توست و اگر بی‌نیازت نسازد همه دنیا را هم به تو بدهند باز هم (عطش تو فرو نمی‌نشیند و) بی‌نیاز نخواهی شد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

الْمَنِيَّةُ وَالْأَدْنِيَّةُ! وَالتَّقَلُّلُ وَلَا التَّوَسُّلُ مَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا، الدَّهْرُ  
يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ، وَيَوْمٌ عَلَيْكَ؛ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ!

امام علیؑ فرمود:

مرگ آری اما تن دادن به پستی هرگز و قناعت به مقدار کم آری ولی دست نیاز  
به سوی دیگران دراز کردن، نه. آن کس که با تلاش معتدل و صحیح چیزی را به دست  
نیآورد با تلاش نادرست و بی رویه چیزی به دست نخواهد آورد. دنیا دو روز است:  
روزی به سود توست و روزی به زیان تو. در آن روز که به سود توست مست  
و مغرور مباش و آن روز که به زیان توست صابر و شکیبا باش.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که مرحوم حرانی این گفتار حکیمانه را در کتاب تحف العقول (قبیل از مرحوم سید  
رضی) با تفاوت مختصر و جابه جایی بعضی از جمله ها نقل کرده است و این گفتار حکیمانه در کتاب کافی نیز  
در خطبه معروف وسیله با تفاوت هایی آمده است. و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده میدانی در  
مجمع الامثال می باشد که بخشی از آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴).

## شرح و تفسیر

### مرگ آری ولی تن دادن به ذلت هرگز!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به چهار نکته مهم اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «مر آری اما تن دادن به پستی هرگز!» (الْمَيْبِئَةُ وَلَا الدَّيْنِيَّةُ!).  
«منیة» به معنای مر و «دنیة» به معنای پستی است.

یعنی انسان با شخصیت اگر بر سر دو راهی قرار بگیرد که یک راه به سوی مر و شهادت می‌رود و راه دیگر به سوی ذلت و پستی، هرگز دومی را بر اولی ترجیح نمی‌دهد؛ با قامتی رسا به سوی خدا می‌رود و با قامتی شکسته و پست، زیر دست افراد دون همت و پست قرار نمی‌گیرد.

نمونه این معنا در زندگی بسیاری از اولیاء الله و به خصوص معصومین علیهم السلام و به ویژه سرور شهیدان کربلا دیده می‌شود که وقتی آن حضرت را بین تسلیم شدن و زنده ماندن و سر بر فرمان یزید نهادن و یا تن به شمشیر و نیزه‌ها سپردن مخیر ساختند، فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَ ابْنَ الدَّعَى قَدْ تَرَ كُنِيَ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الذَّلَّةِ وَ هِيَهَاتَ لَهُ ذَلِكَ هِيَهَاتَ مِنِّي الذَّلَّةُ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ جُدُودٌ طَهَّرَتْ وَ حُجُورٌ طَابَتْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ؛ آگاه باشید این مرد ناپاک ناپاک‌زاده مرا در میان شمشیر و ذلت رها ساخته هیهات که بتواند چنین کاری را انجام دهد و هیهات که من تن به ذلت بدهم. خداوند از این کار ابا دارد و همچنین پیامبرش و مؤمنان و نیاکان پاک و دامن‌های پاکیزه

(این‌ها به ما اجازه نمی‌دهد) که اطاعت لثیمان را بر میدان شهادت کریمان مقدم داریم.<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل خطبه ۵۱ جمله زیبایی دارد که گرچه در شرح آن خطبه آوردیم اما تکرار آن در این جا مناسب به نظر می‌رسد. درباره امام حسین علیه السلام می‌گوید: «سَيِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ الشُّيُوفِ اخْتِياراً لَهُ عَلَى الدَّيَّةِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عُرِضَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ وَأَصْحَابِهِ فَأَنْفَ مِنَ الذُّلِّ؛ بَزَرَ وَپیشوای ستم‌ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مر در سایه شمشیرها را در برابر ذلت و خواری، به مردم جهان داد، حسین بن علی بود، دشمن به او و یارانش امان داد ولی آن‌ها تن به ذلت ندادند».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام در جمله دوم می‌فرماید: «قِنَاعَتٌ بِمَقْدَارِ كَمِّ آرِي وَوَلِيٌّ دَسْتِ نِيْزٍ بِسَوِيٍّ دِيْغِرَانِ دِرَازِ كَرْدَنِ نَه»؛ (وَالتَّقْلُّ وَ لَا التَّوَسُّلُ). «تقلل» به معنای اکتفا به مقدار قلیل است. و «توسل» به معنای دست به دامن دیگران زدن می‌باشد.

روشن است که اگر انسان در زندگی قانع باشد هرگز نیاز ندارد که سر در پیش هرکس خم کند، تملق بگوید، تعریف و تمجید بی‌جا کند و عزت و کرامت خود را پایمال سازد.

ولی اگر قناعت به کنار رفت و انسان زندگی پرزرق و برق را برای خود انتخاب نمود، اداره کردن چنین زندگی‌ای غالباً با عزت و سربلندی میسر نیست؛ یا باید آلوده به انواع گناهان شود و از طرق مشروع و نامشروع کسب درآمد کند

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۳، ح ۱۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹.

و یا سر در پیش این و آن خم کند و به تعبیر امام علیه السلام متوسل به این و آن شود و این شیوه آزادگان و رادمردان نیست.

و به گفته شاعر عرب:

وَشُرْبُ مَاءِ الْقَلْبِ الْمَالِحِ	أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَمَضُّ النَّوَى
وَمِنْ سُؤَالِ الْأَوْجِهِ الْكَالِحِ	أَحْسَنُ بِالْإِنْسَانِ مِنْ ذُلِّهِ
مُغْتَبِطًا بِالصَّفَقَةِ الرَّابِحِ	فَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ تَكُنْ ذَا غِنَى
وَذَلَّةُ النَّفْسِ لَهَا فَاضِحِ	فَالزُّهُدُ عِزٌّ وَالتُّقَى سُودٌ

سوگند به خداوند که مکیدن هسته‌ها (ی خرما برای سد جوع) و نوشیدن آب چاه‌های شور.

برای انسان بهتر است از تن دادن به ذلت و درخواست از افراد ترش روی. بنابراین غنای الهی پیشه کن تا غنی و سربلند باشی و مردم با این تجارت پرسود به تو غبطه خورند.

زهد و قناعت عزت است و تقوا بزرگی و ذلت نفس، رسوایی است.<sup>۱</sup>  
و شاعر فارسی زبان نیز می‌گوید:

آخر ز بهر دو نان	تا کی دوی چو دونان
و آخر ز بهر سه نان	تا کی خوری سنانش

و شاعر شیرین زبان دیگری می‌گوید:

چو حافظ در قناعت کوش	و از دنیای دون بگذر
که یک جو منت دو نان	دو صد من زر نمی‌ارزد

اهمیت قناعت تا آن اندازه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خيارُ امتی القانعُ وشرارُ امتی الطامعُ؛ نیکان امت من قناعت‌کاران‌اند و بدان آن طمع‌کاران». <sup>۲</sup> و در

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۳۶۲.

۲. کنز العمال، ح ۷۰۹۵ (طبق نقل میزان الحکمة، ماده قناعت).

حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است می‌خوانیم: «مَا أَفْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ؛ چقدر برای مؤمن زشت است که علاقه به چیزی پیدا کند که باعث ذلت او گردد».<sup>۱</sup>

در سومین نکته حکمت آمیز می‌فرماید: «آن‌کس که با تلاش معتدل و صحیح چیزی را به دست نیاورد با تلاش ناصحیح چیزی به دست نخواهد آورد»؛ (مَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا).

منظور امام علیه السلام این است که انسان باید برای به دست آوردن روزی، از راه‌های صحیح و معقول وارد شود؛ حرص و طمع را کنار بگذارد و گمان نکند همیشه تلاش بیشتر سبب درآمد بیشتر است زیرا اگر چیزی برای انسان مقدر نشده باشد هر قدر هم تلاش و کوشش کند به آن نخواهد رسید.

بعضی از شارحان، این جمله را چنین معنا کرده‌اند: اگر چیزی را به انسان با مدارا ندهند، با زور نخواهند داد.

ولی ظاهر همان است که در تفسیر بالا گفتیم.

و شبیه آن، تفسیر دیگری است که در کلام ابن ابی‌الحدید آمده است و می‌گوید: اگر چیزی را بدون کوشش به انسان ندهند با کوشش به او نخواهند داد.

البته این سخن اگر ناظر به رزق مقسوم باشد قابل قبول است اما روزی‌هایی که مشروط به تلاش است نمی‌تواند در این تفسیر بگنجد.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین جمله دورنمایی از زندگانی دنیا را نشان می‌دهد که همه حوادث را در دل خود دارد و دستور جامعی برای برخورد با این حوادث بیان می‌کند، می‌فرماید: «دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. در آن روز که به سود توست مست و مغرور باش و آن روز که به زیان توست

صابر و شکیبیا باش؛ (الدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ، وَيَوْمٌ عَلَيْكَ؛ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرُ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ!).

«تبطر» از ماده «بطر» (بر وزن ضرر) به معنای غرور و مستی حاصل از فزونی نعمت است. واقعیت چنین است که دنیا همیشه به کام انسان نیست همانگونه که همواره به زیان او نمی‌باشد؛ مخلوطی است از شیرینی‌ها و تلخی‌ها، کامیابی‌ها و ناکامی‌ها و پیروزی‌ها و شکست‌ها که باید با هر یک از این دو بخش برخورد مناسبی داشت. آن روز که دنیا به کام انسان است و شاهد پیروزی را در آغوش گرفته و شاهد زندگی خوب و مرفه را چشیده باید مراقب باشد که این پیروزی او را به غرور و مستی نکشاند بلکه شکرگزار بخشنده این نعمت‌ها باشد و حق آن‌ها را ادا کند تا خدا نعمتش را بر او افزون سازد.

و آن روز که دنیا چهره عبوس خود را نشان می‌دهد و کام انسان را با حوادث ناگوار تلخ می‌کند و مشکلات و مصائب یکی پس از دیگری فرامی‌رسد در آن روز نباید دست و پای خود را گم کند و زبان به شکایت بگشاید و جزع و فزع نماید بلکه باید صبر پیشه کند تا از یک‌سو اجر صابران را داشته باشد ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۱</sup> و از سوی دیگر با صبر و شکیبایی می‌تواند اعصابی آرام داشته باشد و برای برون‌رفت از مشکلات راه چاره‌ای بیندیشد زیرا انسانی که به‌هنگام بروز مشکلات بی‌تابی می‌کند راه چاره را نیز گم خواهد کرد.

به علاوه بسیار می‌شود که کامیابی و ناکامی، هر دو برای آزمایش انسان‌هاست و اگر حق آن‌ها را درست ادا نکند در آزمایش الهی مردود شده است و به همین دلیل در روایت تحف العقول بعد از این دو جمله آمده است: «فَبِكَلِيهِمَا سَتُخْتَبَرُ؛ با هر دو به زودی آزمایش می‌شوی».<sup>۲</sup>

۱. بقره، آیه ۱۵۵.

۲. تحف العقول، ص ۲۰۷.



امام علیؑ در نامه ۷۲ همین دوگانگی حوادث روزگار را با تعبیر حکیمانه دیگری بیان فرموده است؛ خطاب به ابن عباس می‌فرماید: «وَاعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُولٍ فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ؛ بدان که دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. این دنیا سرایی است متغیر (که هر روز به دست گروهی می‌افتد) آنچه از مواهب دنیا قسمت توست به‌سوی تو می‌آید هر چند ضعیف باشی و آنچه به زیان توست گریبانت را خواهد گرفت (هر چند قوی باشی) و نمی‌توانی با قدرتت آن را از خود دور سازی».

به یقین این‌گونه توجه به حوادث روزگار آرامش فوق‌العاده‌ای به انسان می‌دهد و از تلخی ناکامی‌ها می‌کاهد و از مستی و غرور کامیابی‌ها جلوگیری می‌کند.





نِعْمَ الطَّيِّبُ الْمِسْكُ خَفِيفٌ مَحْمَلُهُ عَطْرٌ رِيحُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

مشک، عطر خوبی است حملش سبک و عطرش بسیار خوب است.<sup>۱</sup>

---

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری اضافه بر نهج البلاغه نقل نکرده است. تنها می‌گوید: این سخن را امیرمؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نقل فرموده است و جای تعجب نیست زیرا علی علیه السلام باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴).

قابل توجه این‌که بسیاری از شروح نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را اصلاً ذکر نکرده‌اند.

## شرح و تفسیر

### بهترین عطرها

امام علیه السلام در این بیان کوتاه و پرمعنا از یکی از مواد معطر یعنی مشک تعریف و تمجید می‌کند، می‌فرماید: «مشک، عطر خوبی است حملش سبک و عطرش بسیار خوب است»؛ (نِعْمَ الطَّيِّبُ الْمِسْكُ خَفِيفٌ مَّحْمَلُهُ عَطِرٌ رِيحُهُ).

بوی خوش در اسلام و مخصوصاً احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام بسیار مدح شده است و به مسلمانان دستور داده‌اند که از عطریات استفاده کنند و همیشه خوشبو باشند و مخصوصاً به هنگام نماز از بوی خوش استفاده نمایند. مرحوم کلینی در جلد ششم کافی از امام سجاده علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت ظرفی داشت که در آن مشک بود و در کنار سجده گاهش می‌گذاشت و هنگامی که می‌خواست وارد نماز شود از آن بر می‌داشت و خود را خوشبو می‌ساخت؛ (كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَارُورَةٌ مِسْكِ فِي مَسْجِدِهِ فَإِذَا دَخَلَ لِلصَّلَاةِ أَخَذَ مِنْهُ فَتَمَسَّحَ بِهِ).<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «صَلَاةٌ مُتَطَيَّبٌ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ صَلَاةً بِغَيْرِ طَيِّبٍ؛ نماز کسی که خود را خوشبو می‌کند برتر از هفتاد نماز بدون آن است».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۶، ص ۵۱۵، ح ۶.

۲. همان، ص ۵۱۰، ح ۷.

حتی برای روزه‌دار که بوییدن گل‌ها مکروه است استفاده از عطریات نه تنها ممنوع نیست بلکه توصیه شده است: در روایتی می‌خوانیم: «كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَامَ تَطَيَّبَ بِالطَّيِّبِ وَيَقُولُ الطَّيِّبُ تُحْفَةُ الصَّائِمِ؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگامی که روزه می‌گرفت از عطر استفاده می‌کرد و می‌گفت: عطر تحفه روزه‌دار است».<sup>۱</sup>

استفاده از عطر نه تنها در حال نماز و روزه بلکه در تمام حالات (جز در حال احرام) توصیه شده است تا آن‌جا که درباره پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْفِقُ فِي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يَنْفِقُ فِي الطَّعَامِ؛ آنچه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای عطر هزینه می‌کرد بیش از آن بود که برای غذا هزینه می‌کرد».<sup>۲</sup>

البته این موضوع هرگز اسراف نبود زیرا هزینه زندگی ساده پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار کم بود و هزینه عطریات به خصوص مشک که از راه‌های دور می‌آوردند نسبتاً زیاد بود. البته در مورد زنان اکیداً نهی شده است که به‌هنگام بیرون آمدن از خانه یا ملاقات با نامحرم خود را خوشبو سازند به گونه‌ای که دیگران آن عطر را استشمام کنند زیرا ممکن است منشأ مفاسدی گردد.

به هر حال امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در گفتار حکیمانه مورد بحث، درباره برتری مشک بر عطریات دیگر می‌فرماید: امتیاز این عطر بر سایر عطرها این است که اولاً حملش آسان است زیرا ظرف بزرگی لازم ندارد به علاوه مانند بسیاری از عطریات به صورت مایع نیست که مشکلات خاص خود را داشته باشد بلکه به صورت جامد بوده و استفاده کردن از آن نیز بسیار آسان است؛ انسان با سر انگشت خود می‌تواند مقداری از آن را بردارد و به خویش بمالد. اضافه بر این، بوی مشک را غالب مردم با اختلاف سلیقه‌ای که درباره عطر دارند می‌پسندند و لذا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را مدح و ستایش می‌کند.

۱. کافی، ج ۴، ص ۱۱۳، ح ۳.

۲. همان، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۱۸.

به همین دلیل از حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام استفاده می شود که بسیاری از آن بزرگواران از مشک استفاده می کردند حتی گاهی مقداری از آن را در غذا می ریختند.<sup>۱</sup>

در اهمیت استفاده از بوی خوش در نمازها همین بس که مرحوم کلینی در باب الغالیه در کافی نقل می کند که امام علی بن الحسین علیه السلام شبی از شب های سرد زمستانی جبهه خز و ردایی از خز و عمامه ای از خز پوشیده بود و خود را با بوهای خوش کاملاً معطر ساخته بود یکی از یاران حضرت، ایشان را با آن حالت مشاهده کرد، عرض کرد: فدایت شوم در این وقت شب با این وضع کجا می روید؟ فرمود: «إِنِّي أَرِيدُ أَنْ أُحْطَبَ الْحُورَ الْعَيْنِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ؛ من می خواهم از خداوند حور العین را خواستگاری کنم».<sup>۲</sup> اشاره به این که استفاده از بوی خوش به هنگام عبادت و نماز و پوشیدن لباس های خوب به هنگام رفتن به مسجد از اموری است که در آخرت پاداش های مهم الهی دارد. ممکن است از کلام حکیمانه مورد بحث به نکته مهم گسترده تری نیز برسیم و آن این که انسان های شایسته کسانی هستند که خفیف مئونه و پرفایده اند و آنها همچون مشک اند که وزن آن کم و عطر آن فراوان است.

گفتنی است که مشک که در فارسی، هم به کسر میم و هم به ضم میم خوانده می شود ماده ای است سیاه و بسیار معطر که از یک نوع آهو گرفته می شود و در واقع خونی است که در کیسه ای در زیر شکم او پیدا می شود سپس جدا شده و می افتد. در آغاز به صورت مایع و تیره رنگ و بسیار معطر است و پس از خشک شدن سیاه می شود و در واقع از عطرها تند است.

۱. برای توضیح بیشتر به کافی، باب المسک، ج ۶، ص ۵۱۴ مراجعه فرمایید.

۲. کافی، ج ۶، ص ۵۱۶، ج ۳.

البته مشک علاوه بر این که به عنوان عطر معروفی به کار می رود خواص طبی فراوانی نیز برای آن ذکر کرده اند و از روایاتی که در باب ترک احرام وارد شده است استفاده می شود که در آن زمان گاه در غذا برای خوشبو کردن می ریختند و خوردن آن مجاز بوده است.

\* \* \*





ضَعُ فَخْرَكَ، وَ أَحْطُطُ كِبْرَكَ، وَأَذْكُرُ قَبْرَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

فخر فروشی خود را کنار بگذار و تکبرت را (از خود) فرو ریز  
و به یاد قبرت باش (و برای آن آماده شو).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را قبل از مرحوم سید رضی نویسنده تحف العقول در کتاب خود (با تفاوتی و در ضمن خطبه‌ای طولانی) آورده است و بعد از مرحوم سید رضی مرحوم ورام در مجموعه خود بدون هیچ تغییری ذکر کرده که نشان می‌دهد آن را از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴).

## شرح و تفسیر

### ردای فخر و تکبر را بیفکن!

جمعی از شارحان نهج البلاغه در این جا به شرح این کلام نورانی نپرداخته‌اند و جمع دیگری اصلاً آن را ذکر نکرده‌اند شاید به این دلیل که عین این کلام در لابه‌لای خطبه ۱۵۳ آمده و به شرحی که در آن جا داده‌اند قناعت کرده‌اند و می‌دانیم مرحوم سید رضی گاهی جمله‌هایی را از خطبه‌های مفصل برمی‌گزیده و به عنوان کلمات قصار می‌آورده است.

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه سه دستور مهم می‌دهد که هر کس به آن‌ها عمل کند رستگار خواهد بود.

نخست می‌فرماید: «فخر فروشی خود را کنار بگذار!» (ضَعُ فَخْرُكَ).

ممکن است انسان امتیازاتی داشته باشد که مایه افتخار است چه از نظر علم و دانش و چه از نظر موقعیت اجتماعی و حسن ظاهر و صفات برجسته اخلاقی. این‌ها واقعیت است ولی آنچه نکوهیده است این است که انسان افتخارات خود را ذکر کرده و به آن‌ها افتخار کند و خود را به این وسیله از دیگران برتر بشمارد. از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که این کار یکی از زشت‌ترین کارهاست. در قرآن مجید در ضمن نصایح لقمان می‌خوانیم:

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ

فَخُورٍ؛ «(پسرم!) با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغرور خیال‌پردازی را دوست ندارد».<sup>۱</sup>

این موضوع به قدری اهمیت دارد که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب خصال از آن حضرت نقل کرده، می‌فرماید: «أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلَبُ الْفَخْرِ؛ مردم را دو چیز هلاک کرده است: ترس از فقر (که موجب دست زدن به کارهای خلاف می‌شود) و فخرفروشی».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم که در ضمن دعای مکارم الاخلاق از خداوند چنین تقاضا می‌کند: «وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ؛ خداوندا! اخلاق برجسته را به من ارزانی کن و از فخرفروشی مرا مصون دار».<sup>۳</sup>

سپس امام علیه السلام در دومین دستور می‌فرماید: «کبر خود را فرو ریز»؛ (وَاحْطُطْ كِبْرَكَ). ممکن است کسی فخرفروشی نکند و سخنی از امتیازات واقعی یا خیالی خود به زبان نیاورد ولی برخورد او با مردم متکبرانه و حتی راه رفتن و سایر حرکاتش آمیخته با کبر و غرور باشد زیرا حقیقت کبر آن است که انسان برای خود برتری خاصی نسبت به دیگران قائل باشد خواه این برتری واقعی باشد یا پنداری و خیالی، معنوی باشد یا مادی، این چیزی است که اسلام و تمام مکاتب اخلاقی آن را نمی‌پذیرند و در قرآن مجید علاوه بر آنچه در سوره لقمان ضمن نصایح آن مرد حکیم آمده است در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»؛ «در روی زمین متکبرانه راه مرو زیرا تو نه زمین را می‌توانی زیر پای خود پاره کنی و نه قامت خود را به بلندای کوه‌ها برسانی».<sup>۴</sup>

۱. لقمان، آیه ۱۸.

۲. خصال، ج ۱، ص ۶۸.

۳. باید توجه داشت که فخر به معنای مصدری، همان فخر فروختن است و به معنای اسم مصدری افتخاراتی است که نصیب انسان می‌شود هر چند به رخ دیگران نکشد.

۴. اسراء، آیه ۳۷.

این اشاره به حال کسانی است که متکبرانانه راه می‌روند گویی به زمین می‌گویند: زیر پای ما مباش و به کوه‌ها می‌گویند: ما همسان شما هستیم.

البته این‌گونه راه رفتن مسأله ساده‌ای است، مهم این است که از روحیه‌ای حکایت می‌کند که بسیار خطرناک و زشت و ناپسند است.

واژه «و احطط؛ فرو بریز» گویا اشاره به این است که یک موجود مزاحم اضافی است که به بدن انسان می‌چسبد و انسان باید آن را از خود دور کند و فرو بریزد تا آسایش پیدا کند.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در جلد دوم بابی مشروح و مفصل درباره نکوهش کبر ذکر کرده، از جمله در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که فرمودند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ؛ کسی که به اندازه سنگینی ذره‌ای از تکبر در قلب او باشد وارد بهشت نمی‌شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ شَيْخُ زَانٍ وَ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَ مُقْبِلٌ مُخْتَالٌ؛ سه گروه‌اند که خداوند روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید و به آنان (با نظر لطفش) نگاه نمی‌کند و آن‌ها را پاکیزه نمی‌سازد و عذاب دردناکی در انتظار آن‌هاست: پیرمرد زناکار و پادشاه جبار و فقیر متکبر».<sup>۲</sup>

بی‌شک تکبر برای همه بد است خواه غنی باشد یا فقیر ولی شخص فقیر متکبر در عالم خیال‌بافی برای جبران کمبود خود گرفتار کبر و غرور می‌شود و خطر او بیشتر است.

شک نیست که کبر سرچشمه مفاسد بسیاری است، کسی که خود را برتر از دیگران می‌داند حاضر نیست به دیگران همچون یک برادر نگاه کند بلکه انتظار

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۶.

۲. همان، ص ۳۱۱، ح ۱۴.

دارد همه در برابر او تواضع کنند و به فرمانش گوش فرادهند و چون مردم از چنین روحیه‌ای متفرند از او فاصله می‌گیرند در نتیجه او کینه مردم را به دل می‌گیرد و آن‌ها را حق‌شناس می‌پندارد و گاه همین امر سبب می‌شود در حق دیگران ظلم و ستم کند.

کار کبر و غرور گاه به جایی می‌رسد که انسان تسلیم حرف حق نمی‌شود و حتی از اطاعت فرمان خدا سرپیچی می‌کند و به دره کفر سقوط می‌نماید همان‌گونه که شیطان بر اثر کبر و غرورش به چنین سرنوشتی گرفتار شد.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام و آیه‌ای از قرآن مجید پایان می‌دهیم. یکی از یاران امام علیه السلام به نام عمر بن یزید خدمتش عرض کرد: ما غذای خوب می‌خوریم و بوی خوش و عطریات استعمال می‌کنیم و سوار بر مرکب باارزش می‌شویم و گاهی خادم ما نیز به دنبال ما می‌آید آیا این واقعاً مصداق تجبر و تکبر است که من همه آن را ترک کنم؟

امام علیه السلام مدتی سکوت نمود در حالی که به زمین نگاه می‌کرد. سپس فرمود: «**إِنَّمَا الْجَبَّارُ الْمَلْعُونُ مَنْ غَمَصَ النَّاسَ وَجَهَلَ الْحَقَّ؛ جبار و متکبر ملعون، کسی است که با مردم «با غمص» برخورد کند و حق را نشناسد.**»

آن مرد عرض کرد: اما من هرگز حق را انکار نمی‌کنم ولی نمی‌دانم غمص چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «**مَنْ حَقَّرَ النَّاسَ وَ تَجَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَذَلِكَ الْجَبَّارُ؛ کسی که مردم را کوچک بشمارد و خود را برتر از آن‌ها بداند، که این شخص جبار است.**»<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز در تعبیر تکان‌دهنده‌ای می‌فرماید: «**تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**؛ «آن سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است!»<sup>۲</sup>.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۱۳.

۲. قصص، آیه ۸۳.

آنگاه امام علیه السلام در سومین جمله می فرماید: «به یاد قبرت باش»؛ (وَأَذْكُرْ قَبْرَكَ). منظور از این جمله آن است که انسان باید به فکر مر و پایان زندگی باشد و بداند روزی همه آنچه را از مقام و مال و جاه و قدرت و قوت دارد رها می سازد و به صورت جسم بی جانی روانه گور می شود و او را در آن جا دفن می کنند و همه حتی عزیزترین عزیزانش از وی جدا می شوند و او می ماند و اعمالش. به یقین توجه به این نکته انسان را از فخر فروشی و تکبر و ظلم و ستم به دیگران و غفلت از خدا بازمی دارد.

در حدیثی که از امام امیرمؤمنان علیه السلام در امالی شیخ طوسی آمده است می خوانیم: «الْمَوْتُ طَالِبٌ وَ مَطْلُوبٌ لَا يَعِزُّهُ الْمُقِيمُ وَلَا يَفُوتُهُ الْهَارِبُ فَقَدِّمُوا وَلَا تَتَّكِلُوا فَإِنَّهُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ إِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تُقْتَلُوا تَمُوتُوا وَالَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ عَلَى الرَّأْسِ أَهْوَنُ مِنْ مَوْتِ عَلِيٍّ فِرَاشٍ؛ مر ، هم طلب کننده است هم مطلوب (برای اولیاء الله)، نه کسی که از آن فرار نکند می تواند بر آن چیره شود و نه کسی که فرار می کند بنابراین برای بعد از مر خود چیزی بفرستید و اعتماد به زندگی نکنید زیرا هیچ گونه راه فراری از مر نیست شما اگر شهید نشوید به مر طبیعی می میرید ولی سوگند به کسی که جان علی به دست اوست هزار ضربه شمشیر بر سر، آسان تر است از مردن در بستر»<sup>۱</sup> آری مردان خدا نه تنها به فکر مر بودند بلکه به این فکر بودند که پایان زندگان شان شهادت در راه خدا باشد.

\*\*\*

۱. امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۴، ح ۵.

إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ  
 أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى  
 الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ أَسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.<sup>۱</sup>

امام علیؑ فرمود:

فرزند بر پدر حقی دارد و پدر را نیز بر فرزند حقی است. حق پدر بر فرزندان این  
 است که در همه چیز جز در معصیت خداوند سبحان از او اطاعت کنند و حق فرزند  
 بر پدر این است که نام نیک بر او بگذارد و او را به خوبی ادب آموزد (و تربیت کند)  
 و قرآن را به او تعلیم دهد.

۱. سند گنتار حکیمانه:

راغب اصفهانی در محاضرات الادباء شبیه این کلام را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۵).

## شرح و تفسیر

### حقوق متقابل پدر و فرزند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به بخشی از حقوق پدران بر فرزندان و حقوق فرزندان بر پدران اشاره می‌کند. برای حق پدر بر فرزند، تنها یک مورد را بیان می‌فرماید و برای حق فرزند بر پدر سه مورد، می‌فرماید: «فرزند را بر پدر حقی است و پدر را نیز بر فرزند حقی»؛ (إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا).

سپس در مورد حق پدر بر فرزند چنین می‌فرماید: «حق پدر بر فرزندان این است که در همه چیز جز در معصیت خداوند سبحان از وی اطاعت کنند»؛ (فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ).

ظاهر این است که حقی را که امام علیه السلام به این گستردگی درباره پدران فرموده اعم از واجب و مستحب است و به تعبیر دیگر، در مواردی اطاعت واجب است و آن جایی است که اگر ترک کند سبب اذیت و آزار می‌شود و منجر به عقوق پدر می‌گردد اما مواردی هست که اگر اطاعت نکنند پدر اذیت نمی‌شود. در این جا مستحب است که فرزند به امر پدر احترام بگذارد و اطاعت کند.

البته گاهی مسائل سرنوشت‌سازی است که اگر پسر بخواهد از پدر اطاعت کند گرفتار خسارت عظیمی می‌شود هرچند داخل در عنوان معصیت نیست. مثلاً پدر از عروس خود ناراحت باشد و به فرزند دستور دهد که همسرت را طلاق



بده و یا این که پسر تجارت پرسودی با شریکی دارد و پدر از شریک ناراحت باشد و به پسر بگوید که به شراکت خود خاتمه بده.

در این گونه موارد دلیلی بر وجوب اطاعت پدر هرچند معصیت خدا نیست، نداریم. زیرا اطلاعات ادله از این گونه مصادیق منصرف است و بیشتر ناظر به احترام پدر در مسائل مورد نیاز او یا مرتبط با او است.

البته مسأله احترام به پدر و برخورد خاضعانه و متواضعانه با او و مصاحبت به معروف هرچند مسلمان نباشد مسأله جداگانه‌ای است که در آیات قرآن به آن اشاره شده است آن جا که می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»؛ «و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آن‌ها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!»<sup>۱</sup>.

و در سوره لقمان می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»؛ «و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن».<sup>۲</sup>

این آیات و مانند آن که در قرآن مجید آمده به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد حق پدر و مادر زیاد است و تا چه اندازه احترام آن‌ها بر فرزندان لازم می‌باشد. سپس امام علیه السلام به سراغ حقوق سه‌گانه فرزندان بر پدر رفته، می‌فرماید: «و حق فرزندان بر پدر آن است که نام نیک بر او نهد و ادب و تربیتش را به خوبی انجام دهد و قرآن را به او بیاموزد»؛ (وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ).

۱. اسراء، آیه ۲۴.

۲. لقمان، آیه ۱۵.

نامگذاری ممکن است در نظر بعضی، امر ساده‌ای باشد در حالی که چنین نیست. نام، چیزی است که هر روز بارها انسان با آن مخاطب می‌شود و طبعاً اثر تلقینی دارد. اگر به فرض، پدر نام «ظالم» بر پسر بگذارد و هر روز او را به این نام خطاب کنند اگر روح ستمگری بر او غالب شود جای تعجب نیست. و به عکس اگر نام محسن و حسن یا حسین بر او نهند و همواره آن را در خطابات تکرار کنند حقیقت نیکوکاری به تدریج در او راسخ می‌شود. همچنین نام عبدالله و عبدالرحیم و عبدالرحمان که همگی حکایت از عبودیت انسان در برابر خدا دارد.

در روایات اسلامی نیز درباره نامگذاری دقت زیادی شده است حتی در روایتی داریم که اگر نام زشتی بر انسان‌ها و یا حتی شهرها گذاشته شده آن را تغییر دهید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَغَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْقَبِيحَةَ فِي الرِّجَالِ وَ الْبُلْدَانِ؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسماء زشتی را که بر مردان و شهرها گذاشته بودند تغییر می‌داد»<sup>۱</sup> و به یقین کار پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما الگو و اسوه است.

حتی از روایات استفاده می‌شود که برای فرزندان قبل از تولد اسم انتخاب شود و از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: «سَمُّوْا أَوْلَادَكُمْ فَإِنْ لَمْ تَدْرُوْا اذْكُرُوْا أَوْ اُنْتَى فَسَمُّوْهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الَّتِي تَكُوْنُ لِلذَّكْرِ وَ الْأُنْتَى فَإِنَّ اسْقَاطَكُمْ إِذَا لَقُوْكُمْ فِي الْقِيَامَةِ وَ لَمْ تُسَمُّوْهُمْ يَقُوْلُ السَّقَطُ لِأَبِيهِ أَلَا سَمَّيْتَنِي وَ قَدْ سَمَّى رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُحَسِّنًا قَبْلَ أَنْ يُوْلَدَ؛ برای فرزندان نام انتخاب کنید (حتی پیش از تولد) و اگر نمی‌دانید پسر است یا دختر برای آن‌ها نام‌هایی انتخاب کنید که هم می‌توان آن‌ها را بر پسر گذاشت و هم دختر زیرا فرزندان از شما که سقط می‌شوند هنگامی که روز قیامت با شما ملاقات می‌کنند و نامی برای آن‌ها انتخاب نکرده‌اید به پدرش

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۷، ح ۴.

می‌گوید: چرا نامی بر من نگذاشتی در حالی که رسول خدا ﷺ نام محسن را (برای فرزند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام) انتخاب کرد پیش از متولد شدنش.<sup>۱</sup> عجب این‌که عرب در عصر جاهلیت و حتی بعد از آن نیز نام‌های خشن برای فرزندان‌شان انتخاب می‌کرد مانند کلب (سگ) و نمر (پلنگ) و فهد (یوزپلنگ) و امثال آن.

در حدیثی از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: این انتخاب به دلیل این بود که دشمنان را به وسیله آن بترسانند و به عکس، نام غلامان خود را مبارک و میمون و امثال آن می‌گذاشتند.<sup>۲</sup>

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که هرگاه نام‌های بسیار خوبی مانند نام محمد برای فرزند خود انتخاب کردید احترام بیشتری به فرزند بگذارید. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِذَا سَمَّيْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمَّدًا فَأَكْرَمُوهُ وَ أَوْسَعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَ لَا تُقَبِّحُوا لَهُ وَجْهًا؛ هنگامی که فرزند خود را محمد نام نهادید او را گرامی دارید و در مجالس به آن‌ها جای دهید و چهره خود را در مقابل آن‌ها درهم نکشید».<sup>۳</sup> و اما مسأله تعلیم و تربیت: امام علیه السلام تربیت را مقدم داشته و همگان را سفارش می‌کند که فرزندان را به خوبی تربیت کنند و ادب بیاموزند.

می‌دانیم که روح و ذهن انسان در کودکی بسیار تأثیرپذیر است و طبق حدیث معروف، علم در «صغر» همچون نقش بر «حجر» است و بسیار پررنگ و پردوام خواهد بود. از این رو اگر پدر و مادر در تعلیم و تربیت فرزند کوتاهی کنند خسارت عظیمی، هم دامان پدر و مادر را می‌گیرد و هم فرزند را، به خصوص اگر وسوسه‌های شیطانی بر فرزند غلبه کند یا افراد ناباب یا رسانه‌های آلوده با آن‌ها ارتباط برقرار کنند و تعلیمات زشت و ناپسند خود را در روح کودک فرو ریزند.

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۸، ح ۶

۲. همان، ح ۷.

۳. همان، ح ۸.

به همین دلیل در نامه‌ای که امام علیه السلام به فرزند دلبندش امام حسن علیه السلام نوشت و آنچه خیر دنیا و آخرت در آن است در آن نامه ریخت و به فرزندش هدیه کرد می‌خوانیم: پسر! چون احساس کردم به سن پیری رسیده‌ام و قوایم رو به سستی نهاده به این وصیت مبادرت ورزیدم و بخش‌هایی از آن را برای تو بیان کردم مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در درون سینه داشته‌ام بیان نکرده باشم... از این رو پیش از آن‌که هوی و هوس و فتنه‌های دنیا به تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی، به تعلیم و تربیت تو روی آوردم زیرا «انَّمَا قَلْبُ الْوَحْدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَيَسْتَعْلَلُ لُبُّكَ؛ قلب جوان همچون زمین خالی است و هر بذری در آن بیفشانند آن را می‌پذیرد. به همین دلیل پیش از آن‌که قلبت قساوت یابد و فکرت به امور دیگر مشغول گردد (گفتنی‌ها را گفتم)».<sup>۱</sup>

این مطلب پیش از همه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده شده است که فرمود: «مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الرَّسْمِ فِي الْحَجَرِ وَمَنْ تَعَلَّمَ وَهُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ؛ کسی که در جوانی (و نوجوانی) چیزی را فراگیرد همچون مطلبی است که بر سنگ ترسیم می‌شود و کسی که در بزرگسالی چیزی را فراگیرد همچون نقشی است که بر آب زند».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام از میان تمام آداب و تعلیمات به تعلیم قرآن توجه کرده و بر آن تأکید می‌کند. چرا که قرآن مجموعه بی‌نظیری است که تمام درس‌های زندگی مادی و معنوی در آن جمع است. توحید و معاد به صورت گسترده در آن تجلی می‌کند، بخش مهم احکام الهی در آن بیان شده و دستورات اخلاقی‌اش

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۶.

فوق العاده مؤثر و پربار است و تاریخ عبرت انگیز انبیاء پیشین نیز در جای جای آن دیده می شود. آری باید قبل از هرچیز به فرزندان قرآن تعلیم داد. به همین دلیل در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «وَمَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ دُعَىٰ بِالْأَبْوَابِ فَيَكْسِيَانِ حُلَّتَيْنِ بِيضِيٍّ مِنْ نُورِهِمَا وَجُوهَ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ کسی که به فرزندش قرآن تعلیم دهد او و همسرش (پدر و مادر آن فرزند) را در روز قیامت می آورند و دو لباس فاخر نورانی بر آنها می پوشانند که از نور آنها صورت بهشتیان روشن می شود»<sup>۱</sup>.

در حدیثی از اصبح بن نباته می خوانیم که می گوید: امیر مؤمنان علی ع فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لِيَهُمُّ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً حَتَّى لَا يَحَاشِيَ مِنْهُمْ أَحَدًا إِذَا عَمَلُوا بِالْمَعَاصِي وَاجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّيْبِ نَاقِلِي أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّلَوَاتِ وَالْوِلْدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحْمَهُمْ فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُمْ؛ خداوند گاه اراده می کند همه اهل زمین را هلاک کند و یک نفر را باقی نگذارد و این در زمانی است که غرق گناهان می شوند و آلوده انواع معاصی. هرگاه در این زمان پیرمردانی را ببیند که (لنگان لنگان) به سوی نماز (در مسجد) گام برمی دارند و کودکانی که مشغول فراگرفتن قرآنند به آنها رحم می کند و عذابشان را به تأخیر می اندازد»<sup>۲</sup>.

این نکته نیز حائز اهمیت است که همان گونه که فرزندان بر اثر عدم ادای حق پدران و مادران، عاق پدر و مادر می شوند پدر و مادر نیز بر اثر عدم ادای حق فرزندان عاق فرزندان خواهند شد همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم ص آمده است: «يَلْزَمُ الْوَالِدِينَ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَسُوءِهَا مِنْ عُقُوقِهِمَا»<sup>۳</sup>.

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۹، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۵، ح ۲.

۳. کافی، ج ۶، ص ۴۸، ح ۵.

## نکته‌ها

### ۱. چه حقوقی پدر و مادر بر فرزندان دارند؟

آنچه در این کلام حکیمانه امام علیه السلام آمد در واقع اشاره به مهمترین حقوق پدران و مادران بر فرزندان است و در روایات اسلامی حقوق متعدد دیگری نیز برای آن‌ها ذکر شده است از جمله:

۱. هیچ‌گاه پدر را با نام خطاب نکند. بلکه بگوید «یا ابتاه؛ پدر جان» زیرا خطاب بزر تر با اسم توسط کوچکتر، خلاف آداب است.
۲. به هنگام راه رفتن از او جلوتر نرود.
۳. به هنگام ورود در مجلس پیش از او ننشیند.
۴. کاری نکند که مردم پدرش را دشنام دهند یا لعن کنند.

این چهار موضوع در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ سؤالی درباره حق پدر بر فرزند ذکر شده است؛ (لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسِبُّ لَهُ).<sup>۱</sup>

«یستسب» از ماده «سب» به معنای طلب کردن سب و دشنام و لعن برای کسی است. ۵. هنگامی که پدر عصبانی می شود عکس العمل نشان ندهد و تواضع و خشوع کند. همان گونه که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ أَنْ يَخْشَعَ لَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ».<sup>۲</sup>

۶. تشکر کردن در هر حال و خیرخواه آن‌ها بودن در آشکار و پنهان. امام صادق علیه السلام می فرماید: «يَجِبُ لِلْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ شَكَرُهُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ ... وَنَصِيحَتُهُمَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ».<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۵.

۲. کنز العمال، ح ۴۵۵۱۲ (بنا به نقل میزان الحکمة).

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۶، ح ۱۰۷.

۷. توجه به این نکته که پدر (و مادر) اصل و ریشه انسان هستند. بنابراین هرگاه امتیازی در خود ببیند باید بداند اساس این نعمت از آن‌هاست پس خدا را شکرگزاری کند. (فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَضْلَكَ وَ أَنَّهُ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ فَمَهْمَا رَأَيْتَ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يَعْجِبُكَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ أَضَلُّ النُّعْمَةِ عَلَيْكَ فِيهِ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ اشْكُرْهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ).<sup>۱</sup> و شاید به همین دلیل خداوند شکرگزاری در برابر پدر و مادر را به دنبال شکرگزاری نعمت‌های خود ذکر کرده است: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ».<sup>۲</sup>

۸. احسان و نیکی به پدر و مادر. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت درباره تفسیر آیه شریفه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»<sup>۳</sup> سؤال کردند که مراد از احسان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَأَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَاكَ شَيْئاً مِمَّا يَخْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَانَا مُسْتَعِينِينَ؛ برخورد خود را با آن‌ها نیکو کن و اگر چیزی نیاز داشتند پیش از آن‌که از تو بخواهند برای آن‌ها فراهم کن تا ناچار نشوند از تو درخواست کنند هر چند خودشان هم بتوانند مشکل خویش را حل کنند».<sup>۴</sup>

۹. اگر آن‌ها بدهکاری دارند و در حیات خود نتوانستند دین خویش را ادا کنند فرزند دین آن‌ها را ادا کند و برای گناهان آن‌ها استغفار نماید همان‌گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «وَ إِنَّهُ لَيَكُونُ عَاقِباً لَهُمَا فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍ بِهِمَا فَإِذَا مَاتَا قَضَى دَيْنَهُمَا وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَارًّا؛ گاه فرزند در حیات پدر و مادر عاق آنهاست و نیکی در حق آن‌ها نکرده اما بعد از وفات آن‌ها

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶.

۲. لقمان، آیه ۱۴.

۳. بقره، آیه ۸۳.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۱.

بدهی آن‌ها را ادا می‌کند و برای آن‌ها استغفار می‌نماید. خدا او را جزء نیکوکاران (نه عاق) محسوب می‌دارد».<sup>۱</sup>

۱۰. یکی دیگر از حقوق مهم پدران و مادران بر فرزندان این است که به‌هنگام ضعف و پیری و ناتوانی که نیاز شدید به کمک و حمایت دارند آن‌ها را فراموش نکنند و مشکلات آن‌ها را تا آن‌جا که در توان دارند حل کنند به عکس آنچه در دنیای امروز دیده می‌شود که به محض این‌که پدر و مادر پیر و ناتوان شدند فرزندان از آنان فاصله می‌گیرند و حداکثر کاری که درباره آن‌ها می‌کنند این است که آن‌ها را به خانه‌های سالمندان می‌سپارند و گاه حتی از این کار نیز خودداری می‌کنند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یارانش خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: پدرم بسیار پیر و ناتوان شده به گونه‌ای که برای قضای حاجت باید او را بر دوش بگیریم. امام علیه السلام فرمود: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِي ذَلِكَ مِنْهُ فَافْعَلْ وَ لَقْمَهُ بِيَدِكَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ لَكَ غَدًا؛ اگر توانستی این کار را برای او انجام دهی انجام ده حتی لقمه غذا را با دست خود به دهان او بگذار که این کار سپری است برای تو در فردای قیامت (در برابر آتش دوزخ)».<sup>۲</sup>

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این امر دارد آن‌جا که می‌فرماید: «إِذَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُقْبٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ «هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آن‌ها بگو! (و مشکلات آن‌ها را حل کن)».<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۱۶۳، ح ۲۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۱۳.

۳. اسراء، آیه ۲۳.



## ۲. فرزندان بر پدران و مادران چه حقوقی دارند؟

در روایات اسلامی همان‌گونه که موارد فراوانی از حقوق پدران و مادران بر فرزندان ذکر شده موارد زیادی نیز از حقوق فرزندان بر پدران و مادران بیان گردیده است که سه قسمت مهم آن را امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث بیان فرموده است: اسم نیکو نهادن، تربیت خوب و تعلیم قرآن. در روایات، حقوق دیگری نیز ذکر شده از جمله:

۴. خواندن و نوشتن را به آن‌ها بیاموزند.

۵. شنا و تیراندازی را به آن‌ها تعلیم دهند. (شنا برای جلوگیری از غرق شدن و تیراندازی برای جهاد).

۶. غذای حلال به او بدهند.

این سه حق در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ وَالسِّبَاخَةَ وَالرِّمَامَةَ وَأَنْ لَا يَرْزُقَهُ إِلَّا طَيِّبًا».<sup>۱</sup>

۷. به‌هنگام بلوغ (و آمادگی برای ازدواج) وسیله ازدواج او را فراهم کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: یکی از حقوق فرزندان این است که «يَزُوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ».<sup>۲</sup>

۸. نماز (و فرائض دینی) را به آن‌ها بیاموزند (و آن‌ها را به تدریج عادت دهند) و هنگامی که بالغ شدند آن‌ها را وادار به نماز کنند. در غررالحکم از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَخُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ».<sup>۳</sup>

۹. عدالت را در میان فرزندان رعایت کنند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام

۱. کنز العمال، ج ۴۵۳۴۰ (طبق نقل میزان الحکمة).

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۰.

۳. غررالحکم، ج ۳۳۴۵.

نقل شده که می فرماید: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی را دید که دو فرزند دارد، یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا؛ چرا میان آن‌ها عدالت را رعایت نکردی؟»<sup>۱</sup>

۱۰. به فرزندان‌شان در کارهای نیک کمک کنند (و آن‌ها را تشویق نمایند). در روایات متعددی که مرحوم محدث نوری در مستدرک الوسائل نقل کرده به این معنا توصیه شده از جمله این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ أَعَانَا وَلَدَهُمَا عَلَيَّ بَرِّهِمَا»<sup>۲</sup>.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۴، ح ۹۴.

۲. مستدرک، ج ۱۰، ص ۱۶۸، ح ۲.



الْعَيْنُ حَقٌّ، وَ الرَّقَى حَقٌّ، وَ السَّحْرُ حَقٌّ، وَ الْفَالُ حَقٌّ، وَ الطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ،  
وَ الْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَ الطَّيْبُ نُشْرَةٌ، وَ الْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَ الرُّكُوبُ نُشْرَةٌ،  
وَ النَّظْرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ.

امام عليه السلام فرمود:

«چشم زخم» حق است و تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است و سحر حق است و فال (نیک) نیز حق است اما طیره (فال بد) حق نیست و عدوی (اثرگذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست. بوی خوش، عسل، سوار شدن بر مرکب و نگاه کردن به سبزه، مایه قوت و نشاط است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر می گوید: بخشی از این گفتار حکیمانه (جملة: و التّطیب نشرة و الغسل نشرة و النظر الخضرة نشرة و الرکوب نشرة...) قبل از مرحوم سید رضی در کتاب صحیفة الرضا از علی عليه السلام نقل شده است. ولی برای بقیه آن مدرک دیگری ذکر نکرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۶).  
اضافه می کنیم که مرحوم صدوق بخش اخیر را در عیون اخبار الرضا با سندش از علی بن موسی الرضا عليه السلام از امیرمؤمنان علی عليه السلام نقل کرده است. (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۰، ح ۱۲۶).

## شرح و تفسیر

### کدام حق است و کدام خرافه؟

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه تأثیر چهار موضوع از امور غیر عادی را تصدیق و تأثیر دو موضوع خرافاتی را نفی می‌کند و چهار چیز را مؤثر در نشاط آدمی می‌شمرد. نخست می‌فرماید: «چشم زخم حق است»؛ (الْعَيْنُ حَقٌّ).

همان‌گونه که در تفسیر نمونه در ذیل آخرین آیات سوره قلم آمده است بسیاری از مردم معتقدند که چشم‌های برخی از افراد، دارای اثر مخصوصی است و یا به تعبیر دیگر، انرژی خاص و فوق‌العاده‌ای دارد که هرگاه از روی تعجب به چیزی بنگرند ممکن است آن را درهم بشکنند و یا تأثیر بدی در آن بگذارند.

این نیروی مغناطیسی و انرژی فوق‌العاده و یا هرچه نام آن بگذاریم مطلب قابل انکاری نیست که در بعضی از چشم‌ها به‌طور طبیعی و گاه با تمرین به‌وجود می‌آید و بسیاری نقل می‌کنند که با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای چنین نیروی مرموزی بوده‌اند که به حیوانات یا انسان‌ها یا اشیا از طریق چشم زدن آسیب رسانده‌اند.

مسأله خواب مغناطیسی و این‌که افرادی با چشم‌های خود می‌توانند دیگری را به خواب مخصوصی فرو برند و مطالبی را از او کشف کنند در بسیاری از کتاب‌ها نوشته شده و جنبه علمی به خود گرفته و حتی برای درمان‌های پزشکی مربوط به مسائل روانی از آن کمک می‌گیرند.

بنابراین هرگز نباید چشم زخم را فوراً حمل بر خرافات کرد به خصوص این که در قرآن مجید و در روایات اسلامی به آن اشاره شده و کلام امام علیه السلام که در بالا آمد اشاره به واقعیت داشتن آن است.

آن گاه امام علیه السلام به دعاهایی اشاره می فرماید که برای خشتی کردن چشم زخم است، می فرماید: «تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است»؛ (وَالرُّقَى حَقٌّ).

گاه «رقی» به معنی وسیع تری تفسیر شده و آن هرگونه دعایی است که جلوی آفت ها را می گیرد.

در حدیثی می خوانیم که اسماء بنت عمیس (از زنان مشهور و بافضیلت اسلام در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: گاه فرزندان جعفر را چشم می زنند آیا رُقِیَه (دعایی که جلوی چشم زخم را بگیرد) برای آن ها بگیرم؟ پیامبر فرمود: مانعی ندارد.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که ابن ابی الحدید در ذیل همین گفتار در شرح نهج البلاغه خود آورده است می خوانیم که عوفی بن مالک اشجعی می گوید: ما در زمان جاهلیت معتقد به رقیه بودیم، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: نظر مبارک شما درباره آن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعْرِضُوا عَلَيَّ رُقَاكُمْ فَلَا بَأْسَ بِالرُّقَى مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا شَرٌّ؛ رقیه های خود را به من عرضه کنید اگر مطلب شرک آلودی در آن نباشد مانعی ندارد».<sup>۲</sup>

اشاره به این که نباید در دعاهای دفع چشم زخم مطلبی مخالف توحید وجود داشته باشد.

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۷۳.

و اگر در روایاتی، از رقیه مذمت شده اشاره به رقیه‌های شرک‌آلود است و یا این‌که افرادی توکل بر خدا را به کلی فراموش کرده و تنها به رقیه‌ها دل ببندند. حتی در بعضی از روایات اسلامی آمده است که جبرئیل برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که بیمار شده بود رقیه آورد و آن حضرت را از شر چشم حاسدان و هر بیماری و هر موجود ایذاگری به خداوند بزرگ سپرد.<sup>۱</sup>

به هر حال دربارهٔ تأثیر رقیه و دعاهای تعویذ، روایات متعددی در کتب اسلامی نقل شده و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (جلد ۶۰) بحث مفصلی در این زمینه دارد. وی در همین جلد از بعضی نقل می‌کند که می‌گویند: این امکان وجود دارد که از بعضی از چشم‌ها اجزاء لطیفه‌ای جدا شود و در اشخاص یا موجوداتی تأثیر بگذارد و این ویژگی در بعضی از چشم‌ها باشد همان‌طور که بعضی از اشیا خواصی دارند که در مشابه آن‌ها نیست.

این همان چیزی است که امروز از آن تعبیر به امواج مغناطیسی یا مانند آن می‌شود و معتقدند که این امواج و انرژی‌ها در بعضی از موارد آثار عجیبی از خود به جا می‌گذارد.

البته شک نیست که از طریق توکل بر خدا و دعاهای مخصوصاً سوره‌های حمد و ناس و فلق و آیه شریفه **«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ...»** و همچنین ذکر **«مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»** می‌توان جلوی تأثیر این‌گونه چشم‌ها را گرفت.

سپس امام علیه السلام به سومین موضوع از آن چهار موضوع مثبت اشاره کرده، می‌فرماید: «سحر (نیز) حق است»؛ **«وَالسَّحْرُ حَقٌّ»**.

در آیات فراوانی از قرآن مجید اشاره به مسألهٔ سحر شده به‌خصوص در

داستان موسی علیه السلام و فرعون، کراراً از سحر ساحران سخن به میان آمده است و تأثیر آن اجمالاً مورد تأیید واقع شده که از طریق معجزه موسی علیه السلام سحر آن‌ها باطل شد.

در سوره بقره در داستان دو فرشته‌ای که به بابل آمدند نیز اشاره به مسأله سحر و تأثیر آن شده است.

نیز از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که مسأله سحر، اجمالاً در میان اقوام گذشته معروف بوده و لذا بسیاری از پیغمبران را متهم به سحر کردند: **﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾**<sup>۱</sup>

سحر در اصل به معنای هر کاری است که مأخذ آن پنهان باشد حتی در زبان روزمره گاه به کارهای مهم، سحر اطلاق می‌شود. ولی حقیقت سحر آن است که چیزی به صورت خارق‌العاده انجام شود که عوامل متعددی می‌تواند داشته باشد. گاه صرفاً جنبه چشم‌بندی و تردستی دارد، گاه از عوامل تلقینی ناشی می‌شود و گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام.

از قرآن استفاده می‌شود که سحر ساحران فرعونی مجموعه‌ای بود از این امور، زیرا در یک جا می‌فرماید: **﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾**؛ «مردم را چشم‌بندی کردند و ترساندند؛ و سحر عظیمی پدید آوردند».<sup>۲</sup> در جای دیگر می‌فرماید: **﴿فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصْبُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾**؛ «در این هنگام طناب‌ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کنند!»<sup>۳</sup> ولی از داستان دو فرشته بابل استفاده می‌شود که ساحران واقعاً در مردم تغییراتی ایجاد می‌کردند از جمله زن و شوهر را چنان به هم بدبین

۱. ذاریات، آیه ۵۲

۲. اعراف، آیه ۱۱۶

۳. طه، آیه ۶۶

می ساختند که کارشان منجر به طلاق می شد. ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾؛ «ولی آن‌ها از آن دو فرشته، مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند».<sup>۱</sup>

امروز هم افراد زیادی پیدا می شوند که می توانند از طریق چشم‌بندی و تردستی و استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اشیا کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهند.

نوع دیگری از سحر نیز وجود دارد که ساحر به وسیله ریاضت‌های شدید، اراده خود را چنان تقویت می کند که می تواند آثار خارق‌العاده‌ای از خود نشان دهد که جنبه چشم‌بندی ندارد.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می شود که کلام حکیمانه امام علیه السلام که فرموده سحر حق است، بیان یک واقعیت می باشد.<sup>۲</sup>

آنگاه امام علیه السلام به سراغ چهارمین موضوعی که حق است رفته، می فرماید: «فال (نیک) حق است»؛ (وَالْفَالُ حَقٌّ).

منظور از فال در ادبیات عرب این است که انسان حادثه‌ای را نشان پیروزی، موفقیت و پیشامدهای خیر بداند. مثلاً بگوید که چون فلان نوزاد در روز میلاد مبارک یکی از معصومین علیهم السلام متولد شده آینده خوبی دارد و یا این که صبحگاهان که از منزل خارج می شود وقتی با انسان صالح و خوب و درست‌کاری برخورد کرد بگوید این نشان می دهد که امروز کارهای ما روبه‌راه خواهد بود. عرب از این‌گونه پیش‌بینی‌ها به فال تعبیر می کند که همان تفأل خوب است.

۱. بقره، آیه ۱۰۲.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره سحر و اقسام سحر و عوامل و امور بازدارنده از آن به بحار الانوار، ج ۶۰ و تفسیر نمونه، ج ۱ ذیل آیه ۱۰۲ سوره بقره و ج ۱۳ ذیل آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره طه و انوار الفقاهة، المکاسب المحرمة، بحث حرمت سحر، ص ۲۷۵ مراجعه فرمایید.



اما این که آیا واقعاً رابطه‌ای میان این گونه حوادث و حوادث دیگری که پشت سر آن پیش‌بینی می‌کنند وجود دارد؟ هیچ دلیلی برای آن در دست نیست ولی یک نکته را نمی‌توان انکار کرد و آن این که وقتی انسان تفال به خوبی می‌زند اثر روانی قابل ملاحظه‌ای در او دارد؛ او را امیدوار به آینده خوب می‌سازد و اراده او را برای ادامه کارها تقویت می‌کند و به او شجاعت و استقامت می‌بخشد و این اثر روانی، قابل انکار نیست و ای بسا همان، سبب پیشرفت و پیروزی می‌شود.

شاید به همین دلیل است که در حالات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیده می‌شود گاه خودش تفال به خیر می‌زد و گاه از تفال دیگران اظهار رضایت می‌کرد. مثلاً در ماجرای برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین حدیبیه آمده است: هنگامی که سهیل بن عمرو به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ مسلمانان آمد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نام او آگاه شد فرمود: **قَدْ سَهَّلَ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ**؛ کار بر شما آسان شد (چون نام آن مرد سهیل بود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را به فال نیک گرفت).<sup>۱</sup>

جمله معروف «**تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ**؛ فال نیک بزنید آن را خواهید یافت» نیز که در تفسیر المیزان به عنوان حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده هر چند آن را در منابع معروف حدیث نیافتیم بلکه آنچه در حدیث علوی در غررالحکم آمده این است: «**تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَنْجَحُوا**؛ فال نیک بزن تا پیروز شوی»<sup>۲</sup> همه گواه بر این است که اسلام نظر مثبتی درباره فال نیک زدن دارد.

لذا در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْفَأْلَ الْحَسَنَ**؛ خداوند فال نیک را دوست دارد».<sup>۳</sup>

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. غررالحکم، ج ۱۸۵۷.

۳. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

به یقین اگر فال نیک با توکل بر خدا همراه باشد اثر معنوی آن غیر قابل انکار است.

بنابراین، اعتقاد به تأثیر فال نیک به آن معنا که گفتیم نه یک امر خرافی است و نه چیزی برخلاف عقیده توحیدی و بسیار شده که خود ما نیز آثار مثبت فال نیک را در زندگی دیده‌ایم.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به سراغ دو چیز می‌رود که آن‌ها را غیر حق می‌نامد، می‌فرماید: «طیره (فال بد) حق نیست و عدوی (اثرگذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست»؛ **«وَالطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالْعَدُوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ»**.

اما «طیره» به کسر طاء در اصل به معنای فال بد زدن است و چون اعراب به وسیله پرنندگان فال بد می‌زدند این واژه که از ماده طیر است به معنای فال بد به کار رفته، در برابر «تفال» که به معنای فال نیک است. در قرآن مجید نیز به طور مکرر واژه «طیره» در همین معنا به کار رفته که مشرکان خرافی مسلک در برابر پیامبران الهی به این حربه متوسل می‌شدند تا روحیه آن‌ها را تضعیف کنند و یا مردم را از اطراف آن‌ها پراکنده سازند. در مورد موسی علیه السلام و یارانش می‌فرماید: **«يَطْيَرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ»**<sup>۱</sup> هرگاه ناراحتی به فرعونیان می‌رسید آن را به شوم بودن موسی و همراهانش نسبت می‌دادند.

در مورد قوم ثمود نیز می‌فرماید: **«قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ»**؛ «گفتند: ما به تو و کسانی که با تو هستند فال بد می‌زنیم و شما را شوم می‌دانیم»<sup>۲</sup> و پیامبر آن‌ها صالح علیه السلام در جواب آن‌ها گفت: **«قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ»**؛ «فال

۱. اعراف، آیه ۱۲۱.

۲. نمل، آیه ۴۷.

(نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدرات به قدرت او تعیین می‌گردد)؛ بلکه شما گروهی هستید فریب خورده».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾؛ «(رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است».<sup>۱</sup>

به هر حال این واژه به معنای فال بد است و در کلام امام علیه السلام نیز به معنای فال بد ذکر شده هرچند «طائر» گاه به معنای فال بد و گاه به معنای فال نیک و یا به معنای عمل خوب و بد به کار می‌رود.

اما این‌که چرا از فال بد نهی شده است؟ برای این‌که اولاً یک مسأله خرافی است و هیچ‌گونه رابطه‌ای در میان پرواز پرندگان، یا به‌ویژه کلاغ و حوادث شوم وجود ندارد و ثانیاً باعث تضعیف روحیه‌ها و سستی اراده‌ها می‌گردد.

به همین دلیل در روایات اسلامی نکوهش شدیدی درباره فال بد زدن و تطیر دیده می‌شود تا آن‌جا که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الطيرة شرك؛ فال بد زدن نوعی شرک است»<sup>۲</sup> زیرا مفهومش این است که غیر از خدا را در سرنوشت خودمان مؤثر و شریک بدانیم و این نوعی شرک است.

در روایت دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَنْ خَرَجَ يُرِيدُ سَفَرًا فَرَجَعَ مِنْ طَيْرٍ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؛ کسی که اراده سفری کند و از منزل به سوی مقصد حرکت نماید ولی پرنده‌ای را ببیند و به فال بد بگیرد و به خانه برگردد به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کافر گردیده است».<sup>۳</sup> زیرا پریدن پرنده‌ای را در سرنوشت خود مؤثر دانسته به گونه‌ای که او را از حرکت به سوی مقصد باز داشته است.

۱. یس، آیه ۱۹.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۹.

۳. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۱۴، ح ۲۸۵۷۰.

و در روایات اسلامی دستور داده شده است که به فال بد اعتنا نکنید و توکل بر خدا کنید هیچ مشکلی برای شما پیش نخواهد آمد. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «الطَّيْرَةُ شُرْكٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَذِيبُهُ بِالتَّوَكُّلِ؛ فال بد زدن نوعی شرک است و لیکن خداوند متعال آن را با توکل از بین می برد».<sup>۱</sup> این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: «أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَحِبُّ الْقَالَ الْحَسَنَ وَ يَكْرَهُ الطَّيْرَةَ وَ كَانَ صلی الله علیه و آله يَأْمُرُ مَنْ رَأَى شَيْئاً يَكْرَهُهُ وَ يَتَطَيَّرُ مِنْهُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ لَا يُوْتِي الْخَيْرَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می داشت و از فال بد متنفر بود و دستور می داد اگر کسی چیزی ببیند که می شود با آن فال بد زد (برای رفع نگرانی) بگوید: خداوندا! هیچ کس جز تو نیکی عطا نمی کند و هیچ کس جز تو بدی ها را دور نمی سازد و هیچ پناه و نیرویی جز به وسیله تو نیست».<sup>۲</sup>

از مجموع آنچه درباره فال و طیره گفته شد این نکته به دست می آید که شخص موحد هرگز به سراغ خرافات نمی رود و غیر خدا را در سرنوشت خود مؤثر نمی داند. در واقع فال نیک که سبب خوش بینی به آینده و امیدواری و نشاط می گردد ضرری ندارد اما فال بد که نگرانی و آشفتگی و گاه یأس و حتی بدبینی به ساحت قدس خداوند ایجاد می کند کار زشت و ناپسندی است.

و اما «عدوی» به معنای سرایت است به خصوص در مورد سرایت بیماری از کسی به دیگری به کار می رود و این که امام علیه السلام سرایت را نفی فرموده به این معنا نیست که هیچ گونه از بیماری ها واگیردار نمی باشد زیرا امروز مسلم است که بسیاری از بیماری ها از فردی به دیگری منتقل می شود مانند بیماری سل و سرماخوردگی و امثال آن. اما چنین هم نیست که تمام بیماری ها واگیردار باشد

۱. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۷.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲.

بسیاری از بیماری‌ها مانند بیماری قند، فشار خون، انواع سکت‌های قلبی و مغزی چیزی نیست که از کسی به دیگری سرایت کند.

به نظر می‌رسد که در عصر جاهلیت افرادی بودند که به شدت از همه بیماران پرهیز می‌کردند و شاید اصلاً به عیادت آنها نمی‌رفتند و یک اعتقاد خرافی داشتند که باید از هر بیماری پرهیز کرد. اسلام این عقیده افراطی و خرافی را نفی می‌کند تا مردم به عیادت بیماران بروند و به کمک آنها بشتابند و از آنها روی‌گردان نشوند.

گاه این تفکر افراطی انحرافی به امور دیگر غیر از بیماری‌ها نیز سرایت می‌کند مثلاً می‌گویند: فلان کس فرزندش را از دست داده، به سراغ او نرویم ممکن است فرزندمان از دست برود، یا در امر تجارت ورشکست شده با او دوستی نکنیم ممکن است به ما هم سرایت کند، و امثال این خرافات که اسلام با همه آنها مخالفت کرده است.

جمعی از بزرگان<sup>۱</sup> تفسیر دیگری برای نفی «عدوی» ذکر کرده‌اند و آن این‌که اسلام می‌خواهد به پیروان خود تعلیم دهد که حتی سرایت بیماری از کسی به دیگری بدون اراده خداوند نمی‌شود و هیچ سببی از اسباب این جهان استقلال در تأثیر ندارد بلکه باید اراده و فرمان خدا با آن همراه باشد.

ولی این تفسیر، مناسب به نظر نمی‌رسد زیرا این مطلب منحصر به بیماری‌ها نیست، تمام اسباب و علل این جهان چنین است چرا در روایت فقط سرایت بیماری‌ها ذکر شده است؟

آنگاه در پایان این سخن اشاره به چهار موضوع نشاط‌آور و برطرف‌کننده غم و اندوه می‌کند، می‌فرماید: «بوی خوش، عسل، سوار شدن بر مرکب و نگاه کردن

۱. علامه مجلسی در بحار الانوار و ملاح صالح مازندرانی در شرح اصول کافی.

به سبزه، مایه قوت و نشاط است»؛ (وَ الطَّيِّبُ نُشْرَةٌ، وَالْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْخَضْرَاءِ نُشْرَةٌ).

«نشرة» در بسیاری از منابع لغت به عنوان تعویذ و حرز است، یعنی همان دعا و چیزی که به بیمار یا مصروع می دهند تا شفا پیدا کند و سبب زوال غم و اندوه او گردد و لذا بعضی مانند علامه مجلسی آن را به چیزی که سبب زوال غم و اندوه می شود تفسیر کرده اند.<sup>۱</sup>

و در اصل از ماده «نشر» (بر وزن حشر) گرفته شده زیرا حرز و تعویذ و امثال آن سبب انتشار آثار مثبت در شخص بیمار یا غیر بیمار می شود و لذا در کتاب التحقیق ریشه اصلی آن «هو بسط بعد قبض» ذکر شده است.

البته این مسأله گاه جنبه خرافی داشته و گمان می کردند اشخاصی که گرفتار بیماری صرع می شوند جن در آن‌ها نفوذ کرده و به وسیله تعویذ می خواستند جن را بیرون کنند و لذا در بعضی از روایات آمده است: «النُّشْرَةُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ».<sup>۲</sup> ولی در بسیاری از اوقات جنبه مثبت داشته و آن این که به وسیله دعا و حرز که به بیمار می دادند از خدا تقاضای شفای او را می کردند.

و از آن جا که بوی خوش و عسل و سوار شدن بر مرکب راهوار و نگاه کردن به سبزه سبب نشاط و زوال غم و اندوه می شود امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آن را شبیه حرز و تعویذ دانسته و این تعبیر زیبا را درباره آن به کار برده، گویی این چهار موضوع همچون حرز و تعویذی است که غم و اندوه را از انسان زایل می کند و این موضوع علاوه بر این که به تجربه ثابت شده هم اکنون مورد تأکید پزشکان برای رفع غم و اندوه و افسردگی و تجدید نشاط بعد از خستگی می باشد.

قابل توجه این که در بعضی از روایات به جای «عسل» «عُسل» آمده است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۹۱.

۲. نه‌ایه ابن اثیر، در ماده نشر.

مرحوم طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق حدیث را اینگونه نقل می‌کند: «التَّطَيُّبُ نُشْرَةٌ وَالْعُسْلُ نُشْرَةٌ وَالنَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ؛ خوشبو کردن خویشتن و غسل نمودن و نگاه کردن به سبزه و سوار بر مرکب شدن موجب زوال غم و اندوه است».<sup>۱</sup>

## نکته

### اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه

فراگیر بودن احکام اسلام سبب شده که اهمیتی نیز به اسباب نشاط و زوال غم و اندوه بدهد تا مسلمان‌ها بتوانند از این طریق تجدید نشاط کنند و به زندگی سالم و شاد خود ادامه دهند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب محاسن برقی نقل شده چنین می‌خوانیم: «النُّشْرَةُ فِي عَشْرَةِ أَشْيَاءَ الْمَشْيِ وَالرُّكُوبِ وَالِازْتِمَاسِ فِي الْمَاءِ وَالنَّظَرَ إِلَى الْخُضْرَةِ وَالْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالنَّظَرَ إِلَى الْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ وَالْجَمَاعِ وَالسَّوَاكِ وَمُحَادَثَةِ الرَّجَالِ؛ اسباب نشاط در ده چیز است: پیاده‌روی، سوار بر مرکب شدن، آب‌تنی کردن، نگاه به سبزه افکندن، غذا و نوشابه (خوب و مناسب) خوردن، نگاه به همسر زیبا، آمیزش جنسی، مسواک زدن و گفتگو (ی دوستانه) با مردان داشتن».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری شستن سر با خطمی (گیاهی است که معمولاً از گل آن برای شست‌وشو استفاده می‌کنند)<sup>۳</sup> و در احادیث دیگری، ملاقات الاخوان؛ دیدار دوستان، استفاده از داروی حمام و کوتاه کردن موی شارب (اصلاح کردن سر و صورت) از اسباب نشاط شمرده شده است.

۱. مکارم الاخلاق، ص ۴۲.

۲. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۴.

۳. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۲۲، ح ۳.

بسیاری از آنچه در این روایات آمده است نیز به تجربه ثابت شده هر چند راهنمایی روایات گسترده‌تر از تجربیات ماست.

البته آنچه در روایات بالا در مورد نشرة و اسباب زدودن غم و اندوه آمده بر حسب حالات عمومی مردم است ولی اولیاء الله وسیله دیگری دارند که از همه آنها برتر و مهمتر است و آن، راز و نیاز با خدا و عبادت و نماز و خلوت کردن با اوست.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: الطَّيِّبُ وَ النَّسَاءُ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ سه چیز از دنیای شما در نظر من محبوب است: بوی خوش و همسران و نور چشمان من در نماز است»<sup>۱</sup> گواه روشنی بر این مطلب است.

\*\*\*